

157

عصمت مکه و فضل خلافت و سنان
برین عینین و سنان و سنان



در طبع منشورهای شریفین و سنان
در طبع منشورهای شریفین و سنان



بسم الله الرحمن الرحيم

یعنی کریم که بخش رحمت گستر خلیفه پروردگار است که از آیات ربوبیت او بهره‌ده ترجمان نشان از نه حقیقتی بیان و برهان
از پست و بالا آلاهی و ابراهیم نیست و نه آلاهی و ابراهیم نیست و نه آلاهی و ابراهیم نیست و نه آلاهی و ابراهیم نیست و نه آلاهی و ابراهیم نیست
و بهر صفتی از اصناف او با جمتهای فراوان بعیت ای ماه و آفتاب صفت نموده و در گوشتی حکمت از عرش گشته
لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نَحْنُ فِیْهِ وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نَحْنُ فِیْهِ وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نَحْنُ فِیْهِ وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نَحْنُ فِیْهِ
از باقیاس ساحت قدسش بود چنانکه در موردی که مذکور است گردون بقعر چاه و چه هر چه در وجود است
همه صنع و سیت و همه عجائب و غرائب اوست و هیچ دانه نیست از ذریای آسمان و زمین که نه بزبان حال
تبیح و تقدس میکند و آن منشی الایسج مجرم و لکن لا تقفون شیء من شیء و میگوید اینست قدرت با کمال
و اینست علم بی نهایت که اگر همه دریاها بیدار گردند و درختان قلم و آفریدگان کتاب عمرهای دراز نویسند
گویند اندک باشد قل کوکان البحر مداد الحکمات ربی الایة و از آیات عظیمه من جمله است عرش و کرسی فرشتگان
و همچنین آفتاب ماه و ستارگان و زمین و آنچه برویت چون کوهها و بیابانها و نه و چاه و آنچه در کوهها از جواهر
و معاون و آنچه بروی زمین است از نباتات و آنچه در بر و بحر است از حیوانات متنوعه علی الخصوص انسان که
شرفترین خلقت طریقه معجز بود قلمون که به رنگی و لونی رنگارنگ برآید و بهر صفتی و صنعتی روکشیده آید
نفس انسانی که نفس ناطقه اش مانند هر یکی با سحری و سحر موسوم و مرسوم کرده اند گاهی ملکی و طمینی را موسوم

وگاه‌های گوناگون گویند و گاهی آنرا به نام مشهور شود گاهی یکی را خواهند که بدرجات اعلیٰ علیین رسانند و آن
دیگری را بدرجات اسفل السافلین سپارند فقبارک الله حسن الخلقین و الحمد لله رب العالمین و آنچه
میان زمین و آسمان است از مرغ و پرنده و باران و درعد و برق و قوس و قزح و از و علامات که پدید آمدن قولہ تعالیٰ
أولم ننظر وافی ملکوت السموات و الأرض و ما خلق الله من شیء الا بحسبین آیات بینات بقدرت کامله و حکمت بالغه
آنحضرت تعالیٰ شانه و غرنمای بسیار لا تعد و لا تحصى را تا چند بشمار آید شعر الحمد لله ذی الانعام و الکرم
حمد اکثر انوار ذی کثره النعم ثم الصلوة علی خیر خلقه محمد سید الانبیاء فی النعم لولاه ما خلق الاضلاک الخالق
لولاه ما خرج الانسان من عدم و ارسله بالهدی للناس اجمعین و ارسله به بالحکم و حکم بقدر فتح البلد ان قاطبة
بلطفه ملک الآفاق و الکرم و صلی الله علی اشرف المخلوقات و افضل الموجودات محمد و آله و اصحابه و اهل بیت
وصل کذلک علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین جمعین بر جنتک یا رحم الرحیمین بعد حمد و درگاه
جل شانه و درود نامحدود حضرت محمد محمود صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین آنکه نمودنده این الدین خان
بن سید ابوالکارم امیر خان مرحوم کحسینی الهروی که باعث این تهید و تقدیر آنست که اکثر بلاد داخل
اقالیم سبعة و برخی خارج آن از خط استواست تعداد آنرا از بلاد و الایات و جبال و بحار و بحیرات و انهار و طلیحات
و جزائر و سیابانها و احجار و اشجار و عجائب و غرائب متفرقة آن از پنج میز الخ بیگ گورکان رساله مسکون
و منتخب التواریخ مولانا یوسف کنجی و غیره را در اجزای نسخ بمقتضای ذکر هر مکان متفرق بود و شخص مهمان
و تحصیل تحقیق و یا غیر آن تحمل تصدیق میتواند شد بفرمان او التسهیل بغیر اراد نفسه تالیف نسخه جامعہ متضمن بتبیین بلاد
و بترتیب حروف تعجی بر علایت حروف اول ثانی و ذکر طول از مغرب که خبر ایر خالدا نست تا مشرق و عرض از
قطب جنوبی تا قطب شمالی که طور صاحب هیچ است و شرطی از حصول علم طب و نیز برخی از اخلاق کریمه و بعضی
از عجرات آنحضرت رحمة للعالمین صلی الله علیه و آله و سلم لا تعد و لا تحصى است و چندی از اذعیه ماثله تبرکات
تیمنا و نیز فوائد دیگر که دستور العمل درگاه پادشاهان هند نیست از لوازم شمرده مساعی مشکوره و بذل محمود و تقدیر
رسانده موسوم به معلومات الآفاق و الله المستعان علی ما تصفون مخفی مانند که حروف تعجی مصطلح این نسخه
بدین رسم است ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ و ح د ه ا ا ا ز ی خ و
م ر ب کنند و بیشتر از فرمایش دارند و کمتر از باز پس مثلاً یا یا زده کب بیت و د و ج سی و سه قه صد و چهل و
غذ فط هزار و هفصد و هشتاد و نه و چون عدد هزار مضاعف کرد و عدد را بر حرف تعجی که هزار است مقدم

چنانکه پنج دو هزار قع صد هزار خلعت بخش شد سی و پنجاه و هفصد و سی و سه هزار
و سه صد و شصت چهار باشد و همین قیاس چنانکه باشد میتوان نوشت و هر جا که عدد نباشد صفر بنهند
در صورتی که بدان اسعد الله تعالی که چون ابتدای کلام در خور انتظام بایر و لغوت و صفات اولی که غائی
ایجاد عالم و خاتمی که هر نبوتش مالک ملک بقاست سعادت یا بیست و نظر خاص عام است لهذا ذکر اخلاق کریمه
و معجزات جسمیه و احادیث عظیمه حضرت نور العالمین اشرف الانبیاء والمرسلین صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین
فتح البابین مختصر داشته ادراک سعادت دارین نمود در بیان شمه از اخلاق و صفات و ذکر نموده
از شمائل ذات حضرت سید سادات و منبع النعم و السعادات علیه افضل التحيات و کمال التکلیما
چون اتم مرام و اتم مقام که اهل تکمیل تحصیل آن اتمام نمایند معرفت صفات و بهایات و تحقیق اخلاق و شمائل ذات
بابرکات رسول الله صلی الله علیه و سلم است لازم آمد بیان بعضی از اوصاف شریفه و ایراد شطری از سمات ذات
نیفقه آن جناب معالی تاب درین کتاب که از ابتدای تا انتهای بحث ازین باب است نمودن تا شغفندگان از سماع آن
لذت یابند و فرحت بینند و التوفیق من الله آن عروس حجه صعود و طائوس جلوه گاه شه و مالک مملکت وجود
و محبوب و دود و دود و معبود که ماده خلقت او نور بود و طراز خلعت نور و ذرات خود نور علی نور بود و نور او
نور رحمت در چشم او نور غیرت در زبان او نور حکمت در میان کف او نور نبوت در کف کرمیش نور سخاوت در قدم
نور خدمت در موی او نور جمال در خوی او نور تواضع در صدر او نور رضا در سر او نور صفات در ذات او نور طاعت
در طاعت او نور توحید در توحید او نور معرفت در معرفت او نور قربت نشو و نشو در کونین در رسم کمال او بود و در
اقبال بر رخسار جمال او بود قبله اقبال و کعبه آمال و عتضره فضال و یاقه مثال بود در نبوت بهیال و در رسالت
بی احتیال بود گزیده لم نزل و لایزال بود ستوده خصال و پسندیده افعال و صیب ملک ذو الجلال بود
در حسن و جمال بهیال در صفات حمیده با کمال بود از معائب معرا و از مشائب مبرا و مقبول دلما بود با هیبت و وقار
و بارفت و بهیال بود با استقامت و اعتدال قامت یعنی نه کوتاه نه طویل میانه بود بغایت حسین و جمیل ظاهر و شایع
و باطنش زاهر و خلقتش انسانی و جلیتش روحانی و روی عالم آرایش منور و درخشان موی عنبر سایش معطر و مشک فشان
و با شمع کوشش برابر و یکسان سمر با کیش مدور و تمام بود بطول و عرض میلی غمی نمود رنگ مبارکش سفید و صاف
پیشانی میمونش واسع و دوفانی آبرویش تمام و کشیده و میانش بهم رسیده و در میان او رگی بودی که در غضب
ممتلی شدی یعنی او بلند و باریک منور و محاسن مبارکش سیاه و معطر و خنده شیرینش سهل و فرخند و دانه لطیفش

فراخ و دلکشی و دندانهای سفید و صفا و ابدان شیرین سخن در وقت گفتار گردش لطیف و سخن به هوا چنان
در غایت خوبی و نهایت مرغوبی سیاه آن سخت سیاه بود و سفید آن خوش سفید و در آن سرخی مینمود و در میان
شانه دو گانه اش مهر نبوت بود سینه بکینه اش فراخ با کش کینان و همچون شیطی از موی چشم متصل تا ناف کشیده
بران اطراف سینه و کش جموی و صافی و استخوانهایش با قوت و وافی و دوش دو گانه اش از هم دور متناهی اعضا
و با ضیا و با نور بر ذراع دو گانه و عالی سینه و هر دو دستش موی بود و نگو خلق و نگو خلق و نگو روی بود و ساغده گانه
در اذکف کرش کشاده و بی نیاز و استخوان پایش با قوت و کشیده نشیب پایش بر داشته و خمیده سر دست و پا
مبارکش غلظت یعنی آنرا نازک نه داشته بود و اطراف اندام نقره فاش سجاعت ال فرو گذشته بود و در گام نهادن همچون
باد و زیدن باد و سحر مل مینو شخص شرفش بی سایه بود شب گام میداشت و بخبر در قمارش نبود و در حین رفتن
اصحاب همیشه میداشت و خود از عقب میرفت و پس پشت از برای ملائکه خالی میگذاشت رفتار او مثل از بالا
به نشیب آمدن بود و القات او همین و بسیار تمام بدن بود چشم مبارکش فرو داشته بود و بیشتر نظر بر زمین داشته بود
بگوشه چشمش نظر میکرد و ابتدا و ختم سخنش بگوشه دهان بود و در کلام غلظت اندک و معنی بسیار بودی ابتدا اسلام بر خاص
و عام او را شعار بودی تعظیم نعمت بودی اگر چه اندک بودی و ندرت آن نمودی اگر چه بیشک بد بودی اگر میل کردی
خوردی و اگر غنبت داشتی گذشتی خبر محض حق نگفتی و خبر بخلان خشم نگرفتی همه دست اشارت فرمودی و
عادتش بودی که دست مبارک را باز گردانیدی چون تعجبی نموده و در حالت سخن گفتن ابهام دست چپ را
بر باطن دست راست زوی در حین غضب وی مبارک در هم کشیدی و اعراض نمودی و در وقت حسرتی
و مسرت چشمش شرفش بر هم نهادی بسیار به تبسم لب مبارک کشادی و چون تبسم شدی نور درواریده ظاهر
شدی و هرگز فتنه نمودی و چون عرق آوردی بر روی جهان آرایش چون مروارید بودی و بوی زیاده از
کلاب زود میدی در حسن خلق و خلق هیچکس چون او نبودی در هر چه او را خیر کردند آسانتر اختیار
منه مودے کن احوالنداشتی مگس بر اندام ظاهر شستی پیش در جابه فاخر او پیداشتی ذات او مجمع
جميع اوصاف حمیده بود نفس او منبع حله خصال شریفه بود و محضر از همه قویتر و مخیر از همه نیکوتر در کرم سخن
از همه بیشتر در مروت و وفا از همه تمامتر در حلم و تواضع کاملتر در مبرات و احسان از همه انسان شایسته بود و صلی الله
علیه و آله و سلم در حسب از کی بود در اخلاق از صنی بود در میثاق او فی بود در صیانت اظهر بود در امانت اشر بود
در همه کارها راجع بود در همه شغلی راجع بود در جنگ از همه شجع بود در راحی مسدود در شداد قتال همه با و مستند عظیم

بی تکلف بود بر دراز گوش برهنه می نشست و بر سب و شتر سوار میگشت اما در همه حال یک صفت داشت
از سواری براق در خود سخت نمی یافت از سواری حمار عار نمیداشت و منقصت نمی پذیرفت مرکب بی تکلف
را ندی و گاه بودی که کسی با خود هم بر نشاندی هر که او را دعوت کردی اگر چه مملوکی بودی اجابت فرمودی
و در آن معنی غنی و دل را پیش و فرق نبود و هدیه قبول نمودی اگر چه پاچه گو سفندی بودی و مکافات آن
فرمودی و در جواب هر که او را آواز دادی لبیک فرمودی اگر چه از اهل بیت بودی در زمین خالی نشستی و در خانه
طعام خوردی و خواب کردی خدمت خود و اهل بیت نمودی گو سفند و شیدی شتر را زانو بست و علف داد
با خدمتکار هم سفر گشتی خمیر را هم شستی خانه هم بروفتی بازار بروفتی و چیزی خریدی و بجانم بروی پاره بپوش و در یک
و جامه بدوختی و هرگز چیزی نمیدوختی و در کوچی اصحاب خود نمودی غائبان را دعای خیر فرمودی پیش همایون
رفت و در عیادت بعد مسافت عذر ساختی و از اینها استنکاف نداشتی عذر پذیرفتی مزاج نمودی اما بجز است
نفرمودی با اصحاب اختلاط نمودی طفلان را در کنار گزشتی و با ایشان ملاعبتی کردی اگر ارام مردم نمودی
تواضع او را عادت بودی از مسکنت قرصی از درویش قبول نمودی اگر تمام آنچه داشتی بدویشی دادی منت
بر و نهادهای باطنی ذلیل را ز کردی همانکه با جبرئیل را ز کردی با غریبی بے اہت نشستی بهمانی عجزه رفتی اگر چه
مرتبه از عرش بگذشتی زن بیوه را از تواضع رو نیکنندی و از جابه بساط در سدره المنتهی نیکنندی با سکیان همزاد
گشتی و جبرئیل پیش باد نبشتی رحم دل و نیک عهد درست و عده بودی توقیر اصحاب نمودی و در پیش
ایشان پامی دراز نکردی همسایه را رعایت نمودی همان را اگر ارام تمام نمودی دوستان را عزیز داشتی پیش
هر که خلاستی بر خاستی و گاه بودی که ردای خود را انداختی و مردم را بروی آن نشاندی شرم و حیای او از زبان
بکبر بیشتر بودی هرگز چشم تمام در روی کسی نکشیدی و اگر مکر و ہی بر کسی دیدی بکنایت اخبار او فرمودی دام
تازه روی و خوشخوی و نرم سخن بودی در قول فعلش خشونت و در شتی نبود و بدگوئی و عیب جوئی و طبیعت
نداشتی هیچ خواهنده را محروم نگذاشتی جو و دستخا و تش چنان بودی که هر که هر چه از او طلبیدی در جواب و لا نفر
و بدادی چنانکه مردم از حضرتش در خواستی نمودی چندان گو سفندش عطا فرمود که سیان دو کوه پر شدی آئینه
بدادی و منت نهادی و بسیار بودی که کسی را صد شتر بخشید و در غرای صفوا از اسه صد شتر بداد و عباس را
چندان مال بداد که قدرت برداشتن نداشت و یک نوبت نمود هزار درهم آوردند و تمام آن را صرف نمود و هرگز عات
نداشتی که چیزی از برای خود بگذشتی و هر که احسانی با او نمودی مکافات او فرمودی در شفا مذکور است که

مفرد بن عظمیٰ طبعی خرا و خیار چندی فرستاد و او را گشت ملا باز و صلی الله علیه و آله و سلم مجلس شریف و کلمه
و حیا و صبر و امانت و آداب و خیرات آریسته بودی و نشستن تکمین و وقار و از همه بیشتر بودی اکثر اوقات
و بقبله نشسته و بیشتر نشستن او چنان بودی که هر دو دست مبارک را در گردن ساق دوگاه دشتی و بهر کجا
آواز بر بندشتی عیب پس نکریدی و هر دم ستر نمودی و اگر ام نمودی و بر کوچکان ترجمه آوردی و محافظت
جانب غریبان کردی و سخن از ایشان تخیل کردی در هیچ کس فراطن نمودی چون او در سخن بودی خاموش گشته
سر و پیش انداخته مستمع بودندی نشست و خاست او بی یا بحق تعالی نبودی صلی الله علیه و سلم مهربان بود
دل او در مشک افشان بود سبیل او زانو او بود عطای او بیکران بود وفای او اندک بود منت او بسیار بود
سخت او و واسع بود سینه او دانی بود حیا او وافر بود خنده او وافر بود گریه او بسیار بود خوف او بزرگ بود
رجای او زین بود عقل او راجع بود فضل او کامل بود علم او وافر بود حلم او صلی الله علیه و سلم مونی بعبد او
خالیف عید او واثق بوعده او مجرب و عبادت او مبادر بطاعت او طالب رضای او را غلبای او قطع کننده
شهوات و رگ زنده عشرت بود فریاد رس بچا پرگان و دستگیر غریق سجا رفوعات ثابت قدم در جمیع خیرات و
مبرات بود صلی الله علیه و آله و سلم سهل بود در مصاحبت عدل بود در تقاسمت سابق بود در معاملات
شجاع بود در مقاتله شریف بود مخیر او و بهیول بود منظر او بسیار بود کرامت و مهارت بود فکر او تبسم او خوش بود
کلام او دلکش بود کشاده بود گفت کریم او آگاه بود لطف جیم او مدور بود روی انور او خوش بود طبع اظهر
نرم جانب و قلیل لازمی زین عالم حیان هدی بود بهمه صفات کمال فرین و محلی بود عین عنایت و محض
رحمت بود میامن بود او و مخصوص باین امت بود صلی الله علیه و آله و سلم نه غلیظ بود و نه ضجاب بود نه محاسن
نه سباب نه حرص نه بخل بود و نه متاع نه مکار نه بونه خدای نه منان بود و نه جذاع نه کسلان بود و اکمل
نه طناز بود و نه عجز نه حسود نه بونه ضرر نه جاز بود و نه غدار نه محال بود و نه متکبر نه نام بود و نه مفتخر صلی الله
علیه و آله و سلم در بیان خوشبوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن که خادم عتبه رفیع آنحضرت بنی و
بود روایت نموده که هیچ مشک و عنبر خوشبو تر از بوی آنحضرت اطهر نبودیم و هیچ خور و حیر نرم تر از کف کریم
نزدیم هر جا که بگذشته بوی خوش از آنجا برخاستی و مردم گذشتن او از آنجا معلوم کردند و چون که مصاحبه
او نمود می تمام آنروز بوی خوش از دست او می آمدی و چون قضا حاجتی کردی زمین شگفته شدی و این در خود
فروردی و بوی مشک از آنجا میدی و هر که با آنجا رسیدی مشام او از آن معطر شدی و از او هر چه بوی می

مرویت که شخصی آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم دختر را عروس میکنم آمدی فرمای فرمود پیش من
 نذارم اما فردا قاروره سرفراخ و چوب پاره بیاور و این بیاورد آنحضرت بآن چوب عرق از بازوی مبارک خود
 بآن قاروره میریخت تا پر شد و باو داد فرمود دختر را بگو تا در حین تطیب این چوب پاره درین قاروره کند و در
 خود مالده و چون چنان میکرد و شام اهل مدینه از آن معطر میشد و آن خانه را بیت الطیبین نام کردند و هم روایت کرد
 که ام سلمه در آمد بر رسول صلی الله علیه و آله وسلم و آنحضرت در باب بود و پیشانی میبوش عرق کرده بود و ام
 رضی الله عنها عرقش را در قاروره جمع نمود و او مشاطه بود در مدینه عروسی را بآن تطیب نمود و اثر خوشبوی از آن
 بماند تا آخر عمر و هر گاه که غسل میکردی بوی خوش درو زیاده میشد بعد از آن این عروس نقری آید و همچنان
 بوی خوش از او میدید و هم فرزند می که از نسل آن زن پیدا شد بوی خوش زان می آمد و آن خانه را بیت العطار
 ازین نام نهاده اند که کوثر عقیقت اجیمینت طوبی و رقی ز پوستینت در عارض تو عجب میهنه
 عالم نسیم تو معطر از لطف تو مشک عاریت خواه و زان محترمست بوش لحظه و الحمد لله علی تحفه
 معطر الروح و الیه الطیبین الطاهرین قو طربها فی الدنیا و الآخرة بیا این معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 بدان اسعدک الله تعالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را معجزات بسیار و بی شمارست اما آنچه حق سبحانه تعالی او را
 بدان مخصوص گردانیده است که او را سید همه پیغمبران کرد و علیه السلام و همه در زیر علم او باشند و فردا آخرت از او درختی
 کرده و ناف بریده زاد و چون از او جدا شد سر سجده نما و انگشت بزرگ و کمره شاد و بزبان آورد و هر گاه که وایو
 مشغول کاری بودی گاهواره خوب بجنبیدی و انگشت خود میکیدی و فرشته نگین یافتی و لعل و عاتق او را گنج یک
 احتلاش نیتادی چشمش در خواب شدی و دلش بیدار بودی از پس همچنان دیدی که از پیش هرگز پیشه نگین
 نداشتی و بر هر ستوری که سوار شدی اگر چه ضعیف بودی بر همه ستوان سبقت کردی موی زریان او بر نیامد
 با هر کس که کشتی گرفتگی اگر چه قوی بودی او را بیدار ختی سنگریزه بردست او تسبیح گشتی سنگ کلنج و بر سلام و شهادت
 در جا نیکه آب دهن افگندی آنجا خوشبو گشتی ستون مسجد از در جدائی او بنالیدی چون در کنار گرفتگی خاموش
 شدی درخت بفرمان او از جامی خود پیشتر آمدی چون فرمودی باز گشتی در سفره بر سر او دست آوردند
 از میان آستان او چندان آب برآمدی که همه لشکر سیراب شدی و در حرب بدر لشکر کفار را یکمشت خاک نیز
 داد و از همه نهانها خبر کردی حدیث غار و آنچه در او بود معروفست و سوار او را هوا و سخن گفتی رفتن او معراج برآید
 و دیدن او حضرت آسمان و زمین و ملکوت و عرش و کرسی و حجابها و سدره المنتهی و درخت طوبی و قنبرین

و برگشتن در یک ثلث شب مشهورست بتان کعبه و در سجده که در نبر خاله بر این زهر آلود و باو سخن و راه سپرد
 او را بشکافتن و بستن و بامیان و علم و حکمت مملو ساخته باز بجای خود آورد و شب لاوت و گفتارهای
 کسری بفتاد و سحر ساهه خشک شده و آتشکده فارس که هزار سال نموده بود و سر و شد و باه با شارت او و نیم شد
 و آفتاب بدعای او بعد غروب طلوع نمود و کودک خرد و گواره پیغمبری او خبر داد و اعظم از همه قرآن عظیم است
 که هیچ نصیحه از نصحای عرب مانند کوتاه ترین سوره های او و دوسه گیت باشد نیاموده و همیشه باقی بر صفحه روزگار
 مانده اینقدر از معجزات آن سرور کائنات علیه افضل الصلوة بسبیل اسباب و ختماتیمینا و شبرگاه آورده شد و بیان
 اقسام خوارق عادت چنانچه از تتبع کتب ظاهر شده دوازده قسم است چه منشا و خارق عادت
 یا اعمال مخصوصه است یا فی قسم اول شش قسم است اسحر ۲ غریت ۳ دعوت ۴ طلسمات ۵ نیرنجات ۶ حیل
 اما سحر آن باشد که استعانت کنند نفوس در احداث غرائب بعضی اعمال و غریت آنکه استعانت نمایند بقوا
 روحانیان و دعوت کواکب آنکه استعانت کنند با جرم فلکیه و طلسمات آن بود که استعانت نمایند بتمیزج قوای
 سمویه بقوای ارضیه و نیرنجات آنست که استعانت کنند بنصب ریاضت و قسم ثانی هم شش قسم است آنچه
 ۱۲ ارباض ۳ کرامت ۴ معونت ۵ استدراج ۶ امانت اما معجزه خارق عادت باشد که از بنی صادر میشود و برود
 متحدی ای و دعوی نبوت بی معاضی چنانکه اعیان محبت و اعدام جبل و انفجار آب از میان اصابع و شوق قمر و
 کرامت خارق عادت باشد که ظاهر شود و بر دست لی و بعضی گفته اند که کرامت سجد معجزه نرسد چنانچه ولدی ولد
 پیدا کردن جادو را بهیمة ساختن و اگر کمالی که پیش از نبوت از بنی صادر شود چنانچه واقعه فیل و شوق صدر و موت
 آنکه از سائر مسلمین صادر شود و حق تعالی با صداران ایشان را از محن خلاص فرماید و استدراج آنکه از اهل ضلال
 بر اخی و کثرت گمراهی موقوف طلب ایشان و اگر چنانچه جان آبا آنکه از اهل ضلال بر اخذ این بخت و شوق چنانچه سلیله
 دعوی که طفل مطلق بصدق من اطق تکذیب و بیان فضیلت صلوة رسید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم
 و از جمله آثار و علامت محبت و آیات متابعت آنحضرت نفس جناب قدس صلی الله علیه و آله و سلم که پیسته
 زبان خود را بفرستادن صلوة بر آنحضرت بابرکات روان و از اشعار خود سازند و بدل جان همواره بیاورند
 پردازند که کمال محبت او خود ستلزم انیمینی و هم چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اجل و افضل مخلوقات
 و منزل کربات و سبب رفع درجات و محوسیات و وصول بدرجات عالیات میشود و ذکر او زینت آرایش
 مجالس و راحت و آسایش اهل محافل است آنرا خارت و مذمت و حسرت و ندامت حاصل از چنانچه در خبر

که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده هیچ قوم نباشد که بی یاد من از مجلس برخیزند الا کندی و بخی
از ایشان مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بر زبان مجلسیان جاری گرد آن مجلس معطر و معنبر و خوشبو شود پس چگونه
حال دلی که مملو از مهر و محبت آن حضرت و جانی که در آرزوی جلال با کمال او بود و زبانانی که بزور و شتای او رود که
چه دولت و کرامتها که او را از انانی خواهد بود و انبیا و رسل که با ویان سبیل نبضت او متوسل اند و در اینجا معام
و قضا و حوائج و مرام بصلوة بر و علیة و سلام متوال گشته تا مقاصد و آرب یافته اند که آدم صغی که خلعت پوش
صفوت و صفا بود و جبرعه نوش رفیق مصطفی بود تا صلوات بحضرت او نفرستاد از صحبت حواشی و محظوظ گشت
و نبوت پیوسته از عثمان بن حنیف رضی الله عنه که گفت روزی مردی نامیاب نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم میخواهم که حق تعالی بوسیله تو چشم مرا بین باز گرداند آن سرور فرمود برو وضو ساز و دو رکعت
نماز بگذار بعد از نماز بگو اللهم انی اسألك و اتوجه الیک بنیک محمد الزحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربی
فی حاجتی فیه یقینی لی اللهم فشفعه فی عثمان بن حنیف گوید آن شخص بیرون رفت و هنوز از مجلس تفرق
نگاشته بودیم و مجلس منتهی نشده بود که آن مرد آمد و گوید چشم مرا گرد و نه کرده بود و از بعضی سلف منقولست که
در دنیا با جمعی رکعتی بودیم بادی برخواست که آنرا قلا نیه میگفتند و میان ملاحان کشتی چنان شہرت داشت که
کم کشتی از ان با و نجات یابد بترتیب که از خوف غرق یکبار خرویش بر آورند و یکبار دیگر را و دایع میکردند نگاه در ان
نوعاسی بر من غلبه کرد و چشم مرا شد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را دیدیم که میگفت ابل کشتی بگوئید تا نهار
نوبت این صلوة بر من فرستد که اللهم صل علی محمد صلوة تخففنا بها من جمیع الالهوال و الافات و تقضی
لنا بها جمیع الحاجات و تطهرنا بها من جمیع الایات و ترفعنا بها عنک اعلی الدرجات و تبلغنا أقصى
من جمیع الخیرات فی الحیوة و بعد المآة بیدار شدم و ابل کشتی را از واقعه خویش خبر دار گردانیدم همه گفتند این
صلوة مشغول گشتن منور سه صد نوبت تمام نشده بود که با تسکین یافت و خلاص شدیم و چنانچه امام محمد طبرسی
روایت نموده که حضرت آدم علیه السلام آن دم که حواصی الله عنهما را دید بآن زیبایی و عرفانی و نظیر جمال با
او انداخت قوه شوقش غلبه نمود و عنان مصابرت از دستش ربود و خواست که با او بازی و دست درازی کند
و او را در آغوش کشد و از او متمتع شود ملائکه او را زجر کردند و گفتند مه یا آدم باز ایست یا آدم و دست درازی کن
آدم گفت چرا چنین کنم و خدای تعالی او را برای من مخلوق گردانید ملائکه گفتند تا آن زمان که حق او سجا آوری
و مهرش بگذاری آدم گفت نه او چیست گشتند آنکه سه بار صلوة بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم فرستی آدم گفت

محمد کیست گفت آخر پیغمبران او از اولاد تو و اگر نه محمد بودی تو مخلوق نمیشدی و همچنین موسی کلیم علیه السلام از حضرت کریم مامور بفرستادن صلوٰۃ بحضرت او شده چنانچه در بعضی از کتب معتبره مذکور است که خطاب الهی با او رسید که ای موسی اگر خواهی که نزد ما کمال رفعت یابی باید که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستی و روی از ان برتنبابی که او برگزیده ما و لوازمه لطف و برگزیده عطف ماست نگرش روضه وجود است و سر و باغ وجود حق در حکمت نور حقیه عالم قدرت مایه حسن ملاحظه پیرایه عروس صباست مقصود از اینجا و موجودات وجود و بابرکات او است **كُلَّامَهُ مَا خَلَقْتَ الْاَفْلَاكَ اَي مَوْسَى اِذَا كُنَّ جَالٍ بِالْكَامَالِ وَ بُوْدِي نَهْ عَالَمِ بُوْدِي وَ نَهْ اَدَمُ نَهْ فَلَکَ بُوْدِي وَ نَهْ بِلَکَ وَ هَمَّ دِرْ جَوَاهِرِ مَرُوْدِيَتِ** که موسی علیه السلام در زمانی که میخواست که از دریا بگذشت و از فرعون خلاص گشته ده نوبت عصا بر دریا زد و دریا شکافته گشت و از اینجا مبداست گذشت و در خبر است که سوال از تفسیر آیه **اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِيْنَ** **يُصَلُّوْنَ عَلَى النَّبِيِّ** نموده فرمود که **اللّٰهُ سُبْحَانَهُ تَعَالَى** و ملک را آفرید که مرا یاد نکنند نزد بنده و آن بنده صلوات بر من فرستد الا که آن دو ملک گویند آفرین خدا را و خدا را پس **اللّٰهُ تَعَالَى** و ملائکه گویند آمین مرا یاد نکنند نزد بنده و آن بنده صلوة بر من نفرستد الا که آن دو ملک گویند میا مرا و خدا را پس **اللّٰهُ تَعَالَى** جل جلاله و ملائکه آمین گویند و اشتغال بصلوة موافقت است با اهل سموات و اتمثال امر پروردگار که در کلام مجید مومنان را بیان امر نموده که **قَالَ جِبْرِائِلُ وَ عَلَافَاتُ اللّٰهِ وَ مَلَائِكَتُهُ يُصَلُّوْنَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِمْ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا** از حضرت انزل رحمت است و از ملائکه دعا بگویند **اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَ ارْحَمْهُ** و از مومنان طلب یاری کرم است و رفعت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و هیچ دعائی بی بدرقه صلوة متصاعده مستجاب نمیشود و بقول عمر خطاب رضی الله عنه در میان آسمان و زمین موقوف باشد باید که ابتدای دعا و ختم آن بصلوة کنند تا بدرقه دعا بر او باشد و بجل قبولش سیاند و صلوة یک از شرائط صحیح نماز است که اعظم ارکان اسلامی است و هیچ صلوة فرضاً و نفلاتی صلوة صحیح نیست و هر که نام شریف او بشنود نوبت اول واجبست و تارک است ما خود و یکبار که صلوة به حضرت فرستد جرح گناه مرتفع بود و بیشتر مستحبست و تجلی کردن و اجمال و فرستادن صلوة بر شفقتن نام بابرکات او نمودن عظیم مذموم است و مذمت آن در حدیث نبوی وارد گشته بروایات متنوعه از جمله آن سیکل آنست که از ابی هریره خادم عبید بن جراح رضی الله عنه علیه السلام روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بر خاک چسبیده با دینی که یعنی از خواری و نگوینداری که مرا نزد وی یاد کنند و او بر من صلوة نفرستد راه بهشت بر او پوشیده گزینند

و هم در کتاب جواهر از جابر مرویت که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده هر که مرا پیش و می یابد کند او صلوٰه بر من نفرستد پس او بد بخت است یعنی تغافل و تحاسل در فرستادن صلوٰه بحضرت اوصی الله علیه و سلم علامت بی سعادت و اماره و شقاوت است و هم از آنجا از ابی ذر مرویت که یک ذریه و ن آدم و پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفتم فرمود ای مرد من شمار خبر و هم که بخیل ترین گیت گفتند فرما یا رسول الله فرمود کسی است که مرا پیش و یابد کند او بر من صلوٰه نفرستد پس بخیل ترین مرد هست و هم در کتاب شد النبوة مذکور است که عایشه رضی الله عنها در وقت سحر جامه میدوخت و سوزن از پیشش افتاد و گم گشت و پیاف فروشت پس حضرت ریاست خورشید جلالت صلی الله علیه و سلم آنجا فرود آمد و بروشنی رو نورانی آنحضرت سوزن باز یافت و از آن متعجب گشت و گفت چه روشن است روی تو یا رسول الله که ما در دم پیرم فدای تو یا رسول الله ای کسیکه مرا نبیند در روز قیامت عایشه گفت او که باشد که ترانه بیند فرمود بخیل گفت آن چه بخیل باشد فرمود کسیکه او صلوٰه بر من نفرستد بگه که نام من بشنود و در شعب الايمان بهی از ابی سعید خدری مرویت که پنج قومی نباشد که بهم نشینند و برخیزند و صلوٰه بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نفرستاد الا آنکه ایشان را حسرتی باشد در روز قیامت و اگر چه در بهشت وند و ملائکه از ارسال صلوٰه با آنحضرت بابرکات علیه شرایع الصلوٰه و طائف التحیات مشفع و مستفیض شده اند چنانچه نقل است که چون سراج و لاج رسول الله با ابی جراح صلی الله علیه و آله و سلم در آن شب که بمعراج رفت ملکی را دید که پروبالش سوخته گشته بود از جبرئیل پرسید که سبب این چه بود جبرئیل فرمود حق تعالی جل و علا او را فرستاد تا اهل موصی را هلاک کرد از چون با آنجا رسید مادر با فرزندش دید که شیر بوی میداد و از روی ترجم یک ساعت ایستاد و در حال ایشان متفکر شد حق سبحانه و تعالی آتش فرستاد و در حال پروبال او محترق شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم با جبرئیل گفت این گناه قابلیت قبول توبه دارد و گفت نمیدانم تا از رسول الله در ساعت جبرئیل رفت و باز آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم حق تعالی جل و علا میفرماید در توبه مفتوح است آنحضرت فرمود توبه او چگونه باشد جبرئیل رفت و باز آمد و گفت حق تعالی میفرماید که توبه او آنست که ده بار صلوٰه بنفرستد پس آنحضرت نزدیک او رفت و او را این فرموده داد و هر یک که صلوٰه فرستاد بحال خود باز آمد و طیران خود و بکان خود رفت و در فضیلت صلوٰه با آنحضرت بابرکات صلوٰه و سلامه علیه احادیث صحیح بر روایات متنوعه وارد شده بر برکت و میمنت مواظبت بر آن اقاویل صریح شایسته چنانچه از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرویت که حضرت محمد یه علیه شرافت التحیة الابدیه فرمود هر که یکبار

صلوة بر من فرستد حق تعالی ده بار صلوة بروی باز فرستد یعنی ده رحمت اورا اگر بهت فرماید و فرشته دو گانه
 هر یکی ازان سعی کند و مبارت نماید که بیشتر سلام او بمن رساند و مثل آن در کتاب و فائزانی طلیحی یعنی عتبه مروست
 که رسول صلی الله علیه و سلم یک وز خوشوقت بود و آثار سرور بر روی عالم آراسی آنسر و ظاهر بود گفتند یا رسول الله
 امر و طیب النفسی و بشاشتی عجیب روی شریف تومی بنیم فرمود آری ملکی آمد از جانب پروردگار من عرض گفت
 هر که یکبار صلوة بر تو فرستد از امت تو بنویسد خدا تعالی او را سبب آن ده نیکی و محو کند از دوده بدی و بلند گرداند
 او را ده درجه درو کند باو مثل آن یعنی ده رحمت باو باز فرستد و هم ازین راوی مروست که در ادم بن پیغمبر صلی
 علیه و آله و سلم و نور از روی عالم آرایش می تابید و چون برق می درخشید پس گفتم یا رسول الله ندیدیم
 طیب النفس تر و ندیدیم کسی شادمان و تازه روی تر از تو امر و فرمود چرا چنین خوشوقت و بشاش نباشم
 که همین ساعت جبرئیل از من جدا شد و او مرا گفت هر که صلوة بر تو فرستد از امت تو یکبار بنویسد یا رسول الله تعالی
 او را سبب آن ده نیکی و نیت گرداند از دوده بدی و بلند گرداند از دوده درجه و ملکی مثل آن صلوة باو باز فرستد
 گفتم ای جبرئیل آن ملک کیت گفت بدستی که خدا تعالی موکل گردانیده بتو از زمان آفرینش تو تا زمان که ترا
 مبعوث دارد و فرمود که صلوة نفرستد بر تو هیچکس الا که آن ملک باو بگوید صلی الله علیه و سلم یعنی رحمت کن و خدا تعالی
 بر تو در کتاب جواهری کامل از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت نموده که فرموده هر که صلوة بر من فرستد
 هر روز سه نوبت و هر شب از محبت و دوستی و شوق و آرزوی من سزاوارست بر حق تعالی که بیامزد
 گناهان او و یکساله جرائم او مغفور شود و از آبی بن کعب صنی الله عنه مروست که مردی گفت یا رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم اگر من تمام اوقات خود صرف صلوة بر تو کنم چگونه باشد فرمود ان شاء الله تعالی نجات و نوری
 و اخروی ترا ساخته فرماید و در جواهر روایت است از انس که آنجناب قدس صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 هیچ بنده نباشد که در دهر بر من فرستد از برای تعظیم حق من الا که الله تعالی ازان صلوة و درود او ملکی یا فرماید
 که او را یک پر در مشرق و یک پر در مغرب باشد و او را گوید خدا تعالی صلوة فرست بر بنده من همچنانکه او
 صلوة بر پیغمبر من میفرستد پس آن ملک تا روز قیامت صلوة بآن بنده میفرستد یعنی استغفار از برای او از حضرت
 پروردگار ینناید و مغفرت و آمرزش او می طلبد و ملائکه را از برای او از حضرت پروردگار امید و ابر باید بود
 که از بركات صلوة بر سید کائنات لباس غفران در بنده درود گویند و خوانند پوشانند و در جواهر مذکور شد هر چه
 عمار که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که حق سبحانه تعالی ملکی را بر قبر من موکل گردانیده و مامور تمام خلایق

میدانند و او بر قبر من قائمست چون من بمیرم تا روز قیامت پس هیچکس از امت من صلوة بر من نفرستد الا
که او را بنام خود و پدر خود یاد کند و گوید ای محمد فلان پسر فلان صلوة بر تو فرستاده پس صلوة فرستد بر آن در طلب
در ازا که هر یکبار صلوة ده صلوة یعنی ده رحمت از رحمت او را که امت فرماید و از عایشه صدیقه رضی الله عنها است
که حضرت محمدیه علیه شرائف التَّحِيَّةُ الابدیة فرمود هیچ بنده نباشد که بر من یکبار صلوة نفرستد الا آنکه ملکی از برای آن
عروج نماید و آسمان براید و آنرا بحضرت عزت رساند و پروردگار را بفراید بر وی و بر بیان صلوة را بقبر بنده
و او را رساند و از برای صاحب آن استغفار نماید و چشم او بان روشن گردد و و هم در جوار هر از معاذ بن جبل رضی الله
مروست که خباب مقدس محمیدی فرمود آنچه منیش مخفی نماید نزد ما نیست که بدستی و رستی که الله تعالی از غایت
عنایت و نوازش مرا عطا فرموده آنچه بر غیر من از انبیا عطا ننموده و مرا بر ایشان مفضل گردانیده و تفضیل داده
و بگردانیده امثال مراد صلوة فرستادن بر من فاضل ترین درجات و عالی ترین مقامات و موکل گردانیده
بر قبر من ملکی منظر و سن نام که مرا و وزیر عرش برین است و هر دو پایش زیر نفق زمین و او را هشتاد هزار است
و وزیر هر مال هشتاد هزار پر بزرگ و وزیر هر پری هشتاد هزار پر کوچک و وزیر هر پری از ان پرهای کوچک
زبانی است که بآن تسبیح و تحمید پروردگار جل شانہ میگوید و استغفار نماید و آمرزش میطلبد از برای کسیکه صلوة
فرستد بر من از امت من و از نزدیک سر او تا قدم او و دانه ها و زبانهاست و پرهای کوچک بزرگ چنانچه
در یک وجب نیست الا که در زبانی است که تسبیح پروردگار میکند و استغفار از برای صلوة و هنده بر من است
من مینماید تا آن زمان که او بمیرد و هم در جوار هر از مقاتل بن سلیمان منقولست که الله تعالی را ملائکه هست در شیب
عرش عظیم خود که بر سر او گیسوی هست که در گرداگرد عرش بآن عظمت داماده و احاطه او نموده و هیچ موی
او نیست الا که بر نوشته الا الا الله محمد رسول الله پس هر گاه که بنده صلوة بر رسول الله صلی الله علیه و سلم فرستد
بیچ موی او نباشد الا که طلب مغفرت و آمرزش نماید از برای صاحب صلوة یعنی گوینده آن صلوة الله و سلامته
و هم در جوار هر مذکورست بروایت طبرانی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و از رسول صلی الله علیه و سلم
که هر که حجة الاسلام بگذارد و بعد از ان غزائی بجای آرد بنویسد آن غزا و را بچهار صد حج پس منکسر و شکسته
و لهامی آنها که قادر بر جهاد و ادای حج نبوند و حجی فرستاد الله تعالی بسوی من که صلوة نفرستد بر تو هیچکس
الا که بنویسد آن صلوة را بچهار صد غزاه و غزائی بچهار صد حج صلی الله علیه و سلم و در کتاب جوار هر
النس بن مالک از رسول الله صلی الله علیه و سلم که ربانده ضلالت است در روز مالک و روایت مذکور

آنحضرت فرموده هر که بر من در روز فرستد در روزی صد بار بنویسد الله تعالی او را بان صلوة هزار هزار یکی و محو کند
هزار هزار بدی و بنویسد او را ثواب صدقه قبول و هر که صلوة بر من میفرستد بعد از آنکه بن صد صلوة او من صلوة با
با و میفرستم و هر کس که من صلوة با و فرستم شفاعت من در یاد الله صل علیه و الا تحمنا شفاعته و قربنا الیه و در خصا
سر می از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که کبار صحابه رضی الله عنه میگفتند که اگر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم صلوة میتک بهما المسک لا ذفر شئیده ایم که میفرمود هر که یکبار صلوة بر من فرستد الله تعالی ده بار صلوة با
باز فرستد یعنی ده محبتش کرامت فرماید و هر که ده بار صلوة بر من فرستد الله تعالی هزار بار با و باز فرستد یعنی هزار
رحمت از محبت با و کرامت فرماید و هر که هزار بار صلوة بر من فرستد دوش او بدوش من متصل باشد و بهشت در
غایت قربت و نهایت دنو باشد و در جواب هر عبد الله بن عمر و عاص و ایت نمود که هر که صلوة بر رسول صلی الله علیه
و سلم یکبار فرستد الله تعالی و ملائکه هفتاد و نوبت صلوة با و باز فرستد و در ترتیب ترغیب مندری برابر عذاب
از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که هر که یکبار صلوة بر من فرستد بنویسد الله تعالی برای او نیکو
و محو نماید از دوده بدی و بلند گرداند او را ده درجه و او را ثواب ده بنده آزاد کرده باشد و در جواب هر مذکور است
بروایت مرضی علی رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و سلم آنچه حاصلش براجع بانیت که الله تعالی ملائکه
چند از نور آفریده و بر زمین فرو می آیند الا شب جمعه و بر دستهای ایشانست قلبها از زرو کاغذها از نور و بنویسند
بر آن الا صلوة بر من صلی الله علیه و آله و سلم و احادیث صحیح و فضیلت صلوة روز جمعه مخصوص عبارات متنوعه
وارد شده و از جمله حافظ ابو نعیم در حلیه آورده بروایت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم که فرموده هر که صلوة بر من فرستد در روز جمعه صد بار بیاید در روز قیامت و با او نوری باشد که اگر آن نور
قسمت کنند بر تمام خلایق همه ایشان برسد و صلوة به عبارت که در حدیث وارد شده باشد بگوید مجنب بود
و مثاب این ثواب بود اما در محلی که صورتی معین در آن ورود یافته باشد غیر می قائم مقام آن نشود مثل آنکه از
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرویست که هر که صلوة بر پیغمبر فرستد در هر روز سه نوبت باین عبارت صلوة الله
و ملائکته انیاله و رسله و جمیع خلقه علی محمد بدستی که او صلوة فرستاده باشد بعد و صلوة جمیع ملائکه و او را روز قیامت
در روز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حشر کنند و آنحضرت دست او را بگیرد یعنی او را بخونزد و یک گردان
تا در بهشتش در آورد و در کتاب جواهر از سالک احسن المسالک ابن بن مالک رضی الله عنه و ایتیست که
از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که هر که صلوة بر من فرستد هر روز جمعه چهل نوبت بخواند الله تعالی

گنا بان چهل ساله او هر که یکبار صلوٰه بر من فرستد و در محل قبول افتد آنکه آنرا با اخلاص و صدق دارد و محو
 فرماید الله تعالی گنا بان هشتاد ساله او و هم ازین راوی مرویت در جواهر بروایت قرطبی که رسول صلی الله
 علیه و آله وسلم فرمود هر که صلوٰه بر من فرستد یکبار در روز جمعه الله تعالی و ملائکه هزار هزار بار صلوٰه با او فرستد
 و بنویسد الله تعالی برای من هزار هزار نیکی و محو کند از هزار هزار آیه و بلند گرداند او را هزار هزار مرتبه در بهشت
 و در جواهر ابو ذر غفاری از حضرت بنوی صلی الله علیه و سلم روایت نموده که فرموده هر که صلوٰه بر من فرستد
 در روز جمعه صد بار مغفوشود و اگر گنا بان دوست ساله و هم در جواهر از سهل بن عبد الله مرویت که هر که در روز
 جمعه بعد از نماز پیشین اللهم صل علی محمد النبی و علی آله و سلم هشتاد بار بگوید مغفوشود گنا بان هشتاد ساله الهفت
 یا رسول الله این صلوٰه چگونه باشد فرمود اللهم صل علی محمد عبدک و نبیک و رسولک النبی الامی از سهل بن
 عبد الله منقولست که بعد از نماز پیشین روز جمعه بگویند و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم روایت نموده که نماز پیشین روز جمعه بگذارد و بگوید پیش از آنکه اذان مقام برخیزد اللهم صل علی محمد النبی و آله
 و علی آله و سلم تسلیما هشتاد بار یا مژد او را گنا بان هشتاد ساله و بنویسد عبادت هشتاد ساله و هم در جواهر از جابر
 مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که هر که در شب جمعه هزار بار بگوید صلی الله علی محمد النبی و آله
 مراد خواب در بیند و هر که مراد خواب به بیند پس و را بهشت باشد در جواهر مذکورست بروایت انس از حضرت
 اقدس صلی الله علیه و آله وسلم هر که صلوٰه فرستد بر من در روز جمعه هزار بار بنی و حاجای خود در بهشت به بیند
 و در اشال از ابن عباس رضی الله عنه مرویت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود هر مومنی که در شب جمعه و کعبه
 نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه بیت پنج بار قل هو الله احد بخواند و بعد از سلام هزار بار بگوید صلی الله علی
 محمد النبی الامی هر آینه مراد خواب به بیند و جمعه آینده تمام نشده باشد که مراد به بیند و هر که مراد خواب به بیند
 خدای تعالی گنا بان او را مغفور فرماید و ابو موسی مدنی این حدیث روایت نموده و از شیخ ابو موسی ابو الحنبله
 رضی الله عنه منقولست که من تجربه کردم و همچنین بود و هم در جواهر اینها توجه تمام میاید و اخلاص و صدق و استقامت
 و طعام حلال تا موثر شود و بقبول موصول گردد و مراد حاصل شود و در خصائص ازین راوی مرویت که رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود هر که در شب جمعه ده بار بگوید یا ذا نعم یا ذا فضل علی البریه و یا باسط الیدین بالعلیة و
 یا صاحب الموابب السنیة صلی الله علی محمد خیر الوری بالسمعة و اغفر لنا یا ذا العلی فی هذه الحشیة بنویسد الله تعالی
 او را صد هزار نیکی و محو کند از صد هزار بدی و بلند گرداند او را صد هزار درجه و در کتاب جواهر از جابر رضی الله

مرویت که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آنچه معنیش رابع باینست که هر که صلوٰه بر من فرستد صد بار بعد از نماز صبح و شام پیش از کلام گزارده فرماید الله تعالی حاجت او را سی در دنیا و نهفتاد و نهفتی گفتم یا رسول الله صلوٰه چگونه فرستیم فرمود بگوئید

تا بعد نوبت رسد و بعضی علماء بر آنند که اولی آنکه اللهم صل علیه وسلم بگوید تا موافق آیت قرآن باشد و اگر نتواند بگوید و سلم بگوید و در فضائل پیر مری از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرویت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که صلوٰه بسیار بر من میفرست چون من مرده باشم گفتم یا رسول الله صلوٰات از ما بتو میرسد بعد از آنکه تو پوشیده باشی فرمود خدای تعالی خوردن گوشت اینها بر من حرام فرموده و من گرامی ترم بر خدا که زمین را بر من مسلط گرداند و حضرت عزت جلالت و عزت غرور ملک صلی الله علیه و آله و سلم نام تقییر موکل ساخته بصورت خروشی منحنی شده که پرش در زیر عرش برین باشد و پای دو گانه اش در شیب بنفتم زمین و دو بال دارد یکی در مشرق و دیگر در مغرب چون بنده بر من صلوٰه فرستد آنرا من رسانم و در روایتی آنکه چون بنده بگوید

آن ملک از دیان او این صلوٰه بر چندین همچنانکه مرغ دانه می چسبند و بعد از آن مرا میگوید ای محمد بن فلان بن فلان در فلان مقام بر تو صلوٰه و سلام فرستاده و آنرا در میان از نور مشک سفید خالص بنویسند و نزدیک سر من بنهند تا من بسبب آن او را شفیع باشم در روز قیامت و بلند گردانند او را بیت هزاره درجه و بنویسند او را هزار تنگی و محو نمایند او را بیت هزار بدی و غرس کنند از برای او بیت هزار شجر در کنایه دوش کوثر صلی الله علیه و آله صلوٰه تیمسک بها المسک لا اذ فر و از ابو بکر صدیق رضی الله عنه منقولست که صلوٰه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستادن سوختن هر گناه میت چنانچه سرد میگردد و اند آب آتش با و سلام فرستادن بر آنحضرت فاضلترست از آنرا و کردن بندگان و فضائل صلوٰه بر آنحضرت علیه السلام التحیة و التسلیمات بسیارست و فوائد آنهم در دین و دنیا بیشمارست و در آثار و اخبار نیز آمده که بعضی از بزرگان مشاهدہ اثر آن نموده اند چنانچه نقلست از شیخ شبلی رحمه الله علیه که فرموده یکی از مسایگان من نزد بعد از آن در خواب دیدم و از او پرسیدم که خدای تعالی با تو چه کرد گفت ای شبلی احوال عظیم بر من گذشت و چنین سوال منکر و نکیر با من نمیکشست و از جواب عاجز آمدم با خود از سر حیرت گفتم من از اهل توحید و اسلام

در حدیث صحیح آمده است که هر که صلوٰه بر من فرستد صد بار بعد از نماز صبح و شام پیش از کلام گزارده فرماید الله تعالی حاجت او را سی در دنیا و نهفتاد و نهفتی گفتم یا رسول الله صلوٰه چگونه فرستیم فرمود بگوئید تا بعد نوبت رسد و بعضی علماء بر آنند که اولی آنکه اللهم صل علیه وسلم بگوید تا موافق آیت قرآن باشد و اگر نتواند بگوید و سلم بگوید و در فضائل پیر مری از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرویت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که صلوٰه بسیار بر من میفرست چون من مرده باشم گفتم یا رسول الله صلوٰات از ما بتو میرسد بعد از آنکه تو پوشیده باشی فرمود خدای تعالی خوردن گوشت اینها بر من حرام فرموده و من گرامی ترم بر خدا که زمین را بر من مسلط گرداند و حضرت عزت جلالت و عزت غرور ملک صلی الله علیه و آله و سلم نام تقییر موکل ساخته بصورت خروشی منحنی شده که پرش در زیر عرش برین باشد و پای دو گانه اش در شیب بنفتم زمین و دو بال دارد یکی در مشرق و دیگر در مغرب چون بنده بر من صلوٰه فرستد آنرا من رسانم و در روایتی آنکه چون بنده بگوید آن ملک از دیان او این صلوٰه بر چندین همچنانکه مرغ دانه می چسبند و بعد از آن مرا میگوید ای محمد بن فلان بن فلان در فلان مقام بر تو صلوٰه و سلام فرستاده و آنرا در میان از نور مشک سفید خالص بنویسند و نزدیک سر من بنهند تا من بسبب آن او را شفیع باشم در روز قیامت و بلند گردانند او را بیت هزاره درجه و بنویسند او را هزار تنگی و محو نمایند او را بیت هزار بدی و غرس کنند از برای او بیت هزار شجر در کنایه دوش کوثر صلی الله علیه و آله صلوٰه تیمسک بها المسک لا اذ فر و از ابو بکر صدیق رضی الله عنه منقولست که صلوٰه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستادن سوختن هر گناه میت چنانچه سرد میگردد و اند آب آتش با و سلام فرستادن بر آنحضرت فاضلترست از آنرا و کردن بندگان و فضائل صلوٰه بر آنحضرت علیه السلام التحیة و التسلیمات بسیارست و فوائد آنهم در دین و دنیا بیشمارست و در آثار و اخبار نیز آمده که بعضی از بزرگان مشاهدہ اثر آن نموده اند چنانچه نقلست از شیخ شبلی رحمه الله علیه که فرموده یکی از مسایگان من نزد بعد از آن در خواب دیدم و از او پرسیدم که خدای تعالی با تو چه کرد گفت ای شبلی احوال عظیم بر من گذشت و چنین سوال منکر و نکیر با من نمیکشست و از جواب عاجز آمدم با خود از سر حیرت گفتم من از اهل توحید و اسلام

بودم و ختم عمرم بر اسلام بود چگونه زبان بسته شدم اینجا من از کجاست و این قضیه از چه خواست من حال
 مرا انداکردند که این جزای آنست که در دنیا زبان را نگاه داشته نبود و فرشتگان قبر قصد من کردند فی الحال مرد
 خوب و خوشبو میان من و ایشان حائل شد و مرا کلمه شهادتین بیاد داد تا جواب بنکر نگیز بگفتم نگاه آن مرد خوب
 را بگفتم تو کیستی که رحمت خدا بر تو باد و گفت من آن صلوٰه بسیارم که تو بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم روان داشته
 و مرا اذان صلوٰه تو آفریده اند که در هر غم و اندوه یار و مددگار باشم نقلاست که یکی از بزرگان میفرمود که من
 بنفس خود مقرر کرده بودم که در هر شب در خوابگاه بر رسول الله صلی الله علیه و سلم چند نوبت صلوٰه
 میفرستادم و بعضی از شبها بعد از آنکه صلوٰه معهود بر آنحضرت مودود فرستاد و بوم در آن غره باندرون که مسکنم
 بود خواب فتم در واقع دیدم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم اذان غره قدم باندرون فرمود
 و غره ظلمانی از اثر مقدم شرفش منور و نورانی گشت و متوجع من شد و فرمود بایران که این صلوات بسیار
 میفرستد خواهتم تا آنرا بوسم پس من شرم داشتم که دهان بدان مبارک او رسانم روی خود را گردانیدم
 پس وی مرا بوسید و من اذان ترس فی الفور بیدار شدم و همچو آیه خود را بیدار نمودم و بوی مشک از آنجا
 میدید و ماهشت و زبوی مشک از آن محل که بوسه برویم داده بودی آمد و در تذکره قطبی مذکور است که زنی
 پیش شیخ حسن بصری رضی الله عنه آمد و گفت و تری مرا بود و فات نمود و میخواهم که او را در خواب ببینم شیخ
 بزرگوار فرمود چهار رکعت نماز بگذارد بعد از ختن و در هر رکعتی یکبار فاتحه بخوان و یکبار سورۃ الکلم التکاثیر بخوان
 تحت و صلوٰه میفرستد تا بخوابد وی آن زن هم چنان معاینه کرد و دختر را در خواب دید که معذبت بجا
 قطران پوشیده و دستش در غل کشیده و پایش در زنجیر آتشین در آورده بیدار گشت ترسان و لرزان
 بسلامت شیخ آمد و حکایت خواب خود را و بگفت شیخ فرمود صدقه از برای او بده مگر الله تعالی از عفو فرماید
 همان شیخ بزرگوار در خواب دید که گویا در مرغزاری از مرغزارهای بهشت است و تختی علا آنجا زده و زن
 صاحب جمال بر آن نشسته و حاجی از زبر بر سرش نهاده و با شیخ در مکالمه در آمد و گفت ای حسن مرا می شناسی
 گفت نه گفت من دختر آن زعم که تو او را امر کردی که نماز گذارد و صلوٰه بحضرت مصطفی صلی الله علیه و آله
 و سلم فرستد شیخ فرمود و در حال تو بصفه دیگر بمن رسانید تو بچه باین منزلت و مرتبه رسیدی و این منزلت
 در یافتی گفت ای شیخ بپایان صد و پنجاه کس در مقبره بودیم و بر روایتی هشتاد و نه کس که بآن جناب معصوم
 گرفتار شده بودیم که ما درم با تو تفریک کرد و مردی صالح بر ما بگذشت و یکبار صلوات بر منعمه بامرکات فرستاد

و ثواب آن بجا داد الله تعالی آنرا قبول فرمود و ما را اذان عقوبت آزاد گردانید بیک صلوة آن مرد صالح اینک
 می بینی انصیب من است صلی الله علیه و آله و لا حرمنا من خلیل نواله و یکم معتبر از بزرگ منقول است که در حرم محرم
 بودم و مردی را دیدم که در هر مقامی که بود از طواف و عرفات و منی و دیگر مقامات هم صلوات بر سید کائنات
 علیه السلام التحیات میفرستاد و هیچ دعای دیگر نیکر و اورا گفتم کُل مقام مقال در هر مقامی دعای معین هست ترا
 چه واقع است که اقدام بآن نمی نمائی و تمام صلوة بر پیغمبر بابرکات میفرستی گفت من از خراسان جهت حج بیرون
 آمدم و پدرم همراه بود چون بکوفه رسیدیم پدرم خسته شد و در اینجا وفات یافت پس آنرا بجامه پوشیدم و خود
 بهمی بیرون شدم چون باز آمدم جامه از رویش برداشتم صورتش چون صورت خرافتم از مشاهده این حالت ناخوش
 بغایت متعجب و اندوهناک گشتم که چگونه اینجا میخالت پدرم رسانم و ازان خزن و اندوه خواب رفتم در خواب دیدم که
 مردی در آمد تا نزدیک پدرم رسید و از رویش حجاب برداشت و نظر با و انداخت و او را باز پوشید و از من پرسید
 و گفت چیست این غم بزرگ که تو داری گفتم چگونه غمگین باشم و پدرم باین محنت گرفتار شده و نمودن بشارت
 باد که حضرت عزت و جلت این محنت از پدرت زایل گردانید چون این مرده شنیدم از خبر می چون گمان شنیدم
 و پرده از روی پدرم بر کشیدم و دیدم که نه آنست و آن روی سیاهش چون ماه تابانست از غایت و حمت گفتم
 ای مرد بخدا بر تو سوگند که بگوئی که چه کسی که چنین مبارک قدمی و ميمول نفسی فرمود من مصطفی ام من عظیم ارباب
 شادمان شدم و طواف ردای مبارکش در دست پیچیدم و گفتم بحق خدای عز و جل ای رسول جل که مرا از اینجا
 بر طلال و قصه پر غصه آگاه می دهی فرمود پدرت خورنده مال را با بود و حکم خدا چنانست که خورنده مال را بار
 صورتش مصور بصورت خر گردید و دنیا یا در آخرت آبادی عاوتی نیکو داشت که هر شب پیش از آنکه بخوابد
 رفتی صد بار صلوة بر من فرستادی چون او را این محنت رسید آن ملک که اعمال امت بر من عرض میکند
 این خبر من رسانید من از الله تعالی جل و علاه رفوتم و شفیعش گشتم و قبول افتاد پس من همین که بیدار گشتم
 حالی جامه از روی پدر برداشتم و دیدم که رویش همچو ماه شب چهارده نورانی و روشن است و شکر پروردگار بجا
 آوردم و او را تحمیر و تکفین نمودم و دفنش کردم و ساعتی بر سر قبرش نشستم خوابم بچشم افتاد و میان خواب و
 بیداریش شغفتم که باقی آواز داد و میگفت پیچ میدانی که سبب این عنایت و باره پدرت چه بود گفتم بگفت
 سبب آن صلوة و سلام بر رسول الله صلی الله علیه و سلم پس عمر بر نفس خود بستم که پیوسته صلوة بحضرت او
 فرستم صلوات الله و سلامه علیه و در کتاب جواهر از عبد الله بن عمر مرویست که در روز قیامت آدم علی نبینا

وعلیه السلام در شب عرش پروردگار ایستاده و دو جامه سبز پوشیده باشد باقامتی از بندگی چون غلی افرشته
و نظر آخر بر فرزندان خود گذاشته که ایشانرا بهشت و دوزخ میسرند و در آشنای آن که او ایستاده و دیده آسمان بر
فرزندان خود گذاشته یکی را از امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بنید که او را بدوزخ می برند آدم همانم ندانست که
یا احمد یا احمد آنجناب صلی الله علیه و سلم در جواب او را دید و فرماید که بیک یا ابا البشر آدم گوید ای محمد این مردان
تو است او را در یاب که بدوزخ می برند آنحضرت صلی الله علیه و سلم میان بسته سرعت از عقب آن ملائکه که مگر
آن مرد باشد برو و بگوید ای رسولان پروردگار توقف نمایید گویند ما از ملائکه غلاط شدادیم که نافرمانی نکنیم و آنچه
ما را بآن امر فرموده بجای می آوریم پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان نوبت کرد و دو محاسن شریف خود
به دست چپ بگیرد و بدست راست اشارت کند و گوید ای پروردگار من نه وعده فرموده که مرا در باره امتم محزون
و اندوهناک نسازی از سر اوق عرش ندا بآن ملائکه غلاط شداد رسد که اطاعت محمد ننمایید و فرمانبردار او نشوید
ایشان آن بنده را باز بمقام خود آورند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن زمان از میان خود کاغذ پاره بیرون
بمقدار یک سر انگشت و آنرا در کف دست میزان که محل حساست اندازد و بسم الله گوید یکی آن بنده بریدی
غالب آید پس نداده شد که نیکبخت باشد و بمیزان نکیش گران کیست او را بهشت برند آن بنده فرخنده گوید ای
رسولان پروردگار و ای ملائکان فرمانبردار توقف نمایید تا سخن باین بنده گرامی گویم که پیش الله تعالی چنین
گرامتی دارد پس آنحضرت آید و گوید پدر و مادر و فدا تو با چه نیکو روئی و نیکو خلقی که مرا ازین عسارت گذر
و برین عبرت ترجم نمودی فرمود من پیغمبر توام محمد و این صلوة تو بود که من فرستاده بودی که وفاداری بتو نمود و در حالیکه
محتاج بودی بآن و نتیجه صلوة قربت با آنحضرت است این شریفترین منترقی و عزیزترین مرتبست چه قرب آنحضرت
موجب قربت پروردگار است و عبد الله مسعود روایت نموده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که نزدیکترین
و اولی ترین روز قیامت آنکس باشد که صلوة بیشتر بر من ستاوده باشد نقل است که یکی از بزرگان را در خواب دید
که حلیه پوشیده و تاجی مصع بر سر نهاده و بهشتی در آورده باو گفتند بچه میراث این مرتب یافتی فرمود بسیار
فرستادن صلوة بر رسول الله صلی الله علیه و سلم و صلوة البته بحضرت او میرسد چه در حضرت که فرموده صلوات
الله علیه و سلم که هر کس که نزدیک قبر من صلوة فرستد بر من آنرا استماع میکنم و خود میشنوم و هر که از دو صلوة بر من بفرستد
بر من میرساند و همچنین ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که خدا
را ملائکه چندست که دوزخین سیاحت میکنند و میگردند و سلام امت من میرسانند و آنرا بوجهی رضی الله عنه

نه آنحضرت کرم صلی الله علیه وسلم شرف و کرم فرموده که هیچکس بر من سلام نکند الا که حق تعالی روح مرا بمن روح کند
 ناجواب سلام او بگویم صلوة الله و سلامه علیه عليك سلام الله خیر مرسل عليك سلام الله یا اشراف البشر
 عليك سلام الله یا صفوة العری عليك سلام الله یا عافی الذکر عليك سلام الله یا صاحب اللوا عليك سلام الله
 یا طیب النشر عليك سلام الله یا نخل الشیم عليك سلام الله یا معدن البر عليك سلام الله یا علم العری
 عليك سلام الله یا شافی الذکر عليك سلام الله یا قمر الدجی عليك سلام الله یا مستضی الفجر عليك سلام الله
 الغنی بالله عليك سلام الله یا فی البعلی عليك سلام الله المحبوب و زری عليك سلام الله سعی بنوره
 عليك سلام الله اقصی به امری عليك سلام الله ارجو ثوابها عليك سلام الله کوبه اجری فما خاب من رجو
 فخر الدین و دنیا فی اعلان امر و فی سری الحمد لله الذی جعلناه من امته و اذ غلبنا به فی رحمة و فضل صلوات الله
 و تسلیما ته علی افضل من صلی علیه و اکمل من اوحی الیه الفاتح لكل مغلق الخاتم لكل سابق العاس الحق باحتی الذین
 المامون الخازن للعلم المخزون مقدم اهل الصدق و الصفا محمد النبی الرسول المصطفی و تقبل شفاعته الکبری
 و ارفع وجهته فی العلیا و ات سوله فی الآخرة و الاولی و علی جمیع اخوانه من المرسل و الانبیار و آل الانبیاء و صحبه الطیقا
 و سایر الصلحا و الله اسئول المرجو لاجابة المامول منه اقتران اسئول بالاضافة ان يجعلنا من اهل متابته
 الموصل الی لقاءه و یخیرنا فی زمره رفقاءه و یمیتنا بما یوفقنا لاقتنائه و ینعم لنا فی اقتنائه و یقینا الیدع الرواة

و نعاظیها و له الحمد علی نعمه حمایا فیها مشکو	ای زکامت حجل ب حیات
چرخ زنجبیر تو هست	خاک درت تاج سحر کائنات
کونی مکان هر دو طفیل تو	خسرو اقلیم رسالت تو
شمع شبستان فلک تو	بوالبشر آئین سجود از تو
نغم خنجر و هر که شفیعش تو	دست کرم پایه جو از تو
ما که بین نفست زنده ایم	بلکه ترا عرش چو فرش آید
مهر حسن دل و حب حسین	دای جاگر نشوی عذر خوا
بفرست تحفه صلوات از میان جان	ساخته عثمان و علی را شیخ
در دل و دست و پستی مصطفی نشان	روضة صفت جلوه که جو باد
صلوات الله و سلامه علیه و علی احب الناس الیه و علی سایر اصحاب الکرام و آل العظام الی یوم القیام و الحمد لله ملک العلم	ترتیب اصحاب تو پر نور باد

بفرست تحفه صلوات از میان جان + هر روضه مقدس مقصودش جان + اگر بایت زو فرخ سوزان جان
 در دل و دست و پستی مصطفی نشان + نزدیک تو چه تحفه فرستیم تا زود + از ما همین درود و صلوات است سلام
 صلوات الله و سلامه علیه و علی احب الناس الیه و علی سایر اصحاب الکرام و آل العظام الی یوم القیام و الحمد لله ملک العلم

فضل الدعار قال صلى الله عليه وسلم الدعار وهو العبادوة ثم تلا وقال ربكم ادعوني استجب لكم الآية من فتح له
 في الدعار منكم ففتح له ابواب الاجابة ففتح له ابواب الجنة ففتح له ابواب الرحمة وما سئل الا قد شيا احب اليه من ان
 يسئل العافية لا يرد القضاة الا الدعار ولا يزيد في العمر الا البر لا يعني حذر من قدر والدعار ينفع ما نزل في عالم ينزل
 وان البلا لا ينزل يتلقاه الدعار فيعتلجان الى يوم القيمة ليس شئ اكرم على الله من الدعار من لم يسئل الله الغضب عليه
 لا تفجر وفي الدعار فانه لمن يهلك مع الدعار احد من سره ان يستجيب الله له عند الشراء والكرب فيشكر الدعار
 في الرجاء الدعار سلاح المؤمن عماد الدين ونور السموات والارض صلى الله عليه وآله وسلم يقوم متبليفا قال ما كان
 هو لا ميا لون الله العافية ما من مسلم مضى به الله تعالى في مسئلة الا اعطاه اياه اما ان يعطيه له واما ان يحسنه له
 واسم الله تعالى الاعظم الذي اذا دعي به اجاب واذا سئل به عطي لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين
 واسم الله تعالى الاعظم الذي اذا دعي به اجاب واذا سئل به عطي اللهم اني اسالك بان لك الحمد لا اله الا
 انت وحدك لا شريك لك الخنان المنان بديع السموات والارض يا ذا الجلال والاكرام يا سميع يا مستجيب
 واسم الله تعالى الاعظم في اثنين اثنين والكم له واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم وفا تحه آل عمران
 اللهم لا اله الا هو الحي القيوم يقال عند دخول البيت قليقل اللهم اني اسالك خير الموع وخير الخسج
 بسم الله وبجاء بسم الله فخرجنا على الله ربنا توكلنا ثم ليسلم على اهل البيت واذا دخل الرجل بيته فذكر الله عند دخوله
 وعند طعامه قال الشيطان ادركتم البيت واذا لم يذكر الله عند دخوله واذا لم يذكر الله عند طعامه قال الشيطان
 ادركت البيت والشار وكيفية الصلوة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم اللهم صل على محمد
 وعلى آل محمد كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت
 على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم بارك على محمد وعلى آل ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد
 اللهم صل على محمد وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم صل على محمد وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد
 عبيدك ورسولك كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت
 على ابراهيم وبارك على محمد كما باركت على ابراهيم في العالمين انك حميد مجيد اللهم صل على محمد النبي الامي على آل
 كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد النبي الامي كما باركت على ابراهيم انك حميد مجيد اللهم صل على
 محمد وبارك على محمد وعلى آل محمد كما صليت وباركت على ابراهيم انك حميد مجيد اقبل رجل حتى جلس بين يدي
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وسخن عنده فقال يا رسول الله اما السلام عليك فقارعه فكيف فصلي

عليك اذا نحن صلينا عليك في صلاتنا صلى الله عليك قال فصمت حتى اجبنا ان الرجل لم يسأله ثم قال صلى الله
علي فقولوا اللهم صل على محمد النبي الامي وعلى آل محمد كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم ربنا انك حميد
من صلى على محمد وقال اللهم انزل المقعد المقرب عندك يوم القيمة وجبت له شفاعتي في بيان البيت
عند اكل الطعام فان افطر عند قوم قال فطر عندكم الصائمون واكل طعامكم الابرار وصلت عليكم الملائكة
واذا نبي التسميته اول الطعام فيقل بسم الله اوله وآخره وان اكل مع مجذوم او ذوى عاهة قال
بسم الله ثقة بالله وتوكلا عليه الحمد لله الذي طعمني هذا الطعام ورزقني من غير حول مني ولا قوة اللهم
من طعمني واسق من سقاني في بيان خطبة النكاح ولما زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم عليا فاطمة
ودخل البيت فقال لفاطمة ايتني بما رفقامت الى مقب في البيت فأتت فيه بما رفاقهده وجمع فيه ثم قال لها
تقدمي فقدمت فنضح بين يديها وعلى راسها وقال اللهم اني اعيزك وذريرة من الشيطان الرجيم ثم قال
ادبر فادبرت فصب بين كفتي علي قال اللهم اني اعيزك وذريرة من الشيطان الرجيم ثم قال ادخل
بسم الله والبركت واذا ادخل بابله واشترى رقيقا فليأخذ بناصيته ثم ليقول اللهم اني اسألك من خير ما
وغير ما جبلتها عليه واعوذ بك من شر ما جبلتها عليه وذكر المسافر والكان سفر اصابه وقال استودع الله
دينك وامانتك وخواتم علمك اقرأ عليك السلام ويقول لمن يودعه استودعك واستودعك الله الذي لا يضيع
ولا يضيع ودائعه ومن قال لا اريد السفر فاصني قال له عليك بتقوى الله والتكبير على كل شرف فاذا اولى
قال اللهم اطلو البعد ويهون عليه السفر وودك الله التقوى وغفر ذنبك ويسر لك الخير حيث ما كنت جعل الله
زادك الله وغفر ذنبك ووجه لك الخير حيث ما توجهت واذا امر امير على جيش وسرتة او صاه في خاصية
بتقوى الله ومن معه من المسلمين خيرا ثم قال اغروا بسم الله في سبيل الله قاتلوا من كفر بالله اغروا ولا تغلوا ولا
ولا تثلوا ولا تغلوا ولا تثلوا ولا تثلوا ولا تثلوا ولا تثلوا ولا تثلوا ولا تثلوا ولا تثلوا ولا تثلوا ولا تثلوا
ولا امرة ولا تغلوا غنائكم واطمحووا حسنوا ان الله يحب المحسنين فاذا شئ معهم قال انطلقوا على اسم الله اللهم
واذا اراد سفر قال اللهم بك حول وبك حول وبك سير وان خاف من عدو او غيره فقرة لا يلاف فرش
اما من كل سوى مجرب ما يقال عند دخول المنزل فاذا انزل منزلا احوذ بكلمات الله الثابتة
شر خلق فانه لم يضره شيء حتى يرتحل واذا اسي واقبل اللبس يا ارض ربني وربك الله اعوذ بالله من شر
وشرافيك وشر خلق فيك وشر ما يدب عليك واعوذ بالله من شر ما يلدنك وشر ما يلدنك وشر ما يلدنك

ما يقال عند نزول الغم والكرب ومن نزل به غم وكرب وامرهم فليقل لا اله الا الله العظيم الحليم لا اله الا الله رب العرش العظيم لا اله الا الله رب السموات والارض ورب العرش الكريم لا اله الا الله رب العرش العظيم لا اله الا الله رب السموات والارض ورب العرش العظيم لا اله الا الله الحليم الكريم سبحان الله العظيم وبحمده رب العالمين ثم يدعوه بعد ذلك لا اله الا الله الحليم الكريم سبحان الله العظيم وبحمده رب العالمين اللهم اني اعوذ بك من شر عبادك صحيح السند لابن ابي عاصم في كتابه الدعاء حسنا لله ونعم الوكيل الله ربني لا اشرك به شيئا الله ربني لا اشرك به شيئا ثلث مرات الله ربني لا اشرك به شيئا الله ربني لا اشرك به شيئا توكلت على الحي الذي لا يموت والحمد لله الذي لم يخذل ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الدن ولا البر تكبير اللهم اكبر ارجو فلا تكلني الى نفسي طرفة عين واصلح لي شأني كله لا اله الا انت يا حي يا قيوم برحمتك استغيث ويل رب بسا جه يا حي يا قيوم لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين لم يدرع بها رجل مسلم في شئ قط الا استجاب الله له وقال عبد اصابه هم او حزن اللهم اني عبدك وابن عبدك وابن امك فاصبرني بيدك الخير وفي قصاؤك اسالك لكل اسم هو لك سميت به نفسك وانزلت في كتابك او علمته احدا من خلقك واسألك به في علم الغيب عندك ان تجعل القرآن اعظم ربيعتي ونور بصري وجلا حزني وذو أهلي الا اذهب الله همه وابدل مكان حزنه فرحاً من قال لا حول ولا قوة الا بالله كانت دواب من تسع وتسعين دابة يسر الله له من كرم الاستغفار من اكثر من الاستغفار جعل الله لمن كل ضيق مخرجاً ومن كل هم فرجاً نزله من حيث لا يحتسب وتقدم ما يقول من نزل به كرب او شدة عند سماعه المودون وان توقع بلار او امر مولا او وقع في امر عظيم قال حسنا الله ونعم الوكيل على الله توكلنا وان اصابته مصيبة فليقل لا اله الا الله يا حي يا قيوم اللهم عندك حبيبتي وخيرتي فيها وابذلني منها خيراً انا لله وانا اليه راجعون اللهم اجبرني في مصيبتى وخلفني خير منها واو اذ اخاف احد اللهم اكفنا بها شئت صحيح رواه ابو نعيم في المستخرج على مسلم اللهم انما نعوذ بك من شرورهم وان خاف سلطانا او ظالماً فليقل الله اكبر الله اعز من خلقه جميعاً الله اعز مما خاف واحدنا نعوذ بالله الذي لا اله الا هو المسك السما بان تقع على الارض الا باذنه من شر عبدك فلا ان وجوهه واتباعه واشياعه من الجن والناس اللهم كن لي جارا من شرهم حل شراك وغر جارك لا اله غيرك ثلاث مرات اللهم انما نعوذ بك ان يفرط علينا احد منهم وان يطغى اللهم الجبريل وميكائيل واسرافيل والذابراهيم واسماعيل واسحق وعيسى ولا تسلطن احد من خلقك على شئ لا اتيهني به نصيت بالله ربنا وبنا والسلام

وثيا وبجهد بنيا وبالقرآن حكما وأما وان غاف شيطاننا أو غيره فليقل عذوبوجه الله الكريم وبكلمات التماس التي
 لا يسجدون من برد ولا فاجر من شر ما خلق وذرا وبرا ومن شر ما نزل من السماء ومن شر ما يعرج فيها ومن شر ما تنقل الليل
 والنهار ومن شر كل طارق الاطارق يطرق بخير يا رحمن ما يقول عنه جمعوبة الامر وان استعصب عليه مرات
 اللهم لا سهل الا ما جعلته سهلا وانت تجعل الحزن سهلا اذا شئت ما يقال عند رامي المبتلى ومن راي المبتلى
 فقال الحمد لله الذي عافاني مما ابتلاك به وفضلني على كثير ممن خلق تفضيلا لم يصبه ذلك الملبأ ما يقال عند الطير
 اذا رايتهم من الطيرة شيئا تكبرونه فقولوا اللهم لا ياتي بالحسنات الا انت ولا يذهب بالسيئات الا انت لا حول
 ولا قوة الا لك ما يقال عند شكاك الاله من شكاك كائنا او شيئا في جسده فليضع يده ليهني على المكان الذي
 يالم وليقل بسم الله ثلاث مرات وليقل سبع مرات اعوذ بالله وقدرته من شر ما جدد واذا ذكر في بيان التعزية
 وكتب صلى الله عليه وآله وسلم الى معاذ التقرية في ابن له بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى معاذ بن جبل
 سلام عليك فاني احمد اليك الله الذي لا اله الا هو اما بعد فاعظم الله لك الاجر والبهك الصبر وزقنا اياك شكر
 فان نفسنا واموالنا وابلينا واولادنا من هواهب الله عز وجل البهية وعورته المستودعية تمتع بها الى اجل محدود
 ويقبضها لوقت معلوم ثم افترض علينا الشكر اذا عطي والصبر اذا ابتلى فكان ابنك من هواهب الله البهية وعوراتنا
 المستودعية متحك به غبطة وسرور وقبضة منك باخر كثير الصلوة والرحمة والهدى اى احسبت فاصبره كي يطيح بك
 اجر كل فتندم واعلم ان انخرج لا يرد شيئا ولا يذفع حزنا وما هو نازل وكان قد واصل سلام بيان الاحول والاقوة
 الا بالله قل لا حول ولا قوة الا بالله فاسئلك من كنوز الجنة باب من ابواب الجنة غراس الجنة وتقدم اسنادا ومن
 تسعة وتسعين واربعا اله في بيان الاستغفار وتقدم سيد الاستغفار في الاستغفار الله والتوب اليه في اليوم
 سبعين مرة اكثر من سبعين مرة يات توبوا الى ربكم فاني اتوب اليه في اليوم مائة مرة ما اصبر من استغفار وان عاص
 في اليوم مائة مرة والذي نفسي بيده لو اخطا ثم حتى تملأ خطاياكم ما بين السماء والارض ثم استغفر ثم يغف لكم
 والذي نفسي محمد بيده لو تم خطيئوا الجار الله تقوم خطيئون ثم يستغفرون فيغفر لهم من استغفر الله غفر الله له من احب
 ان تستر حيفه فليكثر فيها من الاستغفار ما من لم يعين فبالا واقف للملك الموكل باحصاء ذنوبه ثلاث ساعات
 فان استغفر الله من ذنوبه ذلك في شئ من تلك الساعات لم يوفقه عليه ولم يعذب يوم القيمة ان اطلب قال لرب
 فبعتني وجلالي لا ابرح اغفر لهم ما استغفروني وتقدم حديث الرجل الذي جاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 فقال واذا نوباه ما من حافظين يرفعان الى الله في يوم صحيفة فيرى في اول الصحيفة وفي آخرها استغفار

الا قال تبارك الله وتعالى قد غفرت لعبدي ما بين طرف الصحيفة من استغفر للمؤمنين والمؤمنات كتب الله
 بكل مؤمن ومؤمنة حسنة وتقدم من لزما الاستغفار ومن اكثر منه جعل الله له من كل صديق مخزجا الاجر حيث تقدم
 حديث الرجل الذي جاره صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اذن بذنبي قال كيت عليه قال ثم يستغفر
 قال يغفر له يقول الله تعالى يا ابن آدم انك دعوتني ورجوتني غفرت لك ادم لو بلغت ذنوبك عنان السماء ثم استغفر
 غفرت لك يا بني آدم توتني بقراب فخطا ثم ليقتني لا تشرك لي شيئا لا تنيك بقرابها مغفرت ان عبدك ذنبا فقال يا ذنبت نبا
 فاغفره لي فقال يا اعلم عبدي ان له رب يغفر الذنب ويأخذ به غفرت لعبدي ثم مكث ما شاء الله ثم اصاب ذنبا
 فقال رب اذنبت ذنبا آخر فاغفره لي اعلم عبدي ان له رب يغفر الذنب ويأخذ به غفرت لعبدي ثلاثا فاعمل
 ما شاء طوبى لمن وجد في صحيفته استغفارا كثيرا وتقدم حديث الذي شكك الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 ذرب لسانه فقال ابن انت من الاستغفار جاع الى عار اللهم سالك من خير سالك منه نبيك محمدا
 ونعوذ بك من شر ما استعان منه بينك محمد صلى الله عليه وآله وسلم وانت المستعان وعليك البلاغ ولا حول ولا قوة
 الا بالله اللهم اني اسالك ايمان لا يرتد ونعيما لا ينقذ ومرافقة نبينا محمد صلى الله عليه وسلم في اعلى درجات الجنة الحمد
 اللهم اسالك فواتح الخير وخواتمه وجوامعها واوله وآخره وظاهره وباطنه ودرجات اعلى من الجنة آمين اللهم اني
 اسالك ان ترفع ذكرى وتقصي وزري وتصلح امري وتظهر قلبي وتخص فرجي وتوفّر قلبي وتغفر لي ذنبي واسأل
 الدرجات العلى من الجنة آمين يا من اظهر الجليل وتر على الصبيح يا من لا يؤاخذ بالجبرية ولا يهتك استر
 يا عظيم العفو يا حسن التجاوري واسع المنفرت يا باسط اليدين بالرحمة يا صاحب كل نخوي بانتهى كل شكوى
 يا كريم الصبح يا عظيم المن يا مبتدئ النعم قبل استحقاقها يا ربنا يا مولانا يا غايت رغبنا اسالك يا الله ان
 لا تشوي خلقي بالناثم نورك فهديت فلک الحمد جلك مغفوة فلک الحمد بسطت يدك فاعطيت فلک الحمد ربنا
 وجهك اكرم الوجوه وجهك اعظم الجاه وعطيتك افضل العطية فلک الحمد ربنا فتشكر ونعصى ربنا فتغفر ونحسب
 وتكشف البصر وتشفى السقيم وتغفر الذنب وتقبل التوبة ولا تجزى بالانك احو ولا يبلغ مدحك قول متاعل
 يا رسول الله علمني شيئا اوع الله به فقال سل ربك العافية فمكثت اياما ثم جئت فقلت يا رسول الله علمني
 شيئا اساله ربي عز وجل فقال يا عزم سل الله العافية في الدنيا والآخرة اللهم صلى على محمد وعلى آل محمد كما صليت
 على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على ابراهيم وعلى آل
 ابراهيم انك حميد مجيد اللهم صل عليه كلما ذكره والذكرون اللهم صل عليه كلما غفل عن ذكر الغافلون وسلم

تسليماً كثيراً اللهم لحقه عندك ارفع عن الخلق ما نزل بهم ولا تسلط عليهم من الاير جمع فقه حل بهم بالايه فقه غيرك
 ولا يدفعه سواك اللهم فبح عنايا كريم يا رحيم الراحمين ذكره وبيان اسما بلدان وجزائر حروف الهاء
 ابرقوه از اقليم سوم است آابس از اقليم چهارم است السكوت قصبه جرجان از اقليم چهارم است طول فطل
 عرض لريه آيينه مدينه الحكماء طول سه م عرض لرك آيله از اقليم چهارم است طول فكل عرض لريه
 آبحر از اقليم چهارم است طول فدل عرض لومه ابني طول عطبا عرض ما با ابوجيسل از اقليم چهارم
 ابروقا از اقليم پنجم است ابوكده از اقليم ششم است القفيه از اقليم چهارم است ايجيم از اقليم سوم است بلاندر
 در شرقى نيل و در غربى كوهيت هما از اقليم دوم است احمد آباد از اقليم دوم است دار الملك كجرات است
 طول تخم عرض الحما اجميم از اقليم دوم است اخلاط از اقليم پنجم است طول عص عرض لطل
 طول نكلت عرض لريه با اخك قصبه غايه طول فاك عرض مست كه اونه از اقليم چهارم است آذربايجان
 از اقليم چهارم است ارم خارج از اقليم ششم است شهرست مابين صفان و حضرت موت طول و عرض لريه از زده
 در و از زده فرسخ است آفنت از اقليم دوم است ارباق از اقليم سوم است ارجيم از اقليم سوم است اربيل از
 اقليم چهارم است طول عوك عرض لريه ارجان اقليم چهارم طول قول عرض لريه از اقليم پنجم است ارم مدينه
 سيستان طول ص با عرض لريه از اقليم سوم است ازق از اقليم هفتم است آسا از اقليم دوم
 اسكندريه از اقليم سوم است طول ساند عرض لريه استر آباد از اقليم چهارم است طول مطر عرض
 لومه اسفراين از اقليم چهارم است سفيحان از شناس از ولايت ماوراء النهر طول مطر عرض لريه كوهكانه
 از اقليم چهارم است اسكون از اقليم چهارم است آسبونه از اقليم پنجم است اسرورشته از اقليم پنجم است
 اشبونه از اقليم پنجم است صطخر از اقليم چهارم است اشورفان از اقليم چهارم است طول قده با عرض لومه
 اعماق از اقليم سوم است اغبغ از اقليم دوم است آفسوس از اقليم پنجم است افشنه از اقليم پنجم است اقصر
 از اقليم دوم است آق از اقليم پنجم است اقزبه از اقليم پنجم است اقرا از اقليم پنجم است اوميه از اقليم چهارم است
 طول عطمه عرض لومه اوزكن طول فت ح عرض مل با اوجان از اقليم چهارم است اوش
 از اقليم ششم است طول قول عرض مل با اوجان طول فده با عرض لريه ايه از اقليم چهارم است
 طول فده با عرض لدم ايمان از اقليم ششم است حروف الباء با اقليم دوم است ايام از اقليم دوم است باج
 از اقليم سوم است بابل از اقليم چهارم است باطير از اقليم چهارم است باب الاواب از اقليم پنجم است

طول قده عرض مجربا کویه از قلم خیم است شهریت نزدیک شروان با قید از قلم خیم است با اس
 طول فکر عرض لونه با طق از قلم خیم است موضعیت از بلاد روم با و غیر طول صدر عرض دک
 بجنه از قلم خیم است موضعیت از بلاد ترک بجا از برید از قلم خیم است طول سه عرض حابا بنار
 از قلم خیم است طول صدر عرض نط له بنار از قلم خیم ششم است بدشان طول فده عرض لری
 بدیس از قلم چهارم است بربر خارج از قلم چهارم است براق از قلم سوم است بر دیر از قلم سوم است
 طول لحه عرض مل بر شونه از قلم خیم است برشان از قلم ششم است برزت از قلم ششم است
 بسم از قلم سوم است طول صدر عرض لیل بست طول فطل عرض لری بسط از قلم خیم است
 پشاور طول قده عرض لیل بصری از قلم سوم است بصره از قلم چهارم است طول فده عرض
 دض بطن از قلم دوم است بطلیوس از قلم خیم است بعلبک از قلم سوم است طول عده عرض کم
 بغداد از قلم سوم است طول فده عرض لیل بوکر کانه از قلم خیم است بوکلف مقصب ایلات
 طول قده عرض محله بلوار طول مل عرض مس با بیت المقدس از قلم سوم است
 طول سول عرض لاه پروت از قلم سوم است طول صاها عرض مده میضا از قلم سوم است
 بیاس از قلم سوم است بسیار از قلم چهارم است خیمیان کابلستان طول قدم عرض لده بینه از
 قلم چهارم است میور از قلم چهارم است بلیقان از قلم خیم است طول عده عرض لطمه بیلعان از
 قلم خیم است بیکند از قلم خیم است بیش بالغ از قلم ششم است بیرون از قلم خیم است حروف التام
 سانه از قلم اول از بلاد هند است بر ساحل دریای اطل از قلم چهارم است نافذونیه از قلم خیم است تاتارا از قلم
 ششم است از بلاد بقرح تاهرت علیا طول دل عرض بط تاهرت غلی از فرقیه طول لرا عرض
 الط تاهرت از قلم دوم است ولایتی است در مابین چین هند تیزن از قلم دوم است تبریز از قلم چهارم است
 طول مده عرض لیل تیزن از قلم چهارم است ترکستان از قلم خیم است جمیع بلاد میگوید تیشه
 طول فدل عرض لال تغیس از قلم سوم است تظلیه از قلم ششم است تعلیس در الملک بنجار از قلم
 پنجم است طول عده عرض باغ از قلم اول است تغیس از قلم خیم است تکرور از قلم اول است تکتباد
 از قلم دوم است تکریت از قلم سوم است طول عده عرض کدل تلسان از قلم چهارم است تهورا
 از قلم سوم است تنبلونه از قلم ششم است تنسرن طول عبه عرض لیل قوی خارج از قلم سوم است توس

از اقلیم دوم است توسن از اقلیم سوم است توف طول صبل عرض لده توقاب از اقلیم پنجم است تبر قصبه
 مکران طول صح با عرض الوه تنگین قصبه شانز طول قابا عرض مح با حرف البجیم جابرم از اقلیم چهارم
 جالبسا از اقلیم ششم بجانب مغرب است جالبقا از اقلیم هفتم است جانب مشرق چاغ و هو شاکش طول فنت که
 عرض مح که جلد از اقلیم چهارم است جدره از اقلیم اول است جرمی دار الملک حبشه خارج از اقلیم دهم
 جزیره رانج از اقلیم اول در دریای انخرست جزیره حامه از اقلیم اول است در بحر هند جزیره سلامت از اقلیم
 در بحر هند جانیان طول قل عرض مح بدجلو از اقلیم چهارم است جلد از اقلیم چهارم است جکوت
 خارج از اقلیم است جند نشاپور از اقلیم اول است طول مده عرض لده جوده از اقلیم پنجم است جنده از اقلیم
 ششم جوین از اقلیم ششم است جور از اقلیم سوم است جوزا از اقلیم سوم است جوزجان از اقلیم چهارم است حجه
 خارج از اقلیم است چرفت طول صح با عرض لرل چره از اقلیم سوم است خزان از اقلیم چهارم است خج
 حابه از اقلیم دوم است حارم از اقلیم چهارم است حلی از اقلیم اول است حلب از اقلیم سوم است طول عبس
 عرض لوم حل از اقلیم سوم است حلوان از اقلیم چهارم است طول فنت لده حاصل از اقلیم
 سوم است در بلاد شام طول ع مه عرض لده حاه از اقلیم چهارم است حوان از اقلیم اول است حوران
 طول صح با عرض لده حیرت از اقلیم دوم است حروف الخا ر خالق از اقلیم سوم است خامیه از اقلیم چهارم
 خان بانغ از اقلیم ششم است طول فکده عرض موها خض از اقلیم سوم است ازمو اضع کرمان خصین طول
 صح با عرض ختلان از اقلیم پنجم است ختن از اقلیم پنجم است طول قوبا عرض مت با نجد از اقلیم پنجم است
 طول فده با عرض مانه خره از اقلیم سوم است خوانا از اقلیم چهارم است طول فری عرض لده خوارزم
 از اقلیم پنجم بر کنابرجیونت بر شمال خرجیان اصحاب تواریخ گفته اند خلان از اقلیم چهارم است خوی از اقلیم
 چهارم است طول عظم عرض لم خیر از اقلیم دوم است حروف الدال دبا که از اقلیم دوم است دار الملک گنگاه
 دامغان از اقلیم چهارم شهر بزرگست طول نخ نه عرض لوک دانیه از اقلیم پنجم است دقال طول صده
 عرض لطل دقه طول ع یه عرض لریا د لوانج طول فنت که عرض لری دشت از اقلیم سوم است
 طول ع با عرض لده دمندان از اقلیم سوم است دمیاط از اقلیم سوم است طول مبحرله عرض مح
 دیار کبر از اقلیم چهارم است دیل از اقلیم سوم است طول فنت که عرض لری دیده از اقلیم پنجم است
 دیورناه الکوئه از اقلیم چهارم طول مح با عرض لده حروف المرآر امنی از اقلیم اول است رانج محس

از اقلیم دوم است دارالملک بنگاله را مهر هر از اقلیم سوم است راس العین از اقلیم چهارم است طول عد
 عرض لوح رباط امیر تمور از اقلیم چهارم است طول فده عرض لدبارج طول عد عرض لدی
 رشید از اقلیم سوم است رعد از اقلیم سوم است رقاعده از اقلیم سوم است طول لوح عرض لب
 رنجان از اقلیم چهارم است رویله از اقلیم سوم زوزن از اقلیم چهارم است رودس از اقلیم چهارم است روم
 از اقلیم پنجم است رومیه از اقلیم ششم است در بلاد روم رجا از اقلیم سوم است ری از اقلیم چهارم است طول
 فوک عرض لد با حروف الزام زانج از اقلیم اول است زامهر فز طول فده مه عرض لد با زبیدین از
 اقلیم اول است طول فوک عرض بدی از رنج از اقلیم سوم است زرد از اقلیم سوم است زغاره خارج از اقلیم
 زمار از اقلیم اول است زخشر از اقلیم پنجم است زرنجان از اقلیم پنجم است زنگان طول فم عرض لد کزوزن
 طول صح مه عرض لد کزینغ خارج از اقلیم حروف السین ساپور از اقلیم سوم است ساده طول فده
 عرض لد با ساریه طول مح عرض لد با ساعون از اقلیم چهارم است سامره از اقلیم چهارم است شهر
 بزرگست ساده از اقلیم چهارم است سالم از اقلیم پنجم است سامون از اقلیم ششم است سبلی خارج از اقلیم
 سیته از اقلیم سوم است سپرات از اقلیم سوم است سپروان از اقلیم سوم است سیرم از اقلیم سوم است سبران
 از اقلیم چهارم است سبران از اقلیم چهارم است موضعیت در نواحی بامیان سیرین طول عار عرض لد به
 سبروار از اقلیم چهارم است طول صال عرض لوه ستون از اقلیم سوم است سجستان از اقلیم سوم است سنجان
 از اقلیم سوم است سدیا جوج و با جوج از اقلیم ششم است وآن سدرابین کوه عالیه و بامین آن ص
 فرسخ است سراندپ خارج از اقلیم است جزیره است در بحر هندوستان و فرسخ سترن از اقلیم اول است سرجان
 از اقلیم است طول ص که عرض الطل خرس از اقلیم چهارم است طول عدل عرض لوه سرافتین
 از اقلیم چهارم است سرن ای از اقلیم چهارم است سرنین از اقلیم چهارم است سروج از اقلیم چهارم است سرقط
 از اقلیم پنجم است سطیف از اقلیم سوم است سف طول صح با عرض لبا سقیله از اقلیم چهارم است سفنجان
 از اقلیم ششم است سقاله خارج از اقلیم است در بلاد رنج در جنوب خط استوا سقوط خارج از اقلیم است سقاله
 از اقلیم اول است سقین از اقلیم پنجم است طول فده با عرض مح با سقیله از اقلیم پنجم است سقیله جزیره بزرگ
 طول ص با عرض لدی سکنات طول فده با عرض و با سکره از اقلیم سوم است سکناس طول فل با
 عرض لبا سکندروان از اقلیم چهارم است سلاوه از اقلیم دوم است سلماط از اقلیم دوم است سلجاسیه

از اقلیم دوم طول لوباء عرض لال سلسله اقلیم چهارم طول عظمه عرض لرم لوباء سموره از اقلیم
 ششم ست سندان از اقلیم اول ست سند و به از اقلیم دوم ست لاتی ست مسیح طول آن مسافت سه ماه است
 عرض آن دو ماه سندان از اقلیم اول در بلاد جز است سنج از اقلیم سوم ست سنج از اقلیم سوم ست شهری مشهور
 سده از اقلیم چهارم ست سواکر از اقلیم اول ست سقاره از اقلیم اول ست مناة از اقلیم دوم ست سوس قضا
 از اقلیم سوم ست طول بدل عرض الب با سوبیه از اقلیم سوم ست سواکر طول فت در عرض اول سورقه
 از اقلیم پنجم ست سورقه از اقلیم پنجم ست سوس طول عام عرض طبهر از اقلیم اول ست سیرت اقلیم سوم
 حروف الشین شیانم خارج از اقلیم شادکت از اقلیم پنجم ست شانش از اقلیم پنجم ست ست شاد بود
 طول فونه عرض ل با شابر از اقلیم ششم ست در بلاد یاجوج و ماجوج شام از اقلیم ششم ست ولایت مشهور
 شب از اقلیم سوم ست شلب از اقلیم پنجم ست شلشون از اقلیم ششم ست شهریت برکنار محیط از بلاد یاجوج و
 ماجوج شامی قصبه شروان از اقلیم پنجم ست طول فت که عرض لبل شهر بستر از اقلیم پنجم ست شهر نجاس
 از اقلیم پنجم ست شهر والامر سده از اقلیم پنجم ست شهر زنان از اقلیم ششم ست شهریت بغایت بزرگ شیلان
 از اقلیم اول ست شیراز از اقلیم سوم در بلاد فارس طول ح عرض الطوشیران از اقلیم پنجم ست
 شیروان از اقلیم ششم ست در بلاد یاجوج و ماجوج حروف الصا و صاری از اقلیم پنجم ست صحار قصبه عمان
 از اقلیم اول ست طول مدبا عرض یک مر طول ح که عرض لب م صر خدا از اقلیم سوم ست صره
 از اقلیم سوم ست صراین از اقلیم پنجم ست صناعا دارالملکین خارج از اقلیم ست اعظم بلادین طول عدا
 عرض ل با صواوق خارج از اقلیم ست صوارق خارج از اقلیم ست از بلاد قزم صور از اقلیم سوم ست
 طول ح عرض لب م صید از اقلیم سوم ست حروف الطار طانه خارج از اقلیم و آن در بحر محیط ست
 طائف از اقلیم دوم ست طول عل عرض لاک طاهرت از اقلیم سوم ست طالق از اقلیم چهارم ست
 طول فمه عرض لوی طاهران از اقلیم چهارم ست طالعان از طهارستان طول فت در عرض لری
 طبریه از اقلیم سوم ست شهریت نزدیک جرش طول ح با عرض ب با طیرسیا طول صید عرض ح
 طبرکیلی طول صبا عرض ل با طبر از اقلیم سوم ست طرابلس از اقلیم سوم ست طرابش طول
 سظم عرض ل با طرابس مغرب طول مدبا عرض لب با طرسوس از اقلیم چهارم ست طرطوشه از اقلیم
 پنجم شهر قدیم است از بلاد اندلس طرکونه از اقلیم پنجم ست طرازنون از اقلیم ششم ست طرا از اقلیم ششم ست

طول صطح عرض مدلا طلبشان از اقلیم سوم است طلیعه از اقلیم پنجم شهر بزرگست از بلاد اندلس طنج
 از اقلیم چهارم شهر بزرگست از بلاد ترک در میان دو کوه واقع است طیحه از اقلیم چهارم است طوس از اقلیم
 چهارم است طول صیب عرض لوباطون از اقلیم چهارم است طوادس از اقلیم پنجم است طیفه از اقلیم
 دوم است طیره از اقلیم سوم است طیب از اقلیم چهارم موضعیت میان واسط و خورستان طیر از اقلیم
 هفتم است حروف الظاهر ظفار از اقلیم اول است حرف العین عایه از اقلیم چهارم است طول عول
 عرض له با عبادان از اقلیم سوم است طول قبل عرض ل با عبدآباد از اقلیم چهارم موضعیت
 نزدیک قزوین عدن خارج از اقلیم است طول عوبا عرض یابا غره از اقلیم سوم است عرقه از اقلیم چهارم
 عناطه از اقلیم چهارم است عسقلان فلسطین طول سول عرض لب بکرم طول مل عرض لاه
 عیدان از اقلیم دوم است عین النسل اقلیم سوم است فواحی حضر کنار نیل عین جاره از اقلیم سوم است از
 مواضع حلب عیتان از اقلیم چهارم است حروف الغین غانه خارج از اقلیم است از بلاد سودان است
 در جنوب خط استوا غرازه از اقلیم سوم است غراس از اقلیم سوم است غرنه از اقلیم چهارم از مواضع خراسان
 غورا از اقلیم چهارم موضعیت در خراسان حروف الفار فارس از اقلیم اول است از بلاد مغرب فارس
 قصبه طیحه از اقلیم دوم است طول یح عرض لب با فاریاب از اقلیم ششم است طول صطحا عرض لوم فبا
 طول طه عرض له فرع از اقلیم دوم است فرقوب از اقلیم سوم است فراها طول مل عرض له فرا
 طول مل عرض لبا فراسیه طول سحر عرض له با فرمان از اقلیم چهارم موضعیت در همدان
 فرقیا از اقلیم چهارم است فراسین از اقلیم چهارم است فرید از اقلیم چهارم است فرحانه از اقلیم پنجم است فرغانه
 از اقلیم ششم موضعیت از بلاد ماوراءالنهر نزدیک بلاد ترک فرینه از اقلیم ششم است فطخ از اقلیم
 ششم است در بلاد جزر که حرف ابجیم است هر یک دو شهر فم الصلح از اقلیم سوم است قوینه طول سه با
 عرض لبا قوش از اقلیم چهارم فیرا طول ما با عرض لام فایه طول سول عرض لب فیرا آباد از
 اقلیم سوم طول فرل عرض کج بنی فیوم از اقلیم چهارم است فیصریه از اقلیم پنجم است
 حروف القاف قاهره خارج از اقلیم است قاع از اقلیم اول بیابان است در میان عمان و حضرموت
 قاجرت از اقلیم سوم است قایس از اقلیم سوم است قابلس از اقلیم سوم است قادسیه از اقلیم سوم است
 قالیقله از اقلیم چهارم است طول عح له عرض لبا قاسن از اقلیم چهارم است طول صح ک عرض کرم

قازان از قلم چهارم است قاشان از قلم چهارم است قاسیاب از قلم چهارم است قیادین طول نفت ها
 عرض لوم قباغ طول مح با عرض مل با قبا از قلم پنجم است قمره از قلم پنجم شهر قدیم است از بلاد
 اندلس قبیان از قلم ششم است قراقرور و طول نفت با عرض مو با قراطه دارالملک اندلس از قلم
 چهارم است شهریت بغایت بزرگ طول مح الو عرض له با قمرین از قلم چهارم است میان همبدان
 و صلوان قراوه از قلم چهارم است قزمین از قلم چهارم است قزمت از قلم ششم شهر بزرگ است از بلاد
 فرنج قراقرور و از قلم ششم است قراقرور از قلم هفتم است قزوین از قلم چهارم شهر بزرگ است طول نفت با
 عرض لوم قوستان از قلم چهارم است قوینه از قلم پنجم است قویک از قلم پنجم است قیدار از قلم
 دوم است قیس از قلم دوم است قیاریا از قلم سوم است قیران از قلم سوم است قیصر از قلم چهارم است
 قیساریه از قلم پنجم است قیصریه از قلم پنجم شهر بزرگ است در بلاد روم حروف الکاف کاشان طول قو
 عرض له با کاذرون از قلم سوم است طول مسند با عرض الطه کابل از قلم سوم است بعضی از ولایت هند
 شمرده و بعضی از بلاد بلستان کان از قلم پنجم است طول صد با عرض مالوکات از قلم پنجم است
 طول صد با عرض مالو کاشغر از قلم ششم است طول طبا عرض متل کرمان از قلم سوم است
 ولایت مشهور کرک از قلم سوم است کرخ از قلم چهارم است طول فدیله عرض له با کرون از قلم چهارم
 کرکاج از قلم پنجم است کرش از قلم هفتم است کشمیر از قلم چهارم است کش از قلم پنجم است طول صطل
 عرض لطل کشاید از قلم پنجم است کفر طایه از قلم سوم است کفر سجد از قلم سوم است کفا از قلم هفتم است
 کله خارج از قلم است کلباس از قلم دوم است کلک از قلم هفتم است کنیا سیت از قلم دوم است کوکو خارج
 از قلم است کوکم از قلم اول است از بلاد هند کوفه از قلم سوم است طول عطل عرض لال کوا یا از قلم
 سوم است قلعه است کویا مدینه روس از قلم پنجم است طول قرا با عرض مح با کج از کرمان طول صط با
 عرض مح با کج از قلم سوم است گیلان از قلم چهارم است نزدیک بقرون لیلی از قلم چهارم است
 حروف اللام لار طول صل عرض لوم لاپور طول قطاک عرض لاج محسا از قلم دوم است
 طول مخ با عرض له با رستان از قلم سوم است لجنویه از قلم اول جزیره بزرگ است نزدیک بلاد فرنج
 لنبویه از قلم ششم است لواح از قلم چهارم است لیلی از قلم چهارم است حروف المیم بافت در دنیا
 طول سه با عرض مالو کوا طول فدل عرض بطل ریه از ساحل بحر هند طول نفت با عرض لطل کآرب

از اقلیم اولست مالمس از اقلیم دومست شهر بزرگ از بلاد بربر نزدیک مغرب و آن دو شهرست ماموره از
 اقلیم دومست مایه از اقلیم دومست ماورستان از اقلیم چهارمست موضعی نزدیک حلوان ماله از اقلیم
 چهارم مازران از اقلیم چهارمست ماردین از اقلیم چهارمست طول عدل عرض لریه ماروه از اقلیم پنجم
 محلاط از اقلیم پنجمست از بلاد ارمینیه الرسول سنی امد علییه و آل و سلم از اقلیم دومست طول عدل
 عرض له بلدان از اقلیم سومست طول غب ا عرض ح ی مدینه نحاس از اقلیم پنجم شهرست در
 بیابانهای ازولایت اندلس مرابط خارج از اقلیم شهرست میان حضرموت و عمان مره از اقلیم دومست
 مرتیه از اقلیم دومست از حد و شام مراکش از اقلیم سومست مراغه از اقلیم چهارمست طول فک با
 عرض لک مراد رود از اقلیم چهارمست طول صر ا عرض لرم عرش از اقلیم چهارمست مسینا از
 اقلیم چهارمست مشرق مقدسه رضویه از اقلیم چهارمست مصیضه و کفریا از اقلیم چهارمست طول سطر بد
 عرض لویه مصر از اقلیم سومست طول ح ک عرض ل که معر از اقلیم چهارمست معشقه از اقلیم هفتم شهر
 وسیعیست در بلاد صفالیه برکنار دیا معشقه از اقلیم هفتمست مفراوه از اقلیم سومست منفرد از اقلیم سوم
 شهرست نزدیک بقیروان مقدس شواخج از اقلیمست مقروقنی از اقلیم دومست مکه مبارک و آنرا بکه نیز گویند
 از اقلیم دومست مکران از اقلیم دومست ملازجر و طول عدل ا عرض ح ا مکران طول و له عرض
 لطم ملط از اقلیم دومست ملی بار از اقلیم دومست ملانه از اقلیم چهارمست ملخ از اقلیم چهارمست ملطیه از
 اقلیم پنجمست طول عا ا عرض ح ا ملیو از اقلیم ششمست منصوره قصبه سنه از اقلیم دومست
 طول قه ا عرض اوم مسینا از اقلیم سومست حروف النون ناته از اقلیم اولست ناصر از اقلیم سومست
 قریه است بقرب طبریه چخدا از اقلیم دومست سحر و آن از اقلیم اولست سخته از اقلیم هفتمست سجنون از اقلیم چهارمست
 طول فانه عرض ح م سخته از اقلیم پنجمست سدهم از اقلیم دومست سرباب از اقلیم سومست نصیبین
 طول عدل عرض لریه نصیبین از اقلیم چهارمست نمانیه از اقلیم سومست نطه از اقلیم اولست نکران از
 اقلیم اولست نکبا ادا از اقلیم سومست نمره زابستان طول عدل ا عرض ح لریه نیندجان از اقلیم سومست
 طول و ا عرض لریه نهران از اقلیم سومست نهر ملک از اقلیم سومست نهادند ماه البصره از اقلیم
 چهارمست شهرست نزدیک جردان طول محرم عرض لول نهران از اقلیم چهارمست فی نوی از اقلیم
 چهارمست موضعست نزدیک موصل نیشاپور از اقلیم ششمست طول صبل عرض ا ل و ا حروف الواء و ط

از اقلیم چهارم شهریت میان کوفه و بصره طول و وسط از اقلیم ششم است و اثنی عشر از اقلیم ششم است ولی از
 اقلیم سوم است و یله از اقلیم چهارم است حروف الهاء هجر الحری طول محراب عرض له مدیه خارج از افاق
 هریان از اقلیم سوم است هرات از اقلیم چهارم است و آنرا اسکندر بنا کرده و قتیکه متوجه چین شده بود طول اصل
 عرض لدل نهر اسف از اقلیم پنجم است طول صد با عرض ماهاشترخان از اقلیم پنجم است بکداره از اقلیم
 دوم است همدان از اقلیم چهارم است طول فخر با عرض لدی هوشم از جیلان طول فدی عرض لدی
 هوشم از اقلیم پنجم است میکل از هرات از اقلیم پنجم است حروف الیاء یاء از اقلیم سوم است جزیره ایست در بحر شام
 یزد طول فطاه عرض لب ل یزد جبر از اقلیم چهارم است کیسا با طول فابا عرض کج کیسا با از
 اقلیم دوم است یلزم از اقلیم سوم است بلیطیه از اقلیم چهارم است یلمجر و از اقلیم ششم است یامه طول فت ل
 عرض کج یونان از اقلیم پنجم است موضعیت در زمین و م *

صحیح الباض موافق اصل

و در بیان اربعه عناصر اربعه اصل موجودات مخلی است و آنرا اصوات گویند و آنچه از آن حاصل آید چون
 معاون و نباتات و حیوانات آنرا مولدات گویند و عناصر چهار اندازش و باد و آب و خاک اما آتش طبع آن جا
 و بایست است و مکان طبعی او آنست که زیر فلک قمر باشد و بالایی که با و اما طبع با و آن حار و رطب است مکان او
 بالایی که آب بود و زیر که آتش اما آب طبع بار و رطب است و مکان او بالایی که در زمین و زیر که باد است
 اما خاک طبع آن بار و بایست است و مکان او واسطه باشد و این عناصر و اموات را ارکان نیز گویند هر یک را
 دو کیفیت باشد یکی موافق آن که بالایی است و دیگر موافق آن که زیر است و مخالف آن که بالایی است
 از برای این معنی هر یکی را مکان باشد طبعی که بغیر آن مکان قرار نگیرد و باری جل و علما کمال حکمت خود ترتیب عناصر
 بروی بدیع و صنمعی عجیب ساخته است آنچه اخف است بفلك قمر است آنچه اثقل است از فلك بقر است چنانکه
 آتش از همه عنصر خفیف تر است ملاصق فلك قمر است و خاک که ثقیل تر است در غایت بعد است از فلك و باد
 از آتش ثقیل تر است و از آب خفیف تر لاجرم محل او زیر که آتش است و بالایی که آب و باد از هوای ثقیل تر
 و از خاک خفیف تر لاجرم محل آن بالایی خاک و زیر که باد باشد دیگر بدانکه هوا آب شود چنانکه دیده میشود و قطرات
 بر سطح و اطراف صاف و قوی که در آن از حرمتی آن قطرات برو ظاهر شود و معلوم است که آن از ترشح باشد بلکه
 از هوایی باشد که محیط بود بدان اما از غایت برودت آب شود و آب هوای شود چنانکه دیده میشود از حرارت شمس
 یا آتش یا بخار از آب بر خیزد و هوا آتش شود چنانکه مشاهده میشود از کوره آهن گران چون سخت نباشد هوای
 آن آتش شود و بسوزد و آب خاک شود چنانکه بعضی از آبهای میچ که سنگ میشود و خاک آب شود چنانکه صحا کعبه
 میکنند سنگ میسایند و او به با و میکنند آب شود و از جمله عجایب یکی آنست که آب شود یا آب تلخ را تسخین کنی بخار
 از وی برخیزد و عذب شود و مسجای عظم شانه اما عنصر آتش جرمی بسیط است از طبع او آنست که متحرک باشد از وسط تا آنکه
 زیر فلک قمر باشد قرار گیرد و آن آتش هیچ لون نباشد و دلیل بر آنکه آتش صرف رایج گونه نباشد یکی آنست که حد
 چون بقوه تمام نفخ کنند چون چیزی نزدیک او بری بسوزد و آنجا هیچ لون نباشد و آتشی که فوق عناصر است
 از و قوی تر و صرف تر آتش نیست دیده او را در نیاید و از عجایب صنع باری تعالی آنست که مقرر کرده آتش زیر فلک
 قمر باشد تا بقوت حرارت او خنثی غلیظ را که از زمین صعود کند بسوزد و بخارات غلیظ را لطیف گرداند تا پیوسته هوا
 صافی و شفاف باشد و او را یک طبقه آفریده است محیط از جمله جوانب تا هر چه بدورد در حال باز صرف گردد
 و آتش صرف را لونی نباشد که اگر او را لونی بودی مانع البصار بودی از رویت عجایب عالم افلاک آنگاه آنرا بگرد

زمهری موجب گرد تا هیچ یعنی تپش کوه اثر را منع کند از روی زمین و اگر نه چنین بودی حیوان و نبات و معادن
 و هیچ کوه اثر تلف شدی فسیحانه ما اعظم شانه نمی شی اعجب من خروج هذا الجرم النورانی من الجحید و الحجر او جود آنکه
 هر دو کشف اند و اگر نه چنان بودی که همه روز مشاهده می رود و بر سبیل حکایت اگر کسی نقل کردی موجب تعجب است
 که چگونه جرمی نورانی از سنگ و آهن بیرون آید و عجب تر ازین آنست که از دخت مین که غالب بروی تری باشد
 و آتش ضد آب بود چگونه آتش از آن آب بیرون آید الذی جعل الکرم من الشجر الاخضر ناطقا فانتم منه توقدون فسیحانه
 ما اوضح برهان در بیان عنصر هوا و با و باد و جرم بسیط است و لطیف است بلع او صا و رطب است و مکان او
 زیر آتش است و بالای کوه آب حکا گویند که سمک بین السماء و الارض سه قسم است اول بفک متصل است و دیگر
 بسطح آب و بعضی از زمین و سوم در میانست و آنهم سه قسم است اول متصل کبوه اشیر در غایت حرارت بود و دوم
 زمهری در غایت برودت بود و سوم که متصل است بآب زمین معتدل باشد و در بعضی مواضع آنرا نسیم گویند و در
 بعضی مواضع گرم بود و در بعضی سرد و اما قسم اول بفک متصل از جهت دوام حرکت فلک و سرعت آن گرم باشد
 تا غایتی که ناصرت بود و از کوه اشیر بر تیره بود و از حرارت کمتر بود تا آنکه حرارت زائل گردد و برودت غالب
 و آنرا کوه زمهری خوانند و این قسم دو باشد اما قسم سوم بواسطه مطارج شعا عات نقاب انعکاس شجاع بود و هوا
 که آن حواس سطح آب و زمین است سرد تر بود از کوه زمهری چنانکه در موضعی که زیر قطب شمالی است آسمان شش ماه
 آفتاب نباشد سر با غایت سرد شود و آبها یغور و هوا باریک گردد و حیوانات و نباتات آنجا موجود نباشد و هوا را
 استحالات بسیارست و تغیرات عجیب از نور و ظلمه و بخارات و دخانات و بادهای مخالف در دید و در عدد و برق
 و صاعقه و مطارق و برف و بوز که بعضی آن کرده شود انشاء الله تعالی و در بیان ایجاب سحاب گویند که
 چون آفتاب در زمین تاثیر کند از آب در زمین اجزای متخلل شود و اجزای آب را بخار گویند و اجزای زمین را دخان
 گویند چون بخار و دخان مرتفع شود هوا او را از طرفی بطرفی برود تا آنجا که باریتعالی حکم کرد و باشد و از بالای او کوه
 زمهری باشد نگذارد و از پیش جبال شواخ شود مانع افتد که بدان جهت برو کشف گردد آنرا سحاب اند و سحاب
 هر چند که مرتفع شود بعضی از آن شکسته شود با آنکه ماده و خانی هیچ شود و ماده بخاری آب پس آن آب بزم شود بمطر
 گردد و چون تفصیل شود رجوع کند با غل باران بود پس اگر بخار شب صعود کند و هوا سرد باشد سر مانع صعود
 منعقد گردد سحاب دقیق باشد و اگر سرما مفرط بود بغیر سرد و در غیم برف شود زیرا که اجزای آبی میخند گردد و اجزا
 هوایی مختلط باشد فرو آید با همگی باران و تگرگ که آن بقوت آید و اگر هوا سرد نباشد بخار و دخان متراکم شوند

همچون جبال قطن چون برد طبقه زمهریری بدان رسد اجزای آنرا ضعیف کند آب شود ثقیل بود قصد سفل گشت
 باران شود و اگر سرد از بالا آید باران بزرگ قطره شود و اگر پس از آن که منقصل شود و هوا سرد مایه تنگ شود
 و اگر از آن بود که آنچرخه بطبقه بارد رسد اگر بسیار باشد ضیاب شود و اگر اندک بود و بسبب متکاثف شود
 و اگر منجمد نشود مثل باشد و اگر منجمد شود صنف شود و اگر کسی خواهد که این حالات او را محقق شود حال حمام را
 مشاهده کند که چگونه بخار بسقف حمام رسد از سردی منعقد شود و قطرات گردد و باز پس آید و از لطفهای بارش
 آنست در هر سال باران بفرستد باد و سحاب ایجابی برود که مساکن حیوان بود تا بسبب حیای بلاد و عیاد شود و
 بعضی ایامی بلاد نفع که آنجا مساکن حیوان نبود بباران نبود و اهل تجربه گویند که بقعه که میان آن و میان بحر
 بیشتر از سیر چهل و در باشد آنجا باران نبارد و بدانکه تمام لطف است که باران آنقدر میبارد که نافع بوده زائده نه
 اگر ناقص بود نبات از رویید و اگر زائده باشد نبات از آن فاسد شود الی هذا اشار قوله عز وجل والذی
 نزل من السماء ماء بقدر فأنشأنا به بلدة ميتا و باران که میبارد بر سیل رقیق چنانکه روی زمین نیاز دارد و اگر بزیل
 صوب بودی روی زمین از آن آسیب سیدی و زرع بفساد آمدی کیفیت حدوث باد و حکما گویند که
 حدوث باد از متوج هو است بحرکت سویی جهات مختلفه اما کیفیت حدوث باد آن باشد که از تاثیر آفتاب فغانها
 از روی زمین برخیزد چون بطبقه بارد رسد اگر حرارت آن شکسته گردد متکاثف شود و ثقیل گردد و باز گردد و
 نزول آن هوا متوج کند باد پدید آید و اگر بطبقه بارد رسد حرارت آن شکسته نشود تا که ناصع و کند و کوه نار
 متحرکت از حرکت فلک حرکت دوری را صدمه زند و باطل رد کند از حرکت آن هوا متوج کند که زو باد پدید آید
 و باشد که دو باد المتقابلند و باد مخالف بود و هر یک از آن دگر را منع کند از آن گرد باد که از آن زوج
 گویند پدید آید و آن بادی بود مستدیر که بر خود پیچ همچون مناره اما اصول باد چهارست شمال و مهب آن
 مطلع نباتات لغش است تا مغرب آفتاب و صبا و مهب آن از نباتات لغش است تا مشرق آفتاب و جنوب و
 مهب آن از مشرق آفتاب تا مطلع سهیل و دبور و مهب آن سهیل است تا مغرب آفتاب باد شمال بار و ویل
 زیرا که از آن جانب دومی آید آفتاب است آن نشود اصلا و آنجا بر فهاب بسیار باشد و سبب ساخت باشد چون باد
 بروی بگردد و بر فوت از آن اکتساب کند و در آن جانب بخار نیست بلکه بیشتر صحر است جبال از صحر ابا پیوسته
 قبول کرده بدین سبب بار و ویل است و مهب شمال سخت بقوت بود زیرا که مساکن آن ضعیف است از میان
 کوهها بیرون می آید و شمال ابدان را صاحب کند و صحت آرد و جو حسن اصفانی و دماغ را قوی و لون را خوب گرداند

وگویند که باد شمال و جنوب چون در موضعی مهبوب بسیار کنند اکثر تلخ موضع شمال زکوره باشد و اکثر تلخ
موضع جنوب اناث و بیشتر مهبوب آن در زمستان بود باد صبا حار و رطب است زیرا که مهبوب آن از جانب
خط استواست و آنجا حرارت مفرط باشد از آن سبب که آفتاب سامت خط استوا شود در هر سال دو بار در آنجا
بخار بسیارست رطوبت ازان آفتاب کند اطبا گویند که باد جنوب ابدان سست و ضعیف کند و کسل و گرانی
آورد و جنوب چون بر آب گرم جمد آب را سرد کند و اگر باد شمال بروی جمد پهن آب اگر گرم بگذارد و یا هیچ باو
باران نبود الا باد جنوب فقط باد جنوب قریب است با اعتدال اگر در اول روز جمد لغایت خوش باشد مثل شب
ببرد زیرا که بر موضع بار که نشسته باشد و آن موضع بر روز بعد آفتاب حاصل شده باشد و زمان شب باد صبا لغایت
خوش باشد لیکن زمان او اندک باشد زیرا که آفتاب از پس او طلوع کند و او میراند تا معتدل شود و نسیم سحر
گردد که چون بر مردم جمد ازان لذت یابند و از لذت او خواب خوش آید در آنوقت بیاخت یابد و مهبوب آنوقت
سحر باشد تا ارتفاع آفتاب باد زبور مخالف صباست زیرا که مهبوب آن وقتی بود که آفتاب ازان دور شود و در آخر
روز جمد و پیش ازان بنجد زیرا که آفتاب مقابل آن باشد روز و شب بر مهبوب گذرد و بخارات را تحلیل کند و زمان
مهبوب اندک باشد کیفیت اینجا در عدد و برق حکما گویند که چون آفتاب آب بحر تا بد ازان اجزای آن را
بر انگیزد و آنرا بخار گویند و چون در زمین تا بد ازان اجزای ارضی بر انگیزد و آنرا دخان گویند آنگاه بخار بدخان
آمیخته شود چون بطبقه زمهریری رسد بخار منقذ شود غنیم باشد و دخان میان آن مجتمعت شود اگر بر جرات باشد قصد صعود
کند و اگر نماند قصد نزول کند و سحاب البشکاف بقوت ازان آواز عدد پدید آید و از غایت مهطاک بعضی
با بعضی دیگر ازان برق حادث شود اگر ناری لطیف باشد و اگر غلیظ باشد صاعقه شود و بر هر چه افتد بسوزد
و باشد که آهن بسوزد که بر د باشد و چوب آسوزد و در عدد و برق در ایام شتابنا شد زیرا که درینوقت حرارت آفتاب
ضعیف بود ازان دخان مرتفع نشود از برای آنحضی در بلاد سرد و ایام نزول برن هیچ برق بنوزد زیرا که برودت
بخار و دخان را اطفال گویند و چون برق بسیار بود باران بسیار بود ازان سبب که اجزای ابر متکاثف شود و باران
در میان آن منحصراً باشد چون فرو آید بقوت باشد و از آنست که اگر کسی خود را از خنده منع کند و ضحاک و غلبه کند
ناگاه قهقهه از او پدید آید و در میان عنصر آب اما عنصر آب جرم بسیط است طبع او بار در رطب است و در گان
طبعی او آنست که زیر کره هوا بود و بالای کره زمین و آب بر دو قسم است تلخ و عذب و در هر یکی فائده است
که در آن دیگر نباشد اما آب تلخ ملوّه آن از اجزای شوره باشد از زمین که آفتاب از او سوخته باشد و آنرا آب آسما

دریا افتاده چون آب میخست شود آب ابلج کند زیرا که آب دریاها عذب بودی آب عذب چون مدتی بایستد
تا شیر و طول گشت منتن شود پس اگر آب دریا منتن بودی بپزد از آنچه آنرا با طراف زمین رسانیدی بپزد و اگر
و از آن طاعتی حاصل مدی بر پشت زمین بپزد حیوان نمادی حکمت الهی اقتضا چنان کرد که آب دریا شور باشد
از برای دفع این فساد و از غلظت آب شورست در روغن و مهران و غیر آن از چیزهایی که از دریا آرند اما آب عذب
بزرگترین فایده آن شرابست و بقای حیات بر آن موقوفست و جلدنا من الماء کل شیء حی و باری جل و علا
و در وقتی آفریده است که چون چیزی در آب کنی که آنرا طعمی کند آب جلا طعم آن مص کند و لون آن بستاند و او را
نه لون باشد و نه طعم و از لطف باری جل و علایکی آنست که چون سبب حیات حیوان و نبات بود و احتیاج بر دوینیا
شدید آنرا بخلق فرستاد و بپزد و بسیار آفرید تا تحصیل او آسان و بمعالجه حاجت نباشد و نه را و عیون بر روی زمین
آتشکار آفرید تا از بسیاری بران خاصیت منازعت نرود و هر چه باری تعالی آفریده است از کولات و مشروبات
بی اصلاح معالجه نتوان خورد الا آب که آنرا بهیچ اصلاح حاجت نیفتد و در سجا احوال عجیب پیوست چون بهیچ
آب در ارتفاع او مدد جز روزیادت او در اوقات معینه چون فصول اربعه او اهل شهر و او آخر و ساعات
لیل و نهار اما سبب تفاع میاه آن حکما گویند که آن از تاثیر آفتابست چون آفتاب در آن تاثیر کند آب و لطیف
شود و اجزای او تحلیل پذیرد و مکانی بیشتر طلبید پس بعضی را تدافع کند بجهات اربعه مشرق و مغرب و شمال و جنوب
بر سواحل او در وقتی که زیاده شود بادهای مختلف باشد ارتفاع آنست اما مدد جزای او در وقت طلوع و غروب قمر
و این در هر بحری نباشد چنین گویند که در قعر بحری که او را مدد جزا باشد صخور صلبست چون قمر مسامت آن کند
سطح آن بحر شود و شعل آن به صخور رسد آنگاه از آنجا منعکس شود و تراج و آب در اگر کم کند و لطیف شود و آب
گرم مکانی فراخ تر طلب کند بدین سبب موج زند سواهی سواحل و بعضی را دفع کند و زیاده شود تا آنکه قمر باقی غری
رسد باز مدد آغاز کند در افق شرقی بران عادت که گفتیم تا آنگاه که قمر بود الارض رسد و این هنگام مدد بجاست
رسیده باشد چون از او تد الارض زایل شود مدد زایل گردد و جزا باشد تا قمر باقی شرقی رسد اما همچنان اخلاط باشد
در بدن آدمی گاهی دم همچنان کند و گاهی صفرا تا آنگاه آهسته آهسته ساکن شود و قد عمر رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم عن المد و البحر لعمارة طبیته فقال ان الملك الموکل بالبحار یصنع رجلا فی البحر فیکون منه المد ثم یرفع
فیکون منه البحر کعب لاجبار گوید باری جل و علا جهت بحر آفریده است اول بحر محیط که گرد همه روی زمین است
و کس ساحل اندر نیست و حکمای یونان این بحر را دقیانوس خوانند بعد از آن بحری دیگرست که آنرا بطش

گذاشته است و ریسمان اقلیم سابعه بدانکه اینقدر زمین که گفته شد شش ساله راست بهفت قسم نه سده اند
 بهرمنی را اقلیم خوانند اقلیم اول این اقلیم بر محل منسوبست و عامه این اقلیم سو و الکلون باشند و مبدأ
 این اقلیم موضعیت که عرض آن دوازده درجه است و جدا اول آن نزدیک خط استوا از جایی است که درازی
 روز او دوازده ساعت و نصفی باشد و مساحت سطح این اقلیم سیصد و شصت و دو هزار و چهل و چهار فرسنگ
 و نیم است فرسنگ چهل هزار جریب باشد و هر جریب شصت و یک در شصت گز ابتدای وی از جانب مشرق از
 شمال جزایر یا قوت پس جنوب بلاد چین و شمال دیاسرانید و بعضی از هند و هند و وسط بلاد حبشه گند و ادا سنج
 نیل مصر را قطع کنند و بر بلاد نوبه و وسط بلاد بربر و وسط جزایر یونان و جنوبی بلاد برطانیه گذرد و تا بحر محیط خفته شود
 اقلیم دوم این اقلیم بهرمنی منسوبست مبدأ این اقلیم موضعیت که عرض بیست و سه درجه و نیم باشد و ثغای
 درازی روز در آن سیزده ساعت و ربعی بود و مساحت این اقلیم پانصد و هشتاد و دو هزار و شصت و شش
 فرسنگ است ثلث فرسنگی است و بیشتر اینها و حکما و فضلا درین اقلیم واقع شده اند و ابتدای این اقلیم از مشرق بود
 و بر وسط بلاد چین و شمال سرانید بگذرد پس شمال بلاد هند و شهرها و قندهار و وسط بلاد کرمان گذرد و بحر فارس را
 قطع کند و بر بلاد عمان بگذرد و اینجا قلمزم را قطع کند پس وسط بلاد رقه و افریقه و شمال بربرستان و جنوب قیران
 و وسط بلاد برطانیه گذرد و بسا عل بحر قزاق ختمی شود و اقلیم سوم این اقلیم هرمنی تعلق دارد و اهل آن یار اسم
 باشند مبدأ این اقلیم موضعیت که عرض آن بیست و هفت درجه و نیم باشد و ثغایت درازی روز آن سیزده ساعت
 و سه ربع ساعتی بود و مساحت این اقلیم چهار صد و شصت و هشت هزار و چهار صد و نود و یک فرسنگ است
 ابتدای این اقلیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوب بلاد یا جوج و با جوج و وسط بلاد هند و جنوب بلاد
 و وسط بلاد کابل بگذرد پس بلاد قندهار و وسط بلاد کرمان و سجستان و کرمان و بلاد فارس و بلاد عراق و دیار بکر
 و شمال بلاد مغرب و وسط بلاد عراق عرب که کوفه و بغداد و بصره باشد و وسط بلاد شام بگذرد پس بر بلاد مصر
 و اسکندریه و وسط قیران و بلاد طنججه بگذرد تا بحر اعظم ختمی شود و شهرهای بزرگ این اقلیم صد و شصت و نه باشد
 و شش کوه عظیم است و بیست و دو رود بزرگ دارد و اقلیم چهارم این اقلیم تعلق با قناب دارد و مبدأ این اقلیم
 موضعیت که هزار طول آن چهارده ساعت و ربعی باشد مساحت این اقلیم سه صد و هشتاد و هشت هزار
 و سی و شش فرسنگ است ابتدای این اقلیم از مشرق از شمال دیار تبت و خطا و ختن و بدخشان و جنوب بلاد
 یا جوج و با جوج گذرد و بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و بلاد طنجارستان و بلاد کرمان و فارس و بلاد خوارستان بگذرد

پس بر وسط بلاد عراق و دیار بکر و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد افرسیجه و طنج و نوبه بگذرد و بساکن بحر محیط
 قلمی پنجم این قلم بر سر تعلق دارد و این قلمی ضمیمه است از بی نوزدها است و در این قلمی است و در این قلمی است و در این قلمی است
 فرنگ است و آن ساکنان این قلم سفید بود و از جانب مشرق ابتدا کند بلاد ترکستان و با و راه را بگذرد و با
 حیون قطع کند و بر شمال خراسان و کجستان که کرمان فارس و وسط بلاد دری و شمال عراق و جنوب که در میان و
 از مین و بلاد روم و جزیره یونان بگذرد پس وسط بلاد اندلس گشته بحر و قیانوس منتهی شود و این قلمی ششم این قلم
 بحر طار و تعلق دارد و بعد از این قلمی موضع است که طول ندارد آن پانزده ساعت و ربعی است و مساحت
 این قلمی دویست و سی و پنج هزار و سی و چهار فرسنگ است و اهل دیار شل اسم اللعن باشند ابتدای آن از مشرق بود
 و از شمال بلاد یاجوج و ماجوج و بلاد کنجاک و سنجاب بگذرد و پس بر بعضی از بلاد خوارزم و حوالی جیلان و حوالی
 و وسط بلاد قتلان بگذرد و شمال اندلس گشته بحر اعظم منتهی شود و این قلمی هفتم این قلمی تعلق دارد و بعد از این
 ضمیمه است که طول آن نوزده ساعت و در این قلمی ضمیمه است و در این قلمی ضمیمه است و در این قلمی ضمیمه است
 یا پنج و چون گذرد و بلاد کنجاک و بلاد طنج و جنوب بلاد ترکستان گذرد تا بحر اعظم منتهی گشته و آن قلمی جزیره چند آباد است
 باقی همه خراب است از غایت سردی و این قلمی کسی نمیتواند بود و بر عم اکثر حکما آخرین قلمی نهایت عمارات و کسکون
 و الله اعلم بالصواب و بیان و ذکر احوال ساکنان این قلمی سبعة بدانکه چنانچه آسمان هفت اند و کواکب
 و زمین هفت و دریا هفت و بنی آدم نیز هفت گردد و هر یک هفت بعضی از قلمی سبعة بر این قضیه
 ترک و روم و عرب و فارس و هند و شبه و این هفت گروه را خونی و فصلی است و این خواص تعلق با فلك و
 کواکب دارد یعنی اهل هر قلمی ایمان خوی و فصلت باشد که آن کواکب بی قلمی است و کواکب اهل چین
 مملکتی است عریض بسیار و در سه قلمی داخل است در اول و دوم و سوم و دارا الملک چین را بگوید و دیگر شهرت
 بزرگ آنرا گویند اما بادشاه و بجز نشیند و میان شهر گری است و طرف آن آب شهرت و بادشاه ایشان
 حضور گشتند و او را در طعناج خان خوانند و این بوقت آل سلجوق بود و صنعت تصویر ایشان بسیار
 و گویند قدما در ایشان رسمی بود که بادشاه ایشان یک و در بار عام داوی و همه اهل چین میدان حاضر شدند
 و در راه میدان چوبی بزرگ بگشایدی هر کس بدان گذشتی تیشه بر گزنی و یک ضرب بران زد و چون آخر
 صورتی خوب از آن پدید آمده بودی و این غایت کیاست لطافت طبع ایشان است یعنی آنکه اول ضرب زد
 و دوم که رسیده داشت که ضرب مخصوص ساختن فلان صورت است ضرب دوم بر جای زد که مناسبت تمام

آن صورت بود سوم و چهارم تا آخر پنجمین گردنی تا صورت تمام شدی و اهل چین گویند همه عالم گویانند الا
 اهل روم که یک چشم دارند با این صفتها که در روم است ایشان را یک چشم خوانند و گفته اند که اهل بازار ایشان گردنی
 ساخته اند بصنعت که بارها و متاعها در آن نهند و آن گردنی بی آنکه کسی او را کشد خود میرود و چون خواهند که تبار
 طلسم کنند عجایب چین بسیارست و ذکر اتراک و صفت اقوام و قبایل ایشان ترک اقوام بسیارند و انواع و
 صنایع ایشان بسیارست و قبایل بزرگ ایشان قدیم و کرام اهل هند زمین هند زمینیست و وسیع انواع دارد که قوت
 تن و قوام معالجت برانست و هیچ ولایت یافته میشود که در زمین هند چون هلیکه که مردم از خضاب بی نیاز دارد
 و عود بویا و طیبور گویا و حیوانات عجایب مانند کرکدن و پیل و زرافه و کرکب زیاد و کاه و عنبر و آهوی مشک و انواع لالی
 و جواهر و کان الماس جامها و شایب نفیس و یک از خواص هند افنون مارست زرده را بکم بگردانند و بتقراب آوند
 و علوم نیرنجات و طلسمات و سحر و میان ایشان ظاهر و باهرست و مذاهب معتقد بسیار دارند چنانچه گویند اهل هند
 نهصد و چهل و هشت مذهب است که همه طلسمت و خجترین میوه های هند انبه است فی الجمله درختانش کلان شاخ
 و بن دارد شاهاجهان آباد و سه و گجرات و خاندین خصوصاً ولایت بکلانه انبه خوب دارد و از آن چند درخت مرغی
 که خاصه حضرت خلد و کان انار الله برهانه بود نامش کی باوشاه پسند و دوم بندی چور و دیگر امر پسند چنانچه پیرم
 و لینی رحمہ الله علیه در مثنوی پری خوان سلیمان علی نبیا و علیه السلام در صفت انبه آورند مثنوی
 زو صفت انبه چون گویم که چوشت که از رشک شرابش شه نخواست ز نام او چو گویم لذت قند
 زبان با کام و لب بآلب شود بند بسختی هم چو غسل اما شکر بار بزمی چون طمائی دست فشار
 بطعنی چون دل معشوق تنگست به پیری چون رخ من زرد رنگت ز شیرین کاریش چون خل علش
 زمر و بازو یا قوت حل شد شرابش بهتر از شیر و شکر است گهی هم رنگ سیم و گاه ز راست
 بصورت مردم و جایش بر شجا کلیم آرزو را شعاع نار

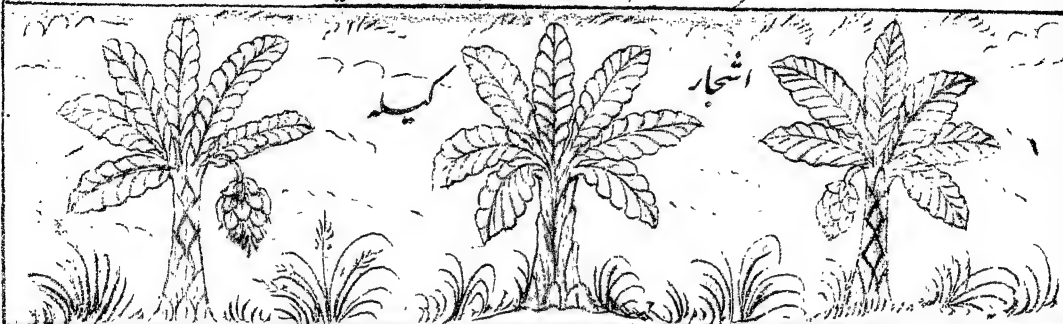


انناس



وانناس خوشبوی و خوش طعم
دارد و مراش بر ترش غلبه و
حلاوتش بفتد ری هرگاه خواهند
انناس را با نبات شربت سازند
صورت آن اینست

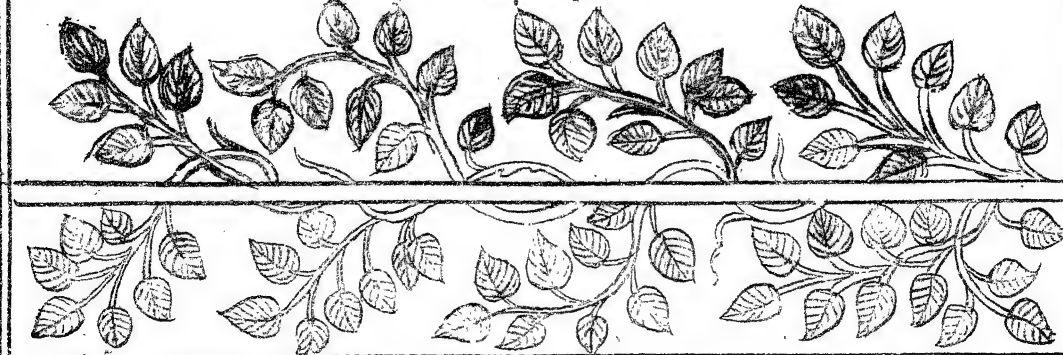
و موز که معروف بکیله است میوه خوب دارد و تصویر آن اینست



و تنبول که اهل هند لازم دارند خود و همان را ما حضری بالاتر از آن نباشد و رنگ رو و دهن خوشبو و سرخ میسازد

در معالجات هم بجاری آید چنانچه امیر خسرو دهلوی فرمود	بیره تنبول که صدر برگ است	چون گل صدر برگ در آمد ببت
خوبترین لغت هندوستان	تیزی او آلت قطع جذام	قول پی رفته علیه السلام
سته دندان همه محکم کند	سیر خورد گرسنه در شوم	گر سنده را گرسنه کند گم شوند

از در تعظیم منت پناه بند
صدر تعظیم کشا ده بند
شجر بیان



نوکر اهل حبشه و آنچه بملکت یمن و عرب نزدیک است ایشان را اعتبار زیاده است و آنچه بطرف جنوب
نزدیکترند ایشان را اعتباری نیست و رنگیاند و سیاهی لون ایشان از افراط حرارت زمین است و نوسع از
حبشه است که چشمهای ایشان بیرون خریده لبهای بزرگ و ایشان چند قبیلند چون ققاده و قرقوت و بیله و

عدو و غلام و این قبائل با هم در جنگ کشت و کشتار می‌نمودند و ایشان از برکت خالصت و ایشان از پیرایه دین حاصل نمودند
تصویرات اینها اینست



و محمد الدین محمد در تاریخ خود در نسب قراخان خطا گفته است که قدیم خان ترکستان را غلامی بود و نگینی
مستور زنگی ترکستان می‌بود و قوق و شجاعی دهمشته وزیر که نیز بود و دل بادشاه بدو مایل شده و او را کارهای بزرگ فرمود
تا راه نیابت یافت و بر خان عاصی شد و او را بکشت بر تخت نشست و اکثر بلاد ترکستان در تصرف آورد و او را



قراخان نام
نمادند و این حال
بوقت افروخته
بود تصویر اینست

در میان زنگیان قومی اند که مار خورند و مضرت نیابند و کمان ایشان بغایت خردست و زره آن کمان پوست
درخت است که در قوت با هم برابر می‌کند و از عجایب که در زمین زنگیان باشد پوست بز است که دباغ می‌کنند
چنانکه بغایت نرم شود و زنگ آن نقش باشد و از آن موزها سازند و آن هیچ گونه کهنه نگرود و هر گاه که چرخین شود
آب گرم بشویند بطراوت باز شود و هم در زمین ایشان جابو نیست بر شکل گاو آنرا گوانمند و او را دوشاخت

بر شکل نیزه هر جانوری که بر روی او برسد در حال بسوزد و از پوست آن جانور سپر سازند و هر کی دارند
سه گز و آنرا سپر بلطی گویند و هیچ تیر بر آن نگذرونک آن چون کاغذ سفیدست تصویر اینست



ذکر اهل و هم مملکت اهل روم چهارده عمل است و پادشاه چهارده عمل قصیر باشد و هر عملی را صاحب فانی
باشد و لشکر هر عمل صد و بیست هزار مرد بود و بر هر ده هزار مرد امیر تومان باشد و امیر تومان را بطریق گویند
و هر بطریق را ده نائب نائب اترانچان گویند هر ترا سنجانی را ده مرد دیگر که آزار آتش گویند و او امیر
هزار مرد بود و هر آتش نزد مطح امیر بود و هر مطرحی امیر بر صد مرد و ده خرد فرمان او بود و هر خرخری امیر
ده سوار بود و این بطریق که نائب قصیر بود او را اساطوس خوانند وزیر صاحب مشورت را بدانند گویند
و صاحب یوانرا یدمرق گویند و قاضی ابرحس گویند و همه روم ترسا باشند و ایشانرا مذہب بسیار باشد
چون سطوریان و ملکانیان و یهتوبیان و دوزمین ایشان جهود و منع باشند لیکن از ایشان جزیره ستانند در هر سال
یک دیناری و هم از ایشان فرسخ قومی اند که ایشانرا قوتی عظیم و سلاحهای ایشان در غایت خوبی است بلاد
اسلام استیلا آورند و دیگر قومی اند که بر ارمین استیلا یافتند و دیگر قوم انیلان و اهل سری و بابا لالو باب اند و
سری شهرت بزرگ و ساحل دریای طبرستان که فارسیان آنرا ورنند گویند و ذکر اهل عرب و اصناف
ایشان عرب امی بسیارند و زمین ایشانرا جزیره العرب گویند از بهر آنکه دریاها و اوادها بوی محیط است
و حق سبحان تعالی ایشانرا از جمله امت برگزیده مخصوص داشته و هر کدام را فخر و شرف برای آنکه مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم از میان ایشان مبعوث شده و کلام حق بلغت ایشان فرود آمده و از قدیم الایام ایشانرا از ملک
تخت خطی وافر بوده چنانکه تبعان که ملک مین بوده اند و ملوک بنی عدی و حق و علا ذکر تنبیه در قرآن باید کرد

که اجم جم قوم متبع و از عرب قومی اند که ایشانرا عسائیا خوانند و در میان ایشان علمها بود و علم نجوم
از ایشان برخاست چنانچه ابوالاسود الدلمی چری از ان تالیف کرده بخیرت امیر المومنین علی کرم الله
وجهه که نعم خوالدی نخوت بدین سبب این علم را نخو گفتند و قومی اند از عرب که در دیدن از استپازی سبق
برده اند و بچکس از آدمیان بایشان نتوانند دیدن چنانکه نقل کرده اند که مردی از عرب برهنه شد و آبانی زد
و اسپ و بر لب ایستاده بود مردی آمد و بر اسپ و بر پشت و بدو اند و آن مرد عرب بقر او شبانی از آب
برآمد و جامه شبانی پوشید و بدو دید آن سوار بر سید و اسپ باز رسیدند تصویر آن این است



و دیگری حکایت که با جماعتی در بیابان مکنه می رفتیم اعرابی را دیدیم که آهویی زنده از گردن گرفته بود و می فروخت
ما آن آهوی از وی بخردیم نگاه کردیم هیچ بازخم نبود گفتیم این چگونه گرفت گفت بیک دو گرفتیم و اگر شمارا باور است
را کنیت تا دیگر بار بگیرم و از من باز خرید امتحان آه مور را کردیم مرد بدوید و در حال باز آوردن او بهما باز خریدیم و او را



پس آه مور را پس کردیم و بریان کرده برخواستیم
منه ایم اعرابی را گفتیم با ما موافقت کن
اعرابی دست فراز کرد و آهوی برشته را
بر بود و بدوید یا ران قصد او کردند و رو
باز پس کرده گفت ای جماعت این آهوی
چون زنده بود از دست جان نبرد و مرده
چگونه خواهد برد خواص عرب زیاده

از آنست که در حد بیان آیند ذکر اهل عراق بدانکه این شش گروه نبی آدم که ذکر کرده سالی هر یک
از اطراف جهانند و میان و مرکز دنیا اقلیم است و آن بلاد فارس و خراسان و عراق و عجم است و اکثریت
دنیا چنان در دست ملوک عجم بود و چنانکه از عهد کیومرث تا زمان یزدجردین شهر یار که عربا و بنده کردند چنانچه
سالی ایشان بودند اگر چه بعضی ایشان از خلعت اسلام عاری بودند و ایمان با بنیای بعضی نیاورده اما چون
عدل و عمارت شعار ایشان بود سلطنت بر ایشان مانده بود و اندک علم با بصواب و ریایان و اگر معرفت
خارج از اقالیم جانب شمال تا آخر عمارت مبارک آن موضعیت که هزار طول آن بیت و چهار ساعت
تمام بود و مساحت سطح این خارج هفصد و پنجاه هزار و سی و دو فرسنگ بین قطب اندک عمارت و آنچه مشیت
خالی از عجایب نیست موضعی که داخل اقالیم سبعة نیست بدو قسم منقطع شود قسم اول آنکه از پس خط استواست
و آنرا با اصطلاح حکما و رای خط استوا گویند و عمارت آن شانزده درجه باشد تقریباً و از شهرهای معروف
این موضع یکی سفالدریج و سریره که معدن کافور است و دیگر که کوه است بحسب از بلاد بربر و جزیره که کوه
که اهل آن جزیره مروجوار باشند و تجارت خود را با سکه مکمل گردانیده نزد یکدیگر جزیره روند و آهین بدیشان می
و عنبر خریداری کنند و جزیره بکلاب و جبال القمر که عود قماری از آنجا آورند ناحیه کلکند که اهل این ناحیه سحر و جادو
باشد و خارج بدیشان گذارند بدین طریق که هر روز مبلغی خرج طحاما نمایند و همیادارند تا ایشان بیایند و بگویند
و بروند و اگر در راتبه یک و ز تا خیر واقع شود مضرت رسانند و خالطه که در بند چین است و هر یک از این بلاد مشتمل باشد
بر فری و دامن صغار و سودات و جبال که شرح آن مستلزم تطویل است قسم دوم آنکه از بعد از خط استوا و داخل اقلیم مشیت
موضعی چند است که آنرا و رای اقلیم سابع خوانند عمارت آن از پنجاه درجه و شش و شصت که آخر اقلیم مشیت است
بقول اصح تا عرض شصت درجه باشد و چون ازین عمارت بگذرند از شدت سرما و برف نتوان رفت و حیوان
و نبات پدید نبود از بلاد مشهوره این موضع یکی شهر البوست بلغاریه است که بیابانهای آن در دیگر بوره که اهل آنجا
وحشی باشند و با مردم الفت گیرند و سنجاب و سمور متاع این شهر باشند و این جمله در عرض پنجاه و شش فرسخ
و شصت و یک درجه باشد و درهای در این مواضع هفده و شصت و نوزده ساعت باشد و در عرض
شصت و سه درجه عمارتی بزرگست و سرکان آنجا از شدت سرما در یک شش ماه درجا میمانند و هر چند و هزار طول
ایشان بیت ساعت بود و در عرض شصت و چهار درجه و نیم قومی باشند که پنج چیز ندانند و کسی از شما
و روز و ازترین ایشان بیت و یک ساعت بود و در عرض شصت و پنج درجه عمارتی عظیم است و اهل

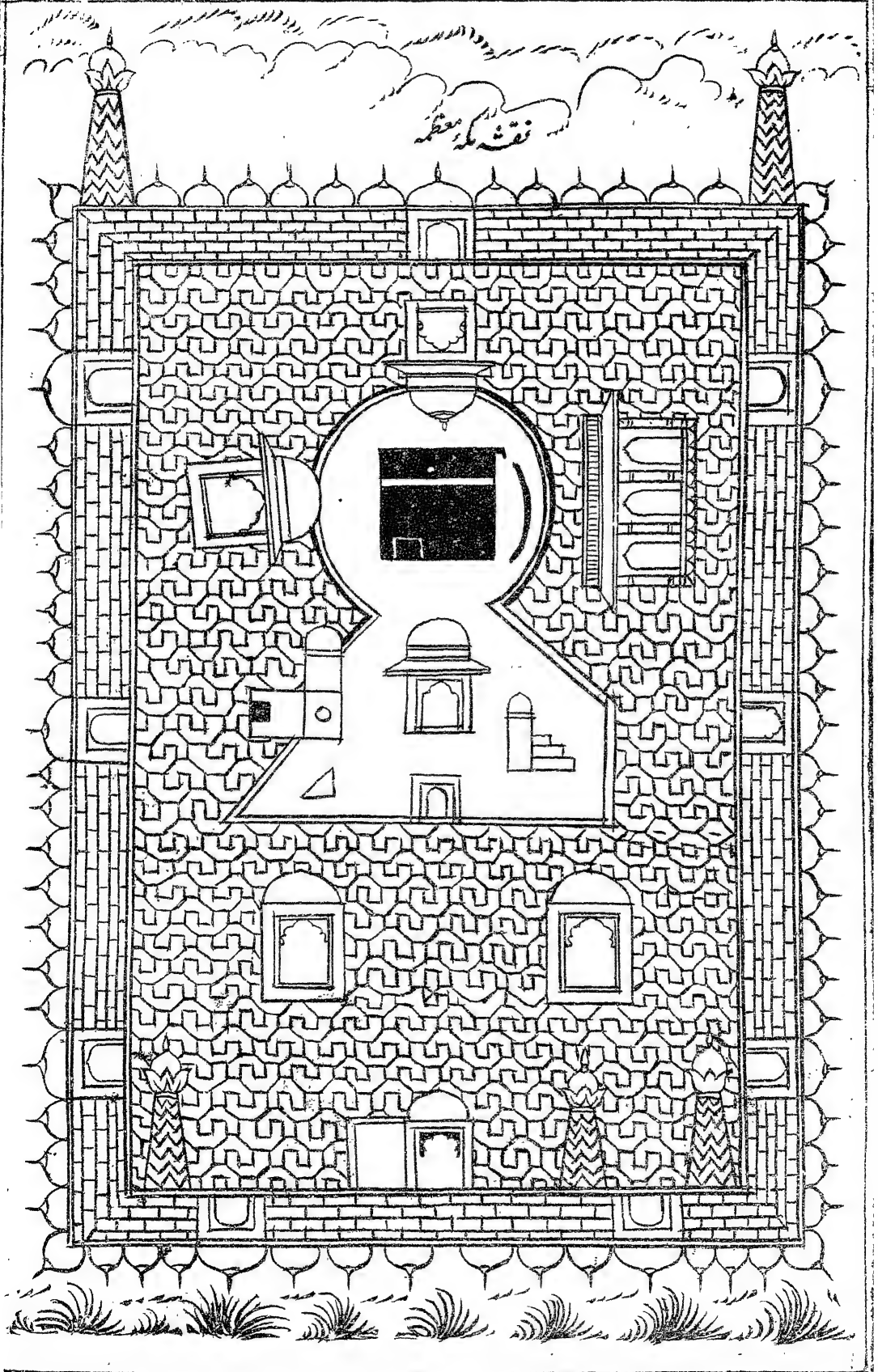
آن موضع را قاضی پنج شهر و عرض روی ایشان سه شهر و به جلوه ابدان طبع کنند فاما از مقام بیرون نتوانند آمد
و چون بیرون آیند فی الحال بمیدان تصویر آن امینست



و نهما را طول ایشان بیست و دو ساعت بود و در عرض شصت شوش درجه نیز قوسی هستند که در طبیعت مشابه
و حوش و تیزی در میان ایشان نباشد و نهما را طول ایشان بیست و سه ساعت رسد و همچنین در عرض
شصت و هفت درجه و ربعی نهما را طول یکماه باشد و در عرض هفتاد و روزی دو ماه باشد تقریباً و در عرض
و نه و نیم درجه رسد و چون ضمه هفتاد و سه بار و در پنجاه و سه و چون ضمه نود و سه بار که ربع دو گردش فلک است یک روز
و شش ماه باشد و یک شب نیز شش ماه باشد که شاید روزی یکسال تمام باشد و مساحت سطح مابین عمارت
تا آخرین سکون چهار صد و بیست و دو هزار و هفت و پنج است و درین قطعه موضعیست که چون آفتاب بیست و هفت
درجه جزا رسد تا سوم درجه سرطان و قتیکه آفتاب غروب کند هنوز شفق تمام فرو نشده باشد که اگر صبح صادق
ظاهر شود در میان کرانه ابدان اقلیم سبعة و ولایات آن و تعداد و جبال و پراری
و بحار و بحیرات و انهار و آب و عیون و جزائر اول آنکه در هر اقلیم چیز شهرست یلدا ان
اقلیم اول آنچه مشهورست درین اقلیم سیصد و چهل شهر عظیمست و هزار شهر کوچک بیست و کوه و سیست
وسی هزار بزرگ جابست اما آنچه مشهورست اینست و نقله از بلاد الف اجزا لجه الف بار بجوئ بربر التا تان
البحیم جاب جو جرمی جزیره مهرج جزیره فستیله جلی جلیه الحار جبرش حبشه جزوملاد حصین جزوملاد

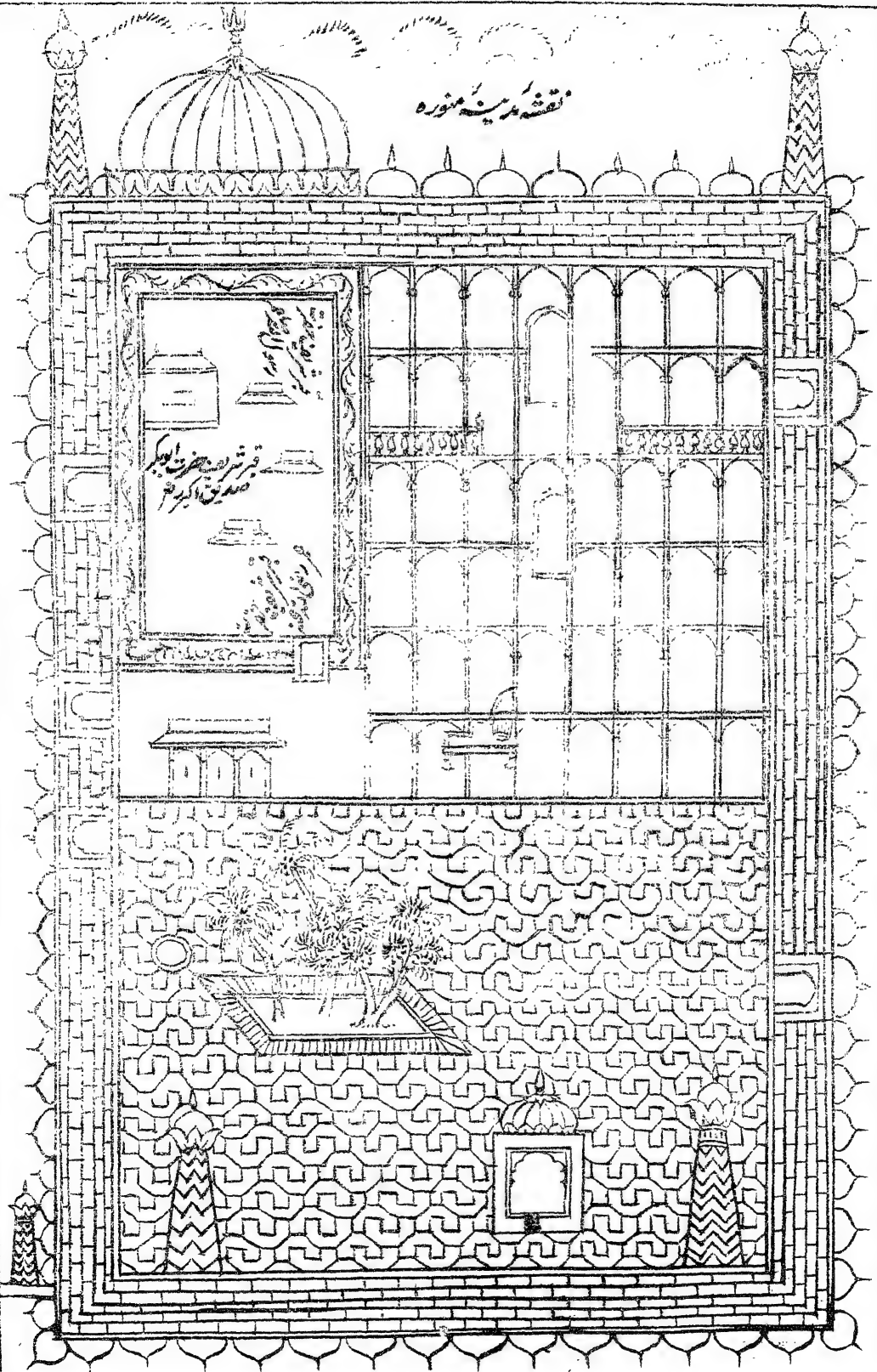
حتی + حیران + الحار + خالقو الدال + دروار + دمار + الرار + راج + رامین + راشیر + رطیع + رطاط + الرار + زریه
 السین + تننا + سخر + سرغور + سراندیپ + سعده + سوطیره + ستار + الرنج + سقاله + سموی + سندابل + سندان
 سواکن + سوغار + سوزین + سرن + سیلی + الشین + شرم + شقاله + شلالج + شنج + الصا + صحر + صفاء + صمو
 اطاط + طین + العین + عامه + عدن + علیفی + عحاق + القاف + قاهر + قاهره + قلزم + الکاف
 کرنی + کله + کوکر + کوکم + المیم + مارب + مدینه + مرموما + مرابط + مسوس + معدن + مشو + معلما + مکرو +
 مکیل + مکوت + مبدی + مجم + مهر + المئون + خروان + نوبه + الواو + واعدو + الهام + ملک + نوکر + نوچه
 نوبه + دیار + طویل + عرض + ست + برکنار + روئیل + افتاده + طول + آزاج + دت + مشتاد + شبار + وز + قطع + توان + کرد + آن
 مساکن + مضاری + ست + آن + دیار + شمل + خیز + موضعیت + که + از سبب + حرارت + آفتاب + ساکنان + آن + سز + زمین + بر + وزیر
 زمین + خانمانی + که + مستحکم + ساختند + میباشند + در + روز + مطلقا + بیرون + نمی + آیند + و + تجارت + با + دینار + و + بیع + و + شری
 بین + الفریقین + بدین + نوعست + که + آن + قوم + متاع + خود + با + بیرون + نمی + آرند + و + در + موضعی + نمی + نهند + و + تجارت + بآن + موضع + نمیزند
 و + آنچه + بدان + احتیاج + دارند + بردارند + و + برابر + متاع + ایشان + میگذارند + اگر + رضی + شوند + فهو + المارد + و + الا + اشیا + خوش + را
 و + در + تر + برند + و + تجارت + دیگر + اضافه + آن + کنند + تا + بحدی + که + آن + مردم + راضی + شوند + و + نقله + از + بلاد + نوبه + است + چه + با + شاه + و + با
 نشینند + و + زنان + آنجا + بغایت + صاحب + جمال + شینند + و + زرافه + در + آن + دیار + میباشند + بلند + آن + تسلیم + و + دم + شهر + که
 بزرگ + این + تسلیم + سیصد + و + شصت + عدد + باشد + و + آن + نیست + الف + اجا + اجیم + ارتقا + ارمایل + است + سبط
 + اسنان + اسوان + اصمیم + اقصر + امناص + اورین + الیاب + بالونی + بیل + بلیح + بحرم + بحرم + بحرن
 براهه + بردن + بروج + بسکر + بسکرم + بطن + بره + بکساره + بکها + بلداره + بنارس + بجلواره + التا + تربت
 ترانه + تکناب + دتولی + بتل + بان + البجیم + جابه + بحیره + جده + جزیره + لار + جزیره + کیش + جزیره + وال + جزیره + کاوان
 + چرفت + الحاجر + الدال + ذرعه + الرار + ردیل + السین + ساس + سحلاسه + سلاطه + سلار + سنجار + سوس
 اطاط + طائف + طبقه + العین + عذاب + عمان + الحار + فقرا + فقط + القاف + قاس + قلیط
 قرین + قلیط + قلعه + کالنج + قلعه + گوایر + قند + قنوج + قیس + الکاف + کجرات + کلیا + کلتانه + کنکره + کنایت + کوایر
 کوایر + الی + اللام + لحام + لنتی + المیم + ماهوده + محوا + مدینه + مدیمه + مفرقین + مکروکران + ملط + ممنون + منصوره
 مروان + المئون + سجد + الواو + ویر + دوار + ویر + الهام + هر + موز + جهان + الیاب + میامه + نوکر + که + حرسه + انتم
 الی + یوم + القیمه + مکه + بیستم + عبارت + از + شهر + و + بکه + بابی + موده + موضع + بلند + را + گویند + و + بعضی + گویند + که + مکه + مکه + در + آن + نیز

گویند و آن موضع مکرم را بدان جهت که آب کم دارد بکرم موسوم گردانید زیرا که بچه در میدان شیر زنان میبایست نماید
که بچه شیر در پستان و شیر خاند و مکرم را ام القری نیز گویند بسبب آنکه زمین از تحت او گسترانیدند پس مکمل از شیر آب



از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که پیش از آنکه آفرینش آسمان زمین شالی بر آب بود حق سبحانه تعالی با ورا فرمود او
تا خود را بروی زو آب در حرکت آمد و بقدرت کامله بروی آب سنگی بر مثال قبه خاک گشت تا آن قبه از حرکت با و جدا

نقشه مدینه منوره

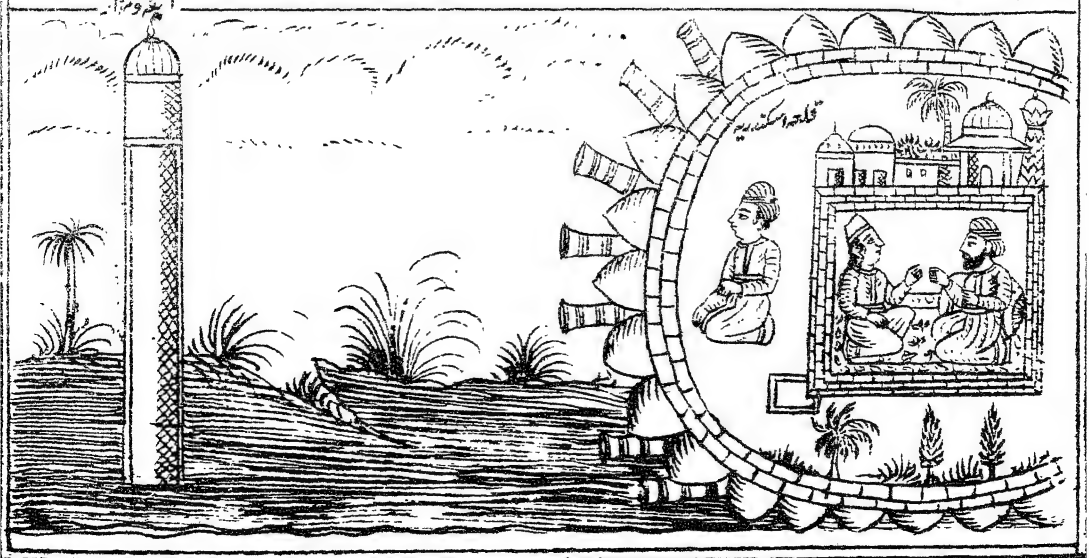


تا بوجایی ساکن گشت اول که آفریده کوه بوقیس بود و زمین را از تحت موضع بایست گسترانید و بیت
از جهت تربیع و انفراد آن کعبه نامیده اند چه هر بنای که آن مربع و منفرد باشد در عرب آنرا کعبه
گویند و در زیدت القلوب گوید یکی از خصائص که آنست که هیچ مرغی از بالای آن طیران نتوان کرد

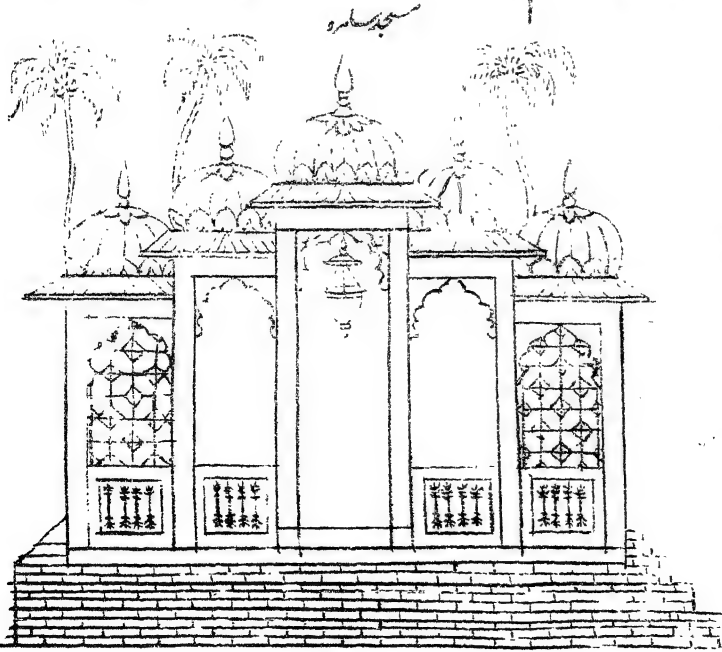


مدینه طایفه عظمه الله تعالی الی یوم القيمة این شهر را در قدیم شیر میگفتند و رسول صلی الله علیه و آله و صحابه
آنرا مدینه خوانده نخلستان فراوان دارد و هوایش بغایت گرم است و آب و آن در آن شهر توان یافت
در شمال آن بلده کوه احد است بلدان تسلیم سوم شهرهای بزرگ این تسلیم سه صد و شصت و نه باشد
و شهرهای کوچک سه هزار بود و شش کوه عظیم و بیت و دور و در بزرگ دارد و آن امنیت الهی
ایر قوه + ارسوق + از رفات + اقی + اسکندریه + شکیم + صطخر + اعما + ابنا + الفتا + انکه + اهورا +
البار بابل + بردان + برسا + درورو + بروت + برون + برور کوه پست + بسروجی + بصره + بصرای
ربعلک + بغداد + بل + بهادر + بم + بهند + بهکری + بیت المقدس + بیضا + التما + تنلیس + تبوک + ترند
الجیم جری + جد + جبر جراد + جزیره + جرت + جبارک + چرفت + الحما + حصین + حنیه + حلب + حله + حصن
حوش + الدال + دار البحر + عرش + در فاره + دمشق + میاط + الرار + رج + رس + رقه + رمله + روتان
الزار زابل + زرنج + السین + سامره + بنر جان + سدان + سطا + سطل + سلما + سلت + سطله + سوسان
سموین + سنف + سوس + سوک + سیالکوت + سیران + سیده + سیوسه + الشین + شران + شیراز +
الصا + صرصر + صفایش + صفت + صنف + الطاء + طرابلس + طبریه + طبر + طیب + الظاهر + سلما

العیون عاملس + عبادان + عجلون + عکس + عرفة + عساکر + عکاسون + عکرا عمان + عین الشمس
 الخین غزوة + الفار فارس + فردار القاف قبضة + قنوم + قزلوت + قساطا + قسطنطینة + قسطنطینة
 قندبار + قیران + الکاف کابل + کر درود + کرک + کرمان + کلودا + کنارزن + کواشیر + کوفه + کج و کبک
 اللام لاهور + لور المیم ماجر + ما عجزه + ما قار + مایاس + ما ولا + مایسرب + محله + مداین + مدین + مرش
 مصر + ملتان + ملس + منبرین + منت جرون + موصل + مهدیه + مهرلج + مهر اور + مهستان النون نافذ
 نغانیه + نخران + الواو و هط + الهمار هرنان + الیامریز + یار یونس + اسکندریه از بناهای اسکندر
 رومی ست این شهر بر بیات رقعه شطرنج موضوعست هوش بجزارت مائل بود و آبش در رود نیل ست قریب
 باین شهر قلعه ایست مرتفع و بلیناس حکیم بران قلعه بفرمان اسکندریلی ساخته بود بغایت بلند و آئینه لقیطه
 دران نیل نشانده و آنرا بلسم چنان ساخته بود که هر شتی از انطرف قسطنطینیه بروی دریای فرنگ میان اسکندریه
 و آن بلده واقع ست حرکت کردی و آینه پدید آمدی و این کینه تا زمانی که عمر و عاص بر اسکندریه عالی شده
 باقی بود و مردم فرنگ بواسطه اطلاع اهل اسلام بر احوال ایشان شبها ببلور بستر استراحت نمی نهادند عاقبت
 اعیان فرنگ جمعی را با اسکندریه فرستادند تا در لباس نه خود را بخلق نموند چون ایشان را در خاطر قبول تمام
 پدید آمد آوازه در انداختند که اسکندر دیس این آئینه گنجی عظیم نهاده است عمر و عاص گیسو ایشان فرقیته شد
 طبع گنج سخا طرش سرایت کرده فرمود تا آئینه را بر گرفتند هر چند نفیض کردند هیچ یافتند چون آئینه را بموضع
 نهادند آن خاصیت باطل شده بود چون عمر از حال ایشان استفسار نمود تحقیق پیوست که ایشان گریخت اند
 عمر و عاص اینست که آنجا عت کر و ترویر کرده اند از کردار خود پشیمان گشته از آن غصه بگریختند و گشتند و گشتند



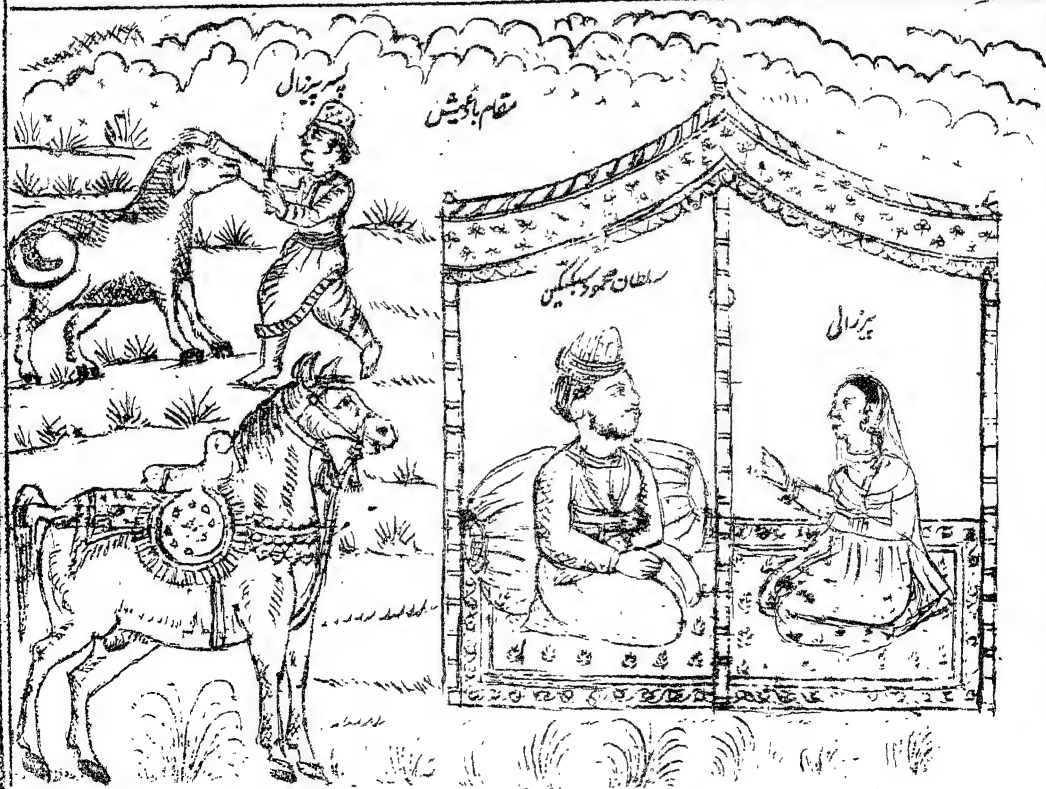
دشوق از بلاد مشهوره شام است از شهرهای قدیم است در غایت نزهت و لطافت سخت ارم بن سام بن نوح
علیه السلام در آن حدود باغی ساخته پس شد او بن عاد و در آن ناحیه نموده بهشت ترتیب گردانید آنرا ارم
ذوات العباد نام نهاد و قوا تعالی ارم ذات العباد الهی لم یخلق مسلما فی البلاد پس آن ذکر که پدر ابراهیم خلیل الرحمن است
احداث و شوق گردید بعد از آنکه خراب شده بود اسکندر رومی آنرا آباد کرد و هوایش بکبری مایل است در مسجد جامع
مشق جمعی از انبیا آسوده اند و لید بن عبد الملک عمارت آن مسجد غایت مبالغه سجای آورده و در و مشق
کوچک است در اینجا مناره است بر عم بعضی قابل امل و در اینجا قبیل آورده و اثر خون او هنوز باقی است و آنرا
مغان الحرج خوانند بنابر آنکه چهل پنجاه در اینجا بگریز کرده اند پلیده شیر از پلیده شیر از محمد بن قاسم ثقفی که آن
عم حجاج بن یوسف ثقفی بود بنا کرده در سنه اربع و سبعین هجری و در زمان سلطنت یحیی بن محمد الدوله دلی آن شهر
چنان محمود شد که لشکر بایزید آن محل را قاصت نمود و مصاص الدوله از خوف دشمنان بسوی بگریز و آن کشید و هوایش
بر پانچین مایل است و مردم اینجا بیست و هشت و سیر رختا شدند و غریبه و تجار در آن شهر باندگ زمانی و فرصتی فاسد
شوند و آب اینجا از قنوت حاصل آید بهترین کاریز یا کاریز است که کن آنرا دوا بلی است و شاد است که
و آنرا کنابا گویند پلیده سامره در قدیم شهری عظیم بوده و آن سبزین بخوبی آب و هوا بهترین عراق و عرب است
و ازین جهت از سرین راسی گویند و اوایل ولسال عباس بخبرانی بقیاس القصاص و شت چون نوبت خلافت
عباسی رسید غلامان ترکان بسیار خرید و مردم بهداد و در حمت افتادند بنابر این بجات آن شهر خراب و فرو
سجده



بعد از اتمام دارالملک بن
خلافت شد و بر تیره محمود
که طول عمارت بهشت
فرنگ و عرض یک
فرنگ سید و قبر بود
مستقیم در سامره مسجد
جامع در غایت و
و ارتفاع ساخته و بنا
غرفی شگین که دورش

تعداد بلدان تسلیم چهارم و آن شهرهای بزرگ این اقلیم دوست و یار زده و چهارده هزار کوچک است
 پنج کوه عظیم و بیست و دو شهر بزرگ در این اقلیم واقع است تعداد شهرهای بزرگ مشهور است الف اهر
 + ابیوز + اچکیس + اریول + ارمنه + استرابلوتس + کالید + اسفراین + اسنبلیه + اشنادیان + الموت + اند
 اماس - انیشه + انطاکیه + اندراب + اوجان + اوتیه + الپار + بادعیس + بامیان + بجه + بدیس
 برزنده + برعار + بردمالش + بعلبک + بلخ + بلتوی + التما + تبریز + ترس + تغراس + تل عفر + الجیم + جیل
 جزیره ادونس + جزیره ساس + جزیره قبرس + جزیره مالیه + جلولا + الحار + حارم + حدیثه + حیران +
 حصین + حیران + الحار + خافقین + خان بالغ + خضر + غوی + الدال + درالخا + ولی + دیلم + دینور + الرا
 راس عین + رجیه + رصافه + رقه + روان + السین + سالوس + سانه + سادو + سحر + وار + خس + سدر
 سر قندکار + سره + سرس + سرادندان + سروج + سروان + سفر + مغرت + سکره + سلامیه + سلما + سلاد
 سمجان + سن + سینه + کشین + شمشاد + شوما + شهر از + شهرستان + شهر در + الصا + صعلیبه + صیوان
 المطامطان + طرابلس + طرطاس + طوس + العین + عرقه + عرمت + عین + عین + الغین + عناته
 غر جستان + غور + الفار + فاریاب + قادیان + القاف + قاعده + قاتقا + قایمه + قباد + قرطب + قرین
 قزوین + قشیرین + قصر احمد + قصر شیرین + قلعه الروم + قلعه خضران + قم + قو + قاق + قوس + قوشنج + الکاف
 کاهف + کردکوه + کرک + کرفج + کفرطاب + کفرلویا + کف + اللام + لارقیه + لشور + لوانج + لورجان + لسنکوت
 المیم + مارب + ماروین + ماروان + ماکسین + مالین + مان + نظرو + کاور + اردو + مرتد + مرشد + مرش
 مروشا + جهان + مسته + مسره + مسخ + مشهد + مصیصه + معره + مکره + بله + مل + منصوره + موقان + میافا
 المنون + مداد + ن + نصیبین + نوریه + نهادند + نمنان + نیشاپور + نیل + مراغه + الواد + سلطان + وناک
 الهما + هرات + همدان + همدون + هوک + باشاهان + الپار + یلین + بلده + تبریز + از + شاهپیر + بلاد + آذربایجان
 زبیده + خاتون + حرم + هارون + رشیدان + بلده + بنا کرده + در زمان خلافت متوکل عباسی بزرگ از خراب شد باز در زمان
 قائم لام الله عباسی گشت که از قبل قائم بایالت تبریز قیام منیو + متصدی + عمارت گشت و در عهد خانان چنگیز خان
 آن شهر در الملک گشت و جدان عمارت پدید آمد که مضاعف عمارت قدیم شد و شهر تبریز با غستان فراوان
 دارد و اکثر میوه در آنجا خوب میشود و جوایش بسر دی مائل و آبش گوارنده باشد و در آن ولایت کاریز بسیار
 و بیشتر اهل بازنش افیون خورند و اوائل بهار اگر آب تازی در پیش ایشان کشند و شام دهند و اگر

بعد از پیشین پالان بر پشت ایشان نهاده صد گونه فواضع و تملق نمایند و مردم آنجا از غنی و فقیر از گشت
 خالی نباشد و ابل تبریز با سفید چهره صاحب نخوت و متکبر باشند و ایشان را در الفت و محبت سست شمرده
 بلده نیشاپور شهری قدیم است از اصحات بلاد خراسان شمارند و سخت شهر نیشاپور طمورث و یویند بنا فرمود
 بعد از چندگاه خراب شد و در زمان سلطنت اردو شیر بابک تجدید عمارت آن امر فرموده در سینه خمس و سربایه
 آن شهر نیشاپور خراب شد و بار دیگر بگوشه دیگر تجدید آن شهر پرداختند و گویند آب کوه بلند که در ده کوه و سنگ
 شتر واقع است می آید و بر آب سیاهی ساخته بودند که بمقدار سه جوال و دو ختن یک خردار گندم آس میکرد و بملک
 با و عیس موضعیت بغایت وسیع و عریض شتمل بر آب فراوان و فراغ بی پایان ارتفاعات آن بغایت نیکوی
 حاصل آید هوایش سرد است و مثل باشد قلعه که بر توآن با فلک هموار است با ملک هم آواز و آن حد و دست در آن
 بیشه است که چند فرسنگ طول آن جلوم نباشد محتوی بد زحان پسته و خلق آن آنجا با طرب بر نماند آورده اند که در
 سلطان محمود سبکتگین در نواحی با و عیس لشکار حمید مشغول بودند ناگاه از لشکر جدا افتاد و بعد از آنکه بوشاق میرزا
 رسید که پیش میرزا گمشد و دشت چون اسپ از رفتار بازمانده بود و در آنجا فرو آمد تا محطه بیاساید میرزا را با سپر گفت
 مهانی رسیده است میخواهم نبری که داری بخشی و این غریز را ضیافت کنیم پس بموجب فرموده عمل نمود و پیر نا را
 پنجمه پیش سلطان آورد و در محل قبول قنات تصویر آن اینست :



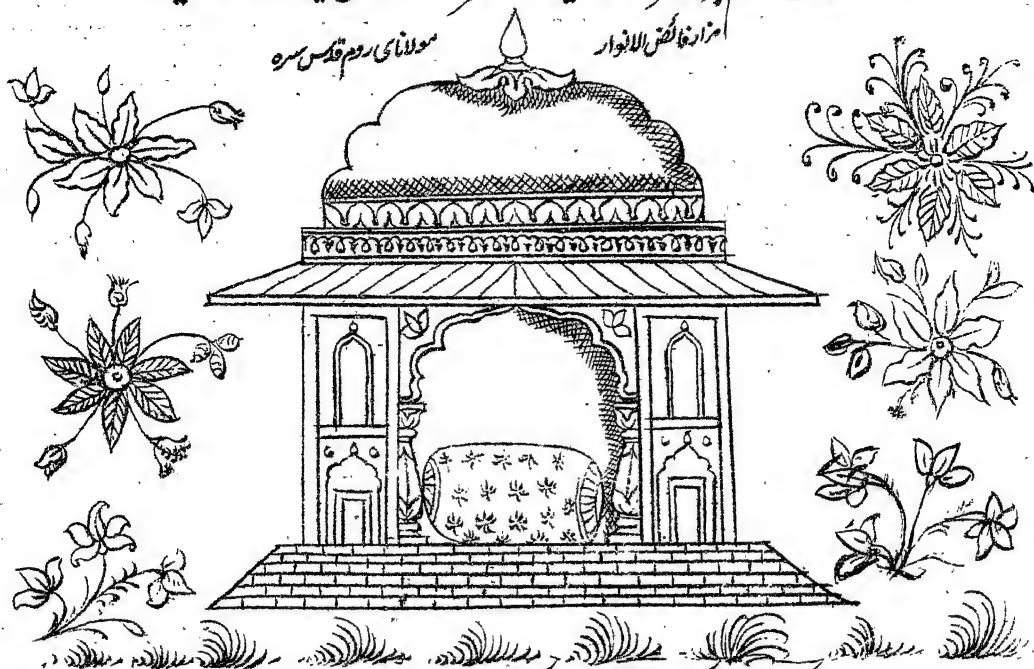
و بعد از زمانی بعضی از بندگان که با سلطان در شکار همراه بودند رسیدند سلطان در وقت رفتن سوار شد گفت که
 من حاکم این ممالکم باید که پیش خود بدرگاه با بفرستی تا برابر ضیافت تو عواطف پادشاهان بجای آوریم این سخن گفت
 و پایی در رکاب ظفر سعادت آورد و روان شد چون در لشکرگاه فرود آمد بآب و حجاب گفت که پیش
 بدین شکل و شمائل اگر بدرگاه آید و پایش من آید روز دیگر مجوز و پیش خود را بخدمت سلطان محمود فرستاد
 ملازمان سلطنت او را دیده گفتند که خطه صبر کن که سلطان با او دو نماز و رفع درجات حاجات بدرگاه ملک
 کار ساز استغفار دارد و چون ازین کار فارغ گردی ما ترا بنظر کمیا اثر او رسانیم پس با خود گفت پادشاه بدین است
 و شوکت و قوت و کمیت و تحمیل مراد و مردم خویش التجا بجای دیگر میکند همان بهتر که قطع طمع از مخلوقات
 کنم و در ایجاب ملتمس خود دست و عا بجانب آسمان بر آورم و روی امید بساحت بارگاه حضرت عزت
 جلت کلمه آورم و این اندیشه بر خاطرش تسلیم یافته فی الفور بازگشته و با مادر کینیت واقعه را تقریر کرد
 تیشه بسیم کشی را برداشت و روی بصره نهاد و درین کنان همیه تیشه می برشگی آمد و بعد از جد و جهد
 آن سنگ از موضعش برداشت ناگاه کنجی بنظرش درآمد فی الحال مراجعت نموده لیفت یافتن کنج خود تقریر
 کرد مادرش گفت ترا پیش سلطان باید رفت و صورت حال باز نمود پس بموجب فرموده مادر بار دیگر باره
 بادشاه بوسیله مقربان شرف پای بوس یافت فرمود که چشم ما بر او انتظار بود چرا دیدی پس حال گذشته
 تا آخر بعضی سانسید سلطان در گریه شد و بعد از وقت بسیار اشاره فرمود تا اینان سر آن کنج را باز کرده
 تسلیم پس پیر زال نمودند و ایشان از محنت فقر بازماندند تعداد پلداران قلمی خیم درین تعلیم و تربیت
 و پانزده شهرت بزرگ و دوهزار هفتصد و شصت و سی کوه عظیم و سی و دویز بزرگ و آن نیک الف
 اخلاط + ازلان + ارم + ارمن + اشرون + افراد + انکوری + ایلاق + الباه + بخارا + بشوری + بکیت +
 بلیقان + التمار + تسرویه + تفلس + تفلیس + تحیم + حاج + جرجانیه + الحاکم + حرازیه + حواقیقه + الحار خرق + خنب +
 الدال + دنه + الرار + راحن + رنک + رنن + الزاکر + خشر + لیسین + ساین + سرخان + سریر الملان + سفد
 سلموره + سمرقند + سوس + سیدیس + اشین + شاش + الطار + طوایس + العین + عک + الغین + عنوریه
 القاف + قرعانه + قیصریه + الکاف + کات + کنج + الکیرانی + کریمیه + کش + کتابه + کنبه + اللام
 بوبیه + المیم + مقندونی + مکت + النون + شنب + الیاء + یقال + جرمغان + یوفات + سمرقند
 از مشاهیر بلاد ماوراءالنهر و دارالملک آن دیار بر جنوبی سواد قندهار است و وسیع و عریض و دامن شهر

آب روان باشد و میوه فراوان دارد و بهی خوب از انجا باطراف می برند و اکثر اوقات نرخ حیوانات از انجا
اززان بود و آن مجمع اهل فضل و معدن اهل علم است در بعضی کتب مسطور است که در قدیم بهر عرصه سمرقند قلعه بود
و آن عرصه دیوار مدور داشته که مسافت دورش پنجاه هزار گام بود و آن قلعه بهر و راهیم اندام پذیرفت و
بعضی از بناهای باقی مانده بنا بر لرزه که روی نمود از این بنیه باقی بود و بوقت آنکه جهان پهلوان گرشاسب بد آنجا
رسیده از پایی درآمد و گنجی ظاهر شد و گرشاسب آن گنج تجرید عمارت قلعه مذکور کرد و چون مدتی بران
نگذشت باز خراب شد و گرشاسب بن لهر سپارد و دیگر آن قلعه را هم ویر ساخت و پسند روی در آن عرصه
شهر بزرگ بنا نهاد و در عهد ملوک طوائف سمرقانی که از نسل تیج مین بود بواسطه عداوتی که با اهل شهر پارتی
افتاد آن شهر را ویران گردانید و دیگر بار شهری بنام خود بنا نهاد و مردم آنرا سمرقند گفتند و اعراب این لفظ را
سمرقند ساخته سمرقند گفتند بلکه بخارا در ظاهر آن شهر باغ و بستان فراوان باشند و سابق معمور دارد
و در ولایت ماوراءالنهر شهری نیست مثل بخارا که مردم آنجا بهجارت کروی اهتمام تمام نمایند و در زمان
سابق سوری برگرد و بخارا کشیده بودند که قطر آن دوازده فرسنگ بود و نرخ میوه و غله در آنجا
از آن باشد و آن شهر در ایام گذشته معدن فضلا و مجمع علما بوده و در آن سبزین فیهما و مجتهدان
زیاده از خیر عدد و حسی پیدا آمدند بلکه خوارزم اسم ولایت است و در آن ملک آن دیار که گنج کبر
بوده که اکنون بخوارزم شهر یافته و توابع و مضافات بسیار دارد از آن جمله که گنج صغری که آنرا جیحان
گویند و دیگر زخم شهر است ابوالقاسم محمود که صاحب کشف از انجا بوده دیگر از اعمال مشهوره خوارزم شهر
و دیگر خانقاه که مقام قدوه اولیای شیخ نجم الدین کبری است در ایام دولت السمرقند خوارزم شاه آنوقت
بسیار آبادان شد و در زمان سلطنت سلطان محمود خوارزم شاه آن ولایت بنهایت معموری رسید
بلکه قونییه شهری بزرگست قلع ارسلان در انجا قلعه ساخت از سنگ تراشیده و چون اندک خرابی
بازوی قونییه راه یافت سلطان علاء الدین کیتبا و سلجوقی فرمود تا عمیق خندق را بهیست گزسانند و
معر خندق را روی بر آورند از سنگ تراشیده با ارتفاع سی گز و دور آن پاره زیاده از هزار گام است و
ارکان دولت سلطان در انجا عمارت بس بلند ساخته اند قونییه دوازده دروازه دارد بر فراز هر دروازه کوشکی
است بهوایش مائل با اعتدال باشد و ارتفاعش بغایت حاصل شود باغ و بستان در آن سبزین
فراوان باشد و انگور و زرد آلویش در غایت جودت و شیرینی و مولانا جلال الدین رومی قدس سره

که از محققان عالم عزید عرفان امتیاز و انوار و دران باری بودست تصویر نیست

مولانای رعم قدس سره

امرار غافلش الانوار



و فراسع و بسا تین قونی که بجانب کوه واقع شده اکنون معمور مانده است و آنچه بطرف صحرا بود خرابی
بدان راه یافته است و زیاده اش می باقی مانده بلده رومیه شهر بزرگ و محمورست از ولایت دردمان
کو بی افتاده است قلعه آنرا علاء الدین کیتبا و سلجوقی باروی از سنگ تراشیده ساخت و مجمع البلدان
مسطورست که بدیناس حکیم دران شهر صحبت قیصر حامی ساخته بود که پیرا غشی گرم میشد و اینجا مقامی است
که آنرا محمد بن خلیفه که از اولاد امیر المومنین علی رضی الله عنه منسوب دارند مردم آن موضع را عظیم متبرک
دارند و مردم برباریت آنجا روند تعداد بلدان عظیم ششم شهرهای بزرگ این تسلیم و ریت و چهل
عدد باشد و بلدان صفار و هزار و بیست و دو کوه و سی کهر عظیم دین تسلیم است و آن شهر را اینست
الف اس + استیجاب + اسر + افلیون + الحاج + اناسیه + الهبار باب لالابواب برشان بلس
ابحیم جزیره سنا کو الدال دار الملک صفالیه الرار رومیه السین سعین سمند شات بیوت
الصا و صدقیه الطار طراز الفار فاراب القاف قنار + قریه قسطنطنیه + الکاف کا شفر
المسیم مانع + مدینه جزیره + مروله + الهماره قله + نهره + فاراب اسم ولایتیت مدینه آن گذر نام دارد
ناحیه ایست که مزارع فراوان دارد صاحب کتاب گوید که فاراب شهریت که بالای شاش واقع شد
نزدیک بلاد شاعون و مردم فاراب شافعی مذہب باشند بلده طراز شهریت از شهرهای ترکستان
جمعی کثیر از علما واجب الاغزاز آنجا پیدا آید و مصنوعات ساخته پیرداخته اند و در حوالی طراز حصون

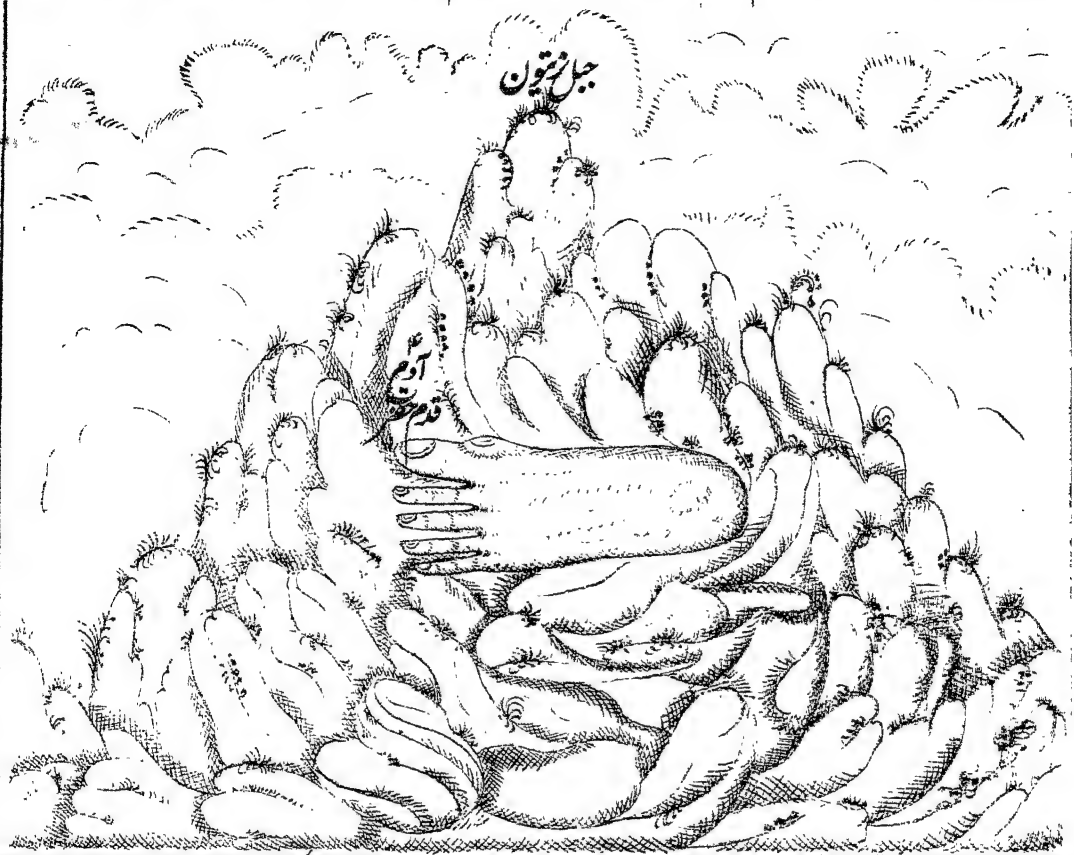
وقایع بسیارست که منسوب باوست بلاچکل از شاهیر بلاد ترکستان و معدن ارباب حسن و ملاحت
 قریب بطراز قال فی الکتاب چکل کبیر الجیم و الکاف استقیاب شهرسیت عظیم از شهرهای مشرق از ثغور
 مقبره بلاد ترکستان و از انجا طائفه خداوندان فضل و دانش ظاهر شدند کاشغری در لباب گوید کاشغری
 مدینه است از بلاد شرقی جمعی از علمای دین در انجا نشو و نمایا فتند که حاوی علوم عقلی و لغتی بوده اند
 قسطنطنیه شهر عظیمست و دریا بسطرت آن محیط گشته در کتاب غرزی می آورده که ارتفاع سور قسطنطنیه نسبت
 یک گز در قدیم همیشه بر آن شهر نصاری استیلا داشتند و در زمان سلطان محمد رومی اکثر اوقات شریف خود را بغز
 و جهاد مصروف میداشت و بمجا صر قسطنطنیه می پرداخت فتح آن بلده از غایت در نظر عقل محال می نمود اما
 سلطان حسین دولت و بقوت باز و بخت بلند آن شهر مفتوح گردانید اما سیاه از بلاد رومست بغایت وسیع
 و عریض مشتمل بر سوری منیع و قلعه منیع و انهار کثیر و نهرا سیاه از میان این بلده میگذرد و در او بلدان
 عظیمه و قشعره دین تسلیم چاه شهر بزرگ و هزار شهر کوچک و دو کوه عظیم و چهل دزد و باشد آنچه مشهورست است
 الف الجکل الیها بلغار الدال و یاریا جوج و یاجوج الیها راق السین سرائی و سقچی و سوار
 المشین شبایا اصا و صاری و صدائی و صلقا و صواوق و الطاهر و طر قور و طیلان الکاف کرس
 کرمان و کفار که بر کنار محیطست و یاریا جوج و یاجوج بلادش اندکست و صحرا و اما کنش فراوان و از
 جمله ثغور آن سرزمینست حصنیست بغایت حصین که مخالفان ساریا جوج و یاجوج در انجا اند بلع
 ترکان آنرا بلاد گویند در نهایت عمارات شمال واقع شده شهری با طول و عرضست نزدیک بیط رود ایل
 و میان این شهر و سرای زیاده از بیست مرحله نیست و ابالی بلغار خفی مذموب باشند و از غایت برودت
 و انجا خور شمر و نمیشوند و در او ایل فضل صیف شفق در انجا غائب نمیشود و قرقره قلع است بغایت منیع بر سر کوه
 وسیع واقع شده و وسعت آن کوه بمرتبه است که گنجایش ابالی آن نواحی دارد و قرقره بغایت مغلی چهل مرد را
 گویند مدینه عظیمست کرسی مملکت تا راست در جانب شمال واقعست صواوق دهن کوهی قناده است
 ابالی انجام مردم مسلمانند و تجار و مسافر بدان سرزمین آیند و روند از انجا تا قسطنطنیه از راه خشکی بهست روز
 توان رفت شقیقتا قوا مدینه جلیله از بلاد جلائقه میان این شهر و بحر محیط گیر و راه باشد و حوالی این شهر
 شهر است از جبل شرقی آن نزول میکنند و کردربیان تعداد ولایت ربع مسکون آنچه مشهورست
 شصت یک ولایتست اول بلاد مغربست و آن سی شهرست بزرگترین دارالملک آن شهر بلقان

دو حوس و طرابلس است شرقی آن بلاد مصر و شمال آن بحر روم و غربی آن بحر محیط و جنوبی آن بلاد سودانست
 و دوم بلاد اندلیس است و آن بیت و سه شهرست بزرگترین دارالملک آن اسکیم و قرطیه است اکثر ازان
 بلاد بدست نصارت و در برابر بلاد مغربست سوم بلاد سودانست و آن یازده شهرست دارالملک
 آن جرجی در شرقی بلاد اندلیس است چهارم بلاد بربرست و آن سه شهرست بزرگترین آن شهر قاش است
 و گویند او را سیزده دروازه است و مسافت باین دو دروازه یک فرسنگ است پنجم بلاد مین است
 و آن بلاد است و دو شهرست بزرگترین آن شهر حضرموت و صفات است و در جنوبی مکه است ششم بلاد
 عمان است و آن سه شهرست و آن در شرقی مکه منعطف بجنوب بکنار دریای عمان هفتم بلاد نخبست
 و آن پنج شهرست بزرگترین آن شهر رغاده است و جنوب خط استوا هشتم بلاد حبشه و آن چهار شهرست
 بزرگترین آن شهر بیع است بغایت آبادانست و هوای نیک دارد اما آفتاب و قتیقه در اول حمل میزان باشد
 در آن چند روز چنان گرم شود که اگر آب در ظرف مسین کرده با قلاب نهند در نیم روز بجوش آید نهم بلاد و قتیقه
 است و آن دوازده شهرست بزرگترین آن شهر نقله است یازدهم بلاد مصر است و آن بیت هفت شهرست
 شرقی آن دیار قصر است شمالی آن دیار رومست دارالملک آن قسطنطین است این بلاد بغایت معمور آباد است
 و مردم اهل فضل بسیارست و دوازدهم بلاد شام است و آن هفده شهرست بزرگترین دارالملک آن
 شهر حلب است و دمشق است سیزدهم بلاد حمص است و آن چهار شهرست چهاردهم بلاد
 فلسطین و آن هفت شهرست بزرگترین آن بیت المقدس قیاریست پانزدهم بلاد فلسطین است
 و آن چهل شهرست و معظم ترین دارالملک آن انطاکیه و ازلن الروم و رومیه و عموریه و قسطنطنیه است که
 این زمان او را آتنبول خوانند و گویند در درون شهر آتنبول هفت کوه است و بحجت تضلیق منزل مردم
 بر بالای آن کوهها منزل ساخته اند چنانچه پنج ازان کوهها ظاهرست مگر ارتفاع آن شانزدهم
 بلاد ارمن است و آن هفت شهرست بزرگترین آن طروس است هفدهم بلاد قیروان است
 و آن دو شهرست هیزدهم بلاد فرسنگ است و آن سی و یک شهرست بزرگترین آن شهر یرکال
 و کرش و کوه است و این بلاد بغایت معمور و آبادانست نوزدهم بلاد قلمر است و آن پنج شهرست
 دارالملک آن عدن است نزدیک بدریا و شمال مکه معظمه منعطف بمغرب بیستم بلاد هتامه است
 و آن شش شهرست بزرگترین آن شهر طلیه است در غربی مکه منعطف بخط استوا بیست و یکم بلاد

چهارم است و آن چهار شهر است نزدیک بدریا و شمال مکه بمیت و دوم بلاد بحرین و آن بمیت شهر
 بزرگترین آن تکریم و موصول است غربی آن بحر قلمزم است و شمالی آن بعضی از ملایک شام و شرقی آن جنوبی آن
 شهر بند بمیت سوم بلاد جزیره غرابست و آن بمیت و شش شهر است بزرگترین آن بصره و بغداد
 و کوفه این زمان کوفه غرابست بمیت و پنجم بلاد آهوز است و آن هفت شهر است بزرگترین آن شهر دژ
 بمیت و ششم بلاد نعاس است و آن سه شهر است بزرگترین آن شهر کرکی است بمیت و هفتم
 بلاد و یارکبر است و آن سه شهر است بزرگترین آن شهر ایل است بمیت و هشتم بلاد فارس است
 و آن نه شهر است بزرگترین آن شهر اسطر و شیراز است بمیت و نهم بلاد کرمان است و آن شصت
 شهر است بزرگترین آن شهر هر فرست اما در سده خمس و شش و العنازجت گرفته شاه عباس از فرنگ میران غراب
 گشته هیچ فردی در آن موضع سکونت نمیدارد سی و یکم بلاد عراق عجم است و آن نه شهر است بزرگترین آن
 شهر صفهانست سی و یکم بلاد آذربایجانست و آن سیزده شهر است بزرگترین آن بلاد اردبیل تبریز
 سی و دوم بلاد حیل است و آن پانزده شهر است بزرگترین آن ری و قزوین است ماری درین زمان
 خرابست سی و سوم بلاد قمرل و آن چهل شهر است بزرگترین آن و امغان است سی و چهارم بلاد
 گیلان است و آن هفت شهر است بزرگترین آن لاجانست سی و پنجم بلاد مازندران است بزرگترین
 آن شهر اشرف است سی و ششم بلاد و ارست و آن هفت شهر است بزرگترین آن شهر گنجه است سی و هفتم
 بلاد کرهستان است و آن هفت شهر است سی و هشتم بلاد ارمیه است و آن دو شهر است بزرگترین
 شهر اخلاص است سی و نهم بلاد طبرستان است و آن پنج شهر است بزرگترین آن شهر استرآباد و آمل است
 چهل و یکم بلاد خراسان است و آن سی و چهار شهر است بزرگترین آن بلخ و مرو و هرات است
 چهل و یکم بلاد سجستان است و آن چهار شهر است بزرگترین دارالملک آن سیستان است
 چهل و دوم بلاد کرمان است و آن پنج شهر است بزرگترین دارالملک آن کج و بن فصل است
 چهل و سوم بلاد سند است بزرگترین دارالملک آن بک و شهر تحت است
 چهل و چهارم بلاد هندوستان است و آن سی و هفت شهر است بزرگترین آن آگره و دلی
 و سومات و قنوج و گجرات و لاهور است چهل و پنجم بلاد اردن است بزرگترین دارالملک شهر بلدان است
 چهل و ششم بلاد و و ال است و آن چهار شهر است چهل و هفتم بلاد و جند است

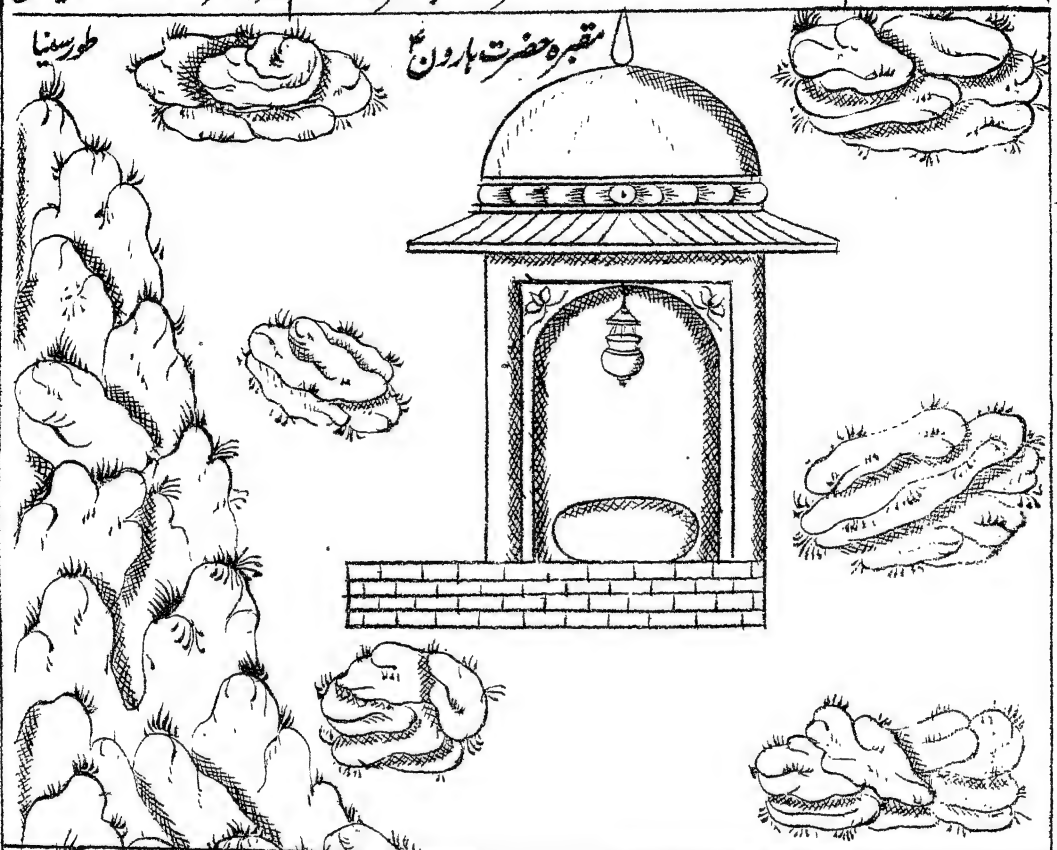
وآن سه شهرت بزرگترین آن هفت چهل و هشتم بلاد فرغانه است و آن پنج شهرت بزرگترین
 آن شهر قیام است چهل و نهم بلاد خارتان است و آن هفت شهرت بزرگترین آن چنان است
 پنجاب هم بلاد ربیع است و آن شش شهرت بزرگترین آن بکرات پنجاب و یکم بلاد بلستان است
 و آن شش شهرت بزرگترین آن شهر کابل و میند است پنجاب و دوم بلاد ماوراءالنهر است
 و آن بیت و سه شهرت بزرگترین آن الملک بخارا و تاشکند و سمرقند پنجاب و سوم بلاد ترکستان
 و آن سی و دو شهرت بزرگترین دارالملک آن چگل خان بالغ و کاشغرت پنجاب و چهارم بلاد روس
 و آن سه شهرت بزرگترین آن مغیره است پنجاب و پنجم بلاد حرست و آن شش شهرت بزرگترین
 سندابل است پنجاب و ششم بلاد چین است و آن چهارده شهرت بزرگترین دارالملک آن خرمن
 دریتون و کوفه و هجرت پنجاب و هفتم بلاد خطاست و آن بیت و دو شهرت بزرگترین دارالملک
 ختن است پنجاب و هشتم بلاد آلاان است و آن شش شهرت بزرگترین آن شهر باکریه است
 پنجاب و نهم بلاد تارستان و آن پنج شهرت بزرگترین آن شهر کدیت شصتم بلاد مشرق است
 و آن بیت و دو شهرت بزرگترین مستقر ملک آن شهر جکر و شهر لیلی شصت و یکم بلاد یاجوج و یاجوج
 و تقداد آن بلاد و احوال ایشان را بجز خدای تعالی کسی دیگر نمیداند لایعلم الغیب الا هو
 و ذکر و بیان جبال ربیع مسکون باید داشت که در وجود جبال فوائد بسیار است و منافع بسیار
 از جمله فوائد یکی آنست که آب بحار را از احاطه بسط زمین مانع آمدند که اگر روی زمین آس بودی آب دریا
 بدان محیط گشتی و کار خلافت بهلاک انجامیدی و دیگر اگر روی زمین آس بودی بنی آدم را آب ذخیره بایستی
 کردن زیرا که چون هوا گرم شدی زمین آبها را بخوردی و معلوم است که آب شیرین در چند روز و موصفتی بماند
 مندن شود و طعم آن متغیر شود و در جبال کمون و مغارات بسیار است و قطرات امطار در آنجا جمع می شود
 بتدریج منافذ آن بیرون می آید و بنی آدم علی مراد مهور و الا عوام ازان منتفع میشوند و دیگر فوائد بسیار است
 که ذکر آنها موجب تطویل است و جبال در زمین بسیار است چنانکه تعداد جمیع آنها تعدی دارد اما آنچه
 مشهور است ایراد کنیم اما جبال عظیم که در ربیع مسکون و هفت پنج گفتند برین ترتیب که مذکور میکردیم جبال الکلا
 بدایت آن از مکّه و مدینه و تاشام و بعد حصه و از آنجا بانظاکیه و ملاطیه و سمات کشد و بر دریا
 طبرستان گذر کند و بنواحی دیالمه و گیلان و قزوین وری و جرجان و دامغان و طرس نیشابور عبور کند

و تا حدود غور و عربستان و بلخ کشد و تا بحیره سرانذیب درآید و از آنجا محیط منتهی شود جبل شیر از آن
 می کشیده شود بر طائف و صنعا و شام و روم بگذرد و بشرقی دریای شام منتهی گردد و جبل زیقون آنرا کوه
 سرانذیب نیز گفته اند و اثر قدم آدم علی نبینا و علیه السلام بر آن کوه ظاهرست تصویر آن اینست

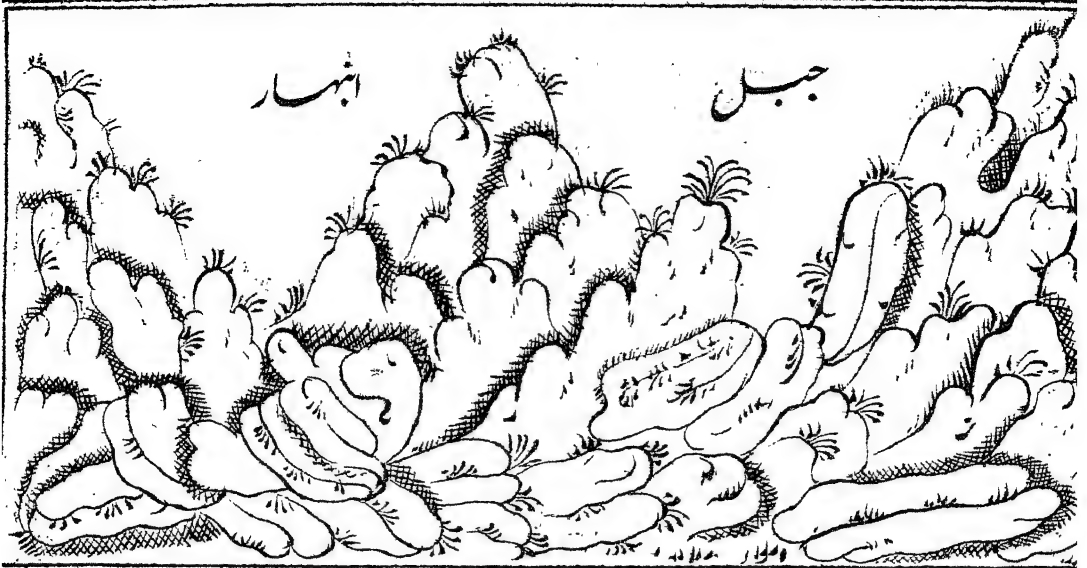


جبل و ماوند بابت آن از حد و دوطبرستان است و بغایت بلندست و هیچ کوهی از آن بلندتر نیست
 چهار ارتفاع وی چهار فرسخ باشد و علی او بطریق خرگاه است هرگز ابر از او مرتفع نشود و هیچکس بر سر
 آن کوه نرفت و شب بر سر آن کوه آتش چون آفتاب نماینده شود و بروشانی آن مسافت
 بعیده توان دید و در روز و دوی از آن متصاعد گردد و سر آن معلوم نیست جبل طور سینا و آنرا کوه کنعان
 و مصر نیز گویند و از آنجا تا مصر هفت روزه راه باشد و میان شام و وادی القریه افتاده و مکالمه حضرت عزت
 باموسی کلیم الله علی نبینا و علیه السلام امد بر آن کوه واقع شده و عجائب نقلی از شیخ جعفر یو بکانی در جماله الطبایع
 آورده و قد حدثنی عبدالقادر بن ابراهیم بن محمد من آئمه المدینه علی ساکنها الف الف صلوة و سلام فی محرم
 سنه تسع و خمسين بعد تسعایه فی مکه المشرفه ان اعمارا جاد من جبل طور سینا من موضع مناجات موسی علی نبینا
 و علیه السلام مع رب سجد و سجده کل کسرناه و جذا فی داخله مکتوب بالابصیر الخلق علی لون احمر لاله الله محمد الرسول الله

فنی لقطه الکبیره و جذبه الکلمه نامها و فی الصغیره بعضها و انه قال حجار الموضع المذكور جميعها بهذه الصفة
فقلت فعل هذا من سر قوله تعالى لموسی علیه السلام فاعطک انک بالواد المقدس طوی و گویند مفتاد هذا
پیغمبر ان علیه السلام بر سر آن کوه از گرسنگی مرده اند و قبر بارون پیغمبر علیه السلام نیز بر سر آن کوه است تصویر آن



اما جبال غیر عظیم که در ربع مسکون و قعت بسیار است اما آنچه مشهور است ذکر کرده میشود جبل قس
در جنوب خط استواست و تذکره آورده که این کوه سفید است بجهت آنکه هرگز برف بر آن منقطع نشود و این
از تعجیبات است چه در حوالی آن کوه حرارت بمرتب است که در نیم روزنان بر سر سنگ سخته شود و آب در ظرف
مسین بجوشد و در طول این کوه از مغرب بشرق جبل واران و دران در بلاد مغرب است و این بعنایت
بلند است و همیشه برف باشد تا در نواحی اسکندریه و طول آن کوه هزار و صد و یازده فرسنگ است *
جبل کروب و این کوههای مغرب است بر جانب مشرق میکشد و این کوه باین تعلیم دوم و سوم
جبل انخار در اقصای بلاد مغرب است و ازین کوه سه هزار جوی عظیم بیرون آید و قریب هزار
قطره باشد که برین جویها ساخته اند و یا قوت احمر و زرد و کبود و ازین کوه حاصل شود تصویر آن



جبل طاس در حد و مغرب و بغایت عظیم است جبل واسطه امتد شود تا بلاد اندلس و درو
نگاهی در موضعی معین در میان آن شگافی تیر آهنی باشد و چون قصد کنند که آنرا بگیرند غائب گردد
و چون دست از گرفتن باز دارند ظاهر شود و هیچکس اطلاع بر حقیقت آن نمیفاده تصویر آن اینست



جبل فتح آنرا جبل فتح گویند بحجت آنکه اهل اسلام که در بلاد اندلس آمدند آن کوه را پناه خود گشت
فتح کردند و چند کوه دیگر در بلاد اندلس که ذکر همه موجب تطویل است و در بعضی کتب اخبار مسطور است که چون
عبد الملک مروان شنید که دیوان بفرمان حضرت سلیمان علیه السلام در بیابان اندلس بقرب بحر ظلمات
شهرستانی بطریق طلسم زرین ترتیب داده اند بنابرین موسی نصیر حاکم آنجا نوشت که بد آنجا رفت
آنچه از غرائب آن دیار بر او ظاهر شود اعلام نماید موسی نصیر چند مردم جهان دیده صاحب بصیرت را بدرق
گردانده بد آنصوب توجه نمود و در عرض جبل شبانروز قطع آن بیابان بکیران نموده بمقصد رسید

زمینی دید در غایت نزهت و آب و هوای در کمال لطافت موسی از گرد راه بجوای آن بنارانده هر چند
احتیاط نمود اصلادری مایه هیچ ندید که در اینجا توان درآمد از امرای خود یکی را با هزار سوار بدان حواله
ارسال شد شاید که کسی را توان یافت که حقیقت از دستفشار کنند ایشان هر چند در آن بیابان بی پایان
شرط تخصص سجا آوردند کسی بدست ایشان نیفتاد و آخر را سپاه بران قرار یافت که لقب زده در اینجا آید
چون لقب را باب سببند ملاحظه نمودند که آن بنار باب سببند موسی از زیر ریخته کرده از آن بپوش
شده بخاطر رسانیدن که در پهلوی آن برج دیواری که محاذی آنجا باشد برآورند پس دیواری بارقناع
سید گز از گچ و سنگ برآورند و دیگر امکان نقل آلات نبود و دو سیت و ده ارش می بایست که مساوی
شود و معماران بر بالای آن کوشکی بارقناع صد و هشتاد ارش مرتب داشت هنوز سی ارش دیگر می بایست
نزد بانی سی ارش ساخته بر آنجا حف و ند پس موسی ندا داد که هر که بد آنجا رفته حقیقت اعلام نماید
بهر ارشقال طلا جائزه بگیرد و عمر برگشته را طمع بران داشته چون بمهر زوبان رسید خنده بر غالب
گشته قهقهه زد و خود را در آنجا انداخت بیکبار از اندرون جوش و خروش و غوغای عظیم برخاسته
تا آنکه در روز چهارم اقوام آن شخص بجوای آن حصار رفته او را آواز دادند جواب

شخص اول خود را با ندرون انداخت آوازهای مهیب جا جا به جا میزد
تا سه روز کشید دیگر هر چند موسی مبالغه نمود کسی جرات نکرد و آخر آن مبلغ را مضاعف ساخت
بهر برگشته دیگر تمام تهو دران وادی تهو نهاده مقرر کرد که ریسائی در میانش بنده و چند
وزیر زوبان نگا دارند که چون خواهد که خود را در آنجا اندازد و موکلان ریسان را بقوت تمام
کشیدند قامت آن شخص گشته به موجب قضیه نصف لی و نصف لک نامش از

صفحه حیات حک شد و
موسی نصیب از استقلال
این طلسم مایوس گشته
صورت آن بدین صورت
ست

جبل فتح

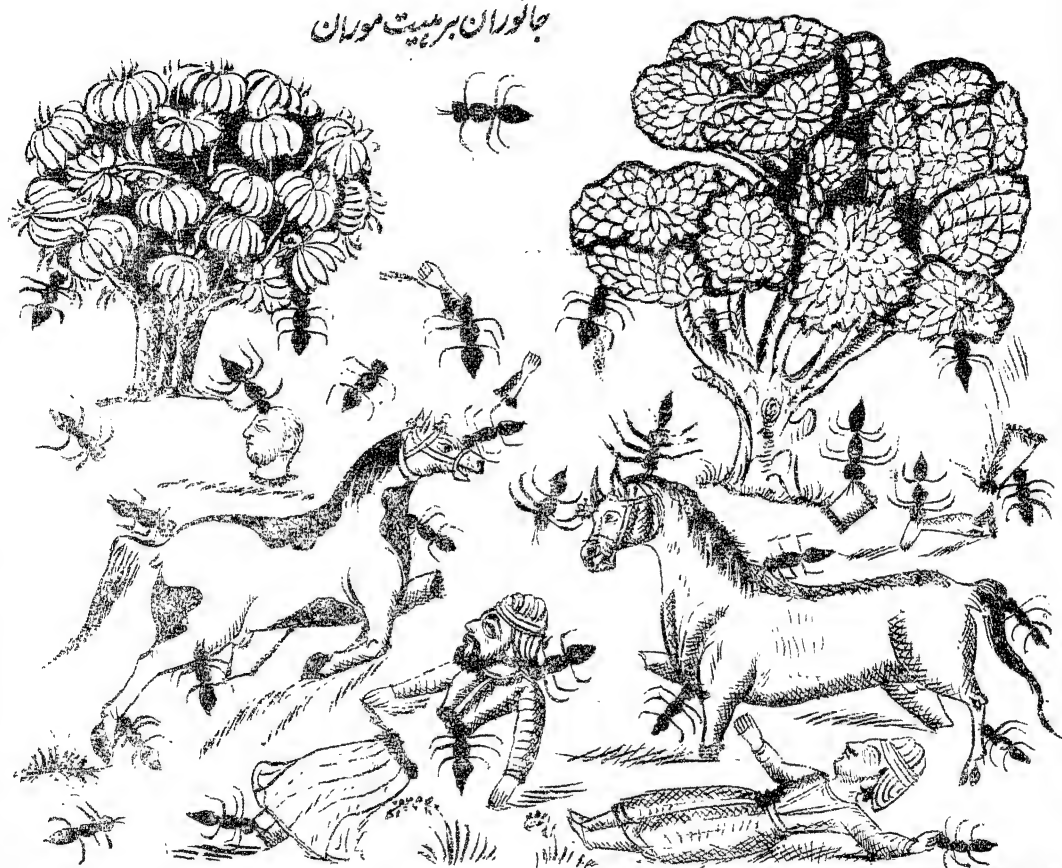


و در حین مراجعت لوحهای بسیار بلندی بیت ارش از سنگ سفید تراشیده نموده که در آن جبرئیل
نصب کرده بودند و در آنجا اسامی پیغمبران علیهم السلام و سلاطین رقم کرده از آنجمله لوح سیجا بود
که در آنجا مرقوم بود که زمینار ازینجانب تنجا و زنگینی که بیم پلاک ست موسی نصیر چون از نوشته وقف
شد او را از آن عجب آید و دو سوار که اسپان رهوار داشتند بدان سو فرستاد و صورت آن امیت



و چون ازان حدود گذشته قدری راه رفتند جانوران بر بهایت موران از میان درختان بیرون
تاختند اسپان و جوانان با لاوغان قطع قطع کردند تصویر آن نیست

جانوران بر بهایت موران



باجله موسی در زمان ولید عبدالملک در اندیس دوشتر بزرگ که یک را طلیطله و دیگر را
قرطیه گفتندی مستح نمود و در یک از جبال آن گنجی عظیم یافت از انجمله خوانی بود درین پایش
از یاقوت احمر صمغ بر و اریدهای بی نهایت چنانچه جوهریان آن زمان از تقویم آن عاجز ماندند
که بزرگی آن خوان بیش از بود که صد کس در انجا میتوانستند نشست و در انجا نوشته بودند

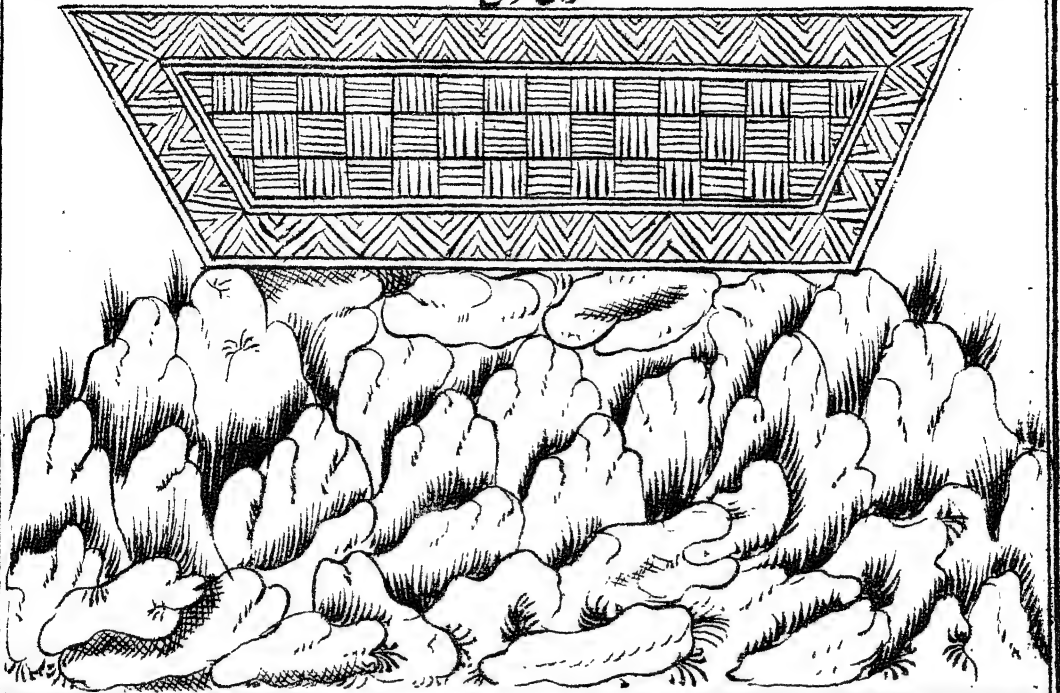
که از سلیمان بن داود

علیهم السلام است

تصویر آن بدین صورت

ست

خوان مرصع



من فواد صاحب آثار البلاد گوید که در اینجا سنگی است که آنرا حجر المیته گویند بهیچو مقناطیس
 را باینده انسانست و آنفکاک او پیش از هلاک ممکن نیست تصویر آن بدین صورت است



جبل مدیون کوه مشهورست که در شرقی مدینه قاص و امتداد آن بجانب جنوب است
 جبل طاهره کوهیست بر زمین مغرب در اینجا کینه است که نصاری آنرا متبرک دارند
 جبل روضه کوهیست مبارک و بقرب مصر و قشت او را روضه بهشت گویند و زمان خلعت

عمر رضی الله عنه کتابی که مبلغ هفتاد هزار دینار خرید کرده اند او را می نشت و گفت که روضه بهشت بدست مسلمانان
اولی ترک باشد و قبر بن ادیس اشافعی در آنجا است درین کوه گویند بسیار و هیچکس متعرض آنها نشود و تصویر آن

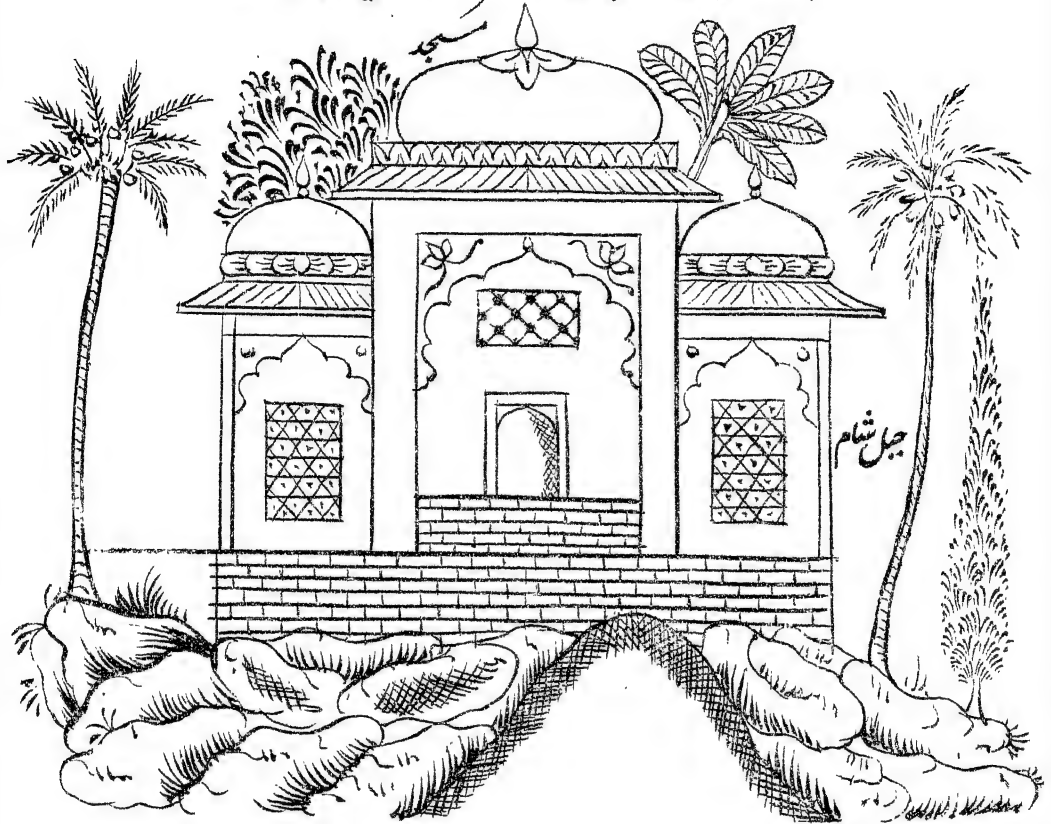


جبل تلال در روزگار قدیم کسی در آنجا نمیبود و چون علم اسلام ارتفاع گرفت طائفه از



مسلمانان
در آنجا رفتند
ساکن شدند
و جمعی از فرنگ
نیز بجای ایشان
ساکن گشتند
و عمارت‌ها را
و پیوسته
بین الفریقین
محاربه و مقاتله
باشند و تصویر
آن بدین صورت
ست

جبل موشم که بی عظیم است از جانب شرقی نیل مصر برحدود قسقا واقع تا ویلات نوبه میترشد
 جبل القاجات چنین گویند که آن عبارت از چند کوه است درحدود غربی و جنوبی ولایت مصر
 در میان آن شهرها و عمارتها بود و اکنون حسراست و در آن موضع میوه بسیار است
 جبل شام نزدیک دمشق است و در کتاب مجید ذکر او آمده و ادیناها الی ربوة ذات قرار وین
 و بر فروه این کوه مسجدیست مشتمل بر کعبه تصویر آن اینست



جبل جوش بقرب جبل شام واقع است و در آنجا معدن نحاس بسیار است
 جبل برهیم از حدود شام است و آغاز کند از آنجا تا باصل و تازم ممتد شود
 جبل بعلبک که اهمیت که این سنگ را بران بنا نهاده اند و عمارت از جمله سنگ رخامت
 و ستونهای بلند از آن وضع کرده اند و هیچ بنا در و یا شام از آن عنبر تر نیست
 جبل سباق نزدیک بلاد شام است قریب چهار فرسنگ طولانی باشد
 جبل مقناطیس متصل است بجز قلم و در آنجا مقناطیس بسیار بود و در اکثر بحار
 مقناطیس می باشد و از آن جهت است که بر سفاین مسافر حدید استعمال نکنند
 جبل سلیمی آنرا جبل سد نیز گویند و در وی راهمیت به بیشه که در آنجا شیر بسیار باشند

تصویر آن نیست



جبل بقیس بقرب که معظّم و مشهورست که بران کوه کلمه بریان غرور بقیّة العزم از صداع این شوند تصویر



جبل حرا کوه دیگرست نزدیک که پیش از زمان بعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا تشریف میفرموده اند و وحی نیز بران حضرت در آن موضع متبرک نازل شده است تصویر آن نیست



جبل ثور کو بہت نزدیک کہ در اینجا غار است کہ حضرت مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و صدیق اکبر رضی اللہ عنہ با یکدیگر بوبہ اندازا سخن ہجرت ہمدینہ طیبہ کردند تصویر آن بدین صورت



جبل قیفغان بر جانب عرب کہ ہشہ جبل تمامہ کہ عبارت از چند کوه کو چاکست یکدیگر متصل شرقی آن بناحیہ بحر ان ممتہ شود و غربی آن بجانب قلم و شمالی آن محدود کہ و جنوب آن بجانب صفان جبل نضوجن کویت ہمدینہ مکرم عتقا بعضی شیعہ چنانکہ مدعی خود را کجہ غایت و از اینجا نیز چنانکہ تصویر است



جبل احد کوه معروف است بر شمال مدینه از انجا تا مدینه اندک مسافتی است
 نوکر غزوه احد و شهادت و ندان مبارک حضرت صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم
 بعضی گفته اند که عتبه بود برادر سعد و قاص این حرکت بکرد و سعد میگفت که من جرئین بودم و خواهم
 آن عتبه را بکشم مرا انقدر کافی بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که غضب سخت شد بر آن کسی که سنگ
 بر روی رسول الله صلی الله علیه و سلم انداخت نقلاست که آنحضرت دعا فرمود بر عتبه در زمانه که
 و ندان مبارکش شکسته و روی عالم آرایش خون آلوده نمود که بار خدا یا سال برو نکند و که بکفر میرود و همچنان
 و در جنگ احد هفتاد کس از مسلمانان شهید شدند چهارتن از مهاجر و شصت و شوش از انصار و هفتاد زن
 ابوسفیان بود و دیگر زنان بگرفتند و در آمدند و گوش و بینی ایشان می بریدند و ازان گردیدند پند
 می ساختند و آن شهادت میکردند و بر سر حمزه رضی الله عنه رسیدند و او را شکله کردند و هفتاد کس آن حضرت را
 بشکافت و جگرش بیرون آورد و پاره ازان در دهان نهاد و میخامد و فرود بردن نتوانست آنرا بپند
 و هر زبیر که داشت تمام بوحشی داد و بجا نرگشتن بر امام حمزه رضی الله عنه بعد از آن
 مسلمانان می خواستند که شهدا بردارند و بدین برادر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 ازان بخی کردند و فرمود که ایشان را بجای دیگر نبرد از مقام خود و هر کرا برده بودند باز
 آوردند و شهدا در قبر متغیر نمیشوند چنانچه از جابر انصاری رضی الله عنه مرویست که چون
 معاویه که اجراء چشمه آب در حد مودی کتابت بعمل خود نوشت که در مدینه بود
 که آنرا جاری گرداند او جوابش نوشت که قبر ما در ممر آن افتاده و معاویه بن ابی سفیان

امر نمود که ایشان را از قبرهای بیرون آورند و من دیدم که

ایشان را بگردن داشتند و بیرون می بردند

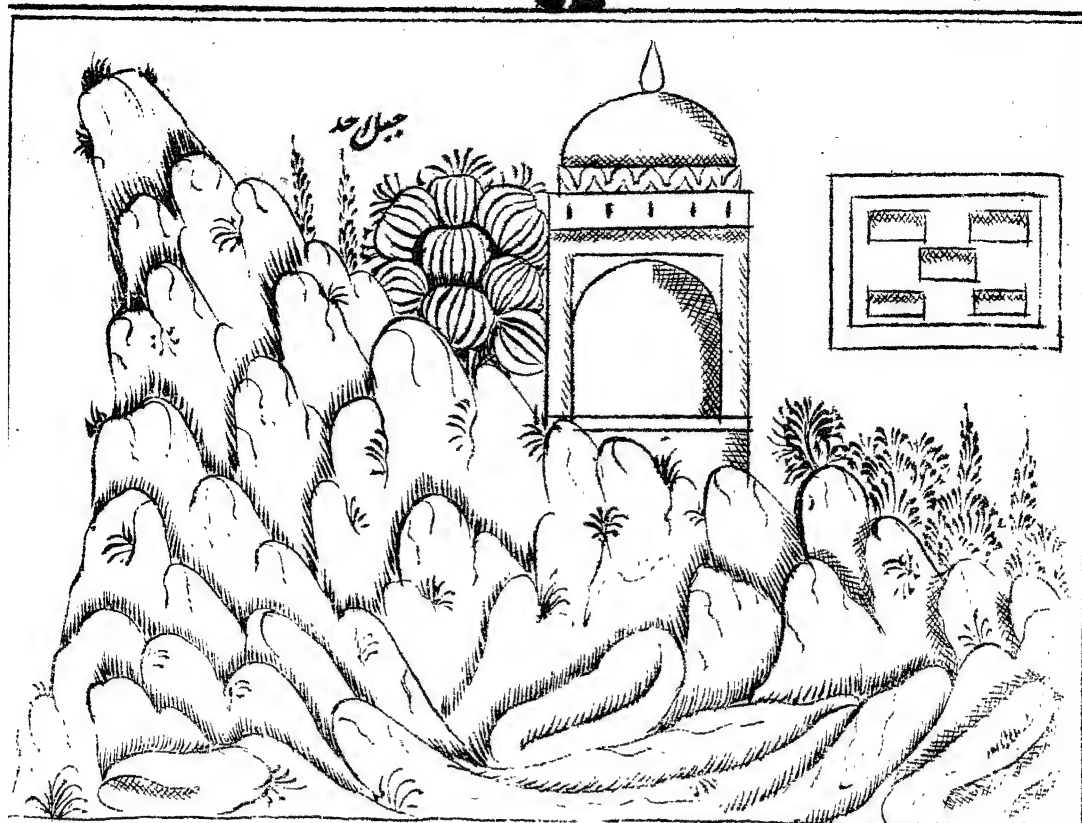
و گویا در خواب بودند و بلی به پس پا

حمزه رسیده بود و خون تازه

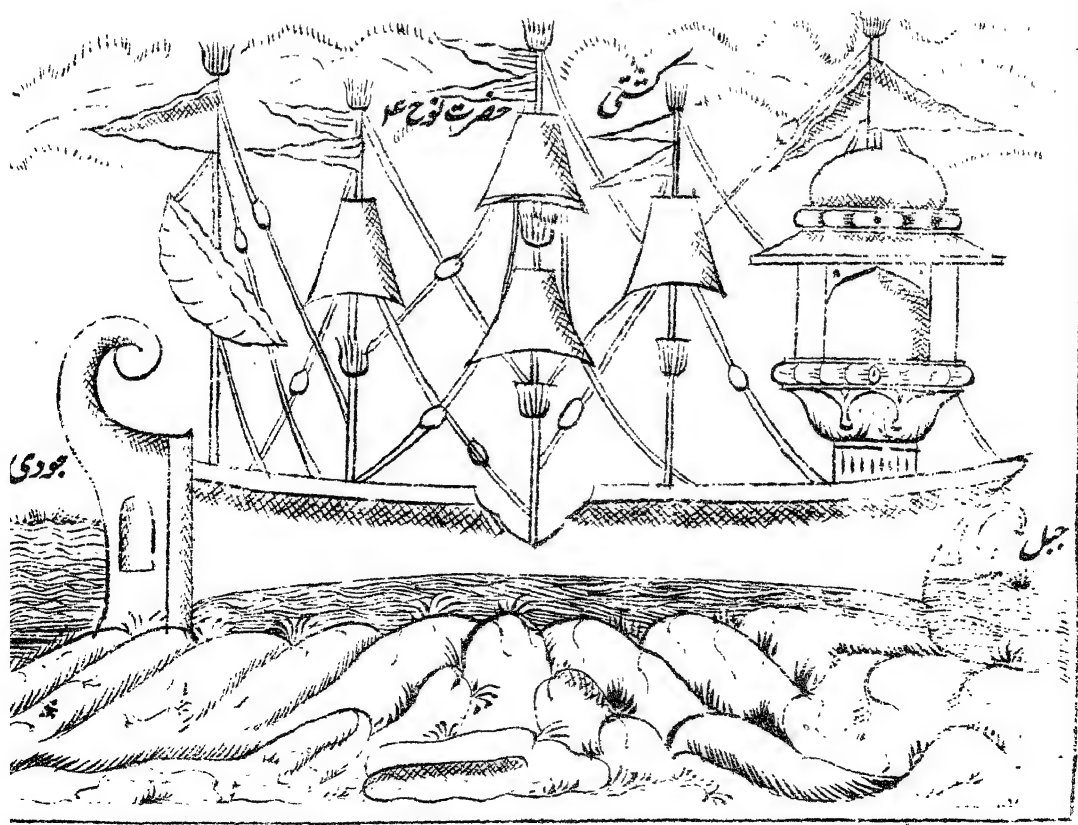
از وی می چکید و چیل

سال گذشته بود

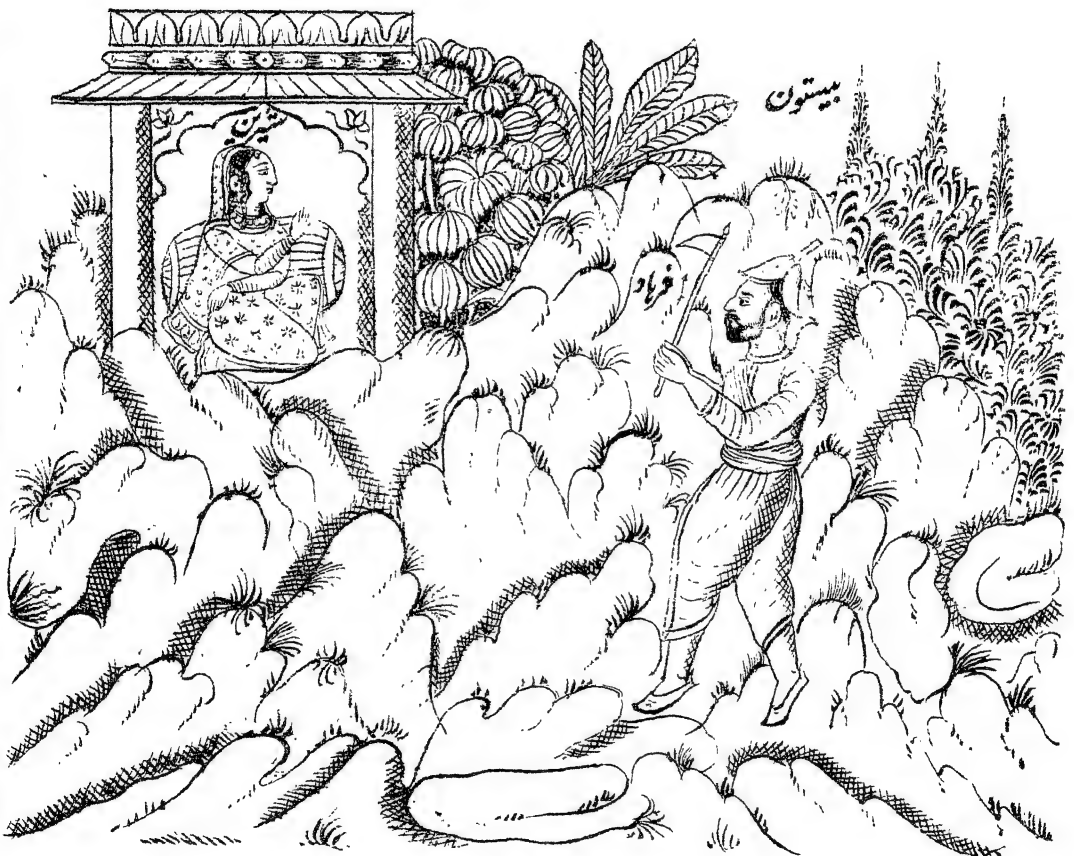
تصویر آنست



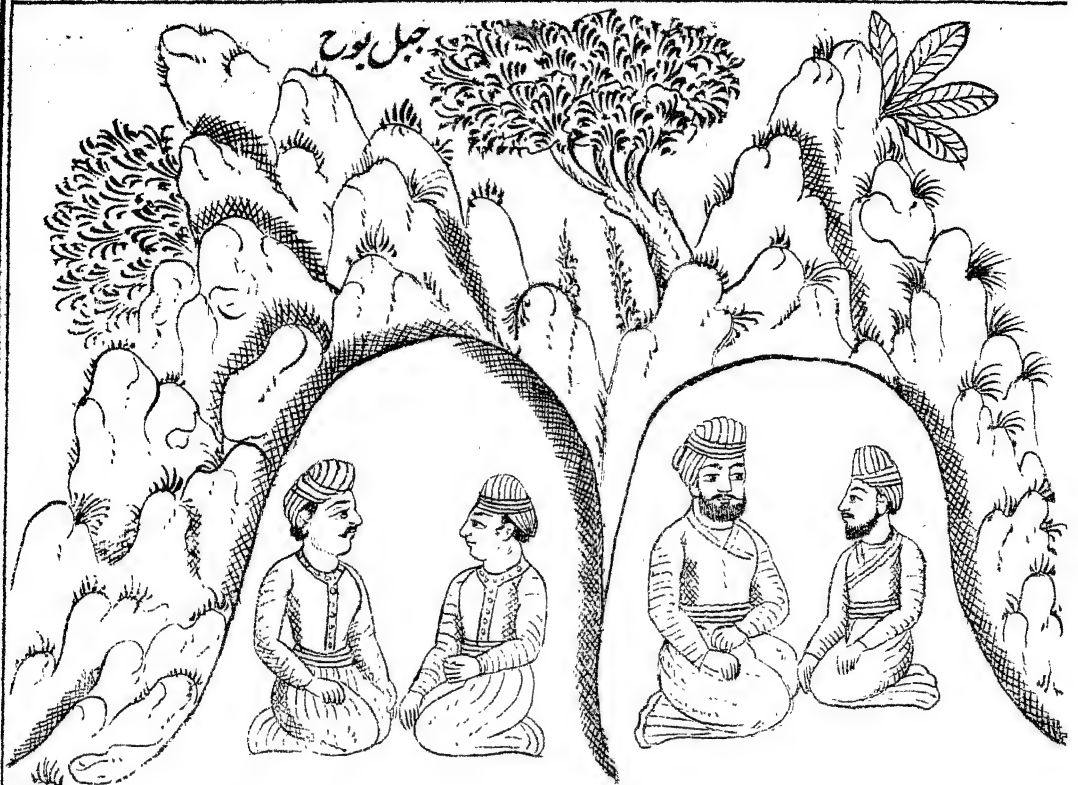
جبل خانزادیک بیابان قدست و بقید طی مخصوص به جبل جودی است و آن از شمال
بجنوبت و مسافت سه روزه راه است و نزدیک بموصل است و کشتی نوح علیه السلام بر سر آن قرار گرفته
تصویر آن اینست



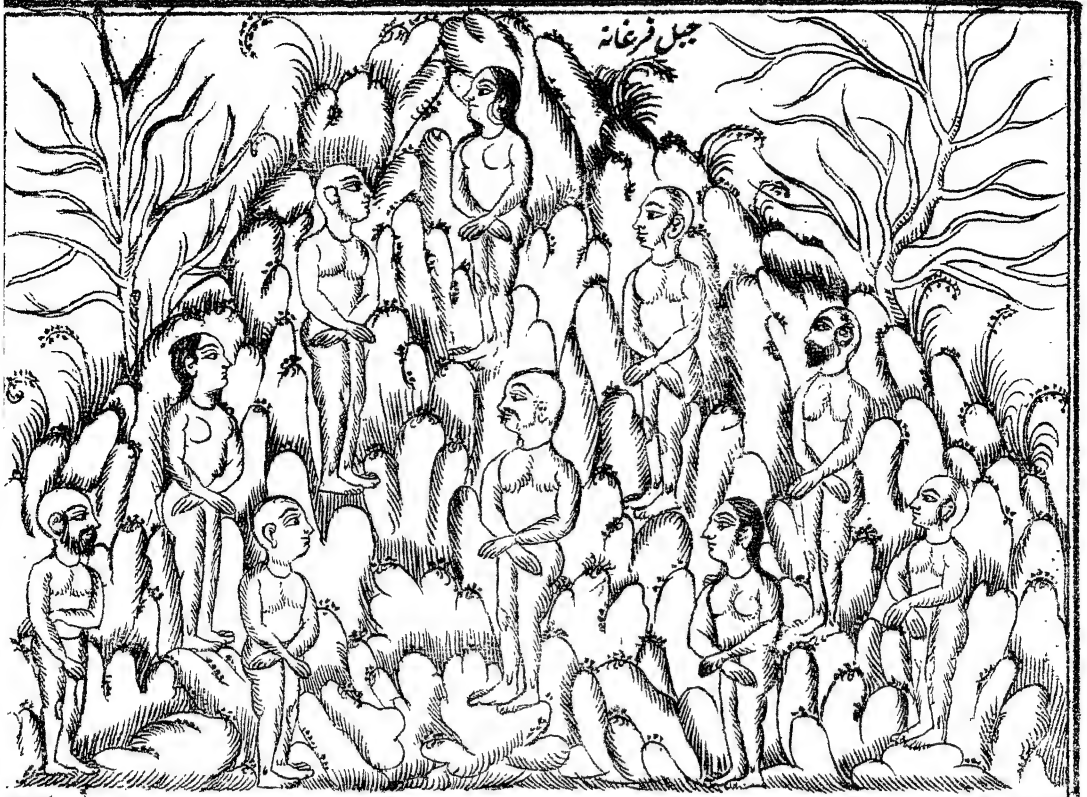
جبل جوجان زمین فارس باشد و در اینجا غاریست که آب از سقف می چکد و طلسم ساخته اند
 که اگر یک کس در غار شود بقدر احتیاج او آب فرود آید و اگر نه اگر کس بپزند بقدر کفایت ایشان
 متقاطر گردد جبل لوند در همدان بود و در اینجا چشمه باشد که آب نفع امراض بود **جبل سیلان** کوه
 عالیت بقرب اردبیل مشتمل بر اشجار بسیار و حیوانی که قصد خوردن اشما کند بپاک شود و چشمهای آب گرم
 نیز در ویت که اصحاب امراض بر آن نفع بود **جبل شکران** کوهی بحد و وصفها نیست و اقاعی فراوان
 در آن بود و بر وز قله آن بخاری شادیده می آید که صعود میکند **جبل بیستون** میان همدان و بجنده
 مشهور و گویند صورت شیرین بعل فراد و در آن کوه ظاهرست و یک طرف آن کوه الملس واقع شده که
 مطلقاً از آن جانب تصاعد دست ندهد تصویر آن اینست



جبل گرگس میان ری و اصفهان است و گرداگرد بسیار است و ماوای دزدان و قطاع الطرق
جبل اسود که آنرا سیاه گویند متصل بشد بکوههای کستان و آن کوه عظیم و بایل است و در آنجا
 دزدان و قطاع الطرق بشد **جبل لوج** و **ابلوج** آنرا جبل نقص نیز گویند و از طوائف لوج و ابلوج
 خلق کثیر در شکاف و مغارات آن ساکن باشند تصویر آن اینست



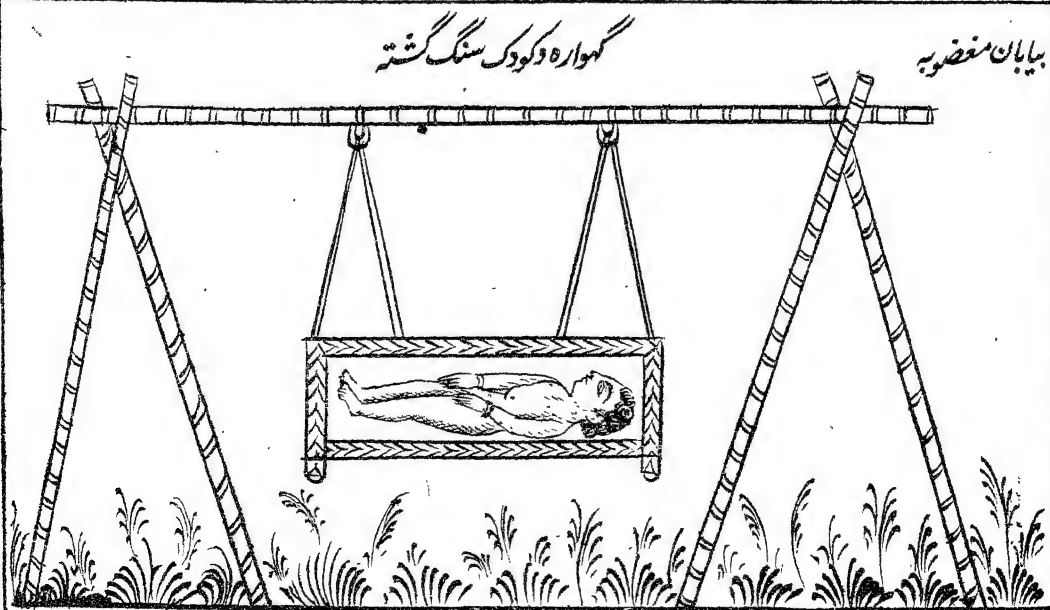
جبل قارون کوهی بزرگست میان طبرستان و دری و دماوند و هیچ کوه باین کوه متصل نیست
 جبل سیراف شهرست از شهرهای فارس برکنار دریا و نزدیک این شهر کوهیست بقایت عظیم
 صاحب جهان نامه گوید که در بعضی از مواضع این کوه سنگها میباشند چون آن سنگها می شکستند
 در اندرون وی جوهری میباشند شبیه بایقوت رمانی گویند این سنگ اول کوچک باشد بتدریج
 در آن سدر زمین نشو و نماید و این معنی از عجایب قدرت الهی است جبل جبران کوهیست نزدیک
 ماروین از بلاد اذربایجان بعضی جا بلندست و هیچکس بر آن نتواند رفت جبل الصور کوهیست
 محاذی بلاد کرمان و چون تدری از سنگ آن بسایند و در ظرف پر آب کنند البته صورت آدمی
 در ظرف قرار گیرد جبل شیره باراضی شاش واقع شده که از بلاد ترکستان است و معاون لفظ
 و فیروزه و حدید و طلا در آنجا بسیارست و در آن موضع سنگی هست که چون آتش افکنند سفید شود و
 اثوابی را که بدان بشویند بقایت پاک و لطیف گردد جبل اقالیه بر شمال بلاد صقالیه است ارتفاع
 آن سه روزه راه است و معاون زرا آنجا بسیارست جبل سرخانه درین کوه گیاههای روئی
 بر صورت رجال و نساکه آنرا ببروج الصنم گویند در قوت باه اثری تمام دارد
 تصویر اینست



جبل الحدید بدیار هندوستان است و از آنجا آهن سنگ حاصل میشود چون از آن زنجی برکس
 زنی البتہ از موضع جراحت خون بر نیاید اما پنداری که آنرا داغ کرده اند جبل قطرائی نزدیک هندوستان
 افتاده است درین کوه اوویہ ہندو فرادان باشد جبل اللہیان کوہی معظم است تملیہ انواع فواکہ و
 اثمار و مقام اقطاب اوتا و اولیاست جبل بطائیل در میان دریای ہند است و ہمیشہ از آنجا آواز
 و نشتیدہ میشود و فاعل آن پدینیت جبل شوقہ کوہیت در دریای ہند و در آنجا چشمہ آب ہش
 کہ بر عم ہندوان ہر کس کہ از آن آب بخورد عمر او دراز شود جبل حارث و الحوارث دو کوہیت در دیا
 ارمنہ در آن دو موضع مقابر بلوک عجم باشد و بلیناس حکیم آنجا طلسمی ساخته کہ میچاکس بران نتواند رفت
 جبل الفرج نیز در بلاد ارمنہ است بغایت مرتفع و وسیع و در آنجا قری و قصبات و مزارع فراوان باشد
 و مردم آنجا را غم و اندوہ نباشد مطلقا بدین سبب این کوه را بفع منسوب کرده اند جبل لشت کوہیت
 کہ چون آتش بران افروزند آب بیرون آید و آتش میراند و در وقتی از اوقات بادشاہی بخت امتیاز
 آن بد آنجا رفته فرمود تا نفظ و گوگرد و ہنیرم بسیار بر قلہ آن کوه جمع آورده آتش در آن زدند چون آتش
 افروختہ شد فی الحال آب از زیرش پیدا آمد و مجموع را بمیراند جبل فتق امتداد آن از ساحل بحر حمرہ
 نزدیک باب الابواب بجانب جنوب میرود در آن کوه طوائف بسیار است کہ ہر کس لغتی علاحدہ داند

جبل سوح این کوه بکوه فوق متصل است و سجود و منطقه شاخ دیگر از جبال روم بوسه پیوند
 جبل شیر کوه بهیت بتردیک خراسان واقع شده جبل مرز تو که آنرا عقبه توران نیز گویند از حد و
 غور در آید و بر جانب شمال هرات بگذرد و از آنجا بساحت بسطام و دامغان گذر کند تا بکوه قارون متصل شود
 جبل غورا از حد و غور و غر جستان بیرون آید و به تبت ممتد شود جبل خوجه از نواحی این دیار بکشد
 تا حد و چین و در آنجا معادن جواهر بسیار بود جبل ختلان از حد و ختن آغاز کند و بر نواحی بیلان
 بگذرد و بحد و فرغانه ممتد شود جبل اسروش کوهی بزرگست تا حد و بخارا ممتد شود بایان اسروش
 گذرد و معادن زرد و نقره و سرب و آهن و سیاه و لو شادر در آنجا بسیار بود و طریق بدست آوردن
 نوشادر چنان باشد که بهر مضعی از آنجا بخاری ظاهر میگردد و در شب اشتعال می آید و بر دریا میماند
 پس در آن موضع خانه های بسیار و منافذ آن مسدود میکنند تا آن بخاری که از آن موضع میخیزد متفرق نشود
 و این بخار بتدریج بر سقف خانه می نشیند و نوشادر از آن منعقد میشود پس اهی ازان خانه باز کنند چون
 از غایت حرارت در آن خانه نمیتواند رفت یک کس قبای پنبه را بآب تر ساخته پوشیده در آن خانه در آید
 و بتجیل تمام قلع کرده بیرون می آورد و اگر یک ساعت توقفی واقع شود در حال بسوزد و دین کوه نینر
 سنگی باشد که آنرا بجای انگشت درش نهند سوختن گیر و خاکسترش بجای صابون بکار برند جبل ختاباد
 از حد و کرمانست و در آنجا معادن دهانه باشد و بعد از دهانه فرنگ در تمامی معموره بلطافت و دهانه ختاباد
 نباشد جبل کوچان کوهی معروفست در حد و کرمان و در آنجا درختان انار و نارنج و لیمون باشد
 و عمارات بسیار دارد جبل ابونخام بر شرقی آن بیابان مکرانست و بر غربی آن منوجان و هر موز
 جبل بابک بابک خرم دین در آنجا ملبود در قری و قصبات ایشان مسجدست و مردم آن ناحیه نماز
 میکنند و قرآن میخوانند اما در نهایت مباحث الحاد مشغولی میکنند جبل سرشک قریب هراتست
 و سنگ آسیا از آنجا آید جبل کرد کوه بحد و قستانست و رود جسر از میان این کوه بیرون می آید
 و بر آن آب قطره عجائب ساخته اند جبل فیروز کوه مشهورست و احتیاج بقهریف ملایم جبل خشان
 کوه بزرگ و معروفست و در آنجا معادن طلا و نقره و لعل و لاجورد باشد جبل جغرا بنواحی جیحون و
 خوارزمست و کوهی بزرگست و تا نواحی چین باشد جبل باب الا بواب کوهی بزرگست
 برکنار دریای خزر و در آنجا بزبان سابق چهارده کوشک ساخته بودند اکنون خرابست

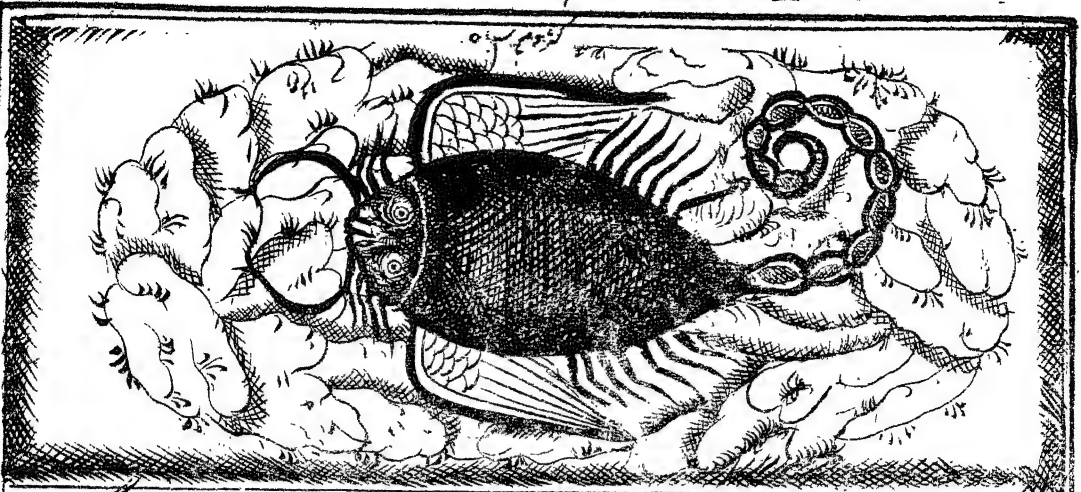
فکر در بیان تعداد براری گرد و بیج مسکون اند هر چند وصف و تعداد بیابانها از حد بیان
تجاوز کرده اما بعضی ازان که در میان بلاد و امصار افتاده است و احیاناً مردم ازان عبور میکنند مذکور
میکردند بیابان مغرب بیابان بزرگست طول آن هفتصد فرسنگ است بیابان مغرب انجا قنطون اند
بیابان مصر نیز بیابان عظیم است و ران یک بسیار است در بعضی جا مردم نمیباشند و درختان میوه و ازین در
بیابان حجاز در عرصه آن ریگ سنگ باشد بیابان فلسطین آنزاتیه بنی اسرائیل نیز گویند هست
آن چهل فرسنگ باشد و زمین آن پر ریگ باشد بیابان جنجار بدین بیابان پیوسته است در انجا ماران
باشند بقدر یک شبر از روی زمین جستن کنند و خود را برابر شتر زنند و عبور از انجا قعری دارد و بیابان بجا
ببین بحرین و عمان و قعست بواسطه بی آبی مردم بدان راه نمیتوانند رفت بیابان نیز و بسیار خطر
همیشه قطاع الطرق در انجا بکار خود مشغول باشند بیابان نجبو از زورن و قستان از میان این بیابان
بکرمان روند بیابان کور زمین سوخته دارد و رانندک وقت بارانی که بار و قوا هم ستوان
بگل فرو رود و طول این بیابان پنج فرسنگ است بیابان مغضوبه چون از قستان بکرمان
روند بدوست راست پانزده فرسنگ است و آبادانی در انجا بوده سنگ گشته تا مسجد که گواره در انجا
یافته اند سنگین و دران کودکی از سنگ تصویر آن نیست



گواره و کودکی سنگ گشته

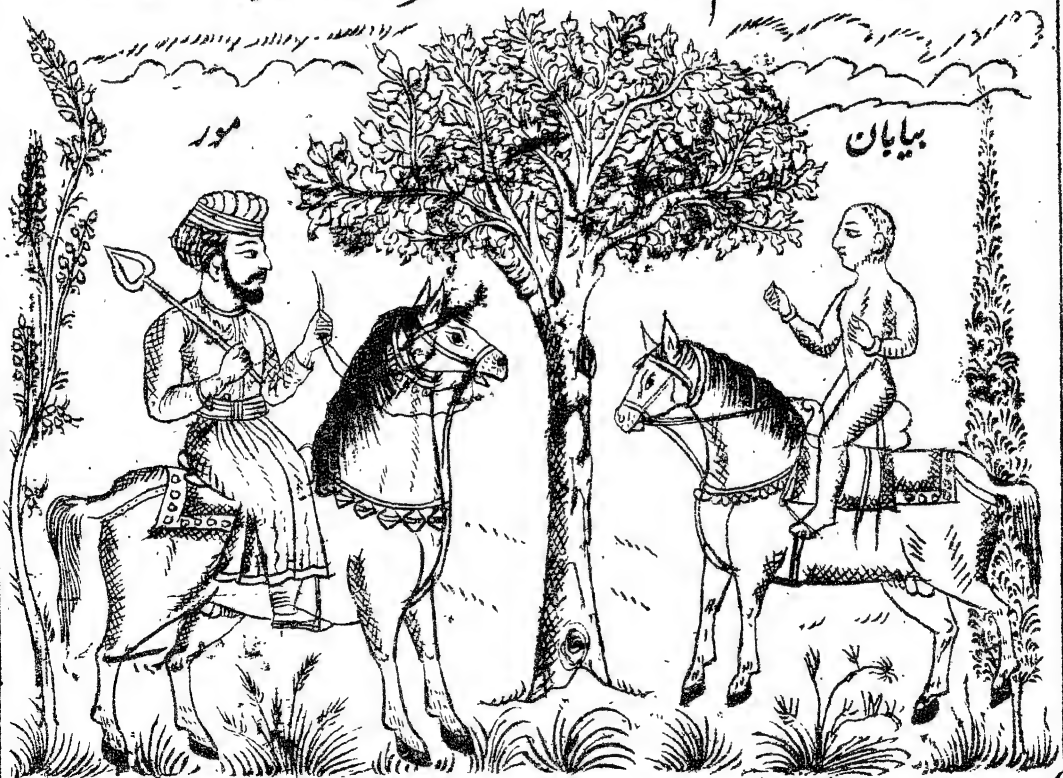
بیابان مغضوبه

و بر کنار این بیابان جسته از گرد و م باشد بغایت سیاه که شب در هوا طیران میکند و در جسم آن
بهر موضع آدمی که رسد مملک باشد و تدارک نیز بد تصویر اینست



بیابان خوارزم میان خراسان و خوارزم باشد عرض این بیابان صد فرسنگ است
 بیابان بخشان چون از تیره بشام روند بدست چپ سائر بیابان حصر موت بیابان
 کوچک است و زمین آن ریگ باشد و آنرا احقاق تیر گویند بیابان ربیع و مضربان و جله و فرشت
 در آن بیابان قبائل ربیع و مضری بودند بیابان قلزم بر ساحل دریاست و تا حدود برستان کشیده شده
 بیابان و سکره در حدود عراق در میان و سکره و حلوان افتاده است بیابان نوبه
 بیابان عظیم است و طول آن پانصد فرسنگ باشد بیابان نسبت به دوستان تا دریای اکبون کش
 بیابان که اقی بر شرقی سیستان طولانی افتاده و قطاع الطريق در آنجا بسیار باشد بیابان امویه
 در حدود بلخ و در ایام خوارزم کشد و زمین آن جله ریگ باشد بیابان آفروشته از احتمال بنیاد
 کند تا فرغانه کشد و در آن موضع اترک صحرا نشین قامت دارند بیابان سامره بیابان بزرگ است
 و در غربی این بیابان آبادانی و درخت و آب آن فراوان باشد بیابان اوسط از حدود و وسط ممتد شود
 تا کوچهستان و اکثر اعراب صحرا نشین در آن مقام باشند بیابان عماره از حصین بنی عماره آغاز کند
 و ممتد شود تا طارم و از آنجا تا مقادیر خراسان صد و بیست فرسنگ باشد بیابان بلغار از آنجا
 تا رود آمل یک ماه راه باشد بیابان محمد بیابان بزرگست نخلستان و مزارع دارد بیابان تبریز
 بیابان عظیم است قبائل و اقوام در آن بسیار باشند بیابان فرس از حد خراسان تا کاشان ممتد شود
 و کمی پس خطرناک است بیابان کرکس بیابان است سجده و کرمان قم و در آنجا کرکس بسیار باشند
 و مویخی خطرناک است بیابان سوز بیابان بزرگست و طول و مهفت مرحله باشد و سوز نام آب شور است
 که در میان بیابان واقع شده بیابان و در اقصی از حدود حصین است طول آن پنج مرحله باشد بیابان نعره یک حد

سجود از زمین پیوسته است بیابان و مسک و طول آن تا حدود دست و نودین شش مرحله باشد
 بیابان خلیس سجود و سند باشد طول آن بیست و هشت فرسنگ است بیابانی است بی گاه و راه سخت و دشوار دارد
 بیابان لبسکون سجود و طبرستان است و ابتدای آن حد بسکون است و ممتد شود تا بحر الالباب
 بیابان کرمان از زمین لکر ممتد شود سجود و سیروان رسد و از اینجا بموقان کشد و منتهی گردد
 بیابان مکرمان در حد و شام بقرب مانس بیابان عظیم است و بعد از بیت آب معروف است و هوا
 نیک دارد و بیابان لوط اکنون آثار غارت و دکانین در اینجا موجود است بیابان مور از عقب
 قسطنطنیه و کیفیت آن بیابان معلوم نبود از عبد القدر بن عمر و عاص مرویست که بر سر بیابان اسپ از مس ساخته
 و صورت آدمی بر سر اسپ پرداخته و نگشتان خود باز کرده و برگرفت دست او خطی نوشته اند مضمون آنکه
 از عقب این صورت راه نیست و هر که از اینجا بگذرد به بیابان مور افتد و از دیه مور بپاک گردد و مثل این حکایت
 در غرائب و عجائب عالم خواهد بود ان شاء الله العزیز تصویر آن بدین صورت است



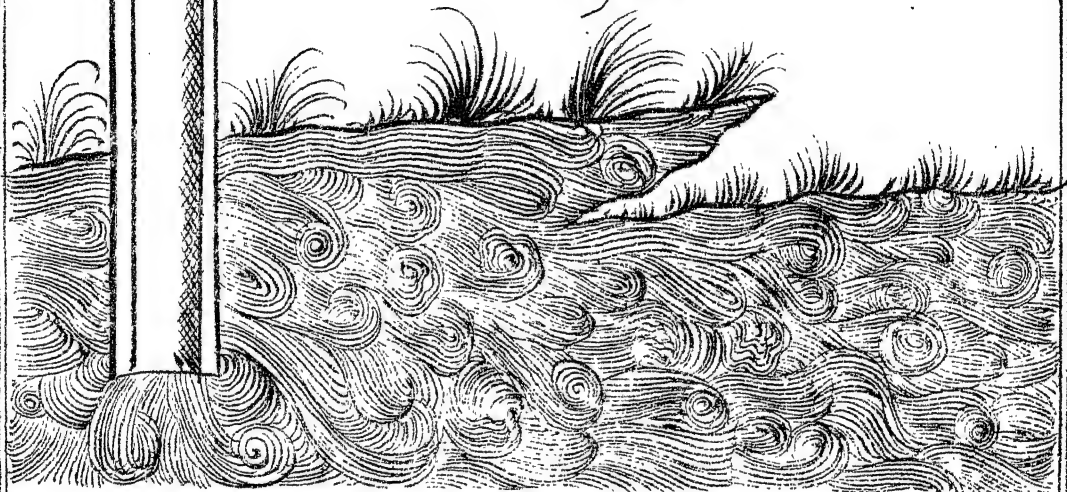
و کرد و در بیان تعداد سجاری که در ربع مسکون واقع اند و بجا احوال مختلفه بسیار است
 یکی از آنجمله همچنان آبت و دیگر ارتفاع مد و جزو زیادت و نقصانات آبت و بسیار است که چون
 بسط زمین با و تا دجال است حکام یافت باری سبحانه تعالی در یامی عظیم در میان زمین و اطراف آن است

آن جاری گردانید و عجایب قدرت خود در آفرینش بجا و انهار بشمار مندرج ساخت واصل همه دریاها
بحر محیط است و بگرد برج مسکون درآمده است و دیگر بجا شعب و خلیجات این بحر است و در میان بجا
و خلیجات جزایر و صحاری و عمارات و خرابها بسیارست و همچنین در میان جبال او دیه و معنارت
بیشمارست که تو که انهار از انجا است و حکمت آفریدگار سبحانه تعالی در آنکه بجا رشور و تلخ باشد اینست که
اگر آب شیرین بودی هوا فاسد گشتی و جمیع کائنات منتن شدی چه در بجا حیوانات عظیم ملوک میشوند عفو
هوا موجب فحاشی بنی آدم گشتی لاجرم حکمت بالغه حضرت عزت اقتضای آن کرد که طعم آب بجا رشور و تلخ
باشد و از آن ممر عفوئی نرسد و از آن سالم مانند اما حکمت در عذوبت آب انهار و بعضی از عیون آبها بفاست
ظاهرست و ذکر بعضی از بجا عظیم و صغیر تشویقا للطلابین مذکور میگردد و اند اما بجا عظیم که در برج مسکون
واقع شده اند پنج اند بحر محیط بحر مغرب بحر الشام بحر طریس بحر طبرستان بحر المحيط این بحر را
بحر اعظم و بحر الهند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند و این بحر احاطه جمیع برج مسکون کرده پس
بحاوی هر موضع که رسیده سبی آن موضع گشته چنانچه بحاوی بلاد هند بحر الهند گویند و بحاوی بلاد فارس
بحر الفارس خوانند و همچون بحاوی عمان را بحر عمان و بحاوی بلاد چین را بحر چین گویند مباداش از جانب
مغربت بجا جنوب گذشته از بلاد نوبه و بربر آمده و باطراف سودان گذشته و از انجا منعطف شده
بجانب مشرق رسیده و بحر هند و بحر چین همچنین رفته تا بلاد مشرق عقب سدیاج و باجوج پس منعطف
شده بجا غرب تا دیار روس و از انجا گذشته و رفته تا بلاد رنج پس منعطف شده بمساحت مغرب تا انجا
که مبداء بورنج شعبه این دریا بمیان عالم درآمده و ذکر هر یک از ان شعبات خمس موضع خود یا بدین چنین گویند
که درین دریا بیت هزار جزیره است از ان جمله یک جزیره افتاده که مساحت آن هزار فرسنگ و دران جزیره
کوههای عظیم و انهار بسیارست و یا قوت لون السمار دران جزیره حاصل شود بحر المغرب این دیار را
بحر اندلس بحر طنج و بحر الاسود و بحر الکبر نیز خوانند و بحر قیاقوس گویند و ابتدای این بحر از اقصای
سودانست و بر اندلس میگردد و میرود بجا مشرق تا بحر اعظم منتی میگردد و دریای هند نیز در ناحیه مغرب
بدین دریا پیوندد و سفاین تجار از شدت تلاطم امواج و طمه درین بحر نمیرود و صاحب عجایب البحار
در مولات خود آورده که درین بحر موصیفت که آنرا مجمع البحرین گویند و آن محلی باشد که بحر هند بدین دریا پیوندد
و در انجا مناره ساخته اند از حجر خالص که ارتفاع آن صد گز است و در حوالی آن جزیره ایست غایت معجزی

مناره صد گز

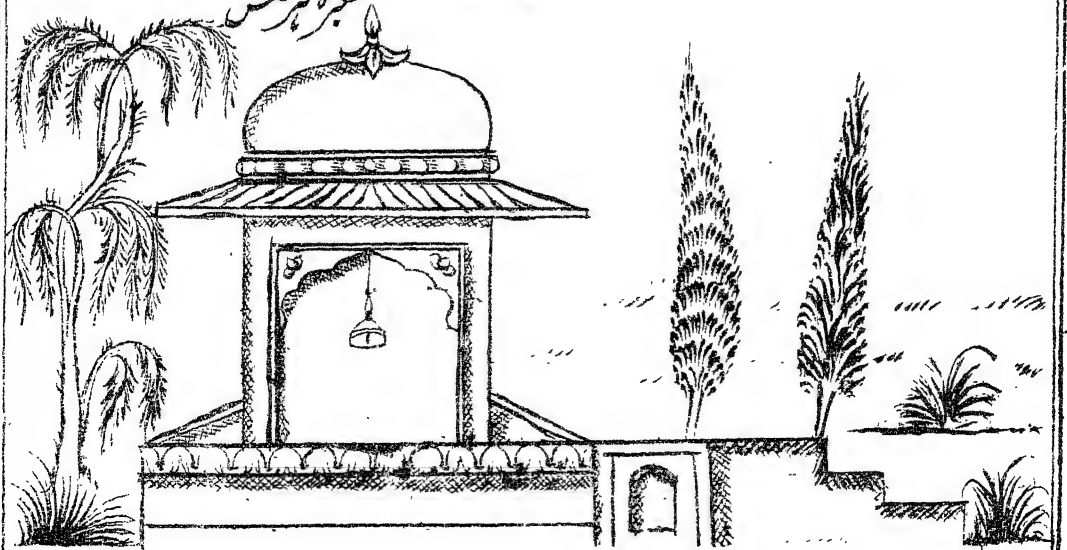
و آب این دریا بشکل متصل میشود چنانچه از هنگام طلوع آفتاب
تا وقت زوال بجز مغرب بالا گردد و در بحر همت در یزد و از زوال
تا غروب حال بر عکس باشد و بجهت عظمت این دریا کس را
عبور بر آن میسر نمی شود و طول و عرض این بحر معلوم نیست
و جزائر خالدهات از جمله جزائر مغرب است تصویر آن اینست

بحر المغرب

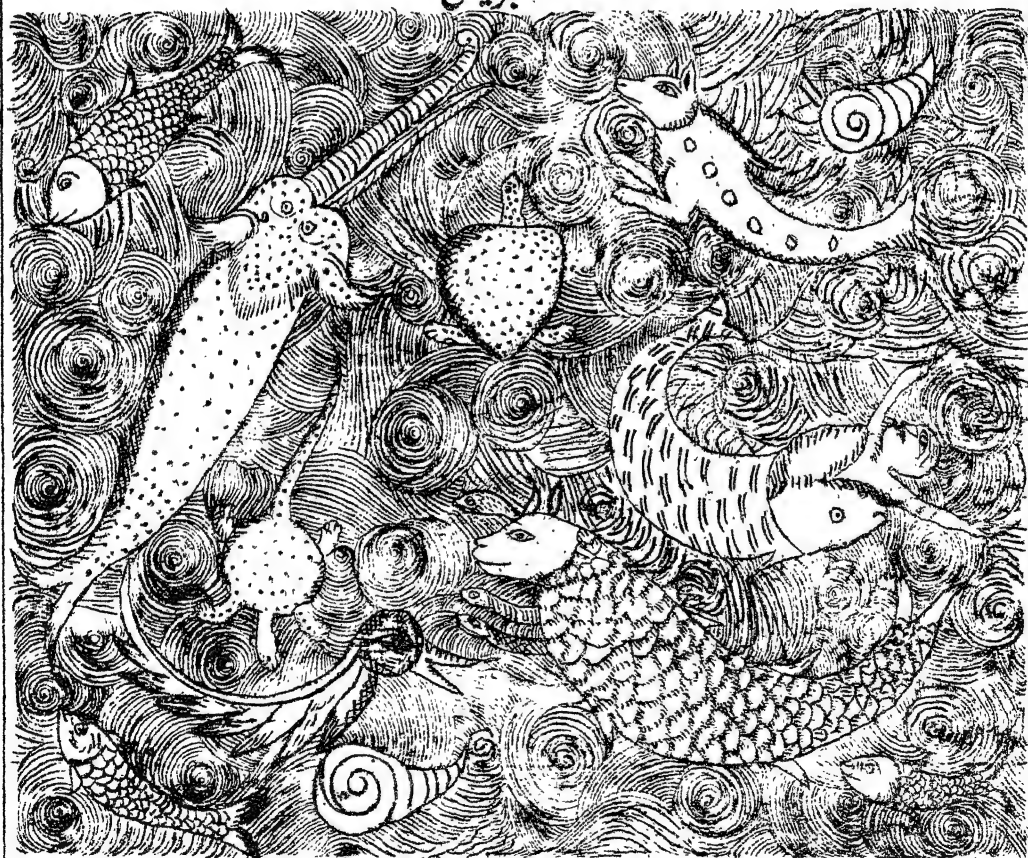


بحر الشام که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه نیز گویند طولش از مشرق تا مغرب هزار و شصت
فرسنگ است و عرضش آنجا که بحیرا پیوندد سه فرسنگ است این موضع را تدمیر مقبره هرقل
می گفته اند تصویر آن اینست

مقبره هرقل



و هر فلس پادشاهی بود که قطره برین موضع ساخته بود تا مردم سهولت از اینجا عبور میکردند و دیار اندلس
بر شمال و بلاد مغارب جنوبی آن دریا است و اکثر رودها که از طرف روم آید بدین دریا می‌ریزند و دو شعبه
ازین دریا بمیان اقالیم درآمده یکی را خلیج اورش و دیگر را خلیج یونان گویند و درین بحر دوست و شصت
و دو جزیره معمور است که تجارت بدان موضع رسیده اند و احوال آن مشاهده نموده و بعضی جزائر دیگر است که
هیچکس نرسیده باشد و مساحت آن جزائر که مشاهده مردم گشته از ده فرسنگ کمتر و از پانصد فرسنگ
بیشتر نیست بحر نمیش دریا ی بزرگست و این بحر را بحر طیارند و درین و بحر الرودس نیز گویند و از عقب قسطنطنیه
واقع شده و درین جزیره بسیار است که در آن موضع حیوانات غریبه الاشکال مهیب الصوریها باشند و از
جزائر این بحر تجارت منافع می‌رسند و ازین بحر نیز دو شعبه می‌خیزد یکی قریب بحیره سودان و از ارضی بلعبار
از جمله سواحل این دریا است تصویر اینست

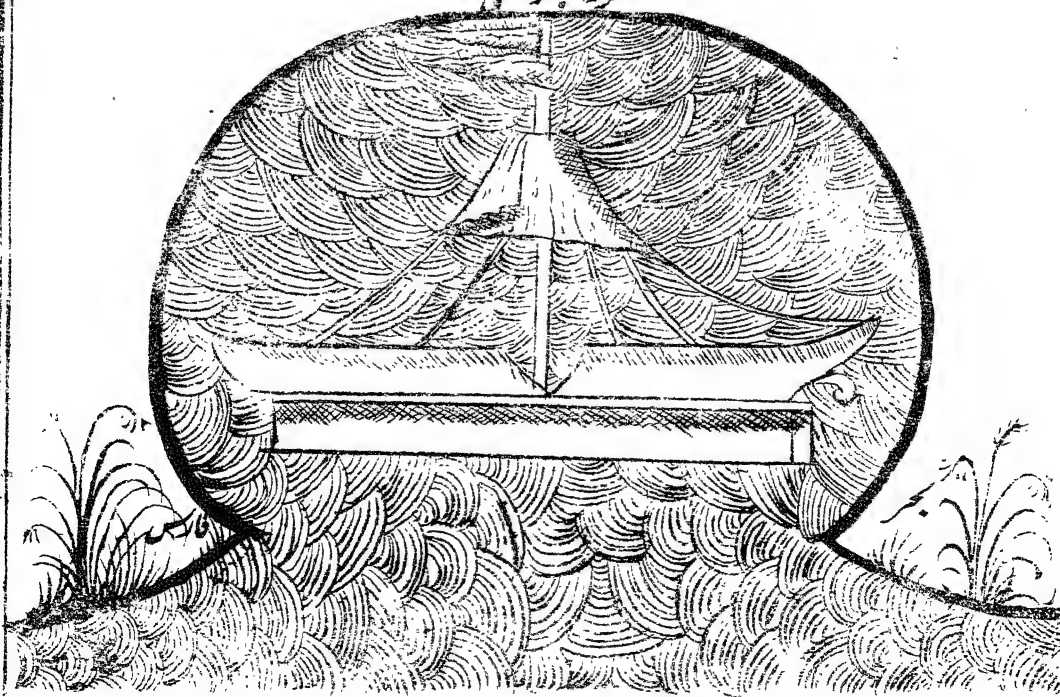


بحر طیارستان که آنرا دریای گیلان و بحر کرکان و باب الابواب و بحر خرزیز گویند و هیات این بحر
در ورست دروهای بزرگ چون ارس و رود که رود آمل و سفید رود درین دریا ریزد و اتصال این بحر
بهیچ دریایست گویند که کوب این دریا بغایت خطرناک است چه امواج آن بحر سیه مستلطم شود و درین

در جزر باشد و گویند آنجا در قدیم دو جزیره بود اکنون هفت جزیره دارد و ازین جزیره لفظ سفید و سیاه
 حاصل شود اما سیاه صغار که آنرا خلیجیات و شعبات نیز گویند بسیار است آنچه مشهورست مسطور میگردد
 و خلیج در لغت قطعۀ از دریا را گویند که یک جانب زمین در آمده باشد بجز بر یک آنرا بحر الریح نیز گویند
 از جمله خلیجیات دریای هندست و در حدود بربرستان انوی جدا میشود و را کبابین بحر سهیل و جنوب را
 بنایت میند و قطب شمالی را نمونند و در کف این دریا با طراف برند و بجهت طراوت رخسار با احتمال کنند
 و از جزائر که درین دریاست صندل آبوس که رند و عنبر از سواحل این بدست آرند بجز قلزم که آنرا اثنان البحر
 و بحر الاحمر و بحر عدن نیز گویند از جمله خلیجیات بحر هندست و در انی مین و عدن بر شرقی وی افتاده است
 و در کتاب عجائب البحار مسطورست که هلاک فرعون درین بحر بوده است و قلزم صلی نیست چه قلزم نام
 نصبه است که بر ساحل این دریا بطرف غربی افتاده بجز فارس این بحر را بصره و عمان و بحر هند نیز
 گویند از آنجست که این بلاد بر سواحل افتاده است و دریای بسیار خیر و مبارکست و ما که سفرهای این بحر
 بسلامت منافع بچند باز آیند و مضطرب می از همه دریاهای کمتر و معاون و لالی نیز دارد و درین یار و دو موضع
 تنگ دارد چون کشتی بد آنجا رسد کمتر خلاص شود و در دابی نیز دارد که تخیلی از آنان تصور نیست میان این یار و
 ریاق قلزم با یضد و سنگین خشک است که آنرا جزیره نوب گویند و نصب جله و فرات که از جبال روم آمدند

ازین دریا بود و جزیره بسیار دارد و تصویر آن این است

گرداب کشتی



بحر هند این شعبه را جهت آنکه در مقابل اراضی هند افتاده است بدین اسم میخوانند و حال آنکه نیز شعبه
از بحر اعظم است و جزایر معروف درین دریا بسیار است و جزیره سرانذیب درین دریا است و در بعضی از جزائر
این بحر معدن جواهر و نفقه و زرباشد بحر اخضر این دریا در اقصی بلاد هند افتاده شعبه از بحر
اعظم است و شهرهای چین بر سواحل او واقع شده و مدار اهل هند برین بحر است و در جزائر آن معدن
یواقیت است بحر اندلس از شعبهای بحر عرب است و بواسطه آنکه اراضی اندلس بر سواحل آنست
این بحر بدین اسم موسوم گشته بحر و قیاقوس دریای طولانی است اما عرضش و فرسنگش نیم
باشد و یک شعبه از وی تا حد که موشیده شود و دیگر بجانب جنوب رود در بلاد زنگبار و سیاهان
مغرب ممتد شود و در آخر آن جزیره باشد که آنرا بر طبعه خوانند و چون از آنجا بگذرد بصحاری و بیابان
ماسکون رود و در آن موضع منتهی گردد بحر آفرینش از جمله خلیجات بحر شام است و اکثر تجارت اهل
درین دریا بوده محیط متصل نیست زیرا که از بیابان صقلاب و روس بر آید و بخشی بقسططنیه میتوان رفت
بحر یونان این دریا نیز از بحر شام منشعب است و جزائر یونان درین آب مستغرق است مشهورست
که چون سفائن در برابر ارض یونان رسند آنچه مردم را پیش ازان بشبه سال و دو سال از خاطر محو
شده باشد بیاد آید و آنچه از مخصوصات آن موضع است و درین دریا شصت و دو جزیره معروفست
و یونان مسقط الرأس حکما و فضلا بوده بحر سوق از خلیجات بحر بنطش است منشعب شود و انتهای
وی در حد و بلغار و کیماک باشد و فرنگ بر سواحل مقیم اند و ایشان امتی عظیم باشند و بلاد وسیع دارند
بحر خنج دریای بزرگ است در ولایت ترکستان و خداوندان اخبار گویند که افراسیاب خود را از دست
کینخس و خلاص داده درین دریا انداخته و کینخس و سجلیه مشهوره ازان حالش بیرون آورده قصاص فرمود
بحر الماس این دریا بجزیره الماس باز خوانند که در میان وی افتاده است و الماس از جزیره که
در میان این دریا است بنوعی غریب و حلیه عجیب بدست آرند و راه آن مهلک و پر خطه است
بحر الشمال دریایست در زیر قطب الشمال و ساکن است و قعر آن معلوم نیست اما چون کشتی
در وی افکنند اضطراب آغاز کند و امواجش متلاطم گردد و بدین جهت تجار از زکوشش متقاعد
باشند و گویند مردم آبی درین دریا بسیار است و تصویر آنرا



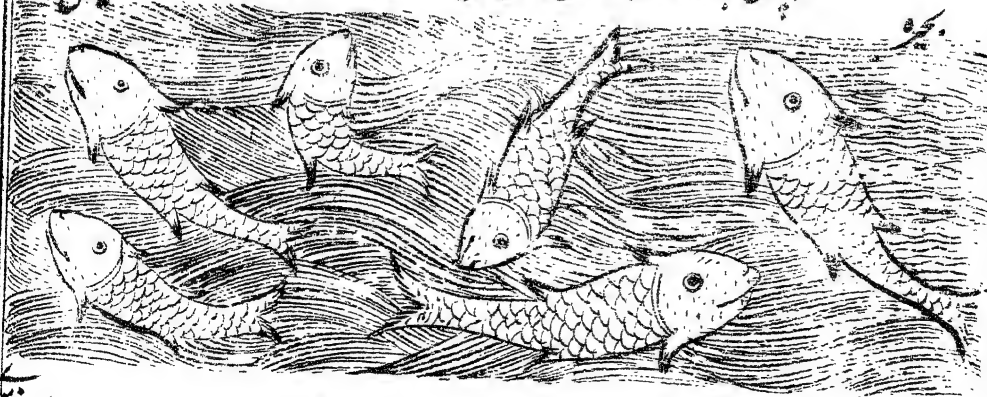
بحر السحاب بحریت در ولایت رنگبار و پیوسته دغان و بخاری بر بالای وی استاده باشد
ازین سبب بدریا السحاب نسبت کرده اند بحر مظالم بحر عظیم است در اقصای مغرب واقع شده و
جزیره یا قوت درین دریا بود و این دریا در ظهر بلاد اقواق کشد و از آنجا بجانب یاجوج و ماجوج ممتد شود
و در بیان تعداد و بحیراتی که در ربع مسکون واقع اند بسیارند مقدار جمیع آن خوب
تطویل است اما آنچه مشهورند اینست که مذکور میگردد بحیره جابر طیس طولش از مغرب بشرق تا حد
قسططنیه ممتد میشود در حوالی مصر بدریای شام پیوندد بحیره خوارزم مدور واقع شده است و درش
بقولی نود و فرسنگ است و چنین گویند رود جیحون و سیحون درین بحر ریزد و آبش تلخ باشد و حیوانات
آبی درین بحیره کمتر توان یافت بحیره طبریه در ارضی شام است و گویند درش مقدار فرسنگ است
در کو و دوازده جزیره بنید بحیره کیلکوی نزدیک چین و پاجین استاده است و درش قریب هفتاد
میشود و در وی نیز دوازده جزیره است و سقرات خوب درین جزائر حاصل شود و سگان این موضع را
هیچ دینی نیست بحیره ازرین در حد و دوازده ساجاست و بیان این جزیره ببری عظیم است چنین گویند
که درین بحیره ماهی اطرنج بلباق برزند بغایت لذیذ میشود و استخوان ندارد و بسیار نازک است و
خوش طعم تصور بر آن این است



بحیره التیر آبی ایستاده است میان دو کوه در حد و شام چنین گویند که خلیل الرحمن علیه السلام آب را
درین بحیره بنیان نهاده است و این آیه ازین جهت گویند که هیچ جاف و دران نندیده اند و سکون آب بر وجه
تسمیه میشود بحیره قلعه نزدیک روم است و اهل حد و در و صفت باشند مومن و کافر و کافران مطیع و
منقاد اهل اسلام اند و جزیره و خلیج دهنند بحیره مشوان بحد و روم باشد و مقدارد و ازده روزه است
و چند جزیره معمور باشد و سمور و سنجا ب و در آنجا حاصل شود بحیره طلیس بر زمین حضرت و بدریای روم
پیوسته باشد و یک شیمه اند و دیش بدان منتهی شود چون آب نیل در فراتی باشد آب این بحیره شیرین و
خوش طعم بود و چون آب آن روی بقصدان هند آب دریا برین بحیره غلبه کرده شود و تلخ گردد و درین
بحیره ماهی است که آنرا تلقین گویند تناوال آن موجب زیادتى ادراک و فهم باشد و نوعی دیگر ماهی است
که چون بخورند خواهرهای مائل بنیند و فرغ کنند تصویر نیست

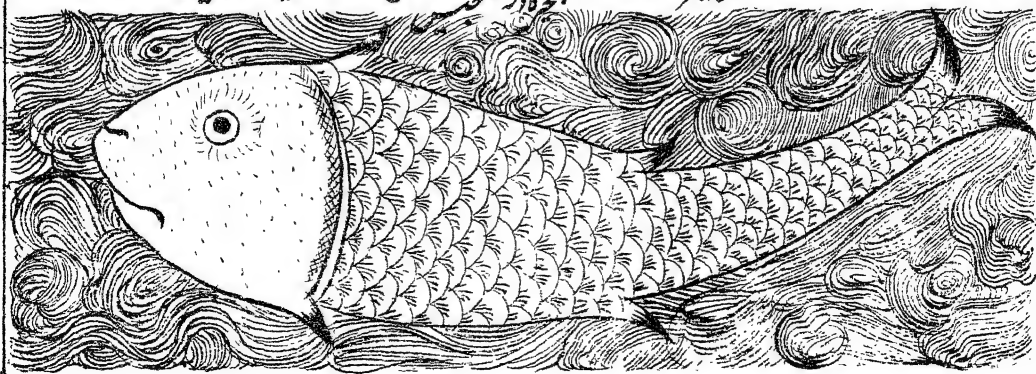
طلیس

بحیره



بحیره لقمان بحد و بلاد لقمان است و پنج جزیره دارد و الی آنجا که و ترسا باشند و پوست ماهی
در غایت لطافت از آنجا حاصل شود بحیره اقسا نیم در حد و شام است و بغایت بعید العقیق است

آورده اند که یکی از ملوک خواست که عمق آن معلوم کند در کشتی نشسته میان بحیره آمد و انگری بر سر کشتی
 بسته در گذاشت چون با خبر رسیدی دیگری وصل کردی تا درازی طناب چهار هزار گز رسید هنوز
 بمق بحیره نرسیده پس است از آن باز داشتند بحیره ماسویه از جمله حیرات فارس طول آن بیت
 فرسنگ است حوالی آن آب نیستان بسیارست بحیره ترخان سجد و ترکستان است و مسافت
 دورش چهار فرسنگ است و غیره از آنکه آبش گرم باشد دیگر خاصیتی ندارد بحیره نیلی این بحیره در جنوب
 خط استواست و دور آن چهل فرسنگست بحیره الرزّه که آنرا همین نیز خوانند بجهت آنکه رود همین رود
 ریزد و طول آن بحیره چهل فرسنگست بحیره ارمینه سجد و بلاد خزرست و دور آن هشتاد فرسنگست
 و آب آن بغایت تلخ است و در میان وی جزیره بسیارست و در آنجا مردم زراعت کنند و آب شیرین
 در آن جزائر توان یافت و حیوانات غریبه الاشکال در آنجا بسیارست بحیره فرخام بحیره کوچکست
 سجد و شمالی و در یک گوشه آب این دریا چنان سیاه بود که آبهای جوانب دیگر بحسب طایفه فوق توان کرد
 و سیاهی و سفیدی آب بیکدیگر متصل شده و مطلقا با جوانب دیگر آمیخته نگردد و اگر خاک را بدان آب
 سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ شود و این بحیره بغایت عمیق باشد چنانچه یکی از ملوک خواست
 که قعر آن معلوم کند چهارده هزار گز رسد و فرو گذاشت بجای نرسید و آب می چنان روشن باشد که با وجود
 بعد چنان نماید که کوئی عمق آن چهار گز خواهد بود آورده اند که دشمنان قصد تخت کیمر و و جام جهان
 گردند جماعتی که بر حفظ آن موکل بوده اند آنرا درین بحیره انداختند و بچکس استخراج آن میسر نشد بحیره ملخچر
 هشتاد و شش صد و بیست فرسنگ باشد و میان بلاد خزر و این بحیره انوشیروان سد عظیم ساخته است از هجوم
 اترک مردم این دیار امین بنام انوشیروان ادخواب بعمارت این سد تلقین داده بودند بحیره اچلمین سجد و
 آن دو سلطان باشند و این بحیره مانبرگه آنرا طنج گویند حاصل شود تصویر آن بدین صورت است



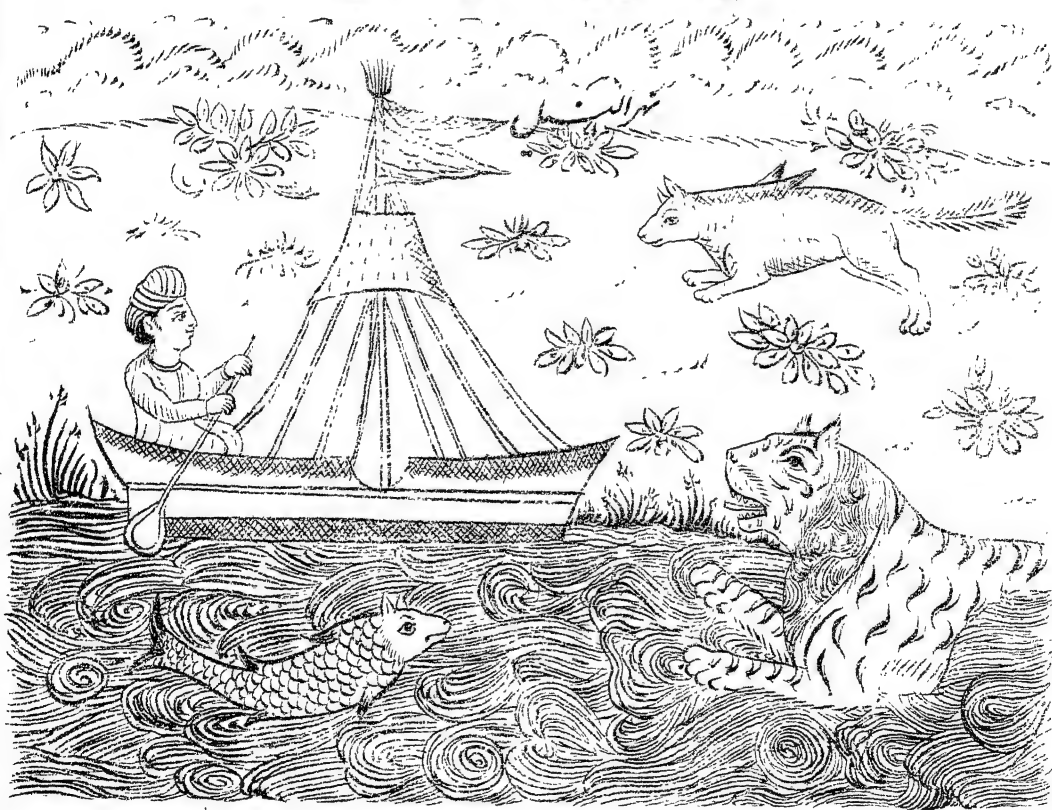
بحیره ارغیر در حد و فلسطین باشد نزدیک شهر که آنرا از عن خوانند و این شهر یکی از شهرهای پنجگانه که
 اصحاب لوط علی نبینا و علیه السلام در آنجا بودند و بسبب قبول دعوت او از عذاب خلاص یافتند
 بحیره مکران سجود و سند باشد و شهرهای سند و حوالی آن واقع شده بدریای هند منتهی گردد بحیره روم
 بسته فرنگ شهر صیغه افتاده است و در میان این دریا سه کوه بزرگ است و چون سکان صیغه را خونی رونمای
 کشتیها ترتیب داده امتعه خود را آنجا نهند و از آن بحیره عبور نموده بشعاب جبل پناه برند و دیگر هیچکس را بر آن
 دست نهد بحیره اخلاط چنین گویند که درین بحیره دو ماه ماهی نباشد و دو ماه ظاهر شود پیوسته چنین
 باشد و سبب آن معلوم نیست بحیره بچکان سجود و ولایت فارس آب ی بغایت شور است نمک بسیار بود
 بحیره وشت ارزن طول و می ده فرسنگ است و آب ی بغایت خوش طعم بود و گاهی آتش
 نقصان پذیرد چنانچه نزدیک آن رسد که بالکل منقطع گردد و باز بحالت اصلی رود و حوالی آن عمارات
 و زراعات فراوان باشد بحیره جرون سجود و مغرب زمین است و بعد التمسق بود که اب الجبار از حضرت
 علی رضی الله عنه روایت کند که شخصی در زمان حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام درین بحیره فرو رفت
 و تا اکنون هنوز بگوشی ازان نرسیده هر چند عقل از قبول این سخن ابا نماید اما چون در کتب مسطور بود راقم
 حروف نیز در ایراد آن جرأت نمود بحیره کور در خط استواء و در شکل و دو شهر در جنوبی این بحیره خارج
 میشود بحیره سوادان در جهت مغرب و از آب باران جمع میشوند بحیره قیرم نزدیک شهر قیرم است
 آب آن شیرین است بحیره طبر لیسه دور و در آن میریزد آب شیرین دارد بحیره باناسک
 شهر دمشق در کنار بانیستان و ازین بحیره نهی بیرون می آید و بحیره طبریه میریزد بحیره بقاع
 در جانب غربی بعلبک بحیره قدس بحیره ایست که اسکندر بر آن پل بسته از سنگ طول آن پل
 هزار و دویست و هشتاد و هفت فرس و نیم است و عرض پل شش فرس و نیم است بحیره طساکیه
 میان الطساکیه و حلب و در راه است بحیره مراغ در مابین این موضع واقع شده بحیره آب
 که در عراق عرب است که از آب فرات و دجله جمع شده است بر همین مقدار که در صفت بجا که بار و صفا
 مثبت افتاده ختم نمود و کرد و در میان تعداد و انهار می که در ربع مسکون واقع اند باید دانست
 که در جبال کهوف و مغارات بسیار است و در حین نزول قطار امطار و برف در آن مغارها میسوزد
 و جمع میشود و بنا بر ضیق منافذ بتدریج ازان موضع بیرون می آید و از انضمام و اختلاط بعضی به بعضی

جدا اول منار پدید میشود و چند جوی کوچک بهم پیوند و منهری عظیم حادث گردد و در هر اقلیمی چند منهر بزرگست
غیر از سواقی و جدا اول که ضبط و تعداد آن تعدی تمام دارد پس بعضی از آنها عظیم که از طرف مشرق آید و
بمنغرب ممتد شود و بعضی از جانب شمال بجنوب بالعکس ابتدا می جمیع از جبال باشد و انتهای آن بحار و بحیر
بود و بلاد و مدائن که بر بحر آن افتاده باشد جدا اول آن منقطع شوند و آنچه زیاده آید بدریا پیوندد و توبت دیگر
بتاثير آفتاب جزای بحار لطیف در هوا صعود گیرد و از مجموع آن یاج توکد کند و غیوم سحابات مؤلف گردد و مطا
حاصل گردد و پیوسته حال بنیوال باشد و بعضی از آنها مشهوره است که مذکور میشود منهر اندلس است
که کشتی در آن نتواند رفت و در اینجا سنگیست که آدمی را جذب کند و در آن منهر غرق کند و در کنار آن صورتی
در وضعی بلند نهاده از منخل خالص بر پیشانی آن نوشته که ایها الرجل لا تحب و فی فانک لم ترجع تصویر آن است



منهر ناحیه در ولایت اندلس سجد و مغربست و در بزرگی برابر دجله است و بنابر غایت شهرت از شرح
مستغنی است منهر استیل ابل اندلس از منهر عظیم گویند و منبع آن از جبال ثعوزه است از مشرق بمنغرب می رود
و بر شهر استیل میگذرد و در بحر محیط ریزد منهر النيل از معطیات انهار ربع مسکون است و جریان او از جنوب بشمال
باشد و ابتدا در آن پس خط استوا باشد از جبال القمر و در بحر روم ریزد و منهری در ازتر ازوی و معموره عالم است
زیرا که گیاه راه در میان بلاد اسلام میرود و دو ماه در میان بلاد نوبه میرود و چهار ماه در صحاری و نماه در خرابها
و هیچ منهری در تابستان چندان زیاده نمیشود که این منهری و سبب آنست که چون دین بلاد تابستان بود در پس
خط استوا زمستان روی نماید در کتاب سباب العجائب آورده که سبب ارتفاع آب نیل آنست که آب بحر روم
در فصل خزان بحیث آنکه در مطایح اشعه کواکب واقع شود و همچنان کند و موج زند و از مواضع خود مرتفع گشتن

نگذارد که آب نیل در روی ریزد پس بدین سبب میل رحبت کند اراضی محلو گردد و بعد از آن باری سبحان تعالی
 باد جنوب افران و هتا آب بجزر و رم بکشد و جاری گرداند پس دیگر باره رود نیل روان گردد و اهل مصر را
 مقیاس بود که بران مقادیر زیادت و نقصان آب معلوم کنند و این مقیاس از موضوعات حضرت یوسف علی نبینا
 و علیه السلام است حکایت ذقیری که آرزوی زینت او را در آب انداختن و دفع او بکتوب امیر المومنین این خطا
 رضی الله عنه شد شترتی تمام دارد مقصدی ذکر آن نشده و نهنگ در آن دریا بود که دودست و پیا باشد
 و پوست او چون پوست شیرست و حیوانی دیگر در آنجا باشد که آنرا آسیالی گویند و آنرا با کشتی دوستی عظیم بود
 و ماهی سفید و خاصه این دودست و خاصیت او اینست که چون کسی بدست گیرد ریشه پیدا شود و هرگاه که
 از دست بیدارزد آن رنج ریشه زایل گردد و تصویر اینست



نهر طاب قریب بمصر باشد و رود بزرگ است و بروی قنطرة عجیب ساخته و آن یک طاق است طول و قریب
 دویست قدم و مجموع را از سنگ رخام پرداخته و طول هر سنگی ازین ده گز پنج گز باشد نهر قوس
 منبع آن از جبل خلیل است از مشرق معرب میرود و از میلا و فلسطین و گویند تجربه معلوم شده که چون دولشکر در کنار
 این نهر مقابل شوند آنکه در جهت مشرق بود مغرباً بدو آنکه در جانب مغرب بود غالب شود نهایت این بخش
 بحر و است نهر ارون منبع آن از جبل سلج است در بحیره باناس میرود نهر عفرین از بلاد روم می آید

تا از جبهه بگذرد و با نهر اسود مختلط شود نهر اسود و نهر نیوا و نهر عفرین هر سه یکی شوند و بحیره اطفال کیه یزد
 نهر سیحان از حد و دروم هر یون آید و میان عرس و مصیصه بگذرد و بدریای شام می ریزد
 نهر سیحان هم از حد و دروم آید و میان مصیصه و ارزند بگذرد و نزدیک شهر طوس بدریای اروغ می شود
 نهر و جبله بغایت معظم است و مبدأ آن از جبال ازل الروم باشد و شرقی بلاد خراسان بگذرد و خراسان را
 گویند که میان فرات و جبله باشد و جریان این نهر از جانب شمال بحیث و بحیر فارس می ریزد و آب او نافع تر
 و سبکترین آبهاست و از اول تا آخر در میان عمارات و زراعات رود و نهر فرات آب بزرگست و از
 کوههای روم میان ثغور شام میگذرد و بر غربی شهر باخرازم میگذرد و بغرب بغداد یک شاخ بوسه می پوندد
 و شاخ دیگر بکوفه رود و آنچه فصل آید بحیر عدن ریزد و نهر ماس اول آن کوههای قضین و آن دو قسم شوند
 یک قسم در جبله ریزد و یک قسم در نهر خاپور ریزد و نهر بزرگ از کوههای روم می آید و بموصل بغداد و نهر
 میگذرد و بعد از آن در بحیره فارس یزد و این نهر از جانب شمال بحیث و نهر خاپور در حد و بلاد جزیره است
 و منبع آن جبال راس العین باشد و آبی بغایت صافی و بفرات متصل شود و نهر طبریه نهری بزرگست که بنیم
 سرد و نیم گرم است و در نهر طبریه ریزد و نهر مکریت آبی بزرگست و بسواد بغداد و منتهی کرد و ویرکت
 این آب بسیاری از صلحا حضرت الیاس پیغمبر علی نبینا و علیه السلام را دیده اند تصویر آن است



نهر عیسی شبیه باشد از فرات که بقرب بغداد بحبله میوندد و میسرود و تا بحمان منتهی گردد
 نهر سمور سجاولی اخلاط باشد و از جبال آنجا فرا هم می جبال بسیار از آن نهر منشعب گردد و از نهر بحر روم ریزد
 نهر الذریب بر زمین شام است و در صفت آن گفته اند که به نهر ماع اوله با لیران و آخره با لکیل

یعنی از جداول فراغت بسیار کنند و محصولات آن نیکو باشد و چون باختر سد دزدین فروخته
نمک شود و آب و فصل نگر دو شهر آب آنرا نهر مخون نیز گویند بمیان موصل گذرد و در تابستان
آب وی سرد بغایت بود و نهر آفر با پیمان آبی خوشگوار و اردو مبداء آن جبال آذربایجان است و
منتهای آن بحیر طبری باشد و بعضی مواضع جداولی از نهر شیب گرد و در ارضی آن نفوذ کند و چون تقصص
نمایند سنگی لطیف در نظر آید از آب منعقد گشته که آنرا مرمر گویند بر شال صفائح طلسم شده نهر گرد و هم در ولا
آذربایجان است بدایت از جبال و مع باشد و بمیان فطرس داران بگذرد و بخیار از منتهی منتهی شود و نهر اسر
جریان او از مغرب بشرق و ابتدای او از جبال از منتهی و این نهر بغایت سریع جریان بود چنانکه سیل و گشت
در وی متعذر بود چه در کنار آن سنگ لایخ بسیار است بعضی مخفی و بعضی مکشوف و گویند برین نهر صد و
شهر بود که حالا همه خراب شده و در توامی ارویل بگذرد و در بحر مغرب ریزد و نهر حمر جبال منبع آن از کوهها
جرجان است نزدیک تحت سلیمان علی بنینا و علیه السلام از مشرق بجانب مغرب میرود و در بحر خزر میریزد
نهر اطل مبداء آن از جبال روس بلغار و حد و شمالی است و مفتاد و شش شعبه جدا شود و امداد است
چندین شهر برین شعبهاست و میان این نهر و آب دریا فرق توان کرد چه هلاک آب دریا میزند و نهر منعقد
گویند از جبال آذربایجان و از منتهی خیزد و جریانیش از مشرق بمغرب است و به بحیر آب گون منتهی شود
نهر تنه در حد و فارس است آن از جبال هفتمان است و بمیان خورستان گذرد و نزدیک قلعه
بجرفارس ریزد و نهر فارس از حد و خورستان آید و نزدیک عسکر سلواد او را بگذرد و هم نزدیک قلعه
بجرفارس منتهی گردد و نهر اهورا و آن بغایت بزرگ است و نهر بسیار در آن میریزد که حد و حصر آن ممکن
نیست اما اصل آن از نهر نهر شیرین از جبال دیوربیرون می آید و در بحر فارس میریزد و نهر سوز
بدایت او از جبال قلیم اول باشد و بر بلاد نریج بگذرد و نهر زنده رود و نهر بزرگ است و بر دوازده شعبها
میگذرد و دو شعبه از وی جدا میشود یکی را جرجان گویند و دیگر را قابوس از قهراین مرغان بدست آید
نهر سنج در ولایت هفتمان میگذرد و بعد از ولایت اب معروفست و بساتین هفتمان از جداول
آن منتفع باشند و در بحر فارس میریزد و نهر حیل سجد و باد عیس است و آنرا مرمر و دیگر گویند و اکثر مواضع
و مزارع و سرخس از آن منتفع باشند و نهر هرات نهر عظیم است آن از جبال خراسان خیزد و جریانیش از
مشرق بمغرب است و هرات و سودان و قصبات آن از جداول این نهر منتفع گردند و سجد و سرخس منتهی گردد

نهر میرمن نهر مشهورست در حدود سیستان میگردد و جریانش از مشرق بمغرب است از جبال غورا ابتدا کند
 و در سواد کرمان نیز گذرد و بحیرات دره منتهی شود نهر همچون منبع آن از جبال بدخشان است و میان مغرب
 و شمال می رود و بعد و دوش چهار آب دیگر پیوندد و آن موضع را پنجاب گویند و بعد از آن سجد و بلخ و ترند گذرد
 و بعد از آن منقطع شود بجانب جنوب پس میل کند بمغرب تا در بحیره خوارزم ریزد و آب گن در زرستان
 رخ بند چنانچه چند گاه کار و اسنار را بروی آن آب و آبی می باشد شهر شاش نهر بزرگست از بلاد ترکستان
 می آید از مشرق بمغرب می رود مثل بجنوب تا خجند و فاراب بعد از آن در بحیره خوارزم ریزد و شاش مصنوعی باشد
 ترکستان که این نهر را بدان باز خوانند نهر صریح و اقصای ترکستانست در غایت بزرگی و در آنجا فوسه از
 مار بود که چون چشم کسی بروی افتد در هلاک شود و تصویر آن بدین صورت است



نهر حاج بدایت آن از جبال ترکستان است و بعد و او را کند آید و در آنجا جوی اطلاق بوسه پیوندد
 و پس سجد و داخل کشته و خجند آید و بعد از آنکه بحیره خوارزم منتهی شود نهر چپ چکان بدایت آن از جبال
 چین است چنین گویند که آبی شوم است و اکثر کشته ها را آفت رساند و مردم آبی دین نهر باشند چون مردم
 از اموال خود غافل باشند در بایند و آب فرو شوند نهر سیحون نهر بزرگ سجد و در هکند آید لغایت بزرگست
 مشابه نیل مصر باشد و در بحر هند می ریزد و قصبات و قریه ها را از جدا و آن منتفع میشوند و اصل آن از چند
 نهر عظیم است که بهم پیوندد و بسیار نهر اندوی خارج میشوند آب و نیز مانند آب نیل در تابستان لغایت یاده میشوند

نهر ستم ابتدای آن از جبال کشمیر و نهری دیگر از جبال کابل بدو پیوندد و آب بی بغایت صافی دروست
 و در تابستان آبش بغایت سرد میشود و بحد و دلمان بنهر سیحون پیوندد نهر گنگ نهری بزرگ است
 در اقصای هندوستان و بدایت آن از جبال تبت است و غنهای آن بجز هندست ذکر در بیان
 سیاهان و تعداد عیون مشهوره که در ریح مسکون واقع است سبب انفجار عیون
 آنست که در جوف زمین منافذ بسیارست و البته در آن آب بود یا هوا هر گاه که بر هوا بروی غلبه کند
 هوا نیز آب گردد پس اگر زمین صلب نباشد چون آب در آن موضع نگنجی طلب خروج کند و طر فی اذن بشکافند
 و بروی زمین جاری گردد و اگر زمین صلب بود بمعالجه محتاج شود چنانچه در قنوت و ابار عمل کنند و حرارت
 بمیاه در فصل مستان در آید هوا بار د شود حرارت بگریزد و در باطن زمین مقام کند پس بدین واسطه آب
 گرم باشد و در تابستان حرارت بر فراز باشد جهت آنکه چون در تابستان حرارت در آید هوا گرم شود و بدست
 در باطن زمین مقام کند و حرارت را زایل گرداند و عیون در زمین بسیارست اما آنچه مشهورست و غریبست
 دارند اینست که مذکور میگردد عین اروسنگ از ضیاع قزوین است آب و دافع اسهال باشد و چون
 از موضع اصل نقل کنند این خاصیت ندهد عین لطیف در میان اسفراین و جابانست آب بسیار
 از و حاصل آید و در بعضی اوقات منقطع گردد و با جمیع کثیر یا بخاروند با سباب ملاهی و رقاصی کنند
 و باقی جاری شود عین با و خان در حدود امانست و چون مقداری حیض یا نجاست در آنجا
 افکند طوفان عظیم پیدا آید و صحت این معنی از اخبار بوضوح پیوسته عین بامیان چنین گویند
 که درین چشمه بوقت بیرون آمدن آب بانگ رعد ظاهر شود و از آب او بوی کبریت آید و اگر بر آبش
 عرض کنند مشتعل گردد و عین ملطیحه چشمه ایست که آب سفید از آنجا بیرون آید و چون آنجا میاشانند
 مضرتی نرساند اما اگر مقداری راه برند و میاشانند در بدن سنگ گردد و موجب هلاک شود عین در آب
 درین چشمه گیاهیت که اگر مریمه در آنجا غسل کند در وی پدید و هر چند اضطراب پیش کند محکم تر گردد
 مگر صبر کند تا نجاصت همان آب از وی جدا شود عین و ورق آب و گرم است باشد که دغان از آن
 مرتفع گردد و مشتعل گردد و شعلهای اوسخ و زرد و سفید بود و این آب در هر دو موضع جبرجست
 عین از ارحیه نزدیک موصل و در آنجا نیلوفر روید و بهتیمت فرو شدند و تصویر آن
 اینست

عین الزراعیه



عین الجواهر آب آن جهت دفع تلخ نافع است چون در ظرفی کرده در مقامی بیاویزند تلخ در حوالی آن
نیاید بشرطیکه چون آب چشمه بردارند تا موهضه که مطلوب باشد بر زمین ننهند و الا خاصیت نازل شود
عین سکون در درامنی اندلس و پامیان کوهی است که آنرا مسکوره خوانند و این چشمه از حالات اول
کم نگیرد و عین انهار در درامنی انطاکیه است اگر چوبی در آن افکنند فی الحال بسوزد عین الیه
در نواحی مصر غرار است که اگر خاک کن از آب این چشمه گل سازند از آن گل موش متکون گردد عین فیلی
چشمه ایست که آبی بغایت صافی آنجا بیرون می آید چون بقطره بماند سنگ شود و گویند که سنگ مرمر
از آنجا حاصل شود عین از روم دیلون در سیستان است و فی قصبه آن حاصل شود عین میلون
چشمه مبارکست بر زمین بیت المقدس اکثر بساتین آن موضع از آنجا آب خورند عین و علم چشمه است
بولایت و دایله و آلبش و تابستان بغایت سرد بود و در زمستان جمید گرم باشد عین قرار در موهضه
از ارمنی خراسان صاحب تپه بع چون درین چشمه در آید خلاصی یابد عین گلشن بقرب طوس است
و سه چشمه است مقارن هم که از پامیان کوه سیاه بیرون آیند و در غدیری جمع شوند که در آن آب و جریب باشد
عین و سلمه از جمله صنایع سلماست و شراب آن موجب اسهال و اطلاق باشد عین ابرو شیر
افزین عین خاصیت دارد و بغایت گوارنده است عین فوج تجدد و فارس باشد و اکثر عمل نافع باشد
عین سلیمان در آن قلعه ایست که آنرا بسلیمان علیه السلام باز خوانند در حدود کرمان در سابق الایام
چون شاهزاده در آن قلعه بودی و آب چشمه خوردی البته بادشاهی رسید عین کوسان چشمه بزرگست
و آب لطیف دارد و بجد و جرف است باشد عین مهرل چشمه ایست بقرب بیابان مورق و بزرگ بر آن
ساخته اند عین سرب اکثر بساتین و باغات از آن چشمه آب خورند عین الفضه چشمه بفر بنین

و در آب وی نقره بقدریک شغال یافته می شود عین الکبریه در حد و سلفان ست هر درختی را که تا کنون خشک شود چون قدری آب آن چشمه درخت وی ریزند در حال باز سبز شود و این معنی از عجایب است عین نهماوند در شگاف کوه نهماوندست و چون کسی محتاج آب زراعت شود نزد یکی از شگاف رود گوید مرا آب بیاید فی الحال و آن گردد و چون آب کفایت شود هم آنجا رفته گوید کفایت ست آب منقطع گردد و بسیاری از مردمان امتحان کرده اند عین الشجر این چشمه براه جرجانست آب آن غدير جمع میشود که دور آن یک تیر پتابست و در میان این غدير درختی عظیمست و بهر سال چشما باده این درخت غائب میگردد و سبب آن معلوم نیست یکی از ملوک فرمود تا آن درخت بسامیر و سلاسل حدید استوار گردانند چون آوان غیبت و رسیده سمارها کنند و سلاسل حدید گسیخته درخت غائب شد عفا صی را جهت تحقیق این امر آب فرو فرستادند بعد از مدت که مراجعت کرده و گفت هزار گز درین فرو فرستم و بر حقیقت حال اطلاع نیانستم تصویر آن بدین صورت ست



عین عبداللہ آبا و میان قزوین و همان باشد و آب آن بنا به گرمی که اگر بسینه در آن افکندند سخته گردد و جوینی در پهلوی چشمه است که آبها در آنجا جمع آید عین الکبر چشمه قریب بمکه که پیود و

نصاری آنرا زیارت کردند و آب این چشمه خوردند و اتفاقاً ایشان چنانست که کلوانی که بجهت آدم زرعست
کردند ازین چشمه برآمدند تصویر آن بدین صورت است

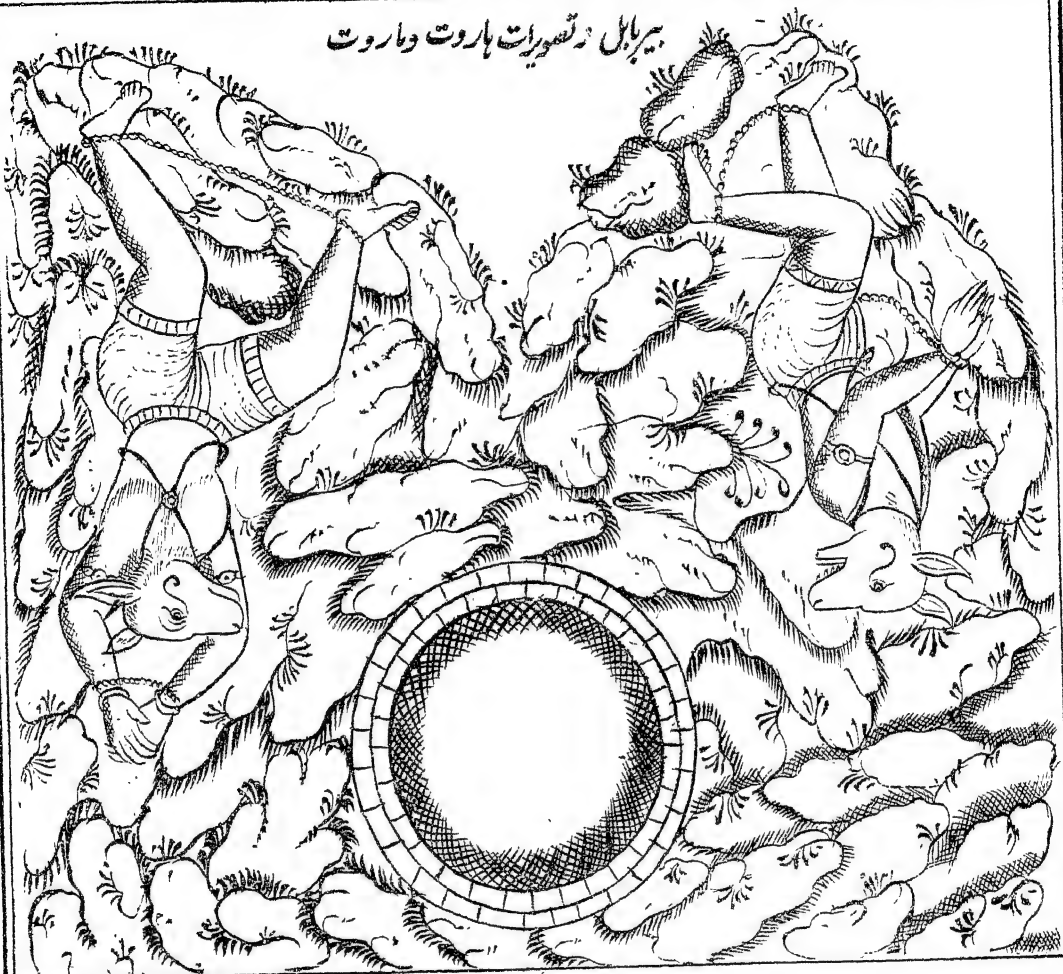


عمین که بر این چشمه ایست در آذربایجان که جامه بادن نگنند عمین المغرب بدریای مغرب واقع
شده و شهر قی تمام دارد و صندوق مقل بر سر آن موضع است و چون سر صندوق بکشند آب از چشمه
که در صندوقست بیاشامند و برین آب قصبات و آری باشد چون کم شود بیدوان آیند جمع و طعامی سازند
که هزار نفر را کفایت کند و از جنوب معاصی توبه کنند باز در صندوق آب بسیار شود و عمین العیلاج
میان جرجان و قزوین باشد و آبی گرم دارد و پیکان را از جراحت بیرون کند و سه سال را نافع آید
عمین که چرخ چنین گویند این چشمه در قریه صحارست در ولایت دامغان اگر زنبور در آن آب افکندند
سنگ منقش و لطیف میشود و عمین السهم در دیار چینست و آب آن بغایت شیرین باشد اما چون از آنجا
مقدار فرسنگی نقل کنند زهر بلاهل شود و عمین الذنب در کوه میسون باشد و بغایت صافی بود چون
هزار درم نقره در وی افکندند روز دیگر بیرون آیند شش هزار درم شود سبب آن معلوم نیست
عمین الشمس چشمه ایست که در وقت طلوع آفتاب بجانب مغرب وان باشد و چون قنابل غروب کند

بجانب مشرق جاری گردد عین المشکابی دریا چین است هر چه بدان آب غسل دهند بغایت
 پاک شود و از جامهائی که بدان آب بشویند بوی مشک بمشام رسد در میان عیون همین مفت دارد
 قناعت نموده اند بعد ازین در ثلث ابار شروع کرده میشود بتوفیق الله تعالی ذکر در بیان ابار
 که در ربیع مسکون و قنعت ابار در زمین از خیر تعداد بسیار است اما آنچه مشهورند و عربی دارند
 مذکور میگردد پیر قضائی چاهیت در مدینه طیبه که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
 آب دهان مبارک در اینجا افکنده است و بیار از ازان شفا ی کلی حاصل میشود پیر مزهم چاهیت
 بکده مبارک و مشهور نجابه گوید که هر کس آب بصدق نیت تجرع کند از هر گونه علتی که داشته باشد خلاص
 پیر بدر چاهیت میان مکه و مدینه یکی از صحابه گوید که در وقتی از اوقات بد بخار سیدم یکی را دیدم ازان
 چاه با تازیانه آتش پیرون آمد و مراد بان تازیانه ضربتی عظیم زده بچاه معاودت نمود پیر توفیق
 باراضی مغربست و بخاری از اینجا مرتفع میشوند چنانچه اگر سنگ عظیم دران چاه افکند پیرون اندازد
 و بقعر چاه نرسد پیر ارزق چاهیت بزین طرابلس هر که ازان آب بخورد احمق شود پیر سوخت
 نزدیک قریه بنجرست از اعمال مصر یوسف علیه السلام را برادران دران انداختند آب آن امرض را
 نافع باشد پیر مشاش آبی بغایت خوش دارد چون شست خام دران چاه افکند آوازهای مایل
 ازان چاه برآید و بعد از سه ساعت ساکن شود پیر صواحق هر که از آب این چاه بخورد و اطلاق بدش
 پدید آید چون آبش را اندک مسافتی برند خون شود و اگر در بر بند شک گردد و اگر خرقة حیض دران افکند
 صاعقه عظیم پدید آید و بادهای تند وزیدن گیرند حیثیت که دیوارها بشکند و عمارت ویران سازد
 پیر ماهیان گویند که چون نخیر تشنه شود و قصد پیر ماهیان کند آب از قعر چاه بالا آید و چون آب خورد
 مشغول شود آب و را غرق کند و بعد از ساعتی استخوانهای نخیر بر کنار چاه افتد و جهت آن معلوم نیست
 پیر المسیح در نواحی مصر است و درخت بلسان در حوالی این چاه است آن درخت را آب ازین چاه میهند
 و گویند عیسی علی نبیا و علیه السلام آب این چاه وضو ساخته و غسل نیز کرده و گفته اند تا درخت بلسان را
 آب ازین چاه نهند از وی روحی حاصل نشود پیر سرج بحد و بیابان رودست بر سر آن چاه
 گنبد است و جایگاه هولناک است گویند در قعر این چاه فیروزه توان یافت پیر خود در میان حوض
 نزدیک شهریت و بر سر آن چاه دیگی از مس نهاده اند و درین دیگ سوراخی کرده اند بدان معنی که آب

از آنجا بیرون آید که چند جوی بزرگ جاری شود و حال آنکه سوراخ آن بغایت تنگ است و الا شهر خود را از کثرت آب بران گشتی پیر بابل چاهمیت که هاروت و ماروت بعنوانت عاجل آنجا گرفتارند تصویر کن به صورت

پیر بابل در تصویرات هاروت و ماروت

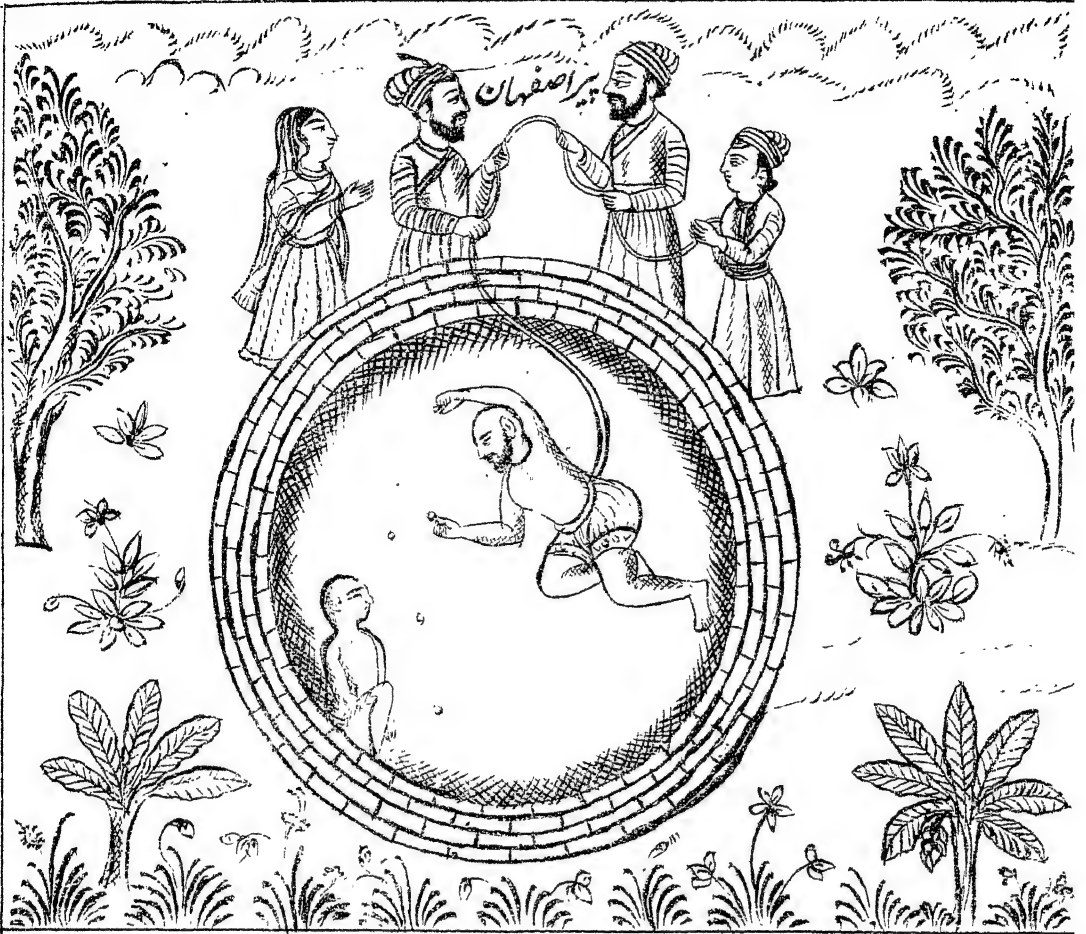


پیر اصغمان چاهی عمیق است و قعر آن پدید نیست در وقت حکومت اسحق سمجوری کودکی در آن چاه افتاده و مادر وی جنج بسیار میکرد و مردی را که مستوجب قتل بود از زندان بیدون آورده در کمر او رسیان بسته در آن چاه فرستادند تا کودک را زنده آن مرد بیدون آورد و چنین گویند که سه شب از روز سنما بر یکدیگر وصل کرده بچاه فرو گذاشتند و آن شخص قدری سنگریزه با خود داشت که در قعر چاه می افکند و بعد از آن نقصای مدت همچنان سنگ می انداخت

آواز می شنید آخر او را بالا کردند و کیفیت آن پرسیدند

گفت غیر از ظلمت چاه هیچ معلوم نشد

تصویر آن بدین صورت



پیر عبد الرحمن در ناحیه فارس است بعید التبت در اکثر اوقات خشک باشد و در هر سال یک نوبت معین
 آب غظیم در وی پدید آید چنانچه از محل خود بیالامیل کند و بر روی زمین روان شود و دیگر آسیا چپند روز
 بدان گردان باشد و تمامی مزروعات از آن آب ملوسازند و منفعت بسیار حاصل شود و بعد از آن
 در زمین فرو رود و بحال دل آید پیر سا یک هم سجد و فارس باشد و پیوسته از اسنجا بخاری گرم پود
 می آید و حرارت عظیم موثر میباشد مثابه اگر مرغی بر بالای آن پرواز کند بسوزد و در چاه افتد و خلعتی کثیر
 بر صدق این سخن گواهی دادند پیر الاصوات سجد و تبت واقع است هر که نزدیک آن چاه رود
 آوازهای غریب شنود و سخنانی عجیب استماع کنند از فارسی و تازی و ترکی و هندی چون باران آید
 آوازهای منقطع گردد و چون باران تسکین یابد باز همین دستورات ظاهر شود پیر سنگ کلدی
 بر سر آن کوه است هر کس که خواهد که در قعر این چاه نگاه کند سنگی مانند تیر بر روی آن کس آید و خوب
 آن کسی نداند که چیست جمعی گویند که در آن مرقدی که از بنات آدم است علیه السلام پیر الصنع
 در دیای هندوستان است چون آب آنرا بگیرند و در ظرفی کنند از اول حل نمایند آن بگذرانند تریاق

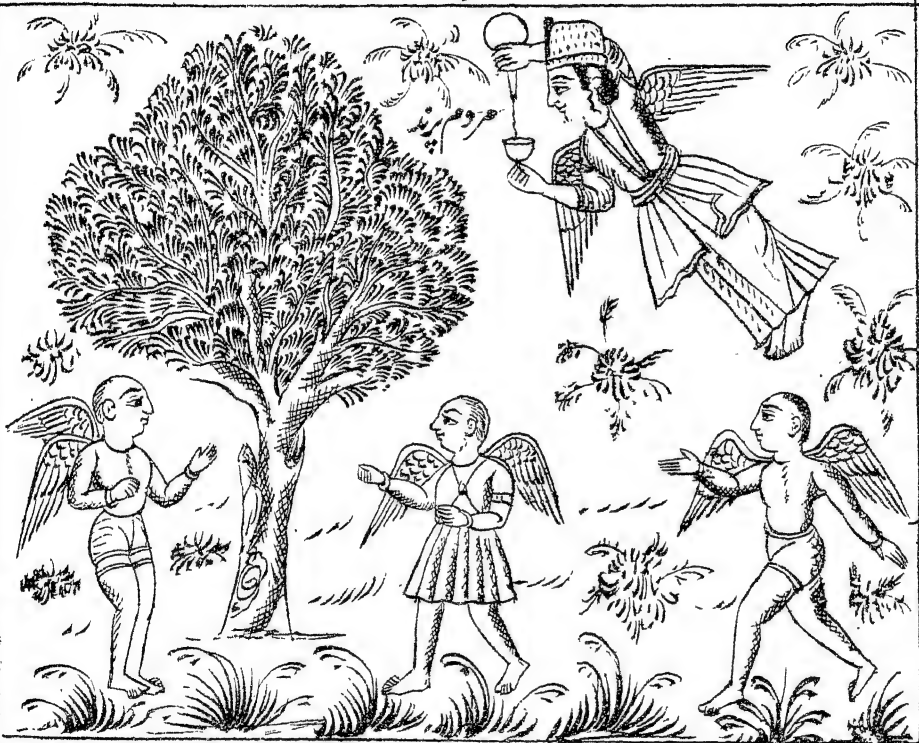
منعقد شود بغایت نافع و اگر تا آخر حوت بگذرانند زیر هر قاتل گردد و حکمت آن معلوم نیست بپیر قیصورا
 این چاه نیز در بلاد هندوستانست و درین نوعی ماهی باقیست که اگر از آب بیرون آید سنگ گردد
 و کمر در میان تخت و جزائر که در ربع سکون و قنصت در میان بجا و بطایح جزائر
 و اراضی بسیارست که بادی سبحانه تعالی آنها را محل معیشت اصناف عباد ساخته و بعضی را جهت
 اخذ فوائد و منافع پرداخته و ازین جزائر برنج بتصرف بنی آدم واقع شده و چند جزیره مسکن طغیان
 جن است و در بعضی از ان جزائر حیوانی چند اند بصورت خوب و غیر آن نیز ساکن اند و بعضی
 از آنها منفرد و وحوش و طیور باشد و بعضی از آنها معادن جواهر و طلا و نقره باشد و بر احوال چند
 از آنها هیچکس را اطلاع نیست اما آنچه مشهورست اینست که رقرقه کلک بیان می گردد
 جزیره محکوب درین جزیره درختیست که ثمره آن مشابه شکل انسان است و بعد از آن
 صورتی مانند که و از ان درخت ظاهر میشود و دو پستان داشته باشد و آن ثمره که بصورت انسانست
 از ان دو پستان شیر می کشد تا مدت یکسال بهتدریج گز میشود و بعد از ان خشک می شود
 بار دیگر بدستور اول آن ثمره از درخت مذکور ظاهر میگردد و تصویر آن است



درخت

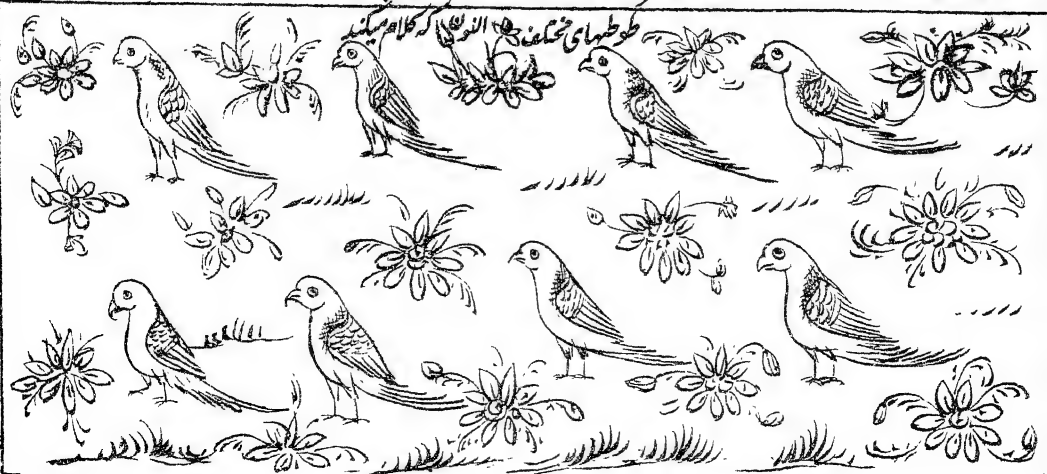
ثمر انسانی

جزیره یاقوت جزیره معظم است که در بحر معظم افتاده است و در وی نوعی یاقوت سرخ در دو کبوتر است
 جزیره الفضة بقرب خط استواست و در بعضی مشرق در راه گذر آب قطعهای نقره افتاده باشد مقدار
 یک مثقال مطابقا سنگ آمیخته نیست جزیره الزراع در یای چین است و طول آن هزار فرسنگ است
 و پادشاه این جزیره را مهر آج گویند و از خراج آن پهل هزار من طلا و اصل خزانه میشود و صنفی از رو باه باشد
 که فیل و کابوس را تواند ابتلاع کرد و درخت کا فور هم در آنجا باشد و عجائب غرائب این جزیره از خیر تعداد بیرون
 در عجائب المخلوقات مسطور است که خراج این پادشاه هر روز دویست من زر است و بیست ششصد درم ملک بگوید
 تا از آن زرشپهها سازند و در آب اندازند و خزانه او قمر دیا باشد و دین جزیره قومی هستند صورت ایشان



صورت آدمی
 رتبه اسحاق
 ایشان
 اخلاق جاهل
 و ایشان
 آنچه است که
 بدان پرواز
 صورت آن

و درین جزیره نوعیست از طوطی بنر و سفید و سرخ و زرد هر چه بشنوند باز جواب دهند تصویر آن است



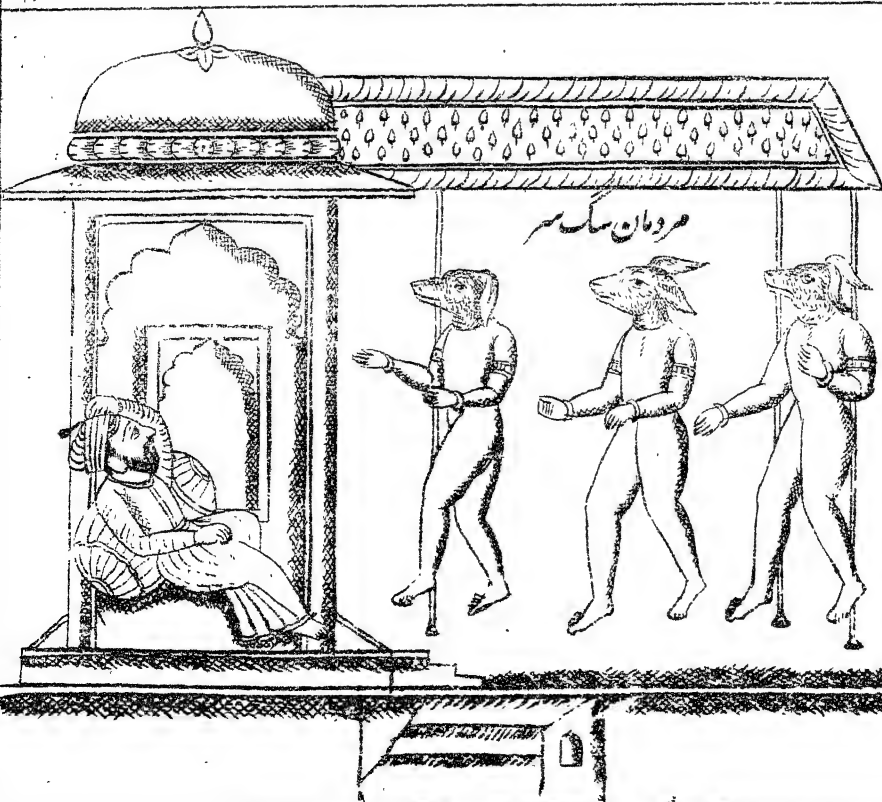
طوطیهای مختلفه که گاه میکند

جزیره اطیری دراقصای چین باشد و درش دو هزار فرسنگ باشد و دروی کوهها بلند بود و آبها
روان و بهای خوش دارد و مردم حبت یا قوت زرد و سفید و کبود دران جزیره روند و بدست آرند
جزیره فوق متصلست بجزیره نرج و از آنجا طلا بسیار حاصل شود و پنجاه اطواق و سلاسل کلاب بوزینه
از طلا سازند و بادشاه این جزیره زنی جمیل باشد و ملازمان و ارکان دولت او جموع شوند و بر جلال اختلاط
نداند و بنوس بجای همینم بسوزانند جزیره یرطانیه دراقصای مغرب است و بنایت بزرگ و عمارت



غربی بدین جزیره منتهی شود
جزیره و سلا درین جزیره
قومی باشند از تاج قوم عاد
چنانچه طول قدم ایشان یک گز باشد
و مردم خورند تصویر ایش

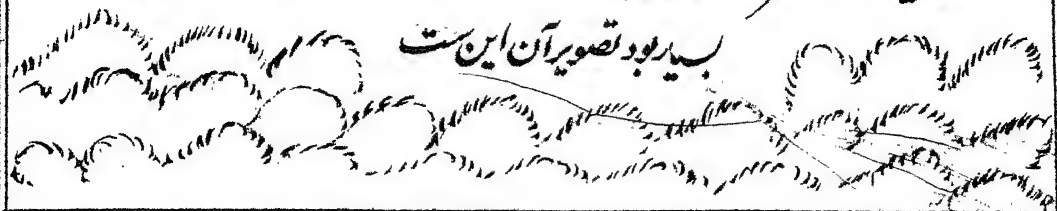
جزیره سلا مط در دریای هند است و صندل و کافور و سنبل از جزیره آرند جزیره القصر نیز در دریای هند
و در آنجا قصر است که هر کس در آن رود پیشش گرد گویند که یکی از ملوک آنجا رسید غم قصر کرد چون در آنجا رفت
با خشم و خشم اعضای ایشان بدر شد حرکت نتوانستند کرد و خواستند که بیرون آیند نتوانستند آنکه خواب برایشان



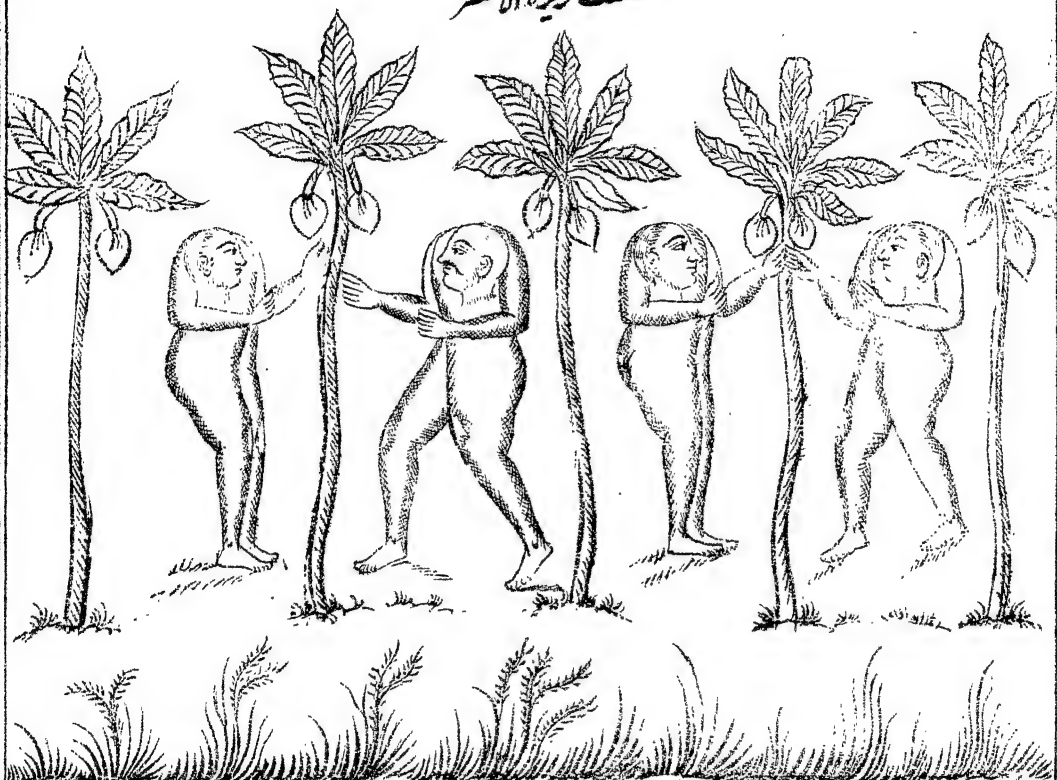
افتاد و بعضی
از ایشان تحمیل
کردند باز آمدند
و باقی هلاک شدند
خبر دادند که در آنجا
آن قصر مردگان
آنجا قومی ناکید
ایشان بر بدن او
و دروی ایشان باشد
سگ منتهی
رومی تصویر است

جزیره البرق درین جزیره سه موضع بود که تمام شبها و سال در یکی برق جعد و در یکی باران بار و در یکی باد و زو جزیره الاشقر ساکنان این جزیره را روی بر سینه باشد و اشقر اللون اند و نازیل و عود و زنجب

بسیار بود تصویر آن این است



خلقت جزیره الاشقر



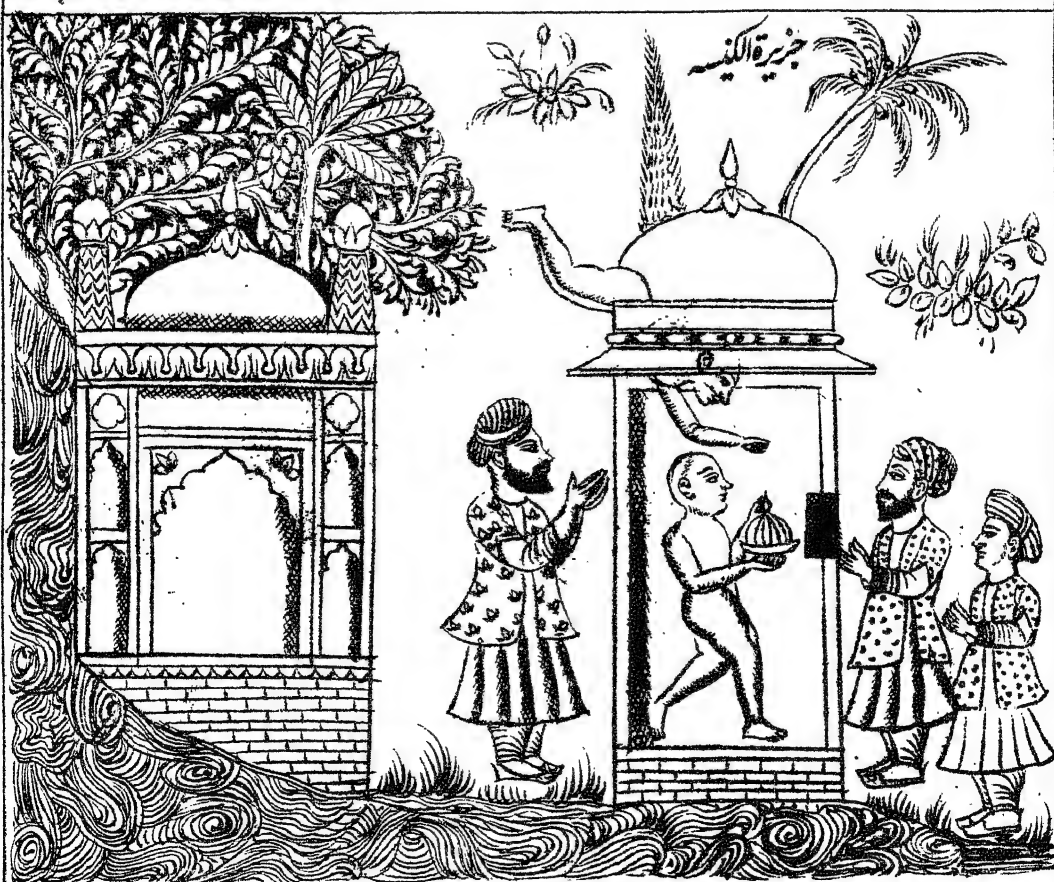
جزیره سالوس اهل این جزیره اکثر برهنه باشند از اهل هند مال ایشان آهن و نازجیل بود جزیره جاشک ساکنان این جزیره در حرب کشتی و راه زدن در میان دریا مهارت تمام دارند و بتوانند که متی در آب صحبت کنند و ضعف بدن ایشان راه نیا بد جزیره محرقه از جزائر دریا فارس است و مغاص لولود را بخا باشد جزیره الحرب از جزائر قدیم است و ساکنان آنجا قومی اند از شیاطین الانس که مقرض اموال مردم شوند جزیره مبارک از جزائر قدیم است و مردم کمتر بدانجا رسند جزیره الماس از جمله جزائر پنج است ساکنان بقا است از یک گز بیش نباشد و بیک چشم اعمی و نیمه تن مغلول اند چنین گویند که صنفی از طیور درین جزیره باشند که هر سالی بدین جا عت محاربه نمایند و بمقتار چشمهای ایشان را کور سازند جزیره سکب از جزائر رنگ یکی این جزیره است و هر که بدین جزیره رسد خلاصی ممکن نیست

تصویر مناره جزیره النار



جزیره النار از جزیره بحر مغرب است و در اینجا
مناره است باز ارتفاع صد گز و بر بالای مناره صورتی ساخته
بطلسم که دست خود بجا نهد و غریبت دراز کرده گویند
بچیند اشارت میکند تصویر آن این است
جزیره طيور از جمله جزایر بحر روم است و در اصفان طيور
صدوسی صنف در اینجا یافته اند جزیره الکینه در بحر مغرب
باشد و در آن کینه صورتی بود از سنگ و در مقابل آن مسجدیست
و بر شرقی کینه صورتی بطلسم کرده اند هر کس از آن زمان تفرج
زیارت آن کینه آید آن صورت
سر بکشد در آرد و آواز دهد که فلانی

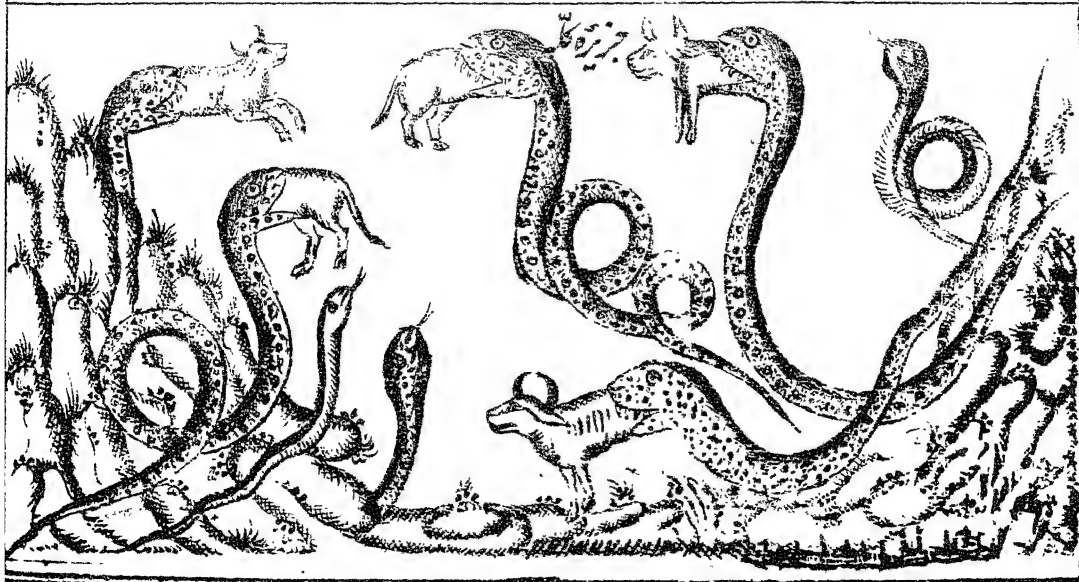
بهمان آمده است پس کینه بشاید و طعامی بقدر احتیاج او از آنجا بیرون آید و باز در مدتی پیوسته حال برمیخواهد
تصویر اینست



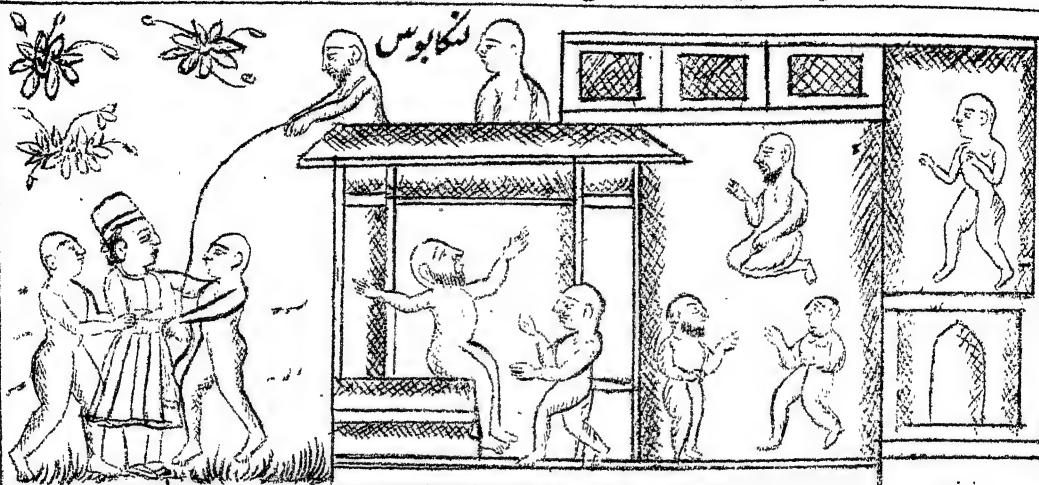
جزیره الحافوظ از جزائر بحر روم است و درین جزیره کوسفندان بغایت بزرگ باشند بی صاحب و چون سفاین تجار بد آنجا رسند بی مانعی هر چند گو سپند خواهند تصرف کنند جزیره القاهره و در بحر چین باشد و در آن جانور است که آنرا گرگ خوانند و او را بر پیشانی شاخ است قریب یک گز و چون این شاخ ببرند موضع قطع صورتی از صور حیوانات پدید آید بعد از آن باطل گردد و تصویر آن بدین صورت است



جزیره بیطایل جزیره بزرگست و در وی عمارت نباشد و شب و روزهای او تار و فرامیر از آنجا شنوند همانا جنیان در آن محل ساکن اند جزیره مهرج میان این جزیره غدیری عظیم باشد و سحر چه از طلا و جواهر بدست بادشاه این موضع افتد در آن غدیر اندازد و گوید این خزینه منست و در میان این جزیره کوهی باشد که بر تله وی آتش فروزان بود همیشه جزیره کله درین جزیره معدن قلعی بسیار بود و ماران باشند که کبک گاموش را ابتلاع کند تصویر آن اینست



جزیره لنکا بوس عارت دارو اما آنجا که ساکن اند برهنه باشند و گاهی حایر نمیشوند و اگر سافرس بدست ایشان افتد صدیکشند تصویر آن اینست



جزیره الریاح درین جزیره کافور باشد و آدمی کمتر بد آنجا تواند رفت و حدود و فزاد آن در آنجا باشند جزیره قمار در نهایت هندوستان است و در وی دخت عود باشد و عود قماری ازین جزیره آرند جزیره الکرومی از بحر خضر باشد و در آنجا نوعی از درخت بقم باشد که بیج آن تریاق زهر افنی و یا زهر ساز

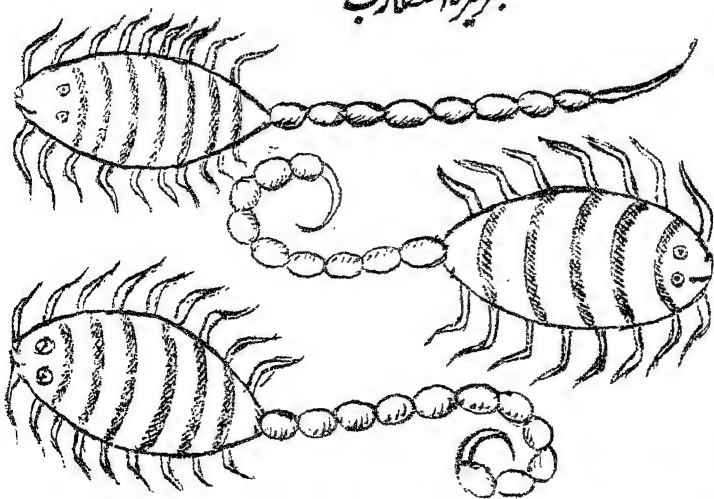


سموم با و درین جزیره گاومیش باشد که دنبال ندارد و جنبی دی باشد که قات ایشان چهارگز باشد و مجموع برهنه گرد و سخن ایشان فهم نتوان کرد تصویر آن

جزیره العقارب

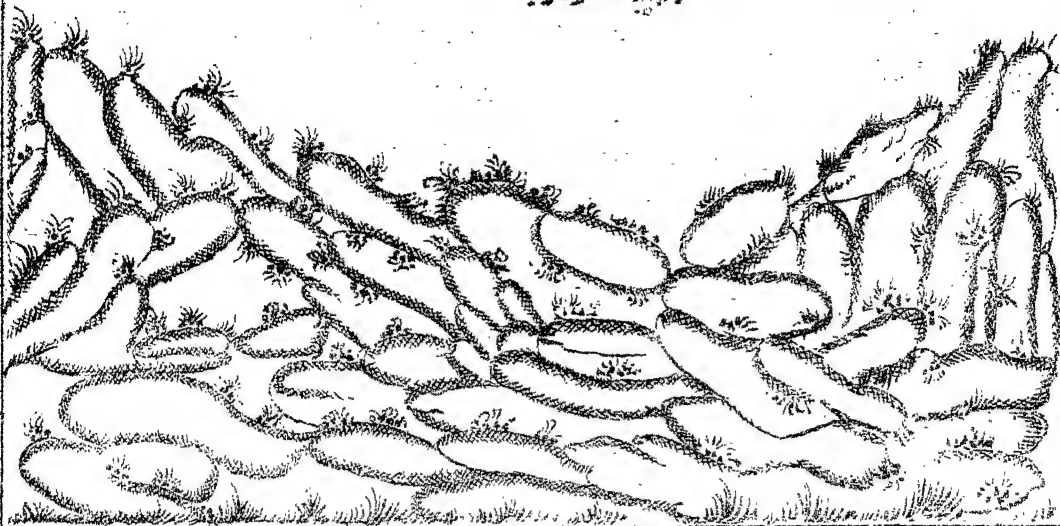
از بحر خضر است آنجا که در آن عظیم با و صا جهان نام گوید که او معتقد می شنیده که بزرگی چشم آن که در آن چند چشم شتر باشد تصویر آن اینست بدین صورت است

جزیره العقارب



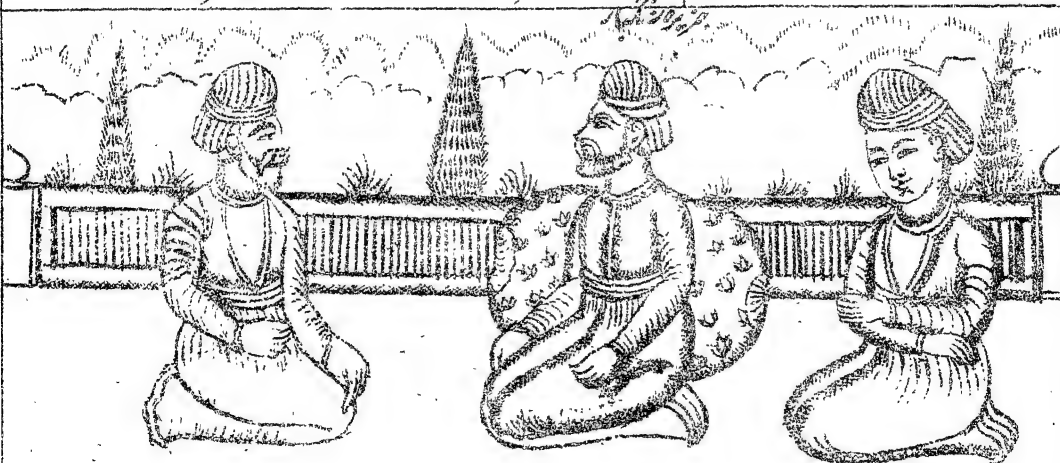
جزیره سراندیب جزیره عظیم است و مساحت آن هفتاد و هشتاد و دو کیلومتر است و در وی کوهیست که بهبوط آدم
علی نبیا و علیه السلام بر آن واقع شده است و درین کوه الماس یا قوت سرخ و زرد و کبود توان یافت تصویر آن

جزیره سراندیب



جزیره شیس در آن جماعتی باشند که آدمی صید کنند و معاش ایشان بدان گذر و جزیره صلی
در وی درخت فلفل بسیار بود چنین حکایت کنند که برهنه خوشه فلفل برگ بزرگ باشد و چون باران باریدن
گیرد این برگ خوشه را بهیچانند تا بروی نیارد چون باز ایستد برگ از روی خوشه بر خیزد پیوسته چنین باشد
جزیره زنگبار در دریای زنگ است و در وی عجایب بسیار بود و از آن جمله آنکه در آنجا طایفه زنگبار
باشند و این غریب تر که شعر چشم و ابروی و سر و دلب و حواجب ایشان نیز سفید بود و تصویر آنهاست

جزیره زنگبار



جزیره حاصل در دریای فارس است و گاه گاهی چون این دریا مکندهای عظیم نمیشکلی بماند و مردم آن نواحی
چون آن ناهای را بگیرند و بچوب مشین و روشن بگردانند و بکنند تمامی سال مردم آن دیدار آن کفایت کند و معارف آن

جنت سوختن واحاد الناس اجبت خوردن این روغن را در ظرفی چوبین کنند و الا در هر ظرف و هر جا که بود
ترشح کند و مجموع ضائع شود جزیره قهر و ~~سختی~~ جزیره معرفت و کشتی از عرصه شام بدوز و بقیس و دواز
بقس بسره روز بروم رود و کتان و صوف قبرین را بنجلا طراف برند جزیره اجبیات و بحر خزرست و
عرصه آن پر بار باشد اما ماران ضرر مردم بنیرسانند جزیره آجین این جزیره نیز در بحر خزرست و آنجا هوا
مهیبت استماع میشود و هیچکس را نمی بینند بدانجهت آنرا بجن منسوب دارند و گویند که سلیمان علی نبینا و علیه السلام
بعضی جن را درین جزیره قید فرموده است تصویر نیست



جزیره سوریا و دریای فارس است و مکان آنجا قومی باشند بر ملت خلیل الله علی نبینا و علیه السلام
جزیره البیض از هزار بحر و روم است و در وی معادن نقره بسیار باشد از خجالت آنرا به میان نسبت کرده اند و
حیوانات سوریه آنست



شافع پیش ازین
جزیره حاصل آید
جزیره النور
از جمله جزایر دریا
افریقیه باشد و در آنجا
حیوانات که در آنجا
او مانند حصا
بنی آدم است الا
گوشن می تواند برآید

جزیره السقیه از جزائر دریای شام است و دور و دوری نو در سنگ است جزیره صورا
از جزائر دریای روم است و دور و دوری نو در سنگ است ساکنان آنجا در علوم غریبه مهارت
دارند و ایشان را در وضع طلسمات شافی عالی بود جزیره الطیبه گویند جزیره بزرگست در دریای
شام و در آن صدوسی فرسنگ است اهل تجارت را از آنجا منافعی بسیار بدست آید جزیره بوکساف
از جزائر دریای طبرستان است و تمامی این جزیره سنگ خاست جزیره قشمر سمرقانی نیز در دریای
طبرستان است و عرض آن هزار بود و لفظ سیف را از آنجا حاصل میشود جزیره یاکر
درین جزیره آب روشن نباشد و تمامی آبش سیاه و بدطعم بود و هر سال زان آب آتش برآید
و بهر استعاضه بود و سبب آن معلوم نیست جزیره حبیل در برابر بندالان واقع شده است
و بغایت کوچک است و در دریای عجائب بعضی از ولایت و جبال و احجار
و حیوانات بر و طیور و اشجار و ذکر عجائب و بحار و حیوانات بحر و غرائب انهار و جزائر و عیون و غیره
از عجائب عالم که بقدرت آفریدگار عالم ظهور یافته است در بیان شمه از کوه قاف و غرائب از ولایات و کوه قاف

در بیان کوه قاف

از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم منقول است که گفت خدای تعالی کوه قاف را اگر دگرد
این جهان آفریده است و جهان در میان کوه قاف چون انگشت است بمیان انگشتی و کوه قاف
از زم و سبز است و از سبزی چنانست که این کمبودی آسمان از فروغ و لیت که بر آسمان افتاده است
و اطراف و جوانب آسمان با کوه قاف پیوسته است و از آدمی هیچکس آنجا نمیتواند رفت زیرا که
چار ماه در تاریکی باید رفت تا آنجا رسد و آنجا آفتاب تابانستارگان بنشینند و روشنائی آنجا از شعاع کوه قاف

در بیان شارستان جابلقا و جابر ساه

این دو شارستان است یکی که در جانب مشرق است آنرا جابلقا خوانند و دیگری که بجانب
مغرب است آنرا جابر ساه گویند و این شارستانها از زم و دست سبز و هر دو با کوه قاف
پیوسته است و هر شارستان در دوازده فرسنگ است در دوازده فرسنگ حضرت امیر المومنین
علی رضی الله عنه از حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام پرسیدند که عدد حلالق آن
و در شارستان چند است حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم فرموده اند

که هر شارستان هزار درخت دست و بر هر درخت هزار مرغ نوبت و درست که هر شب که
نوبت دارند تا سال دیگر نوبت بدین نوبت دارند و این نوبت داشتن ایشان
از برای آنست که در آن ناحیه مردم بسیارند که ایشان را نا قیل گویند و آن مردم را
باین جنس لائق شارستان تعصب است و شب و روز بایشان کارزار می کنند باز
حضرت امیر پرسیدند که این جنس لائق جالبقا و جابرسا از من بزرندان آدم اند یا نه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم که ایشان نه آدم اند نه جن و نه فرشتگان اند لیکن
طاعت ایشان بر مثال فرشتگان است و روشنائی از شعاع کوه قاف است و سنگ
و سفال ایشان چون نور است که همی تابد و نورش ایشان از نباتی است که از زمین میرود
چیزهای پوشند و ایشان را توالد و ناسل نیست زیرا که ایشان همه نرینه ماده در ایشان
نیت و ایشان همه مسلمانند و دین و شریعت مسلمانی دارند و از اهل بهشت اند زیرا که
در شب معراج چون جبرئیل مرآة آسمان می برد و آخر مرآه سوسه ایشان بر دهن اسلام
برایشان عرض کرد و ایشان اسلام قبول کردند العلم عند الله المعبود و بعد ازین
وقت آنست که خامنه شکبار بزرگ را که از بلاد که از مغفلات شهرهای ربع مکه و شام و غیره

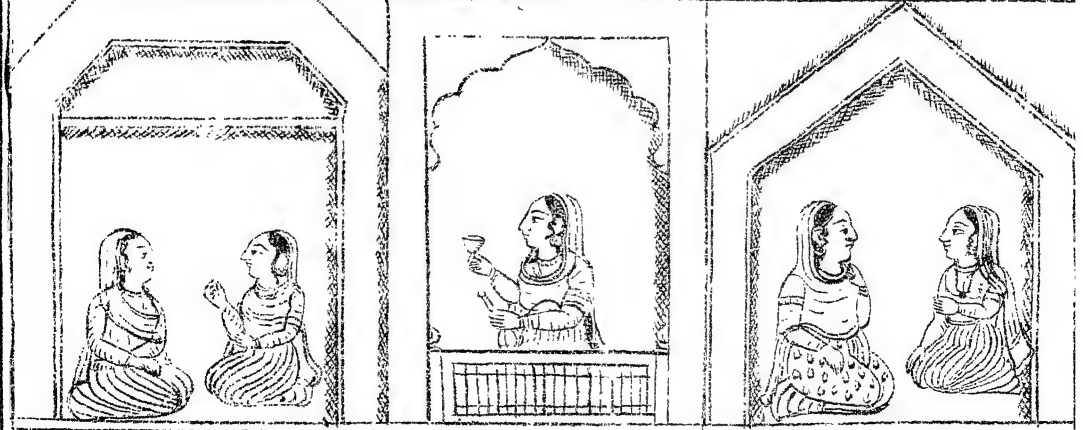
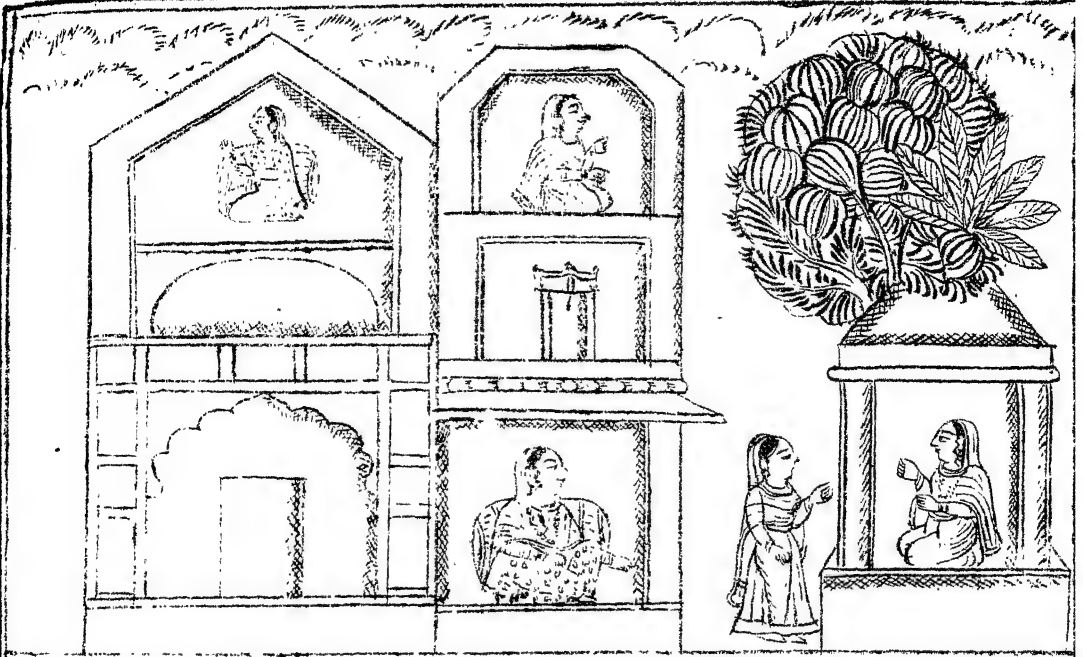
و کمر شمشیر از دیار مغرب

و دیار مغرب عرصه ایست که چون ساحت سینه که میان کشاده و پهن است و بود و عجایب
و عنایب و دیار مغرب از حیز تقریر بیرون است و تفصیل اسامی بلاد مغرب در صور الاتفاقی
مذکور است و دوران ولایت غرب قریب بسفاه الریح مغاره ایست بے پایان و از
غایت گریه و کثرت ریگ روان باده عملی در آنجا نتوان یافت و در بعضی منج بنظر رسیده
که بر جوانب آن مغاره ریگ روان است و آن راه نیز چپ در روز گذرند و در میان بگريستان
شهریست که در آن همه شهر زنمانند و اگر مردی در آنجا رود از آن قضاے آب و هوا

شهو تش ساقط گردد و بلکه در اندک زمانی

مردم روح از قفس قیامش پرواز کنند

تصویر آن بزی صورت



و در آنجا چشمه است که چون زنان در آن چشمه نشینند شوقی بذات و نفس ایشان غالب گردد و بچشمه که
 از غایت ذوق نطفه ازان زمان مفصل گشته در رحم سیکر انسانی منعقد گردد و چون نطفه مرد بان منضم نیست
 لاجرم فرزندان همه فقیر باشند و هر زنی که از حیض پاک شود اگر روز دیگر در آن چشمه نشیند حیض و معاد
 کند و چندان خون از وی برود که بهلاک نزدیک شود و آن زنان رشک حور و پری انداز طلب محبت
 بری اند و اگر فی الحال یکی ازان بولایت دیگر افتد از بها شرت آزرده خاطر گردد و اما از چندگاه عادت آن دلالت
 کند و عورات آن شهر شرف اسلام مشرف اند و در عبادت حق تبارک و تعالی و تقدس درجه علیا دارند
 و هر کار که جهت انتظام امور دنیوی مردان را باید کرد از عمارات و زرعت و غیر آن زنان کنند و هر چیزی که
 حاصل شود در میان خود بسبوت قسمت نمایند و بزرگی و کوچکی و نزاع جهت سود و زیان در میان ایشان
 نباشد و افزونی مال و تنعم و ذخیره نهان و تعظیم را از مخطورات شماند و در یک جانب دیگر ازان بخاره
 طائفه بنی اسرائیل توطن دارند و زمانی که حضرت باری سبحانه تعالی فرعون و قبطیان را غرق بحر غضب
 خویش گردانید جمعی از بنی اسرائیل دست بدعا برداشته بزبان تشخّص گفتند یارب ما را دیگر بمیان این قوم مبر
 و اند اعلم و در غرائب عجائب لایست بیجا نگزید بجا که شهرت در نهایت معموری و عظمت کمال
 وسعت و بسطت و وسعت مملکت بیجا نگزید از حد سرانند و تا ولایت بنگاه بنگاه که بکلیه که اشتها دارد و از
 ناحیه ملیبار تا حدود بنگاه زیاده از هزار فرسنگ باشد اکثر محمود و آبا و ان و هفت شهر بند و حصار پیرامون یکدیگر
 کشیده اند و اگر در حصار و عرض پنجاه گز همه جا سنگها بقدا می نضفی در زمین و نضفی بیرون قریب بهم
 محکم کرده اند و میان حصار اول و دوم و سوم و سواتین و فرائع و عمارات و از سوم تا هفتم دکان بازار
 بیشمار و قصر بادشاه در حصار هفتم است و بر درگاه پادشاه چهار بازار در برابر یکدیگر واقع شده و بر سر هر بازار
 طاقی رفیع و رواقی بدیع ترتیب داده بود و اسواق آن بلده بغایت طویل و عریض و دکانان گل فروش
 فراوان دارد و در آن شهر پوسته گل خوشبوی و تازه روی باشد و خلایق آنجا استقامت را بعین جمله
 ضروریات دانند و بی بوی خوش صبر نتوانند کرد و در بارگاه سلطانی جوهری آب صافی روان فراوانست
 و بر اطراف آن سنگهای تراشیده پل انداخته بر جانب پیمین ایوان پادشاه و یوانخانه بغایت وسیع
 ساخته بود و پنجاه ستون سربل کیوان اثر داشته از سنگ کج و وزیر ایوان کرسی ساخته بود بلند آن
 کرسی زیاده از قد آدمی بود و کرسی که طول و شش گز عرض و دوازده خانه و نویسندگان آنجا نشینند

و در میان آن چهل ستون خواجه سرالی ملقب به دنا یک بر دکانچه بحال استقلال در دیوان محلی نشست
 و در پایان دکانچه چو بداران صفها کشیده ایستاده بودند و هر کس را که مهمی داشت بمیان ایشان
 و آمده تحفه گذرانیده روی بر زمین می نهاد و بر خاسته عرض مدعا نمیداد و دنا یک مذکور بر موجب عدالت
 حکم میکرد دیگر کس را مجال مداخلت نداشت در بیان صفت و ولایت کشمیر بدانکه کشمیر ولایت
 در میان اقلیم چهارم و عرصه زمین آن مکان طولانی واقع شده و آن محرومه مخفوفست بگو بهای لب
 بی مانند شمالی آن متصل است بولایت بدخشان و جنوبش بمالک هندوستان و غربش لزیت است و
 بنزدل و مسکن قبایل افغانان و شرقیش بمبادی صحرا قبت و پیچ بگانه درباران دست تصرف نیست
 چه معظم طرف آن مختصر است در دوسه راه انداخته کی بجانب کوهستان بدخشان میرود و عبور از آن بقا
 صعب و دشوار چنانچه احوال و اقبال از آن جبال بر پشت الاغ و دواب میسر نیست و مردم آنجا بار بار پشت
 گرفته بچند روزه راه آنجا میسرسانند که در آن مکان بر چهار پایها بار توان کرد و راهی که بصوب هندوستان
 میرود نیز همین منوالست و یک راه دیگر بجانب صحرائی قبت است بکمرته ازین دورا هند کور آسانتر است اما
 گیاره چند روزه آنجا نه هر دارست و سواران و مردان و دشت بغایت دشوار زیرا که هوای آن صحرا مستعفن و
 ناخوش است بیکبار پس در آشنایی ز قارلفش گیر شده می افتد و شکمش دم گرفته میرود و در آن دشت عموما
 که در میان آن کوهها واقع است دوهزار قریه معمورست با چشمهای آب خوشگوار و انهار بسیار و کثرت اشجار
 با اثمار و پیچ جابک و حبثین غیر معمور نیست و اکثر و اغلب زراعت آن دیار برنج است در نهایت خوشبو
 و هوای آن ملک موافق و سازوارست و گویند در آن ولایت دلکشای شهرست معظم و خوش هوا و زیبا
 قعر نام است و نشین پادشاه و حکام ایشان آنجاست چون دجله بغداد نهری در میان آن دائم الدهر
 روانست و عمارات شهر بر دو جانب است و از جمله غرائب آنکه اینچنین نهری بپایان از یک چشمه است که
 آنرا دیر میگویند بیرون می آید و سر چشمه آن به دران نزدیکی واقعست و بروی آن آب سنی نیز از پل از
 کشیتها و زنجیر بسته اند و از آنجمله مهنت پل در درون شهر واقع است و عمارات تکلف پزیر و زیبت و اکثر
 از چوب ساخته اند بعضی کنده کاریست و بعضی فلون و نقش و در کوه و دشت آن دیار حبث اثمار هفتاد
 اشجار میوه دار پیدا میشود و چون به ایشان ملل بهر دست برف عظیم می بارد و میوه های گرم و سرد
 چون خرما و انار و لیمو و غیره حاصل نمیشود و اما از مواضع دیگر با بنجای می برند و بعضی مورخان گفته اند که

که ولایت کشمیر از جمله بسا تین سبعة است که بفرموده حضرت سلیمان علی نبینا وعلیه سلام جنیان آنرا انشا کرده اند و از غایت لطافت آب و هوای مردم آنجا بشکل و شمایل زیبا میباشند و خوشترنگ و در بیان عجایب و غرائب و لایست خطا برای عالم آرای ساکنان مسالک بدائع و سائران ممالک قنای که پیوسته خاطر خیریشان از ایراد حکایات غریبه و روایات عجیبه متمتع است مخفی و مستور نماند که صاحب مطلع السعدین در خلال احوال مرزا شاهرخ بهادر خان بن امیر تیمور صاحبقران قصه حیرت انفرای و دلگشای خطاکه که از روایات ثقات نقل کرده چون بقدر مناسبتی بوضع این مختصر داشت بآبرعلیه موجری از آنست تسطیر یافت صاحب مطلع السعدین گوید که چون مرزا شاهرخ ایلیان بجانب خطا ارسال شده داشت در شانزدهم ذیقعد^{۱۲۸۰} شنی و عشرين و ثمانمائه از هرات بیرون آمده توجه نمودند و در شانزدهم شعبان^{۱۲۸۱} شمس و عشرين بمر حد خطا رسیدند و آنکه حاجی حاکم سرحد بود ایلیان را طولی عظیم داد و انواع تکلفات حاضر گردانیده اصناف خدمات بتقدیم رسانید و در آنجا تشرافی بشکل لکک ساخته بودند پس می اندر روش رفته بطریق آن جا نور بر میداشت و سر می جنبانید و بغایت تقلید شبیه میکرد و چنانچه منشا حیرت مردم گردید و بحد^{۱۲۸۲} شمس و عشرين بمر حد خطا رسیدند و بعد از چند روز بقراول رسیدند و این قراول قلعه محکمست و اطرافش کوها رفیع راه در میان قلعه واقع گشته از آنجا یک تپه دیگر نسخه اسامی ایشان نوشتند از آنجا بسو کجوا آمدند و تمامی رفوت و سباب ایشان را گرفته در دفتر ثبت کردند و بخان زمان پادشاهی سپردند و جمیع مایکست از ماکول و مشروب و ملبوس و مفروش بام خانها مرتب و مهیا بود و هر شب برای هر کس یک دست جامه خوب برشته و یک خدمتکار آماده کرده بودند و از آنجا تا خان بالیق که تختهگاه پادشاه ایشانست نفوذ و نه بام خانه است همه آبادان و میان بام خانها چند قرق و کیدی قوتست و قرق و عبارتست از خانه که بلندی آن شصت گز است و دایم درینجا ده کس میباشند اگر قضیه روی دهد در بالای آن آتش افروزند و از آنجا قرقوی دیگران آتش دیده آنجا نیز آتش برافروزند و همچنین دیگرست تا در یک شب از روز سه ماه راه خبر داشتند که البته قضیه واقعست بعد از آن مکتوبی که مستقیم تفصیل آن بود متعاقب رسیده از یک کیدی قوتا بدیکر کیدی قوت دست بدست میرسانند و کیدی قوتخانه داری چند مردم که در آن خانها ساکن اند و سیاق ایشان چنینست که مکتوب را یکیدی قوتا بدیکر میرسانند و مسافت میان دو کیدی قوتا چهار دانگ و سیگست و از سو کجوتا قجوتا که شهری بزرگست نه بام خانه است و در هر بامی چهار صندل^{۱۲۸۳}

هر اسپ و دراز گوش بود و جهت آوردن ایلچیان و در قنچو خانه ایست که آنرا چرخ فلک میخوانند و آن مثل
 کوشکی مثنیست و از زیر تابا لا پانزده طبقه ساخته اند و در هر طبقه منظرهای متنوع خطا غرضهای نیکو و ایدها
 و در آن طبقات صورتهای غریب بکاشته اند و در آن صورت دیوان ساخته اند که آنرا بر دوش دارند و کوشک
 بعیت گزلبندی و دو آژده گزین است همه از چوبها تراشیده و مطلقا کرده اند گوی طلست و سترابه بزرگ
 در زیر آن کوشک مرتب گردانیده اند و میلی از آهن از زیر تابا لا در آن تعبیه کرده و دیگر میل بر سر کرسی مبنی
 نهاده و سه دیگر میل بر سقف کوشک استوار کرده چنانکه درون سرباه باندک حرکتی آن کوشک معططم
 و گردش حرکت درمی آید القصه ایلچیان هر روز بیامی و هر هفته بمقامی میرسیدند تا چهارم ماه شوال
 بشهری در کنار آب فراموران که آن آب در بزرگی برابر حیچونست رسیدند و در آن شهر و خزان صاحب حسن
 بسیارند بحسن آب و مشهور گشته و از آنجا گذشته از چند شهر دیگر عبور نموده بیست و هفتم شهر شوال بشهر صید
 رسیدند و این شهر است در کمال عظمت و از آنجا بتخانها بسیارست و در یک بتخانه بتی جسم از برنج
 ریخته اند که بلندش پنجاه گز و بر هر عضوی دستی و بر هر دستی بتی ساخته اند و آن بت بآن بزرگ
 بران کرسی موضوع است و در قدیم بت که هر یک بطول ده گز باشد بر بالای دو طبقه ریخته اند و این
 خود بتی نماید چنانکه گوی معلق است و آخر روز هشتم ذیقعه هنوز صبح صادق ندیده بود که بدر و از
 شهر خان بالیق رسیدند و آن شهر بغایت بزرگست چهار حصار دارد و از هر حصاری تا حصار دیگر یک
 فرسنگ است و سودا و عظم حاکم چین است و آنرا خطا نیز گویند و آن بلده در موضع طولانی افتاده است
 و درش بعیت و چهار فرسنگ است و از ابتدای شهر تا انتهای محل بام بسته اند و طول راهست بازارش
 سه فرسنگ است و از جمله اهل حرفه سی و سه هزار دکان رنگرزیست و باقی اصناف برین قیاس توان کرد
 و از جمله ثغرات هر روز بمقصد بالش تغائی نمک نجاست و از جمله پکان آن مکان هفتاد تومان بشکرینند
 که عبارتست از مقصد هزار کس و هر هفتاد هزار تومان دیگر رعیت اند سوامی غربا و تجار و آئینده و زمین
 و کشتیان و عبده اوئمان که دخل دفتر عرض نیستند و هر شب چهل هزار عیش حفظ و حراست بیشتر است
 دارند و در میان شهر چنبدین رود بزرگ جاریست و سیصد و شصت پل چوبین و قنطره بران بسته اند و بتی
 بجد و عدد در آن انهار آمد و شد مینمایند و با وجود شهر بدین عظمت که مذکور گشت فرش کوچها و محلات
 و اسواق تمامی از خشت پنجه و سنگ تراشیده است القصه ایلچیان را از پهلوی برجی که عمارت میکردند

بدون شهرخان بالیق در آورند و بر و گاه با و شاه فرود آورند و آن فضائی بود و مقصد قدم همه بسنگ
فرش بسته و در دو جانب دریا پنج میل محمودی ایستاده ایلیان از میان گذشته بدرون در آمدند
و قریب بصد هزار آدمی در وقت صبح که هنوز روز روشن نشده بود حاضر بودند و در آن ییرو فضائی بود بغایت
وسیع و تختی بلندی آن سی گز و بر بالای آن تخت عمارت عالی که ارتفاع ستونهای آن پنجاه گز و در
ستونهای دروازه ساخته و این میانه هم با و شاه است و از چپ رست کور که و نقیر و نقاره و ناقوس
و کس منتظر با و شاه اند که کی بر آید آنها را بنوازش در آورند قریب بصد هزار آدمی در آن وقت بر درگاه
جمع گشته بودند و دو هزار مغنی و سازنده ایستاده و از بزم وزیر ساز کرده و دو هزار مرد و دیگر سلاطین و
القاصه چون روز روشن شد آنها که منتظر ایستاده بودند یکبار ناقوس کور که و نقیر و نقاره فرو گرفتند
چنانچه زلزله در گنبد گردون افتاده و آن سه دروازه کشادند و خلأ فوق درون دویدند چون از این فضا
بفضای دیگر رفتند آن نیز بغایت وسیع و دلکش بود و در آنجا نیز کوشکی بود از کوشک اول ب عظمت تر و تختی
آورند بلندی آن چهار گز باطلس زر گرفته و نقوش خطائی و شکل سیمرغ و صور دیگر در و نگاشته و بر
کرسی زر نهاده و چپ رست خطائیان صف زده ایستاده اند و اول امرای تومان پیش آمدند بعد از آن
هزاره و صده و ایشان بغایت بسیار بودند و عقب ایشان جبه پوشان و نیزه داران و فزون از حد
و شمار و بعضی از آن شمشیر پاکشیده در دست و مجموع آن خلأ فوق چنان خاموش بودند که گویا منتفسه
اینها نیست و چون پا و شاه از حرم سرای بیرون آمد و زوبانی پنج پایه ساخت نقره بر جنب آن تخت
نهادند و پا و شاه بر تخت آمده بر صندلی زرین نشست و او مردی بود میانه بالا قریب دویت و سصد
موی محاسن او چنان دراز که در کنارش سه چهار حلقه و از چپ رست تخت و دو دختر ماه پیکر خوش منظر
مویها بر میان سر گره زده و گردن و عارض کشاده و هر و ارید با می بزرگ در گوش آویخته و کاغذ و قلم
در دست گرفته منتظر تا پا و شاه چه فرماید هر چه بر زبان پا و شاه گذرد فی الحال قلمی نمایند چون پا و شاه بحرم
درون رود آن نوشته بعضی اورسانند که اگر چیکمی را تغیر باید کرد نوشته بیرون فرستد تا اهل دیوان
بران موجب عمل کنند الحاصل چون پا و شاه بر تخت قرار گرفت و صفها بر آید روی پا و شاه ایستاده
ایلیان را پیش بردند قریب دو اندک گز نزدیک تخت و امیری را فو زده و بخط خطائی احوال ایلیان
نوشته بر خواند مضمون آنکه از راه دور و در از پیش شاه رخ پا و شاه آمدند و بواسطه پا و شاه تبرکات

و توتومات تخته آوردند و بنای بسزوده آمده اند بعد از آن حاجی یوسف قاضی نام که یکی از امرای تومان و از
مقرن بابوشاه بود پیش آمد با چند نفر دیگر از مسلمانان زبان آن پیش الچیان آمدند و ایشان را گفتند و تا شوید
بعد از آن سر بر زمین ننهد سه نوبت الچیان سر بر زمین نهادند بعد از آن مکانی بجز خانجی در پارچه طلسم پیچیده
بود دست گرفتند و مولانا قاضی مذکور پیش رفت و آن مکانی را گرفته بخواجه سرانی که در پیش تخت استیاد بود
و خواجه سرانی آنرا پیش برده بادشاه را گفت که بشا و دیده باز بخواجه سرانی داد بعد از آن هفت تن از اعیان الچیان
پیش بردند و پادشاه احوال شاهنجه میرزا و فرزندان او پرسید و دستنار نمود پس الچیان ابفضای الدین
باز آوردند و خواشاه گسترانیدند و ایشان را بر سر خوانها نشاندند و بعد از فراغ طعام ایشان را بر بام خانه
بردند و جمیع مایحتاج از ماکول و ملبوس و مفروش آماده و مهیا بود و در محکم کچجی حبشی بود و سپان را آورد
الچیان را سوار ساخته بدرخانه بادشاه بردند هنوز از شب اندکی مانده بود و در آن وقت سمیصه نیز آمدی
استیاج جمع شده بود و چون روز شد آن سه دروازه را کشادند و الچیان را با سپاهی تحت بردند و از برای شاه
پنج بار سر بر زمین نهادند و پادشاه از تخت فرود آمد و الچیان را برین برده و در آن جشن از نواد و امور غریبه
بسیار بود و از آنجمله شخصی برستان خوابیده بود و هر دو پای خود بالا داشت و چند نعل بزرگ بر کف او نهادند
و شخصی دیگر مجموع این نهاد بدست گرفته پیرای ده ساله آمد و بر بالای این چهارفت و بلند ی هر فی هفت گز بود
آن کوک بر سر نهیا انواع بازیها کرد و آخر نهیا را یک یک می انداخت تا یکی رسید بعد از آن بر سر آن نهیا
معلقا زده بازیها کرد بعد از حرکات غریبه از سرنی خطا شد چنانکه هر کس پنداشتند که افتاد و آن عمد خود را
سرداده بود چون از بالای فی جدا شد پس یکبار آن شخص خفته بکمال سرعت بر جسته و او را در پهلوی گرفت
القصه الچیان چهارم و پنجم حادی الاول ^{۱۲۸۰} سنه خمس و عشرين و ثمانیة از پادشاه رخصت گرفته از خان بلین
بیرون آمدند و باز بدستور اول بلکه بهتر از پیشتر مراعات می یافتند و منازل و مرسل طی کرده می شنیدند
و در دهم ماه رمضان ^{۱۲۸۰} سنه خمس و عشرين و ثمانیة بهرات بابرکات باز آمدند و بر بیان عجائب و
عرائب جمال هر چند یک نیز زد و هم بسره حد تصدیق غرائب امور نرسد اما چون عقل و دیرین که مقتضای
ارباب دانش و یقین است بدیده امعان نظر کند و اندک بعد از تعلق اراده قادر مختار بوجود امر ممکن
لذاته بآنکه در نهایت استمال باشد هر آینه از طریق وجوب بر منصفه ظهور جلوه گر آید و چون مخبر صادق علیه السلام
از وقوع آن اطلاع نماید باید که بی ریب و شبهه بحسب بول تقی باشد و اعتقاد و در کمال قدرت ماکال الملک

جل زکرة سمت از ویاد پذیرد نابراین در نظر اهل بصیرت مناسب چنان نمود که شمه از وقایعی که عقل بشاهد
آنی اعتبار نداشته باشد مذکور و مسطور گردانید که از مطلقه این کلمات موجدان را یادتی عسر فان
و ملحدان را اصول بیان بپوند من الله التوفیق و هو یدعی الی سوا الطریق بدانکه در حد و در فانی کو
که سنگهای آن چون بشکافند در میان صورت آدمی سخاشته بنیند بعضی نشسته و بعضی خفته و بعضی ایستاده
و دیگر در شرفی بطام کو بهیست در بنجاختیست که چون بنجاستی بران واقع شود چندان باران بارد که پاک شود
و دیگر کو بهیست در حد و دین بر سر آن کوه آب از هر طرف جاریست اما پیش ازین که زمین هامون سردسنگ
میکرد و دوشب یانی سفید از آنست و دیگر در طبرستان کو بهیست که آنرا هرگز کوه خوانند که بی فروخته آید
و هرگاه که یک بانگ بر آب زند بایستد و چون دیگر بانگ نذر وان گردد و پیوسته چنین باشد و دیگر در کوه
اندلس غاریست که اگر فستیک بر سر چوبی بنزند و دران غار اندازند از فروخته و سوزان بیرون آید و قطعاً
آتش و حرارت دران غار محسوس نمیشود و دیگر در نزدیک کوه اندلس دو چشمه ایست جاری و میان هر دو چشمه
بیت از یکی آب بغایت گرم بیرون می آید که هر چه درون گنجی بچخته گردد و از ان چشمه و دیگر آبی چنان سرد
بیرون می آید که یک جبهه نتوان خورد و دیگر در بلاد هند کو بهیست که دران دو شتر بطلمس ساخته اند و از زمین
هر شتر سر آبی جاری شده است و دو جوی روان میشود و دو موضع آب است و آب شتران را رعیت میکردند
اهل یک موضع بقصور آنکه آب زیاده گردد و دین شتر بشکستند آب بکلی منقطع شد و دهان شتر را آن پویند کرد
فان نداد تصویر آن بدین صورت



و دیگر در حد و غور کو بهیست و آبی بغایت شور و گرم از ان کوه بیرون می آید و روان میگردد و هر چند
پیشتر میرود بیشتر میگردد چنانچه رودی بزرگ میشود و چون از ان حد و دین تجاوز گشت سرد و شیرین میشود

و یک در صد و بصره کوهیت که مردم آنجا گل آن کوه بکنند و بنهند با دسموم بران وزد و گوگرد شود و از آن بعد
 و خراسان برند و فرزند و آنرا گوگرد فارسی گویند و نزدیک آن کوه موضعیت معمور و خلق بسیار خج
 ساکن اند و بیچ کار و صنعت ندارند و تجاری نکنند و معیشت ایشان همه از انست و خانه ها بشکل کهن
 دارند و پرغث و یک در کوه ها خراسان کیا هیت و خاصیت غریبی آنست که هر حرکت که از چینه
 آن گیاه در حالت چیدن در وجود آید خوردن آن نیز جان فحل کند از خنده و گریه و پایی کوفتن و غیره
 و یک در صد و بیت المقدس کوهیت و در آنجا خانه از سنگ ساخته اند و مردم آنجا روز و عبادت و دعا
 کنند چون شب در آید خانه چنان روشن شود که گویا شمع افروخته اند و یک کوهیت در میان ی و قزوین
 و در آن کوه سنگ ریزه است که اگر کسی آن سنگ ریزه در آتش افکند اگر گوید آتش کبود باید کبود آید و اگر
 گوید سرخ سرخ آید هر رنگ دلخواه شخصی باشد همان رنگ نماید و یک در سرانید کوهیت که نزول آدم
 علی نبینا و علیه السلام بران واقع شده و اثر قدم او آنجا بر سنگ فرو رفته و چون باران آید اثر قدم او
 آنجا شسته شود و باز روز دیگر ظاهر میگردد و تصویر آن بدین صورت است *

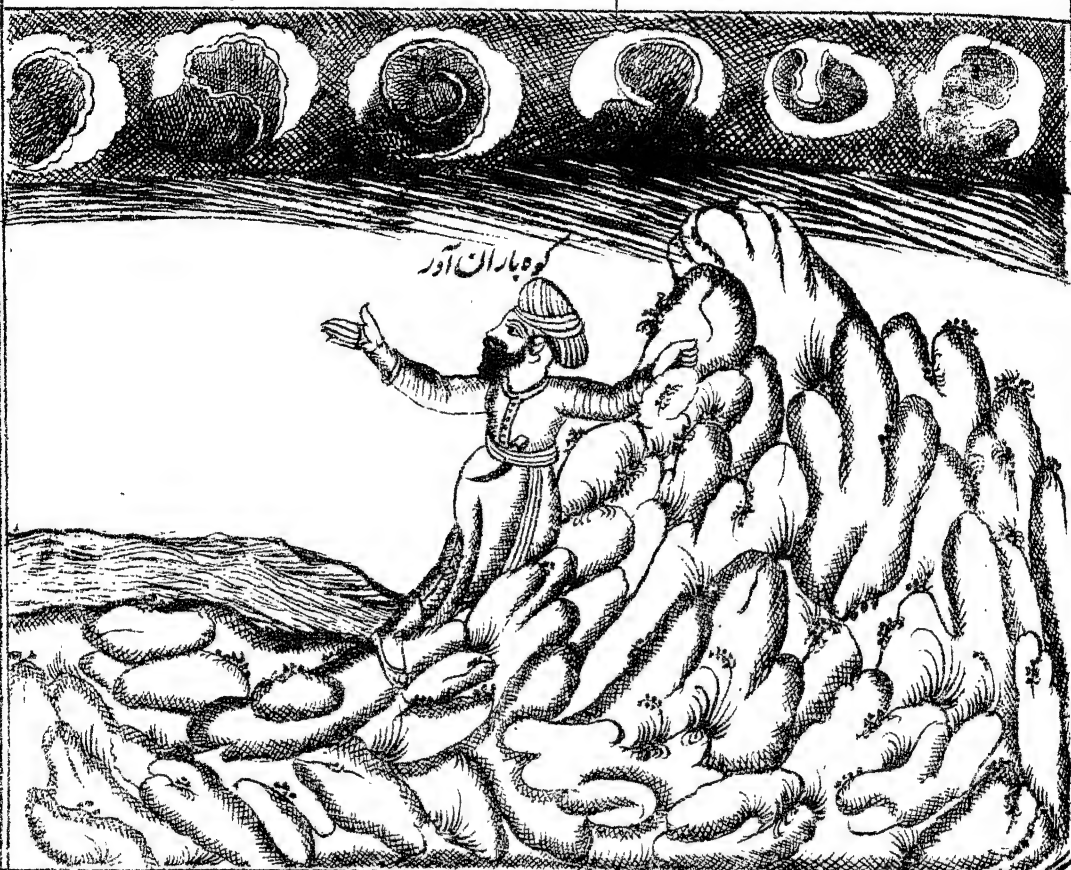
نقش قدم حضرت آدم علیه السلام



جبل و یک در ولایت تبت
 و آن کوهیت هر که بران کوه بگذرد
 آنرا ضیق نفس پیدا شود و بعد از آن
 بمیرد یا گنگ شود و یک در شرقی نیل
 سحر کوهیت که دائم از آن کوه
 آوازی شنیده میشود که شبیه است
 آواز آدمی و یک پس حقیقت آن ندانست
 و یک در کوه قنطوسه غاریست و

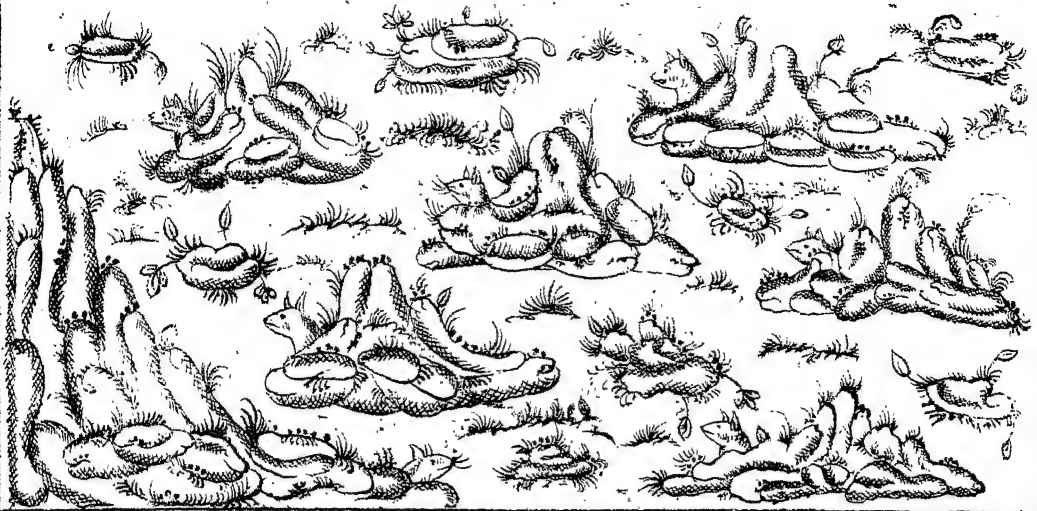
دران غار میتی است که هیچ تغیر دران پیدا نشده است و معلوم نیست که چه کس است و یک در هم در ترکستان
 کوهی است و دران کوه غاری هر که دران غار رود بمیرد و یک در همدان غار است که از پیش آن گذشت و یک در کوه
 در ترکستان که از جبل انزلی میزد و طعما از نقره یا بذر قطعها خرد بر گیرند فائده یابند و اگر قطعهای بزرگ بر گیرند
 و بخانه آرند موت طاعون پیدا شود و چون باز بمکانش آرند بر طرف شود و اگر غریب بر گیرند ضرری نرسد

و دیگر کوهیست که هر مرغی که بیالای آن کوه طیران نماید فی الحال پیرد و دیگر همدران جا کوهیست که چون سنگهای آنرا بهم ساینند باران شود تصویر آن نیست



و دیگر در ولایت فرغانه کوهیست که سنگ آنجا چون به نیم میسوزد و یکی از کوههای بصره غاریست که زبان آتش از آن غار بیرون می آید و مشعله آن آتش استخوانهای آدمی بیرون می اندازد و پیوسته چنینست حقیقت آن کس نمیداند و دیگر در یکی از کوهها اندراب دره تنگیست که هرگز مردم آنجاست اگر کسی در وقت گذشتن آوازی کند یا سخنی گوید در ساعت بادی سخت درویدن آید چنانچه آن مردم را بیدارد و خفتش را بر باید بنا برین چون مردم بدان کوه رسند هیچ سخن نگویند و دم نزنند بعضی از غرائب جبال در ذکر تعداد آن مسطور گشته مگر زنگردانید و ربیان غرائب عجائب جبال در حد و مغرب حقتالی از سنگ فریده است که مطلقاً صورت و هیأت موش دارد و در آن نواحی گریه مینماید آن سنگ ارجایی گریه بجان می برند موش گرد آن سنگ جمع میشوند قطعاً از وی غمی گزینند و آنجا جماعت موشان را میگیرند و میکشند و گویند آن سنگ جاذب موشانست تصویر آن بدین صورت است

سنگ موش نما



و دیگر در ولایت تبت سنگ است که از غریبان هر که آزا بیند بخندد و بحدی که بپاک شود و مقیمان این زمین
و دیگر موضعیت نامش عین جابه و در آن نزدیکی سنگیست قائم چون آن سنگ ابتدا از نایل نماند و منقطع
از ریاضتی شهوت و دیوانه شوند و از خانه های بیرون آیند و از مردم شهوت کنند تا آن زمان که سنگ قائم کند و دیگر در قزو
سنگیست طولانی اشکل هر گاه که محتاج باران شوند آن سنگ ایستد از نایل باران بارید و چون آزا باز آستیا
کنند بپایان بایستد و دیگر در ولایت یکساں صنفی از سنگ است که در آب اندازد باران آید و دیگر در عجالت
آورده که سنگیست که نقره را از سافت و گوگرد جذب کند مانند سنگ قضا طبعی که آهن را جذب میکند و دیگر گوهر
که آزا شاه گوهران میگویند اگر کسی او را بر سن یا یک بستد بر یا اندازد و هر کجا که گوهریست دریا جذب میکند
و آنکس بعد از ساعتی آن شاه گوهران بیرون می کشد گوهران دیگر نیز باو چسبیده باشند تصویر آن ایست

تصویر شاه گوهران



و دیگر در حوالی تریز سنگی است که چون مردی بر سر آن سنگ بخوابد و چون بیدار شود احتیاجش آب نیست چون بخورد نامرد شود و دیگر در حوالی مصر سنگیست که چون کسی آن سنگ از دست گیرد فی الحال تنه شود تا که آن سنگ از دست بیندازد و دیگر در یکی از فضائی پنج سنگیست بقدریک سوار چون مردمان بیابان و از دو جانب سنگ نشینند آن سنگ غریبن آغاز کند چنانچه که مردان یک فریاد و افغان کنند بلکه تقارن نیز اگر نوازند مردمان جانب دیگر آواز نشنوند و دیگر در هندوستان سنگیست که آواز او چون آواز جرس است آن سنگ اسنگ عقاب گویند خاصیت آن سنگ آنست که اگر کسی او را در دستان گیرد در سخن برداشتن غالب گردد و دیگر در حدود چین هست که گاه از آسمان سنگ می بارد بوزن یک من و نیم من مردمان آن دیه خانه ها در زمین سنگ ترتیب نموده اند چون وقت باریدن سنگ شود در آن خانه ها پنهان شوند و دیگر در هندوستان سنگیست بزرگ چون کسی را غایبی یا مرضی باشد یا از چیزی دزدیده شود نزد آن سنگ فتنه بخوابد و در احوال هر یک بخوابد بیند چنانچه هست تصویر آن بدین صورت است



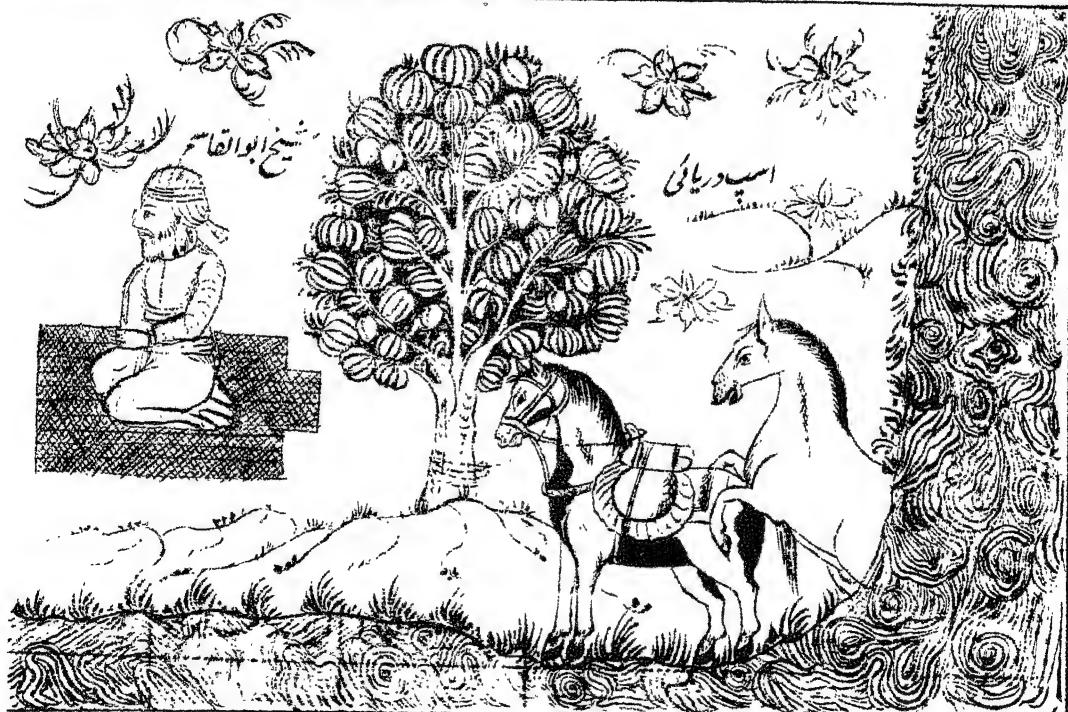
و دیگر در حدود مصر سنگیست که چون او را بزرگ اندازی در مضطرب آید و خود را از سر که بیرون اندازد و نام آن منبع النخل است و در بیان عجایب غرائب عیون در نواحی آذربایجان چشمه ایست آب صافی از آن بیرون می آید و چون کسی را خشت سنگی باید قالب خشت را را انجا برد و آب و قالب بکند خشت سنگی میگرد و دیگر در حدود چین باین کوئی موضع است هر گاه که آب در آبدان کم شود اسپه در میان آبدان آزند و خود را گرد آبدان نشینند و نگذارند که اسپه از آبدان برآید فی الحال برپا شود و چندان باران ببارد که آبدان پر شود بعد از آن اسپه را آورند و همانجا بکشد و گوشت او ریزه ریزه کنند و بر سر کوه نمهند مرغان آنجا خورند و هر سال این طریق سجا آرنند چنانچه اگر در سالی اسپه آب بکشد آرنند

آن سال یک قطره باران تبار و دیگر در نواحی دامغان چشمه است که اگر از آن چشمه آب بردارند و مقدار
از سر چشمه دور تر برسد سنگ شود و دیگر در ولایت حضرموت چشمه است که اگر از آن بخونث گویند هر که از آن آب
بخورد و خنث گردد و دیگر در ولایت مصر حوضیست که در سنگ بریده اند و چشمه است قریب بآن حوض که آب
این چشمه بدان حوض در آید چون حائض و جنب دست بدان آب بکنند چشمه با دست آب حوض بدو می شود
و چون آب حوض را بیرون ریزند و پاک سازند و دیگر بار آب چشمه عود کند و دیگر در حوالی بیت المقدس چشمه است
که اگر نجاست در آن اندازند آب جوش کند و بسیار شود و در عقب آنکس دان گردد اگر باورسد او را پلک کند
و دیگر در نواحی غرین چشمه است که اگر نجاست در آن افتد باران ببارد تا آن نجاست را بیرون نیارند نه آید
و دیگر در نواحی طحاج و چشمه است یکی شیرین و دیگر شور و هر دو در یک موضع جمع میشوند و چون از آن
بیرون آیند باز دو جوی شوند یکی شیرین و دیگر شور و حکمت آن معلوم نیست و دیگر در ولایت عنبدان چشمه است
که چون آب ادر سو بکنند دراعت سنگ شود اگر باز چشمه ریزند آب صافی شود و دیگر در صد و پنجاهان چشمه است
اگر کسی در چشمه در آید آب چشمه آنکس از او تمام بیرون اندازد و جهت از مودن شخصی بار وانی که باطن من
گذردم در آن بود و چشمه اندخت چشمه آن بار وانی از او تمام بیرون انداخت و دیگر در صد و هشتاد و یک گیت بر صورت مرد
دائم دست برد وانی و یکدول که آسمان باران بار و خشکالی و تخط بر خیز و اهل آن میا جمع شده سوا انصورت آیند یعنی



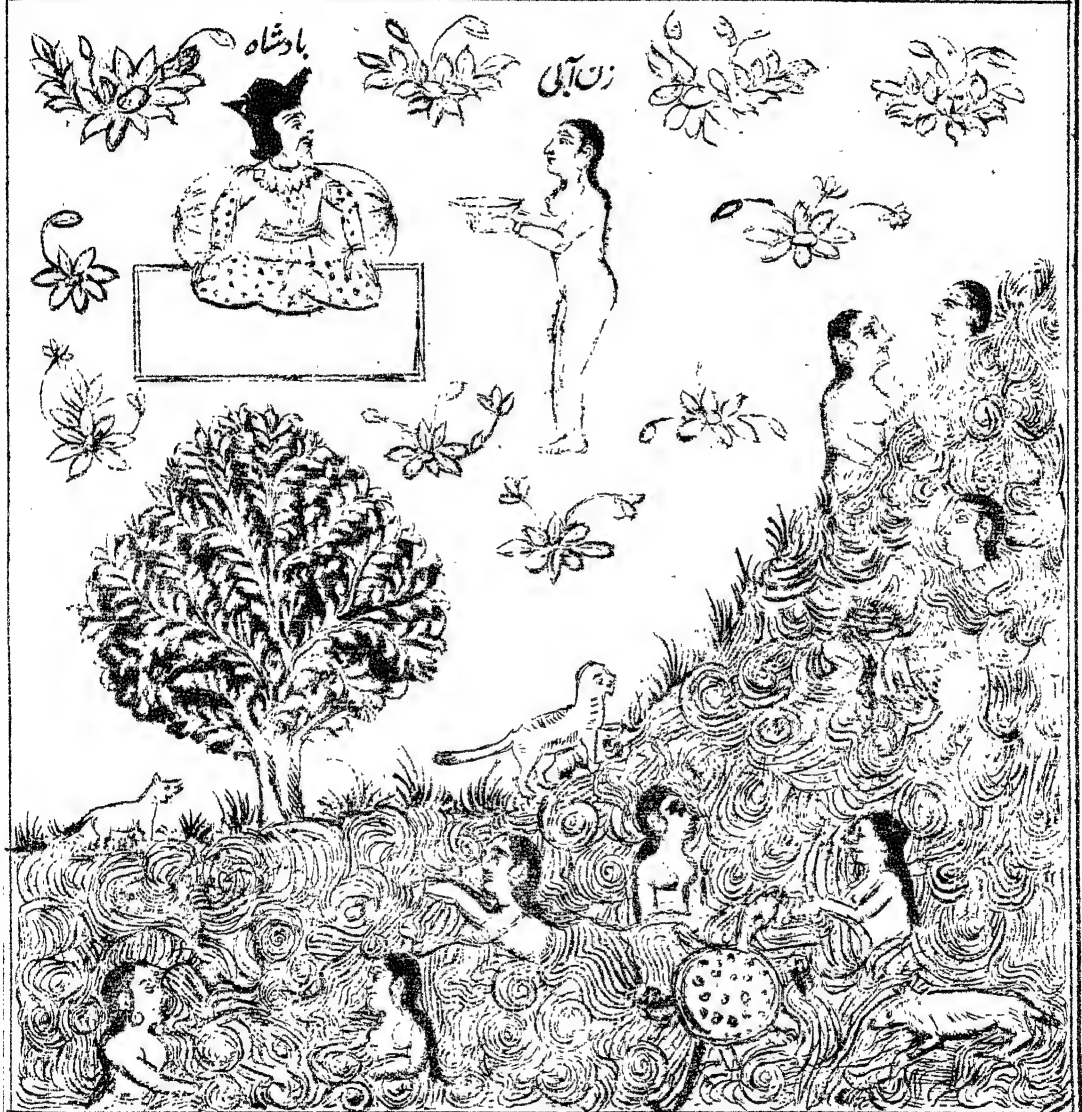
روی نیاز بر زمین
و بعضی نماز و مناجات
کنند دست پا بر زمین
بصد خاوی سینه پیش
انصورت بیفکنند گویند
ای صورت این که آوردیم
مستراست پیش تو این
قربان میگویم از برای آنکه
ما را آب و ان بدی
چون نوع زارها کنند
انصورت دست از دهن
بردار و بقدرت کامل از
و این انصورت از هر سو
جونی روان شود ز غایت

و دیگر در دیار بکر چشمه است و بر سر چشمه سنگی بر صورت مردی ایستاده تا که آن صورت ایستاده باشد
 آب چشمه جاریست و چون آن صورت بنیندازند آب چشمه منقطع گردد و باز چون آن صورت را بر پای کنند
 باز آب چشمه جاری شود و دیگر در یکی از کوههای نیشابور چشمه است که دور آن یک فرسنگ آوده اند که
 یک روز شیخ ابوالقاسم گره کافی بر او یابی سوار بر سر آن چشمه رسید و مادیان را برین دشتی بسته خود بنزد
 و مناجات مشغول شد درین اثنا اسی از میان چشمه برآمد و بر مادیان مذکور حسته باز چشمه درآمد و مادیان
 بعد از انقضای مدت یکسال گره آورد و نا در صورت که شبیه و نظیر نداشت چون شیخ مذکور چنین گره دید
 طعش بکرت آمد بار دیگر مادیان را بر سر چشمه مذکور آورده بهما سنجاست و خود بر سر چشمه مذکور
 منتظر نشسته باز همان اسپ از آن چشمه برآمده گره مذکور را در پیش انداخته همراه خویشین بچشمه برد چون
 شیخ آن حال را بدید مضطرب شده بر سر چشمه آمد گره را آواز کردن گرفت ازین جهت شیخ
 مذکور بکره کافی مشهور شد تصویر آن بدی صورت است



و دیگر در حدود طایفه چشمه است که وسعت دوران دو فرسنگ است و مردم آبی در آن چشمه باز
 و رقاصی کنند و چون کسی را ازین مردم ببینند بگریزند و در آب در آیند گویند دختر پری پیکر ماه روستا
 از مردم آبی عاشق پسر گشت که در شهر طایفه مسکن داشت و عشق آن پسر هر شب از آب برآید
 و سرود عاشقانه میفخت و دیگر ایست تا آخر روزی جهت آن پسر قطارے از زیر پر کرده آورد و بان

و اداین سخن آهسته آهسته بادشاه رسید نصفی از آن ز راز پسر گرفت پسر از آن شهر بیرون رفته بشهر دیگر توطن خستید کرد و آن دختر بخت آن پسر همچنان هر شب از آب برآمدی و بجایگاه آن پسر نشستی و گریستی جوانان دیگر را بران دختر طمع افتاده خود را بر او عرض کردند دختر راه پیکر بیچاکس از آن جوانان نگاه هم نکرد
 تصویر آن بدین صورت است



و دیگر در سه فرنگی قزوین چشمه ایست که در روزهای گرم بخ بند و در روزی که خنک بود بخ کمتر باشد و چون بخ در شهر خاندانها آوند در حد و بابل نه نیست که امیر المومنین عمر رضی الله عنه بهر یک از ابالی ایشان پخیری مقرر کرد که در سال بدینند اگر وجه مقرری را میدهند آب در جو بهای ایشان میرود و الا انقطاع می یابد و دیگر در زمین قوم عاد بطلم مناری از مس و سوار ساخته اند چون ماههای گرم در آید آب از آن روان شود و چون ایام منقعه گردد و باز ایستد و پیوسته حال بر بنیوال باشد



و بیکر در ولایت بلجاکمی بود که هر روز بر کنار آبی چشمه پیاپی میباشته چون تخاصان نرود اومی آمدند او میفرمود
 که پایی در آب ننهد آنکس که حق بجانب او بود پایش در آب فرو میبرد و آن دیگر را حال عکس واقع میشد
 و بیکر در تخته الفراب مسطور است که در ره بایش چشمه است که در روزی که آسمان بی غیم باشد در آن چشمه
 آب بپزد و در روزی که آب بر پد آب شود و بیکر در بعضی اعمال انطاکیه چشمه است که چون آب آنرا بر زمین
 افشانند که گرم بسیار بود و کثرتان از سوراخها بیرون آمده بر آنجا جمع آیند و مردم آنهمه کشته از شر عقاب
 این شوند در عجایب عیون بر همین قدر مختصرا فقا و تصویر آنها بدین صورت است

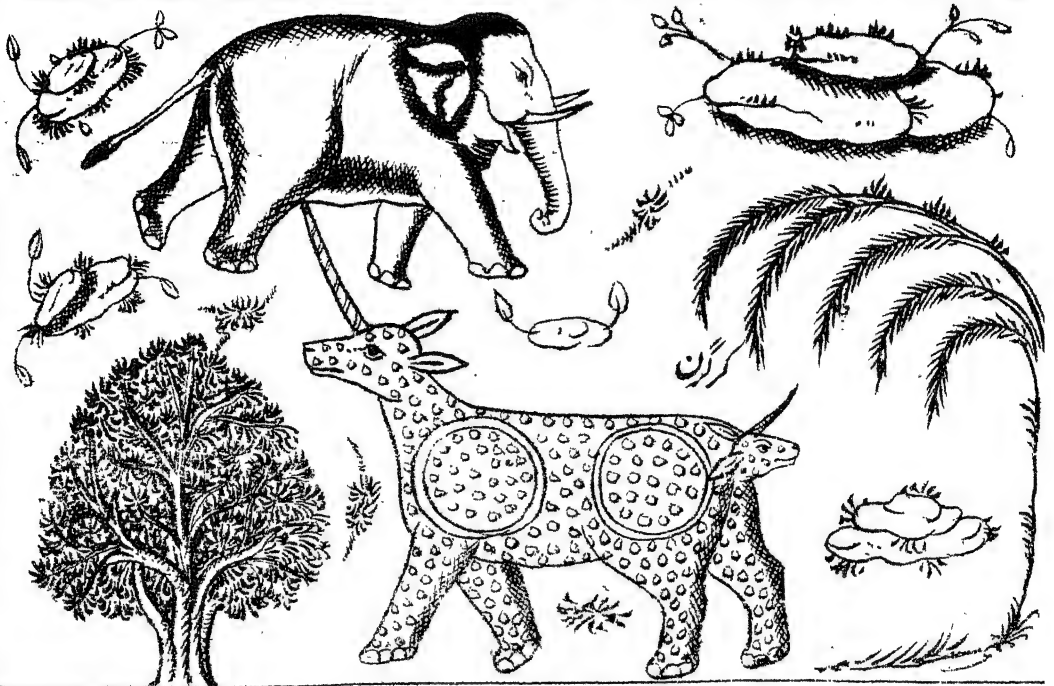


در بیان عجایب و غرائب حیوانات بر دو ولایت مبت جانوریت که او را از احوه گویند
 عظیم جنبه اش بر تبه ایست که در کاسه چشم او قریب یک فرسنگ باشد و دیگر اعضا و جنبه اش بدین تکیه
 میتوان کرد درین جهان عظیم تر از وی حیوانی نیست هر حیوانی را که چشم بر آن حیوان جبال مثال نیست
 فی الحال میرد و عجب تر آنکه اگر چشم او بر حیوانات دیگری افتد بر عکس آن خود میسر و حقیقت آن
 بزرگ علام الغیوب کس نمیداند و دیگر در بلاد جنبه حیوانیت که آنرا از رافه گویند سر او چون سر شتر است و شاخ او
 چون شاخ گاو است و پوست او چون پوست پلنگ و سم او چون سم آهو و گردن و دودست و دراز است
 و دو پای او کوتاهه چنین گویند که کفتار با شتر جمع شود پس حیوانی از آن متولد شود بعضی اعضا مشابه کفتار بود
 و بعضی اعضای او مشابه شتر چون این حیوان مذکور با گاو و شتر جمع گردد حیوانی متولد شد که آنرا از رافه گویند
 صورت آن اینست



و دیگر در ولایت مغرب حیوانی است که چون آفتاب طلوع گردد و لدی از وی تولد نماید تا وقت غروب
 مادر زنده باشد بعد از آنکه بمیرد و در روز دیگر بوقت معهود این نور سپیده و لدی متولد گردد و مادر هنگام
 غروب بمیرد و پیوسته حیات و مات آن حیوان بدین دستور باشد و دیگر در بعضی ولایات جانوریت
 که گدن نام قوتش بر تبه ایست که فیل ابر شاخ خود بردارد و پلاک زندگانه ای که حامله گردد و حمل در بطن او
 چهار سال بماند بعد ازین سوزن فرج او بپیر و ن کند و گیاه میچود و چند گاه بر همان دستور باشد تا قوت گیرد
 و چون از فرج او بپیر و ن آید با لهام ربانی از مادر خود دیگر نیز و زیر که مادر نسبت به او در غایت مهربانی باشد
 اگر نگریند مادرش بزبان درشتی که دارد و ولد خود را چندان بلبس که پوست او فرو ریزد و گویند چون

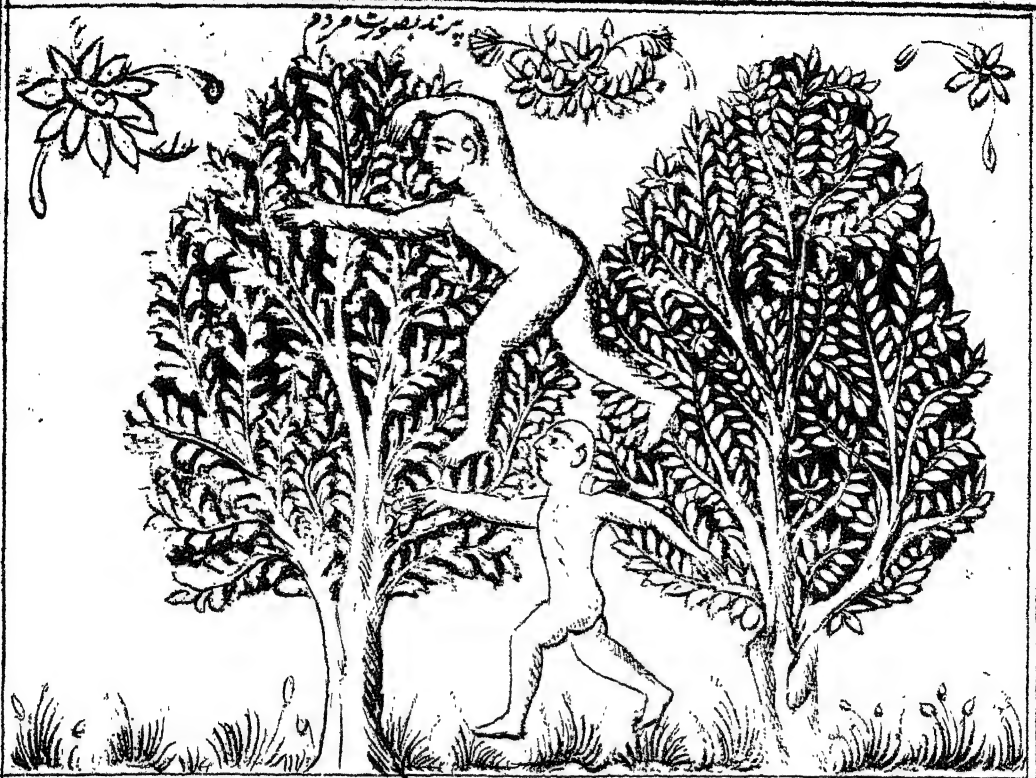
شاخ او بیز صورت حیوانات مثل فرس و بقر و غیر ذلک از انجی بیرون کی بقصیر آن بد صورت



و دیگر در بعضی بیابانها جانور است نام او دشتق لیکن بصورت انسان است و در راهها کین
کرده می نشیند اگر آدمی را دریابد او را پلاک می سازد و دیگر سراج خادم گوید که در مصر همان کی شد
میزبان از جهت همی از خانه بیرون رفت ناگاه آوانی شنیدم که کی میگفت من بر او تو ام در سلام
مرا از تندی که دارم خلاصی بخش چون نیک نظر کردم کی را دیدم که پاپی و او بخت بودند مرا بر
رحم آمد و پیرا بر کردم چون صاحب بیت سخا آمد آن شخص را ندید از طبایع پرسید که شکار را کجاست
گفت همان او را بر کرد و میزبان با من گفت که چرا چنین کردی چه آنکس از جمله مناس بود یا ایشانرا
صید میکنیم و میخوریم و آن جماعت در رعایت فصاحت اند هر جا که باشند زبان اهل آن دیار را دانست
تو فردا همراه ما بیا تا بشکار ایشان رویم روز دیگر همراه میزبان بیرون رفتم تا آن مقام رسیدیم
میزبان دو سگ شکاری را بکشد و من آنس گرفتار آمد ایشانرا بریان کرده خوردم گوشت ایشان
بغایت لذت بود و دیگر در عجائب الدنیا مسطور است که در حدود چین جانور است بصورت آدمی
که هیچ تفاوت نیست و در پیشها بسر بر بند و از درختی

بدرختی می جفت و میوه میخورد

تصویر آن بد صورت



دیگر از ارسطاطالین حکیم منقولست که در فضای مغرب موضعیت که ناس در آنجا میروین
مثل نباتات و این صورت از قدرت حضرت غر شاه بدیع نیست و دیگر در کتاب طبع الحیات
مطهرست که بارسه میباشند که بے واسطه بیضه تولید میکنند و دیگر باد شاه سنجاب
از برای نوح سامانی اسپ فرستاده بود که دو پرده داشت و دو پای و بان دو پر طیاران میکرد
تصویر اینست

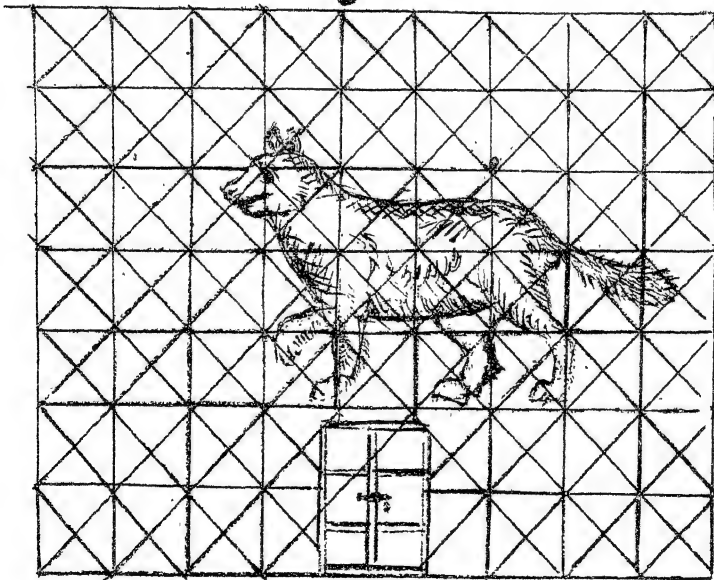


دیگر در عهد و بکر رو بای می باشد که از درختی بد درختی می پرد و هر مرغی که از گوشت او تناول کند
بقدرت کامله باری تعالی ازان بیخ شفا یابد بقوت برائست



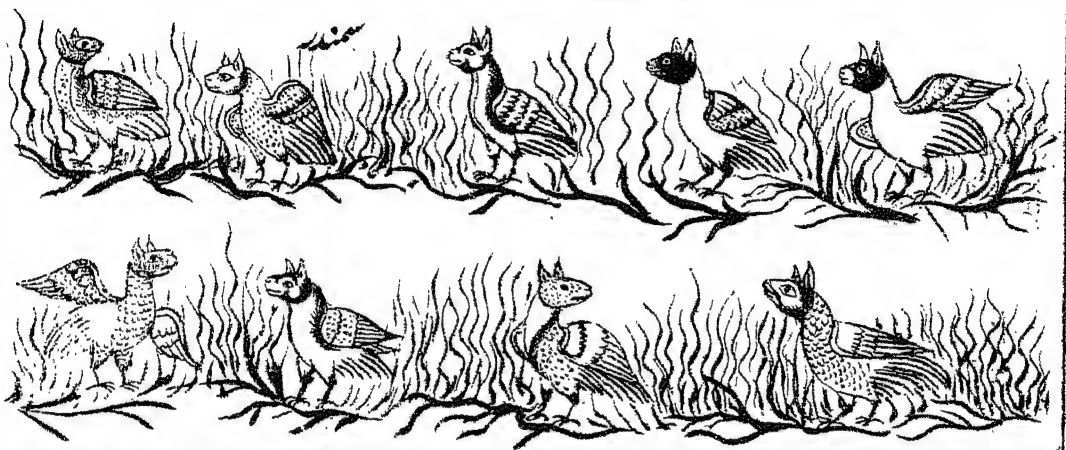
دیگر در عهد و مغرب حیوانی است مشابه گربه که از نافش مشک می رسد صورت آن بدنی صورت است

حیوان گربه شکل



دیگر در بیان عجائب و غرائب طیور در حوالی طایفه که از بلاد هند است صنفی از طیور است
در هر خانه که آن مرغ باشد اگر طعام مسموم در آنند کمند آب از چشم او روان گردد و آن به بند و سنگ
شود و اگر آن سنگ را بسایند و بر جراحت ببالند به شود در غیر این موضع مرغ نباشد دیگر در بعضی
از مواضع هند که آنرا بمردقین گویند مرغی باشد حیوان در جزایر می رسد نصف مقدار او بمنزله کشتی باشد

مردم در آن نشسته دریا آیند و دیگر در هر آب و صنفی از مرغ اند مثل فاخته و کورست و رایم بهار ظاهر شود
و صنفی از عصافیر تابع او باشد یک عصفور بجهت او دانه و غذا آورد و چون آخر روز شود آن عصفور را بخورد
روز دیگر دیگری بیاید باو نیز همان پیش کرد و از آن غائب شود تا سال دیگر و دیگر در ولایت غوغا صنفی از مرغ
که آنرا سمنر گویند مثلاً به موش است اگر درش درآید او را سمنر و چون از آتش بیرون آید پاکیزه تر گردد
گویند دستاری از پر سمنر بر سبیل تحفه جهت حضرت جهانگیر بادشاه آورده بودند که هرگاه که چرکین شری
در آتش انداختی پاکیزه تر شوی تصویر آن بدین صورت است



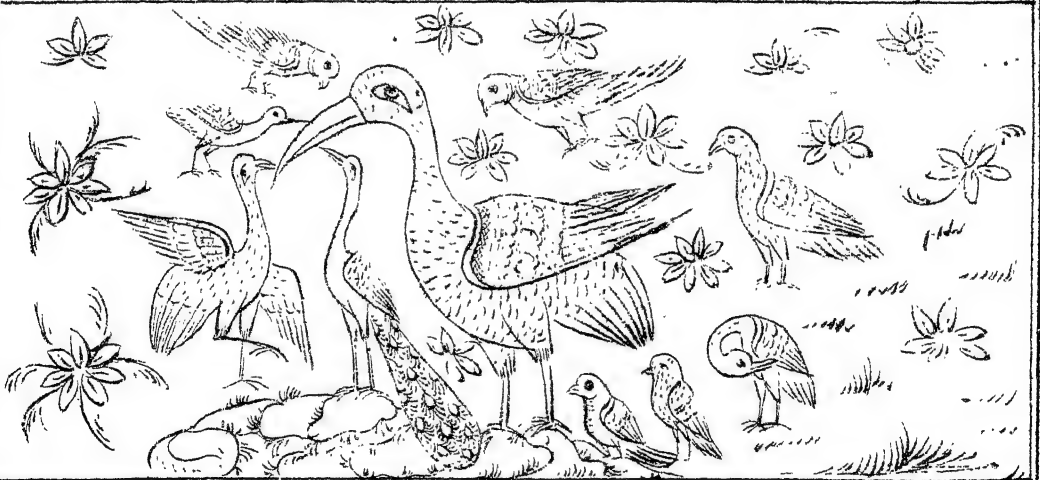
و دیگر در بلاد بلخ و صنفی از مرغ است که نصف منقار او بجانب پایین مالست و نصف منقار او بجانب بالا
مانند لام الف در وقت اکل بر هم منطبق باشد و بیضه او را بر برون خند بگذازد تصویر آن بدین صورت است



و دیگر در جزیره سقطا طیری باشد که هرگاه که راه بر اهل کشتی مشتهر شود آن مرغ می آید و در پیش
کشتی می پرود و ملاحان کشتی در عقب او می رانند تا بطریق مستقیم رسد تصویر آن

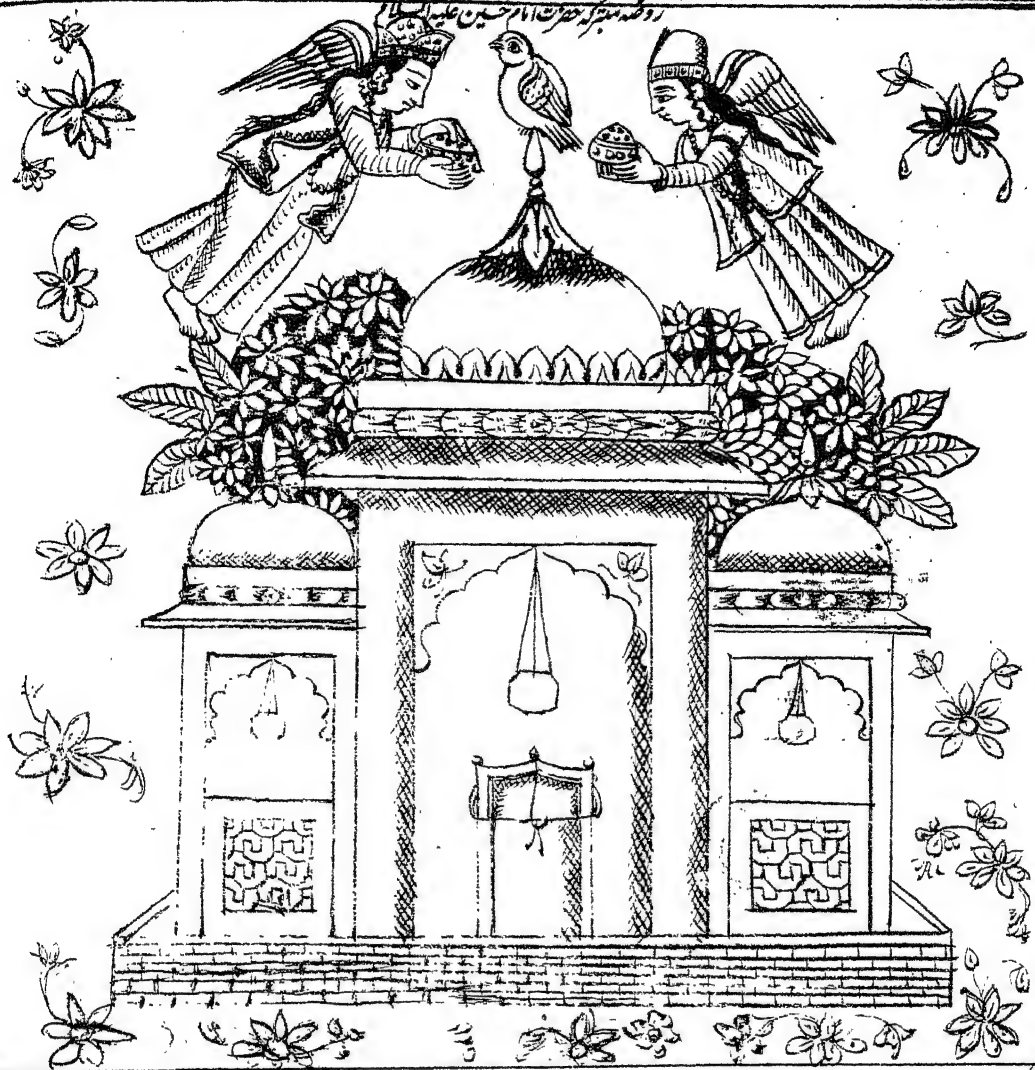


و دیگر در هندوستان مرغیت که دهن بزرگ دارد و دهن خود پر آب سازد و بر سر کوه آید و دیگر مرغان خود را
بوی میسرسانند و از دهنش آب میخیزند و باز بر سر شغل خود میروند و تصویر آنها بدین صورت است

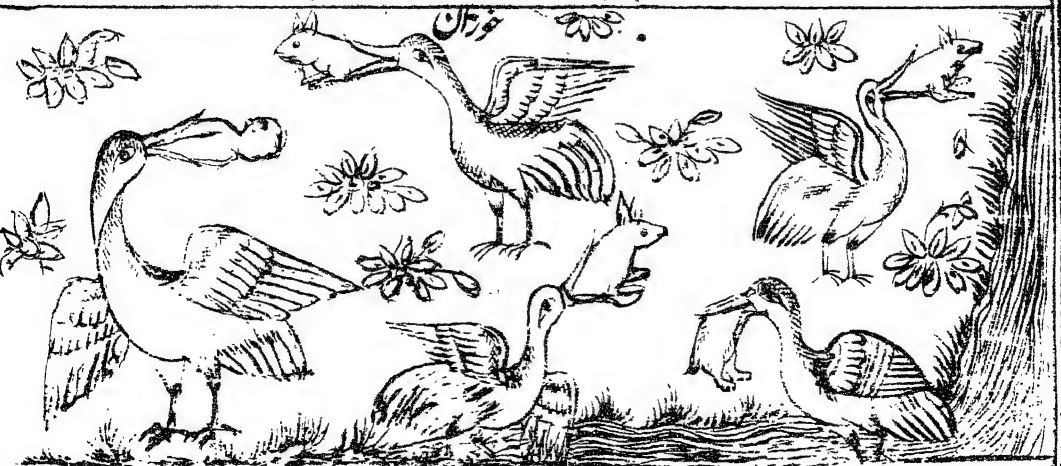


و دیگر در حدود مغرب مرغیت که آنرا قارون گویند همراه گشتی طیران نماید و اگر بجل خوف رسد
یا بجائی که حیوانی ضرر بدان خواهد رسانید یک نوبت باتک میکند و ملاحان دانسته ننگری اندازند و
بدفع آن میشوند و دیگر در حدود حرم و منامرغیت که در روز نوروز با بانی آید و مردم آنجا استلال کنند
که درین سال قحط واقع می شود و در ولایت بابل نیز از جنس مرغی پیدا میشود و دیگر در عجائب المخلوقات
عربی سطور است که طیری هر سال در روز عاشورا علی الصبح در مشهد مقدس امام حسین رضی الله عنه
می آید و تا هنگام غروب نوحه میکند و بعد از آن می رود تا سال دیگر تصویر آن بدین صورت است

روحه منبر که حضرت امام حسین علیه السلام

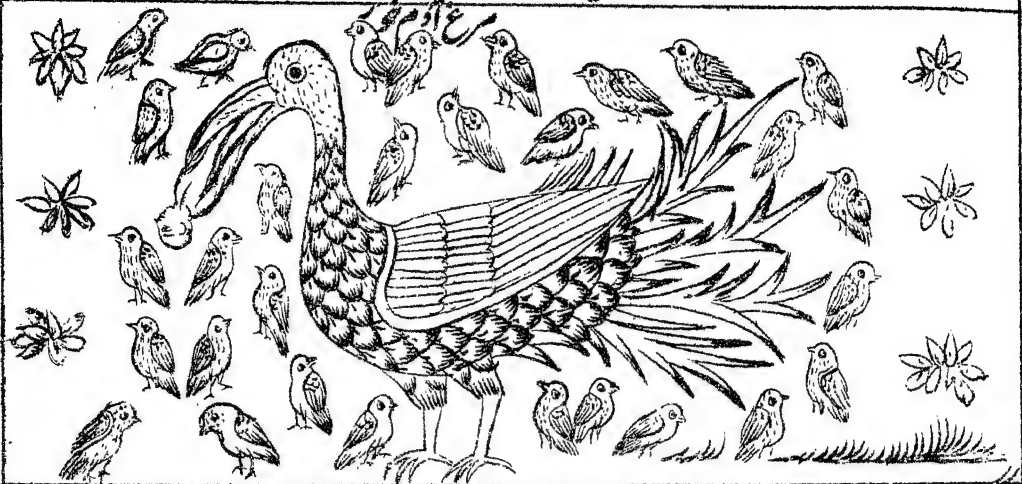


و مگر آورده اند که قمری نر یا ده اگر ببرد آن دیگر حفت دیگر نکند تا زنده باشد و مگر در بعضی از دیا مرغابی آن
که ایشان را خوزان گویند و در عظم جنبه برابر نیل اند و گاه گاه بسواحل آیند و آدمی یا غیر آن از حیوانات
صغار و کبار شکار کنند و پر و از در آیند تصویر آنها بدین صورت است

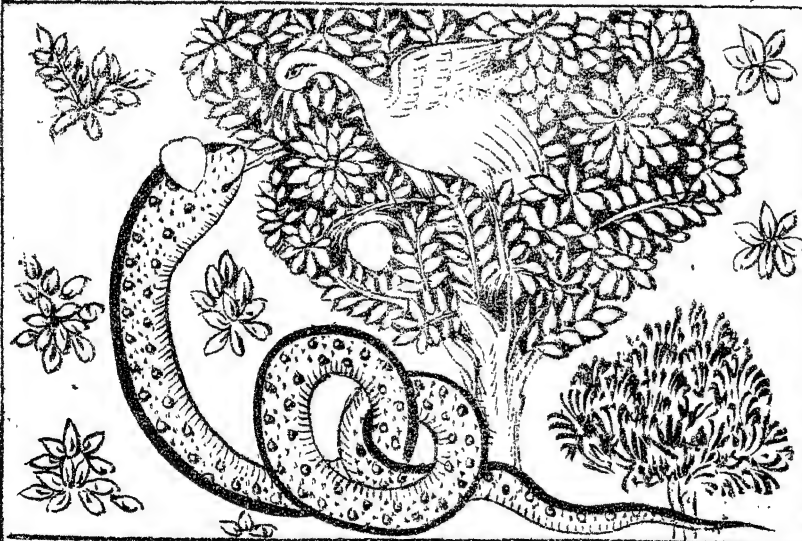


و دیگر در صد و دهم در بیا بنمای آن مرغیت که آنرا باغیس گویند و سی و نبال دارد و هر سال سی بچه آرد
و پسر و دو و کارا و آنکه گاه گاه کمین کرده آدمی را یا حیوانی از حیوانات صغار و کبار که در یابد شکار کند

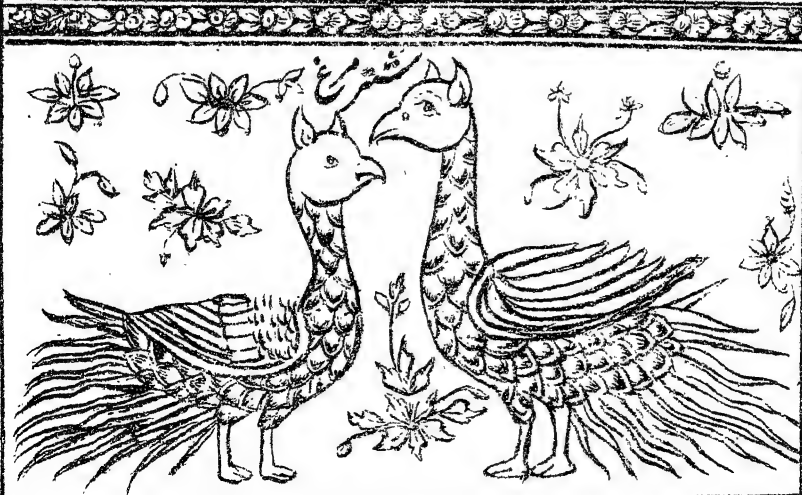
تصویر آن بدین صورت است



و دیگر در ولایت پنج طیرست که بر درخت کافور بینه می نهند و هر گاه که مار قصد بینه کند بینه خود را چنان بر چشم



مار میزند که هر سر و
دیده اش از صدقه بیرون
می افتد و بینه بشک
منی شکند و هر گاه بچه او
از بینه بیرون بکشد و
مار پوست بینه بر کرد
و لکه خود می نهد و مار پوست
خون بینه قصد شک
نیتواند کرد و تصویر آن

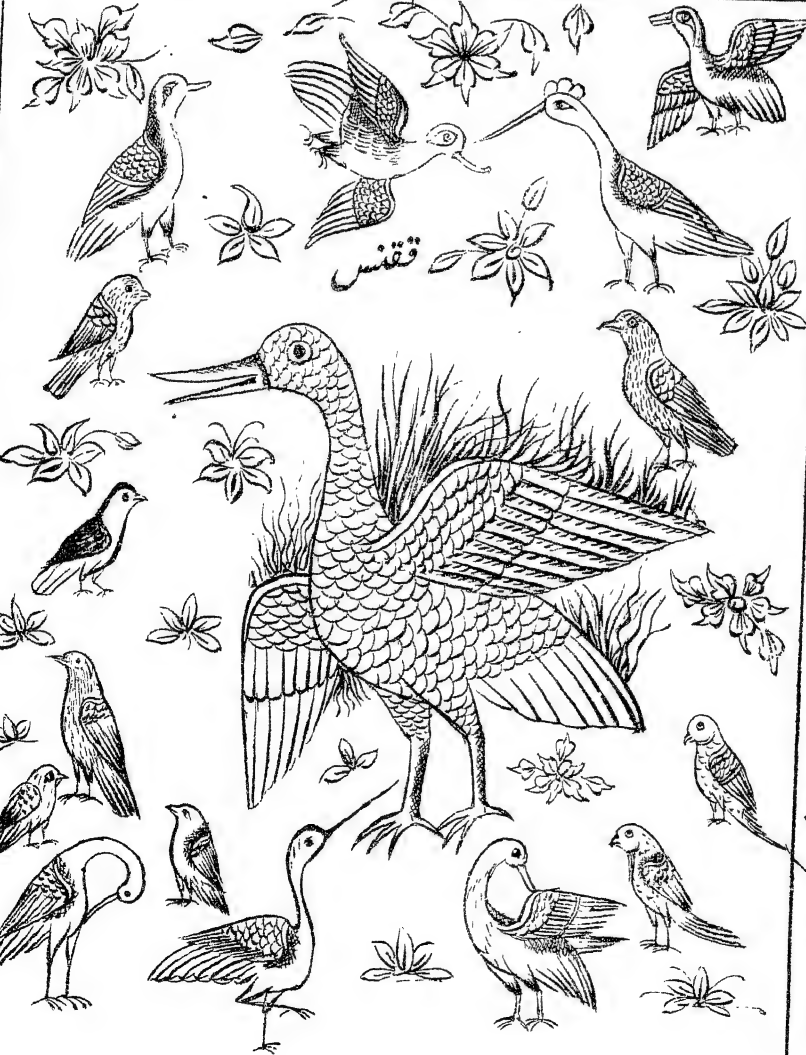


و دیگر آورده اند که چون
شتر مرغ با ماده خود خفتی
گیر و ماده منی را از جانب
گوش بپاشند و در وقت
بینه نهادن بینه را از
جانب همین بر سر آرد
تصویر آن این است

و دیگر در کوه نور مرغیت خرد و حلیم و زر و سیم را بسیار دوست میدارد و بیشتر باور آید و هر جا که زرمی باید
یا حلیه سیمین و زرین میراید و با شیان خود می برد و در جنس و خاشاک پنهان میکند و بسیاری از مردم شیان
او را زیر زبر کرده زرو نقره می یابند و دیگر در ولایت بربر مرغانی اندر و که ایشان را با دفا گویند و مردم
ایشان را نگاه دارند و هر صبحی ایشان را در صحرا را بگفتند و یکی از ایشان در قفس نگاه دارند و آن مرغ
تا شب در صحرا بچیدن دانه مشغول باشد چون شب شود جمله بجان صاحب خویش در آیند ازین جهت
ایشان را مرغان با دفا گویند و دیگر در عجائب که دنیا مسطور است که چون عقاب سحر را از بیضه پیران آورد
او را در صحرا بگذارد و خود پیران را از دفا و فانس نام مرغی دیگر ست و بعد و پرورش بچکان عقاب کند تا که
بچکان عقاب پیران آیند عجب تر آنکه چون مرغ فانس پیر شود از پیران باز ماند بچکان مذکور آنچه صید
کنند نزد فانس آید و او را پرورش دهند تا که او زنده باشد بعد او نمایند و دیگر در صد و دو ترکستان مرغیت
که او را ابولارون گویند و در خوش آوازی مشهور است و تمام شب را در بخت و بختهای بس و لذت میگیرد
تا سحر یکبار کس صفت گردان بسته باشند که در وقت شنیدن آواز آن بگریزند چون آواز مرغ
بگوش رسد بی اختیار در گریه و نوحه در آیند و جامه بر تن خود می درند تصویر آن بر فردا اول است
و دیگر در ولایت بربر مرغیت که در سالی که غله گران خواهد شد بانگی کند مردم دانند که درین سال
غله گران شود و در سالی که غله ارزان شود و نوعی دیگر بانگی کند که مردم آگاه شوند که درین سال البسته
مرغ ارزان خواهد شد و دیگر در بعضی از جزایر هند و چین مرغیت که آنرا رخ گویند عظم حبه اش مشابهت
که فیل را بخلب خود بود و بر هوا طیران می نماید گویند که کشتی در صد و دوازده از جزایر چین او قناده اهل کشتی
جهت طلب آب از کشتی فرو آمدند در آشنای آن گنبدی بزرگ از دور دیدند که می درخشید همه بدانجا
شتافتند و دیدند که بیضه رخ بود طول و عرض آن بیش از صد گز بود و آنگاه دست بسنگ بردند و بیضه را
چندان کوفتند که شکسته شد چو زهره بیرون آمد همچو کوهی بر بامون افتاد و آنگاه آفریدان کشتی درآمدند
ناگاه رخ چون بلای عظیم پدید آمد کوه پاره در چنگ داشت تا بر سر اهل کشتی زند چون اهل کشتی آنچنان
بلاست دیدند بخدای غریب نالیدند و مخلص خواستند آن مرغ محاذی اهل کشتی در سید کوه پاره فرو گذاشت
درین آشنای سحت در وزیدن آمدن کشتی را از جای خود بر بود آن کوه پاره بر دریا افتاد و کشته
بسلامت از آنجا که کیهامی داشت با نیجا رسیده بود و طلاطم که از افتادن آن کوه پاره در دیشد با نیجا رسید



و دیگر در بعضی کتب مسطور است که در جزائر هند مرغیست ققنوس نام که عمرش هزار سال میرسد بعد از انقضای مدت



مذکور در یکی از صحاح کتب
 بنیم بسیار جمع نموده
 بر نقد آن عمر اندک
 مسرت بسیار خورد و
 بنیاد فوج و زاری
 تغیرت و سگوار
 بیناید و سایر مرغیان
 آن صحرا از کمال تاثیر
 ناله و نفی او مدیون
 گشته همچو پروانه بر گرد
 سر آن یگانه میگردند
 و او درین اثنا آهنگ
 کشیده با غطر استقام
 مالبهای خود را بر زمین
 و از بال و آتش جسته
 و بنیم می افتد و او
 با بنیم تمام سوختن خاکستر

و پیکر در تاریخ فرغانی منقولست که در صعدیه مططائی که همچون آدمی بحیه و غنچه است و رویش نیز چون
روی آدمی بود و در عظم جثه بغایت و پرهایش بچند رنگ ملون بود و آن مرغ را عنقا میگفتند و شبیه
اکثر طیور در اعضایش بود و نزد عزیزانند بن مغز اسمعیل آوردند تصویر آن بدین صورت است



در بیان عجایب غرائب اشجار و باویه نزدیک شام درختی است بیالاماند و درخت تو در
بزرگ چون شب در اید بر گهای آن درخت از سر شاخهای چون چراغ افزونته شود و روشنایی دهد
و در شبهای تاریک روشن نماید اگر دست بر آن بر گها مانده نسوزاند اگر برگ از درخت باز کند روشنایی
ندهد و پیکر در طبستان چوبی است که آنرا بزبان طبری میخوانند و شبهای تاریک آنرا بجای چسب
بسوزانند و پیکر در هندوستان گیاه هست هر گاه آدمی دست بنزدیک آن برود و در آن زمین چسباند
چون دست بنیز بر دتا بگیرد باز خود را لاک و حکای هند آنگاه مردم گریز خوانند و پیکر در هندوستان

یتیمیت که طوطیان بر سر آن آشیانه کنند اگر کسی تیغ بر آن درخت نهد در ساعت خون وان شود

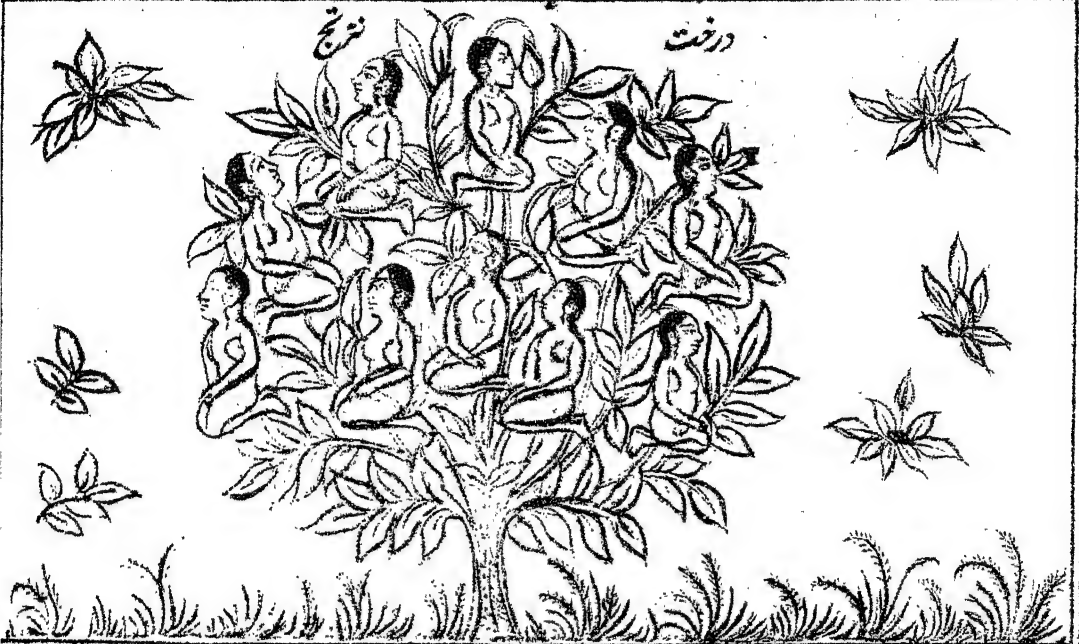


و دیگر بهر آن حدود دختیت که اگر کسی برگ آنرا بکند خون از او نغش روان شود و اگر چوب بر آتش بزنند
سوزد و دیگر در بلاد هند دختیت که آنرا اندر عوالمش گویند بهر سو که از طرف شرقی بر آید بغایت شیرین بود
و هر آناری که از جانب غربی بر آید ترش بود و در حدود مصر گنایست که بطریق فنی چون چراغ آنرا روشن
سازند چون شمع بسوزد و دیگر در ولایت حضرت در قدیم الا ایام طرف سفالین یافته بودند در زیر زمین آن
خوشه گندم بود بوزن یک من هر دانه چند بضیه مرغی و دیگر در سراندیپ نوعی از گندم است که در یک غلاف
از آن دو دانه باشد و دیگر در بلادین دختیت که در ماههای حرام از آن آب بیرون می آید چندانکه همه جوشنها

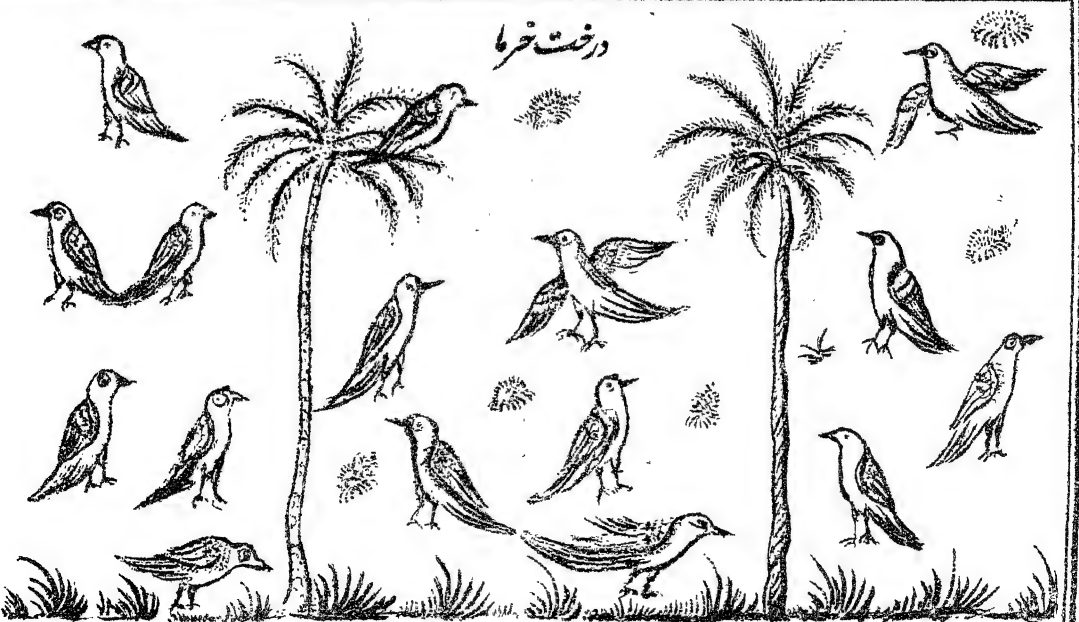


از آن آب پزند
چون ماههای حرام
بگذرد آب منقطع گردد
و دیگر در بلاد
خریزه بغایت شیرین
بود و بزرگی آن
بشا به است که شکر
قویاقت و خوشتر
از اینست
برندار و تصویر آن

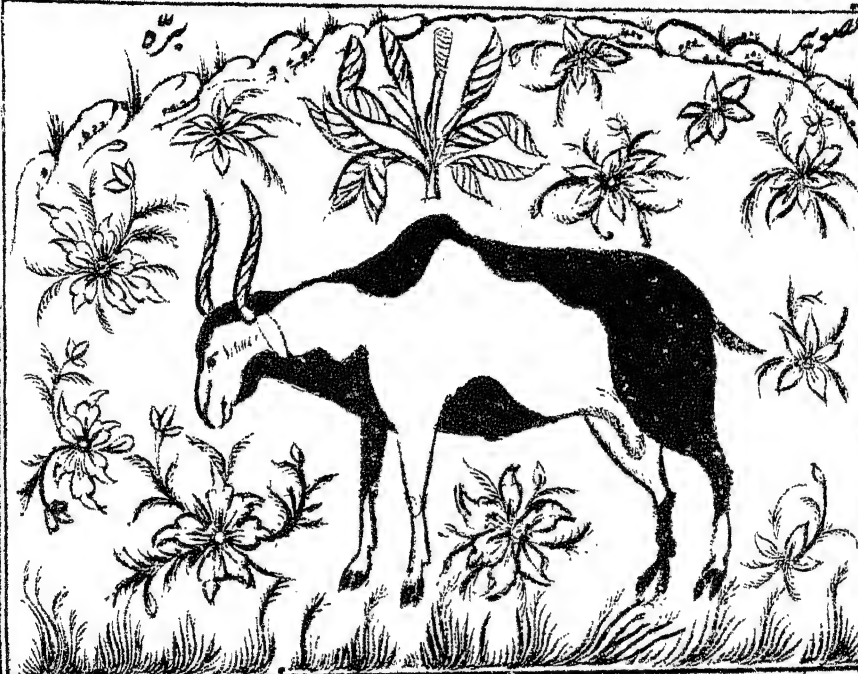
و دیگر در بلاد مصر نوعی از سیب است که یک نصف آن شیرین است و یک نصف ترش و دیگر در قریه چینا نوعی از سیب است که دور آن دو شتر است و دیگر در قریه ناصر درختی است که ثمره آن بصورت زنی باشد که او را دوست و دو پستان و دو پای و موضع فرج او متوج باشد تصویر آن بدین صورت است



و دیگر در هرات که جانب مغرب است هر سال که درخت عسل گل کند زنان دیار را شہوت غالب گردد چنانچه بعضی بمردان رسانند و بهر سال آن حالت پیدا شود و دیگر در ولایت بصره در وقت خرمای غراب بسیار بر درختان جمع شوند چنانچه سیاه شوند و بیک دانه را از سر غیر سازند چون خرمای بریده شود در پای درخت آن زمین بجاوند و حیثیت که ریخته است پیداکند و سه عوزند تصویر آن بدین صورت است

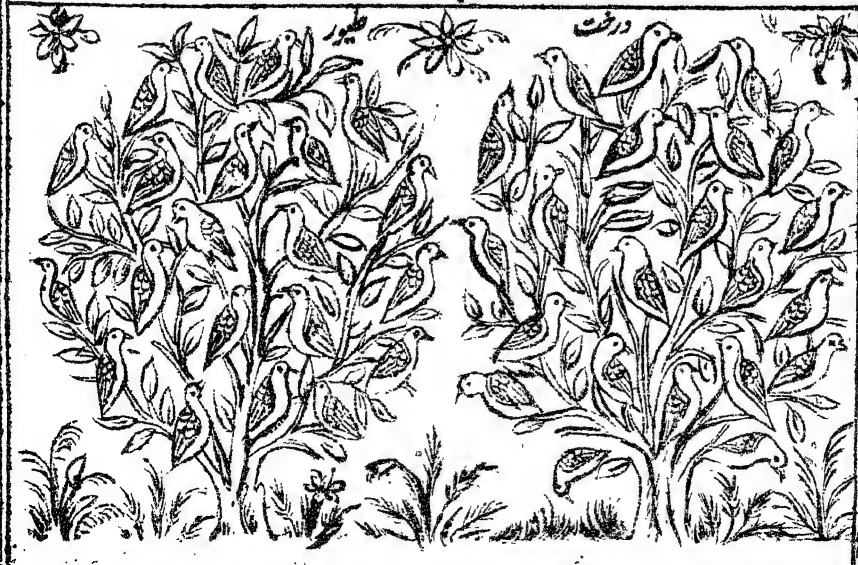


و دیگر در شهر روز نوعی از تاک است که یکسال انگور برده و یکسال میوه دیگر که آنرا وداع گویند و دیگر در بلاد آستر
انگوری حاصل شود که خوشه آن بوزن پنجاه طل میشود و دیگر هم در ولایت آن درخت زیتون است که در بهار سال
آن درخت گل کند و روز دیگر به شود و روز دیگر رسیده شود و دیگر در ولایت خوارزم خرپزه بی آب بود
چه در اوایل بهار بخت تر انگبین اشق کنند و تخم خرپزه در آن شق کنند و بنجاک بپوشند و آن تخم سبز شود و آن
آب درخت خالکوب خور تا خرپزه پیدا شود در غایت حلاوت بود و دیگر صاحب تخم الخراب گوید که این
بعضی تجار معتد القول شنیدند که در بلاد ترک موضع است که در آنجا صنفی از جو بزرگ است که در حوالی آن



گیاهها که نازک است
بکارند چون آن میوه
برسد پوست از او
دور شود بره از آن
ظاهر شود و از آن
گیاه بجز چون گیاه
تمام شود قوت پیدا
کند و از آن موضع
بیرون آید و در بهار
اعضا باشد و لازم
که نباشد تصویر نیست

و دیگر در حوالی غور درختی که هرگاه آفتاب به بیت الشرف خویش برسد یک شخص از مردم آنجا طایفه
در دست بیاورد و بر درخت بید برامد و اهلای آن قریه پیش او جمع گشتند و بعد از آن آن شخص دست خود



بطایفه و گوسفند
بر آن دشتی از حوا
آن خبر دادی و جمله
موافق افتاد و
و دیگر در تیه بی سر
دو درخت است که
اوراق آن طایفه میشود
و این چنانچه روز
استاد و بسیار از آن
منقطع میشود و تصویر

و دیگر در حدود بر شهرست که اوراق بشا بنگریزه است که اگر آنرا در طعامی تعبیه کنند و بخوردن شخصی
 دهند که شوق یکماه و در آن یکماه معالجه مفید نیفتد چون آن مدت منقضی گردد بی منت طبعی آن خود بخود
 ناکل شود و دیگر در بعضی از بلاد درختیست که اگر کدام شخص در زمستان سخت زیر آن خواب رود از هر دوت آن
 مستغفر میگردد و اگر در وقت گرما زیر آن خواب رود از هر دوت آن مضری میگردد و اگر آتش درخت آن درخت
 بیفزوزند در ساعت باران ببارد و اگر تاده روز آتش بر حال خود باشد باران منقطع گردد و دیگر در بلاد مغولان
 درختیست بزرگ که آنرا خجوا گویند قریب هفتصد شاخ دارد که هر شاخ همانند بهارست و بران درخت پند
 مرغ آشیانه داند چون آن مرغان بچکان خود را بپرانند و بران برسند بر شاخهای آن چندان پخیال
 جمع گردد که آن شجر بی آنکه بادی در د بخودی خود خویش را بجنانند و پخیالها را میزند و مردم آن نوا می
 پخیالها را بجای میزنند و دیگر در حدود هندوستان درختیست که ثمره آن بعینه صورت انسان
 دارد و حرکت میکند الا که سخن نمیکوید مگر از جهت تحرک برگهای آن درخت آواز و اقواق باستماع می
 آن درخت اواق و اق گویند صورت آن اینست

درخت اواق و اق



و دیگر در حدود درختیست که هر سال بعینه کثرت میباری آرد و هر که دست بران کثرت میزند چون
 کثرتش میزند صورت آن اینست

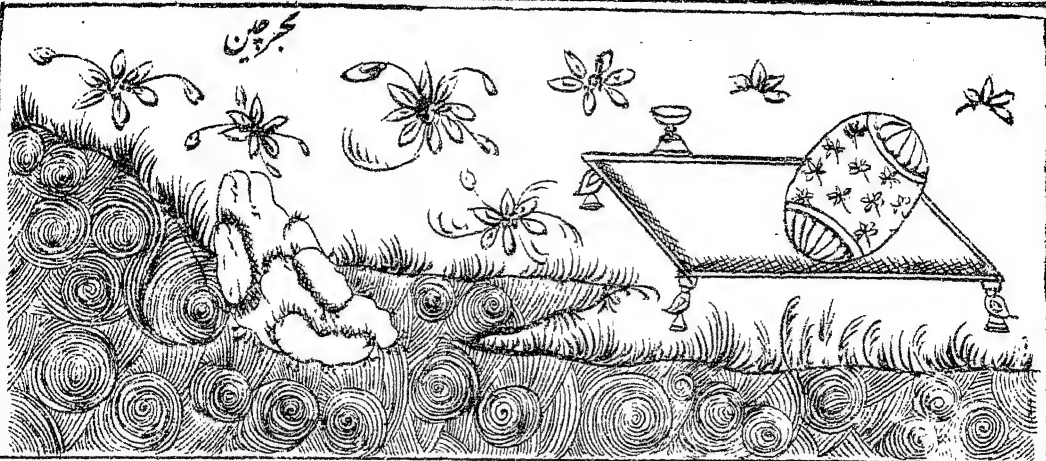
درخت کثوم باب



در یک روز پادشاه اندلس با غایت که در آن باغ نوعیت از درخت که میوه های آن درخت صورت مردان
و بعضی به صورت زنان اگر زن پیر که حیض قطع یافته باشد یا مرد پیر از آن میوه بخورد و ساعت چنان
تازه روی گردد و وقت جوانی یابد صورت انبست *



در بیان عجایب غرائب بجا رکهار و حیوانات بجز چین که در ابحر میر کنند نیز گویند عشق
آن بمرتبه ایست که بجز باری تعالی کسی دیگر بقدر آن پی نبرد چنانچه گویند که روزی خضر بنی علی علیه السلام
خواست تا قعر آن معلوم کند و آن بجز فروشد و آن اثناف مشقه را دید که با حضرت خواجگفت که کجا
میروی خواجگواب داد که میروم تا قعر این دریا معلوم نمایم فرشته گفت در میان طوفان نوع علیهم السلام
کوهی درین دریا افتاده تا این زمان که مدت چهار هزار سال گذشته است هنوز نشانی از قعر این دریا
نرسیده حضرت خواجگ این سخن را معلوم نمود و از ساجا با گشت قصه پیر آن انبست

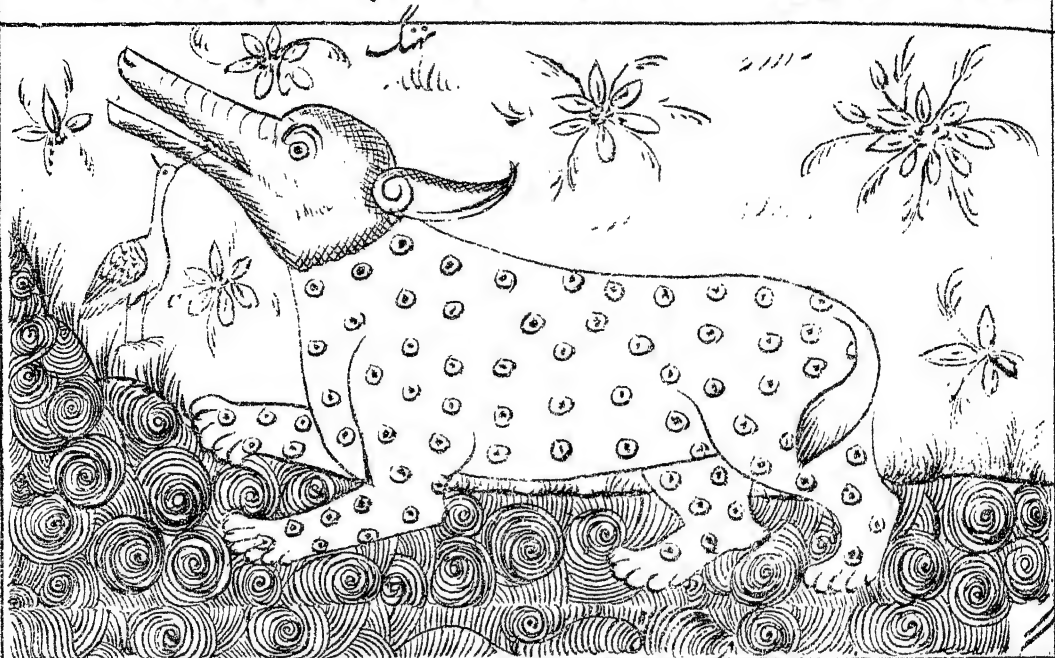


و دیگر آوره اند که روزی عواصی بدریائی فرورفته کسب خود مشغول شد دین اثنایکی از مردم آبی فیت
 اورا اسیر ساخته از دریا آورد و خلایق از برای تماشا بر سر او جمع شدند اما زبان کسی نمی فهمید مردم فکر کرده
 اورا که خدا کردند چون از و پرسی بوجود آمد آن پس بعد از بیونج بلغت ابون سخن میگردد آنگاه مردم از او
 احوال مردم آبی استفسار کردند و از پدر معلوم نموده بخلائق گفت که پدرم میگوید که مردم آبی نمائند
 مردم بزمند مگر مردم آبی را دم مانند حیوانات بر عقب میباشند اما عجب جالقی است که مردم بر باد دم بزرگ
 یعنی رئیس تصویر آن بدین صورت است

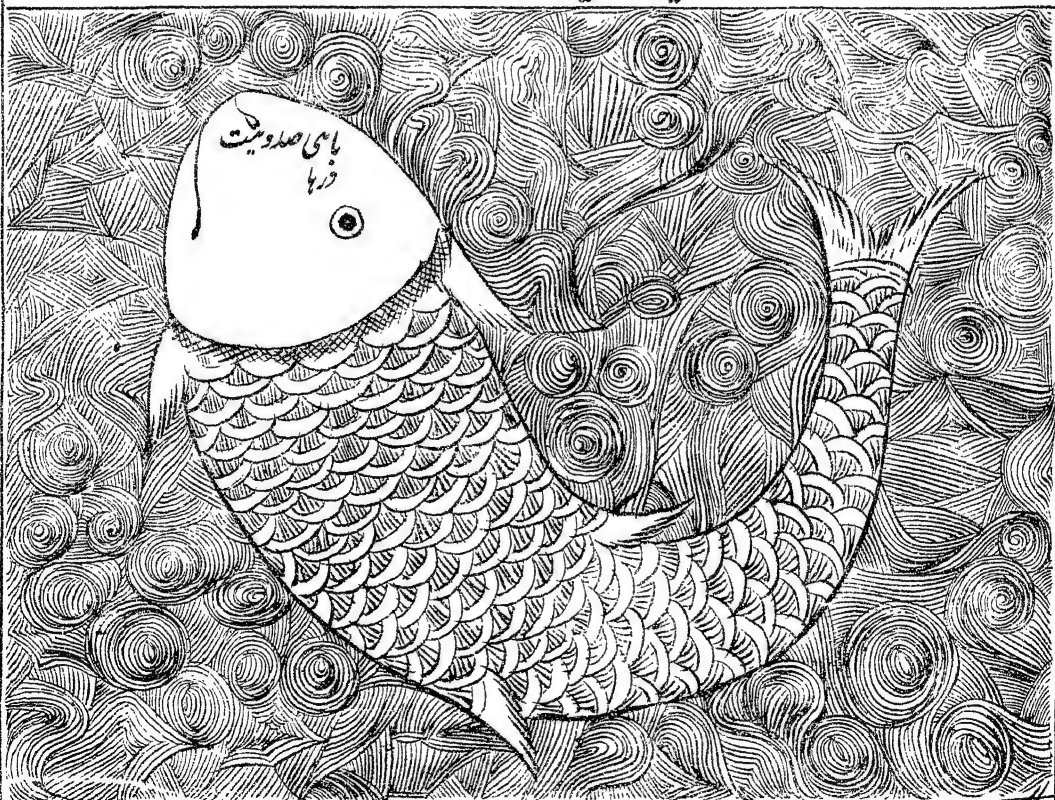


و دیگر گویند که متلاح جانوریت که در دریا میباشند و در رود نیل و سند نیز باشند و بفارسی آریزانهنگ گویند
 هیچ سلاحی بروی کار نکنند و پیوسته در کمین نکاست چون شکار را بخورد گوشتی که درین دندان بماند
 در اینجا گرمی افتد آنگاه بر لب دریا آشفته وار بخوابد و درین خود بکشد و بقدرت الهی مرعی بساید
 و در دهن وی در آید و آن کرهما ازین دندان نهنگ برار و درین اشنا چون خواهد که دهن برهم نهند
 آن مرغ استخوانی را که چون سوزن بر سرش هست چنان برگام نهنگ زند که از جانب دیگر بر آید نهنگ

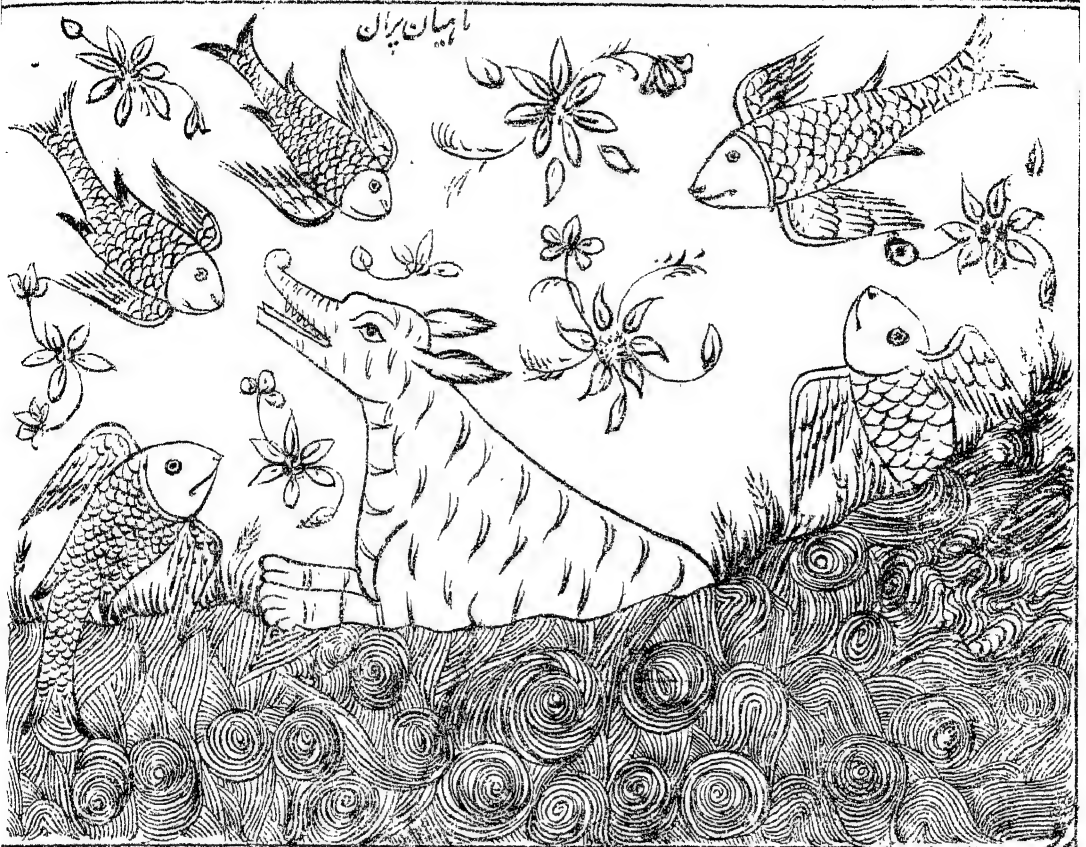
دمان بازگشت آید آن مرغ بسلامت از دمان و سبزه برآید و پسر و تصویر آن بدین صورت است



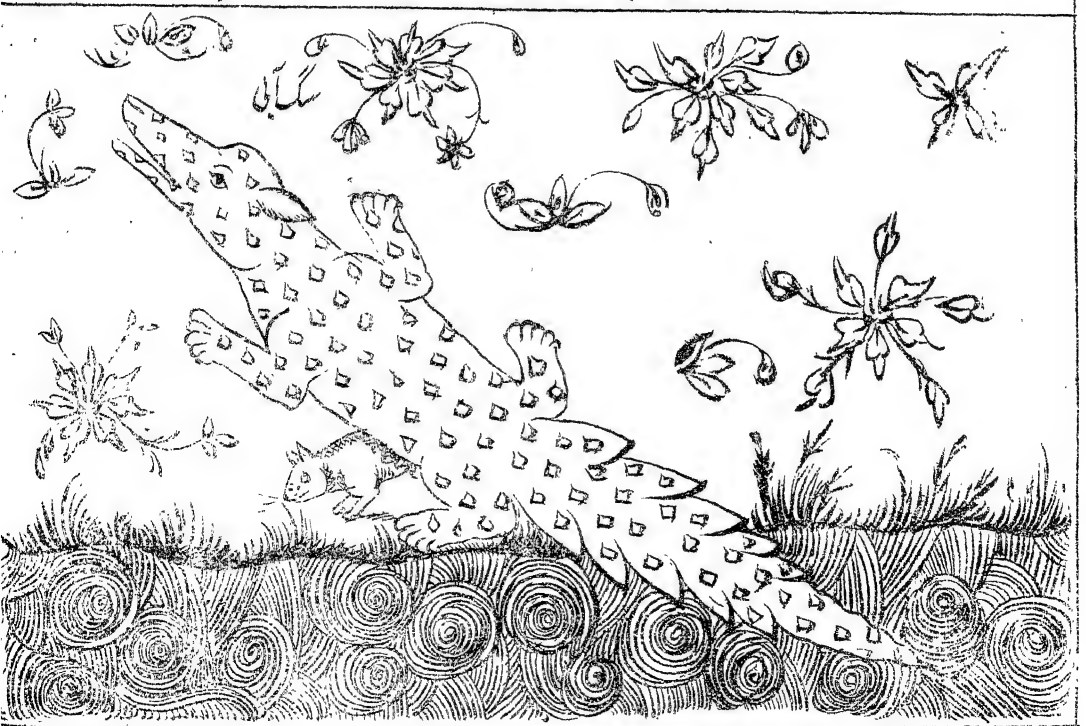
و پیکر در بعضی از بحار ماهی میا باشد که طول آن صد و بیست ذراع است و عرض فم او دوازده ارش است
و تصویر آن بدین صورت است



و پیکر در بعضی از بحار ماهی میا باشد که می پزد و چون در طیران می آید خود را در آن حیوان بحری که بر سطح آب
دمان باز کرده میسرساند و در دهانش درآید و آن حیوان ماهی را فرو میبرد و تصویر آن بدین صورت است



و یکبار آورده اند که سگ بی خود را بگل آلوده بکنار دریا جانی که نهنگ میخواست می آید و می افتد و چون بر ساحل
و بدستور مسعود دهان خود بکشد و تا آن مرغ و هاش از کرم پاک کند سگ بی فرصت یافته خود را بدان
نهنگ اندازد و در ساعت اندوختنش پاره پاره کند و بخورد و بدو آید و نهنگ بمیرد و تصویر آن این است



و دیگر بعضی از دریاها ماهی است که او را سور گویند و با آدمی دوستی تمام دارد چنانکه با سفینه همراهی کند اگر حیوانی قصد کشتی کند او را دفع نماید و اگر کشتی غرق شود و مردمان را بر پشت خود را کرده بسو حل میزند تصور



و دیگر بعضی از بحار حیوانی است قوی و در عجایب المخلوقات گویند که عظمت جثه او به مرتبه است که گاه گاه



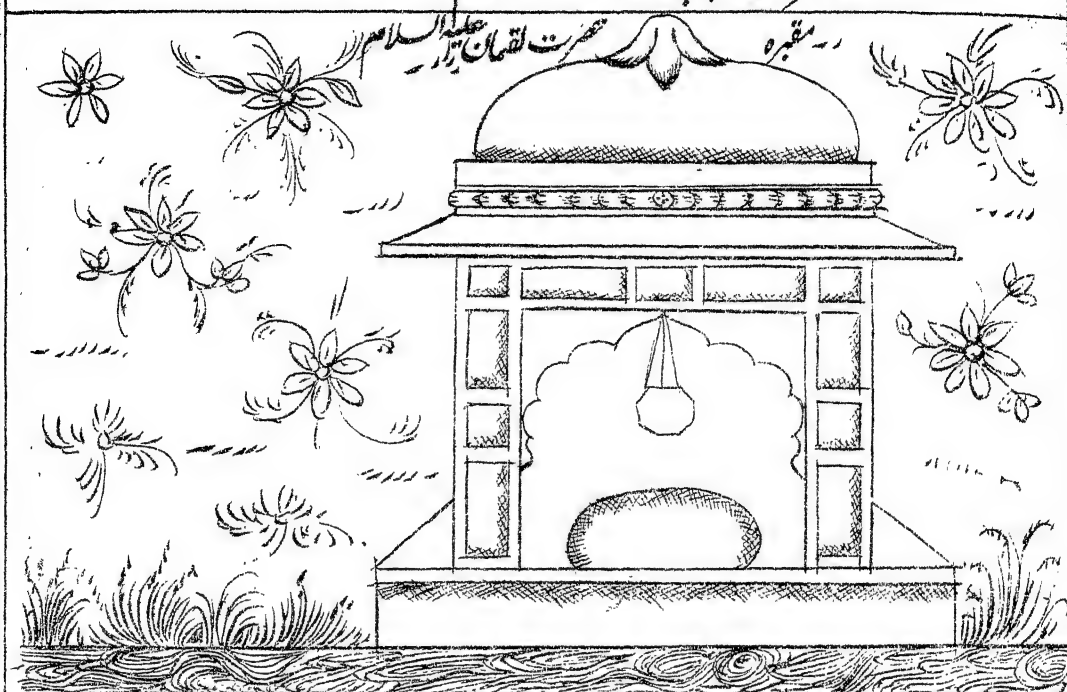
که در بحر میزد و بر سو حل افتد طول و عرض او تا دو فرسنگ است و پاش میانه رنگ پلنگ و دایه چون ماهی گوشش مانند گوشهای فیل است و در سرش دو چشم هر یکی مانند کافه و بر گردنش شاربهر ماری بقدر سنان و نام آن حیوان شاین است هر گاه که شاین در بحر آید بحر در خراب آید تصور آن در تصویر است

و دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که ملک باب الاواب روزی بشکار در یارفت و ماهی در غایت بزرگی
 صید کرده از اندرون شکمش کثیرکی صنایع را برآمد تا پیراهن و شلوار و تانانوی هم از پوست دو دست
 بر سر نیزه و فوّه میکرد و بعد از زمانی که بر صاحب تیغ مغرب تصدیق این ولایت کرده و العهد علی الراه
 تصویر آن بدین صورت است



و بر بیان عجایب غرائب منها در طبریه رودی بغایت بزرگ و جاریست بکنیمه آن آب بغایت
 سرد و نیمه دیگر بغایت گرم و بیکدیگر آمیخته نگردد و چون از حد و بیرون آید سرد شود و دیگر در تحفه الغراب
 مسطور است که در زمین مکران رودیست که بران قطره ساخته اند هر که بران قطره بگذشت و فکر کرد
 و دیگر در میان بصره اهواز و دیت بغایت بزرگ که در آنجا مناره بغایت بلند است هر چند گاه آب در آنجا
 و باندازه مناره بلند آید و از مانند آواز و بل و کوس بر آید و باز روان شود و کسی حکمت آن ندانسته و دیگر صاحب

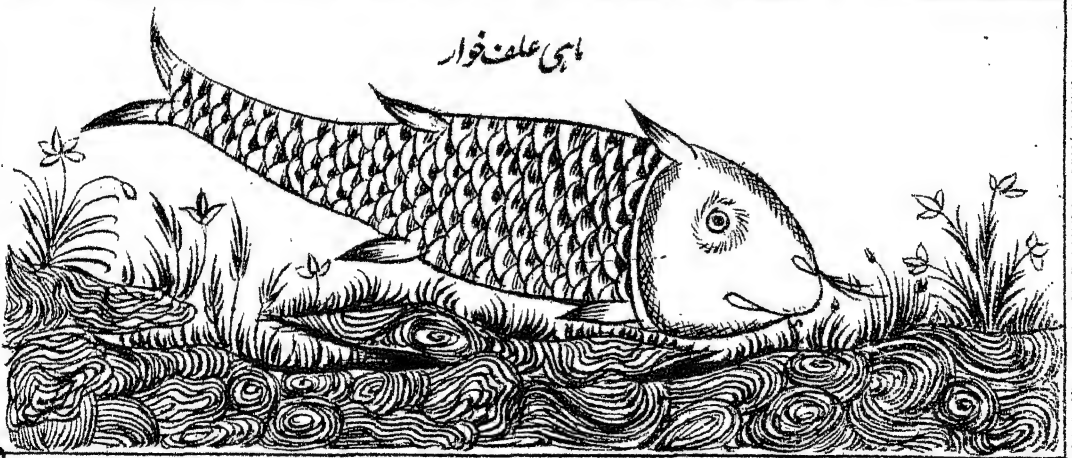
تختة الغرائب گوید که در طبریه نه نیست که بر کنار آن قبر لقمان حکیم علیه الرحمه و الغفران در آنجاست و هر کس که آن قبر را چهل روز پیانی زیارت کند حکیم شود تصویر آن بدین صورت است



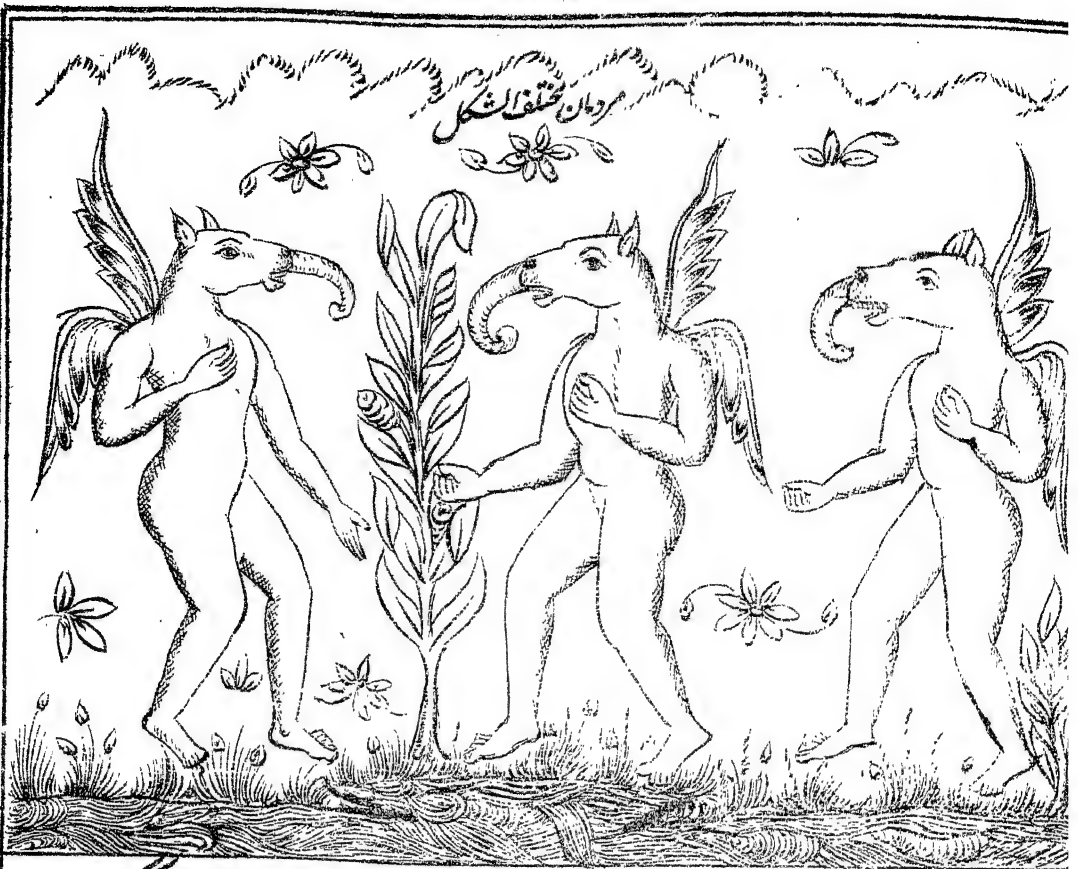
و دیگر در نواحی آذربایجان نه نیست که هر کس که پیاده بران نه بگذرد و دو یا نیمی بر شکم زن بار و از خند وضع حمل بر آسان شود و دیگر فرمان موضعیت در همدان و آنجا نه نیست که آنچه از مزروعات حاصل آید نمک شود و اگر مردم را از نمک منع کنند آب بر زمین فرود و نمک شود و دیگر همدانجا نه نیست بعضی بیست ذرع و عمق آن هشت ذرع و در موضعی که آنرا فرید گویند بر زمین فرود و که اثری از آن ظاهر نشود چون چهار فرسنگ دان دور شود باز بر وی زمین ظاهر شود و بسیار عجایب غرائب آبار در ولایت راه جان چاهیت که پایان آنرا بر سنها امتحان کرده اند مقرر آن معلوم شده و از آن چاه لبالب آب نقداً آب بیرون آید که مزروعات جمیع سیراب میشوند و طاحونه آنجاست که مردم زیارت آن میروند و دیگر در تختة المشارق مسطور است که در یکی از کوههای عراق چاهیت که از قعر آن کسی آگاه نیست اما گاه بگاه غم باد و چنگ بر سر آن جمع آیند و آغاز سرود کنند بعد از آن مردم از آن چاه آوازهای رود و سرود ریخوش آوازی بترتیب میشوند که از غایت خوش آوازی مردم بهوش شوند و حقیقت آن کسیر معلوم نشد و دیگر در نواحی همدان چاهیت که پایان ندارد و پادشاه همدان خواست که بقعر آن چاه وقوف یابد از دار و درخت و گاه مالک همدان آنچه بود تمامی در آن چاه انداخت بهیچگونه اثری از آن پدید نداشت

بعد از سال و دیگر کاروانی از ولایت خطا بهمدان رسید چون نظر شاه بابل کاروان افتاد رنگهای رو
ایشان زرد و صفراوی دید گفت که مگر آب و هوای ولایت خطا باعث صفراست که رنگ وی شمار و صفرا
اهل کاروان گفتند که بارسال صورتی عجیب و حالتی غریب در ولایت خطا حادث گشته که جمیع آبهای آن
بآبکاه مخلوط شده بود چون آبها خوردیم تمامی می ماکاهی شد و حقیقت آن یکپس ظاهر شد شاه چون
این سخن از ایشان استماع نمود او را یقین شد که تخریب این چاه ولایت خطا خواهد بود و دیگر بعضی از توالع
مراغه چاهیست که کبوتران در آن چاه می باشند و مردم دام بر سر آن چاه می اندازند و کبوتران را سبک
و عمیق آن چاه زیاده از پانصد گز باشد و بروشانی منتهی میشود و در آنجا چاههای دیگر است که کمتر از پنجاه گز آب
نمیرسند و در بیان عجایب غرائب جزایر خبریه است که ساکنان آنجا همه زنان باشند و مرد در میان
نبود و در اینجا درختیست که چون آن زنان میوه او بخورند بدختر آسمان شوند و دیگر پهلوان نواحی خبریه است
که در اینجا نوعی از تاکست که در سه سال یک نوبت انگور بار آرد و دیگر پهلوان نواحی خبریه است که از دریای آن
ماهی در شب بیرون آید آتشی از بینی او بر فروزد که چراگاه آنجا روشن شود و در آن ماهی علف میخورد و تصویر است

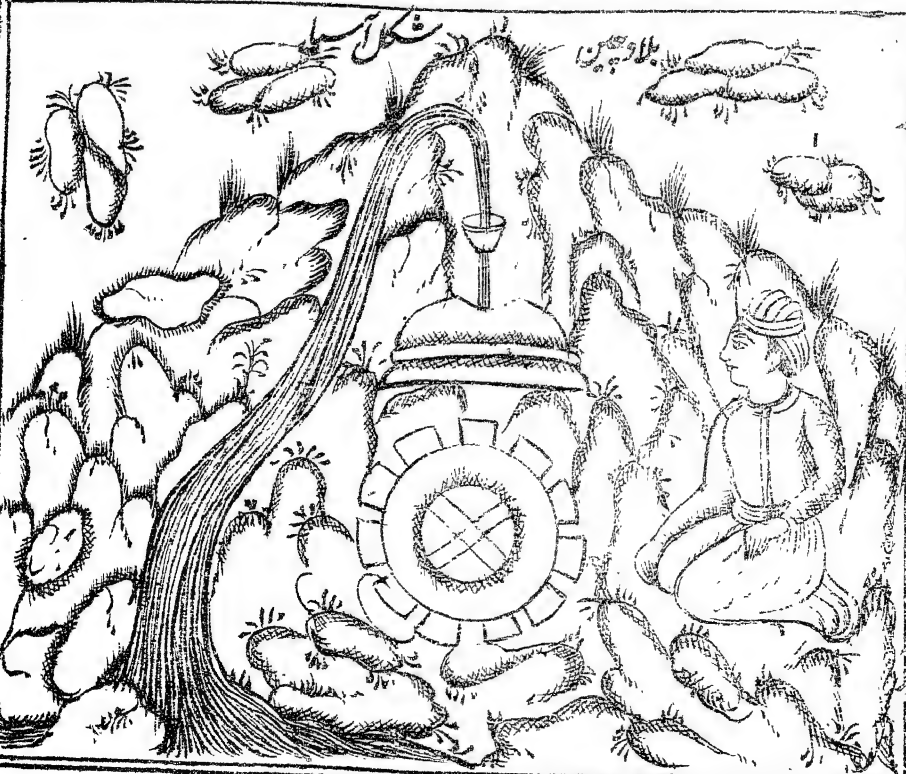
ماهی علف خوار



و دیگر خبریه است که آنرا ساطیل گویند ساکنان آنجا همه پیر رویان اند و سخن نمگویند و فلفل سپید رنگ بسیار
بود و خاصیت آن و فلفل آنست که هر که در جوانی آن قرفل را بخورد موی او سفید نشود و هرگز پیر نشود و تجارت
بد آنجا روند بی آنکه ملاقات میان ایشان واقع شود و خرید و فروخت کنند با بی نظری که تجارت رخوت خود را بر لب دیا
نهند و بروند باز تجارت بیایند اگر جدعای ایشان باشد فهو المرد و الا باز روند و پیر رویان قرفل دیگر اضافه
کنند تا آنگاه که تجارت رهنی شوند و دیگر در یکی از جزایر قومی اند که شکل انسان اند مگر آنکه بال دارند که بان طیاران
کنند و سر ایشان بمانند سر پ و پهنای ایشان بمانند خرطوم فیل تصویر آن بدین صورت است

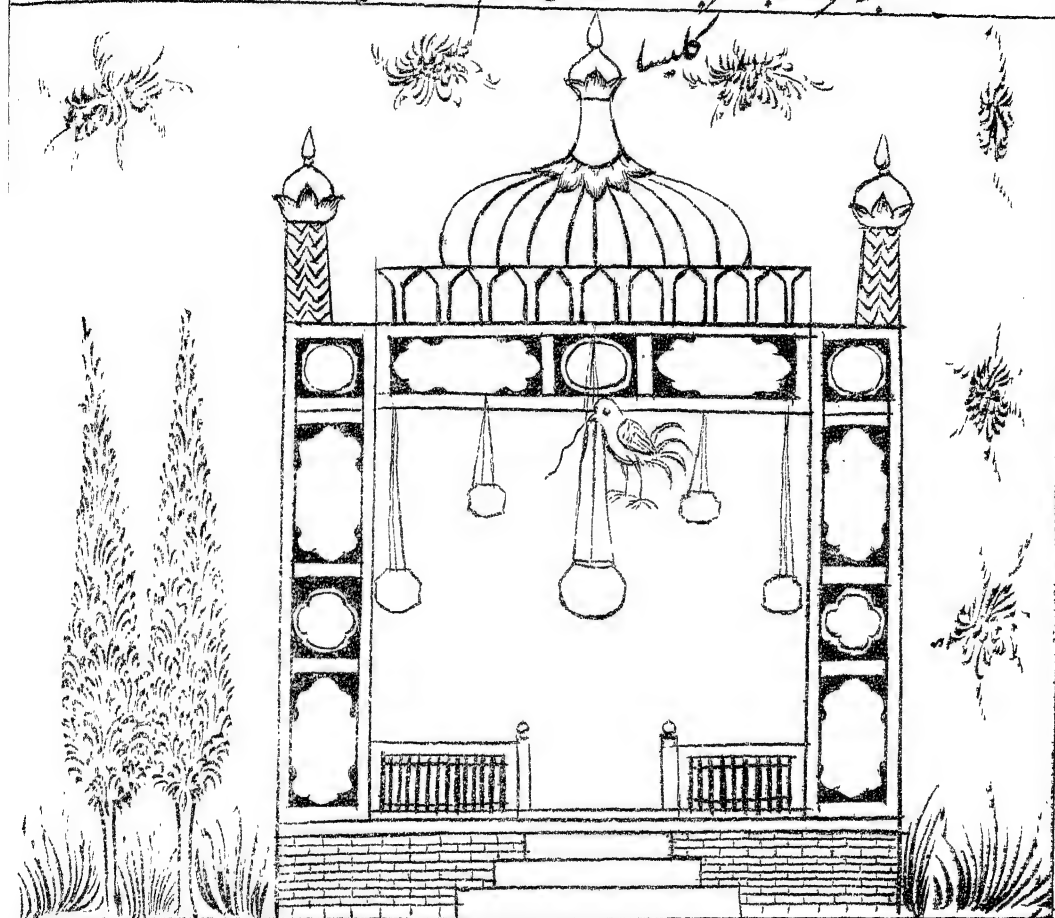


دیگر بهرمان فامی جزیره است که ساکنان آن چهار زبان باشند اما زبان بهر آب سخن شوند و دیگر جزیره است که دریای آن جزیره چنان بنیط و سطر است که از سطر و غلظت کشتی در آب نمیتوان رفت اگر چه باد طوفان وزد و از غلظت آن آب حیوان بگری نیرنی باشد و در بیان عجایب غرائب متفرقه بسیدند اما آنچه

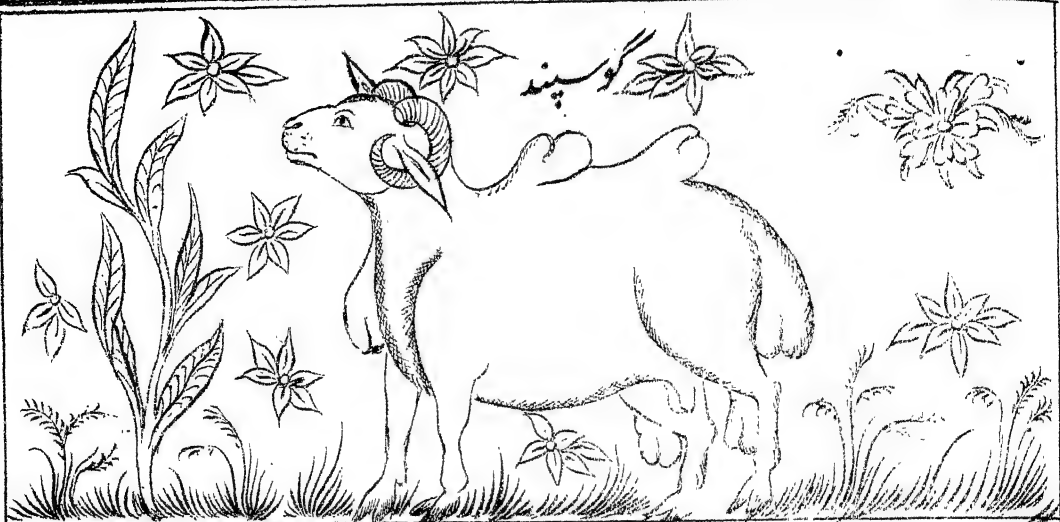


غریبی بیشتر دارند
سطر میشوند و دیگر
بلای چین است
که سنگی پیرین میگردد
و سنگی که از چنان
التماد باشد
آنکه از آن آب
پیرین می آید
سپهر می آید
حداب باشد و سپهر
از آن در جلیخ
بچین است و چنانچه
و تصویر نیست

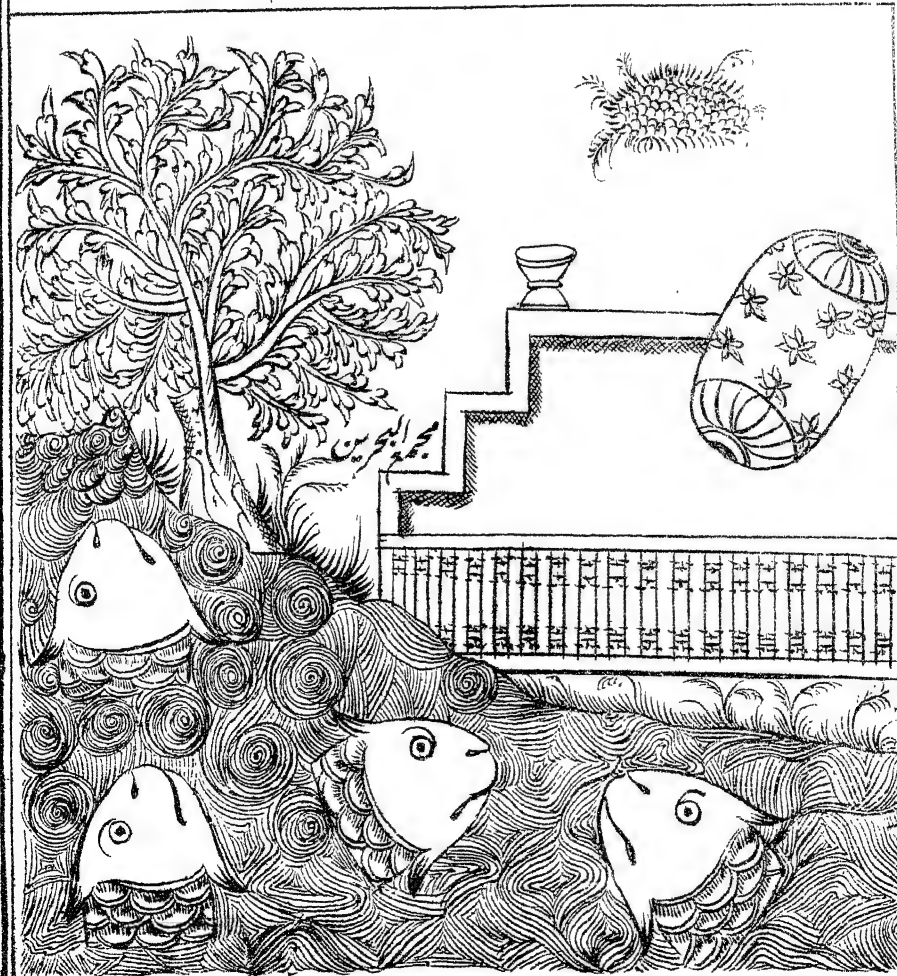
و دیگر در حدود مصر سیاحتی است در آنجا قندیلیا آویخته و خروسی زرین بر بالای قندیلیهای آویخته و فتیله در مقدار
او نهاده و چون آن خروس پر از روغن است و هرگاه که یکی از آن قنادیل بمیرد و خروس از بالا فرو آید آن قندیل را
برافروزد و باز سر برارد و حکمت آن معلوم نیست تصویر آن اینست



و دیگر در بلاد یمن مثالی است بر صورت سواری هر سال چون ماههای حرام در آیند ازین مثال آب شیرین
بیرون آید و جو صنهای خود را از آن آب پر سازند تا سال دیگر کفایت کند و دیگر دیانت میان حضرت
و عمان چون تاجران از آنجا بگذرند آوازی بشنوند که فلان بن فلان متاعی که داری قیمتش چندین درهم است
و چون بمان در آیند کسی آن متاع را از آن قیمت بیشتر یا کمتر نخرند و دیگر در بلاد هند قریه ایست و در آنجا
عمودیت از مس و بر سر آن عمود و غیرت هم از مس و در پیش آن عمود چشمه ایست چون روز عا شورا آید
آن مرغ بامباری تعالی مالهها بکشد و منتقار خود در آن چشمه در آورده آب افروزد و بعد از آن عمود چنان
آب بیرون آید که کیساک کفایت کند و دیگر در بعضی بلاد هندوستان وضعیتیست که نوعی گوسپند باشد
که آنرا شش وزن باشد یکی موضع محمود و یکی در سینه و دو بر کتف و دو بران تصویر آن بدین صورت است



و دیگر در بعضی از مواضع آن صنفی از ناست که چون کسی را بگذرد آنکس سحرکت و پیغمبر گردد و او را بر تخته چون
 میزند و در آب اندازند آب آنکس اسبابی برود که دار الشفاست و او را معالجت کند و بعد از مدت بطن باز آید
 و دیگر نیز در آن زمین یکی هست مخلوط بریزمای زرسرخ و در آنجا نوعی از مورچه است مثل سگ چون هوا گرم شود
 بسوی راه خود را میروند آنگاه مردم پاینده و از آن ریگها آن مقدار که خواهند تحمیل تمام از فوق این مورچهها برگیرند

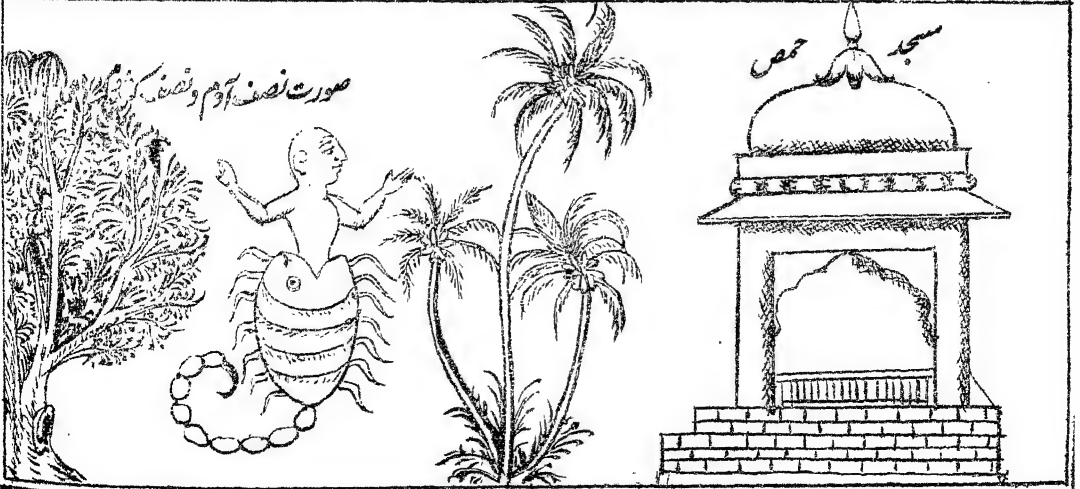


و دیگر در شب
 بر کتاف دریا که در
 موسی میخیزد و علیها
 ماهی بریان را که
 نصف خورده بودند
 و نصفی گذاشته
 آن نصفی زنده شد
 در دریا آمدن بود
 الحال از مثل آن
 ماهی بسیار است
 در آن نیا که نصف
 اعتقاد و بر حال
 خودست طول آنما
 از یک نوع بیشتر
 است تصویر آن

و یکرشته سیت قدیم از بلاد مصر بر شرف نیل بسبب اعمال بد اهل آن حضرت حقیقی همه را سنگ ساخته و حالا
شاهده توان کرد که صورت زن یا زوج خود خفته و قصاب گوشت پاره میکند و کودک در گواره زنان در
تنور و غیر ذلک همه سنگ شده تصویر آن اینست



و یکر در براق قریه ایست از حلب و در اینجا مصیبت است که چون بیماری در شب دندان معبد باشد و نخوا
ببیند که کسی او را میگوید که شفای تو در چه چیز است یعنی فلان چیز است و یکر در حصیبت که مار و گزوم
استجا بکسی ضرر نمیرسانند اگر جامه آنان آب بشویند که گزوم گردانکس نگردد و بر دره بعد آن صورتیست که
نصف اعلی آن صورت آدمیست و نصف سفلی آن بصورت گزوم چون پاره گل بر آن صورت ننهند و آنرا
در آب اندازند اگر گزوم گزیده از آن آب بخورد شفایابد تصویر آن

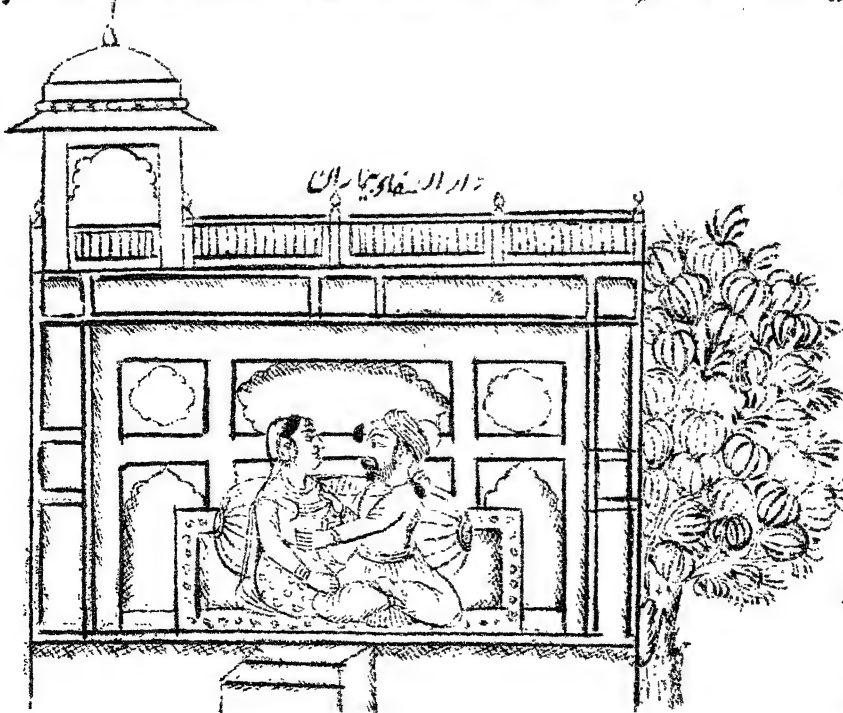


و دیگر نام معروف است بقرب تبریه اهل آن قریه مریم رضی الله تعالی عندها تمت گردن بشومی آن تبریه
 اینجا متولد گردو مار و دیگر نباشد و دیگر در ولایت اصفهان مسجدیست که بر کرم آن مسجد سوگند خور و بد فرغ
 عضوی از اعضای او شلل باید تصویر است

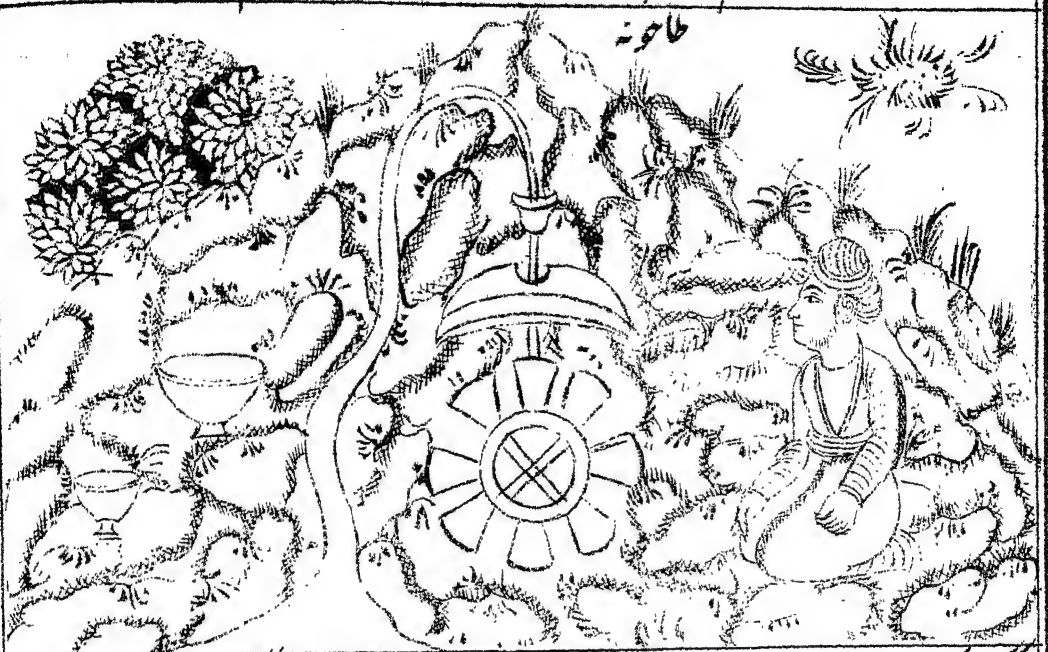


و دیگر در بکو که یکی از مواضع کشمیر است و در اینجا خانه است و در آن خانه صورتیست مجسم کسی که او را بیماری

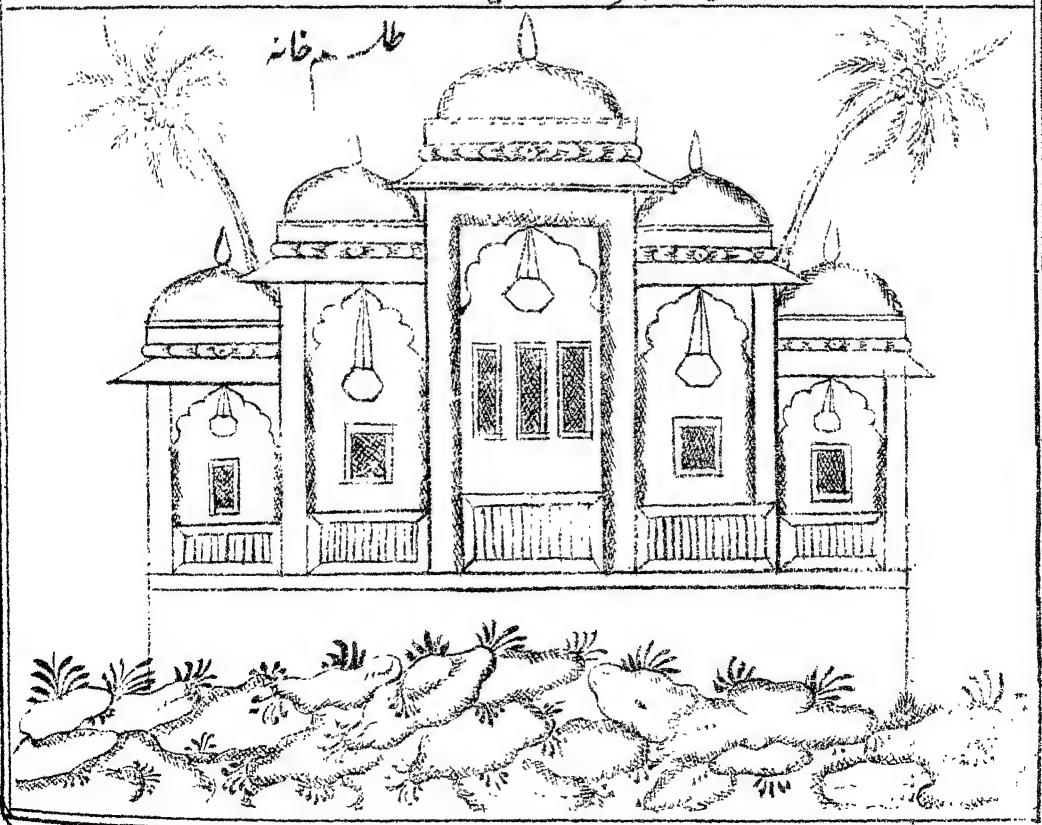
بوده باشد او را
 با آنجا بزنند چون
 دست بر پستان
 آن مجسمه بزنند
 سه قطره شیر
 از آن پستان بیرون
 بر آید آنرا آب
 حل کند و بخورد
 مرض بیماری
 زایل و بر طرف گردد
 بامر الله تعالی
 تصویر آن است



و دیگر صاحب تختة الغرائب گوید که در دنیوی طاحونه است بس بزرگ چون صاحب طاحونه خواهد که طاحونه ساکن گردد
گوید که حق یونس علیه السلام ساکن گردد و چون گوید که حرکت حق یونس علیه السلام متحرک گردد تصویر آن نیست



و دیگر یکی داشته و غریبان در اینجا بخواب میفتند و هر غریبی که در اینجا از دیگری چیزی می دزدید راه
سیر و نرسد و میگشت و اصلا راه بدر نمی برده و چون آن چیز را بجای خود میگذاشته ابواب بر روی
مفتوح و ظاهر میگشته تصویر آن نیست



و دیگر در جامع الحکایات مسطور است که حکما در محنت شهر از مملکت فرود بهشت طلسم ساخته اند و یک صورت
 بطل بود که چون غریبی در آن شهر درآمد سبب آنجا بطل بانگ کردی مردم از حال او متحسّس گشتند و در ورم
 بطل بود هر که را چیزی کم شدی دست در آن بطل زد و آواز آمدی و در در آن نشان دادی و در سوم آئینه بود
 هر که را غریزی بسفر رفتی و مدت غیبت او تمام می گشتی و از حال او خبر نداشتی در سال و در بعضی آن آئینه نگریستی حیات
 و ممات و خوشی و ناخوشی غریز خود معلوم کردی در چهارم صحنه بود که سال بر روز و ماه و روز و بر کناره شش شش منتهی بود و در آن صحنه و کلا
 و جلالت که بر تختی ساقی که از آن جوی جام پر کرده داوی همان خوردی که در آن درخت بودی و در پنجم غدیری بر آب
 بود که حاکم در وقت داوی بر کنارش نشسته و مدعی و مدعا علیه افرمودی که پاری در آن غدیر نهند صادق
 از آن آئینه بر سید و کازب غریق شدی و در ششم نیز غدیری بود و صورت بلادی که فرود در تحت تصرف
 داشت در آن کاشته اهل شهری که با فرود مخالفت کردند معلوم شدی و فرود جوی از آن غدیر بدین صوب
 روان ساختی و در آن سال آن شهر غرق شدی و در هفتم که دارالملک فرود بود و درختی بر دربار گاه پادشاه
 نشاندند بودند که هر چند خلق بر حوالی آن ایستادند و آن درخت سایه بر ایشان افکندی و با وجود این
 فرود مرد و در گشت آن سال این عجب بسیار است که اگر مجموع آن رقم ده ملک که در خوانندگان از املات
 روی نماید اجرم همین قدر که تفاوت و بر بیان بعضی از نوادر و غرائب در نگارستان احمد غفر
 آورده که حبیب السیر از جامع التواریخ جلالتی نقل میکند که چون جعفر بن علی بنابر نصاریف ایام
 از بلخ جلانموده متوجه شام که در آن حین دار السلطنت بنی امیه بود و در روزی مجلس سلیمان بن عبد الملک
 درآمد و در آن اثنای تغیری فاحش در سلیمان پیداشده و حکم با خراج جعفر نمود و روی با اهل مجلس آورده گفت
 این شخص هر همراه دارد و همگان پرسیدند که از چه معلوم کردی گفت بواسطه آنکه در بازوی من دو مهر
 جنع بسته است که چون زهر حاضر شود حرکت کنند امتحان را از جعفر سوال اتعنی کرد و گفت آری زهر در
 لکین دارم تا در من گام شتابد بر کم لا جرم او و او را دوش ملقب بر یک شدند چون در مجلس مهر بار آوردند

زهر حاضر نمودند و هر دو خود را چنان

بر یکدیگر زدند که بیم آن بود که بشکنند

اهل مجلس متعجب گشتند

تصویر است

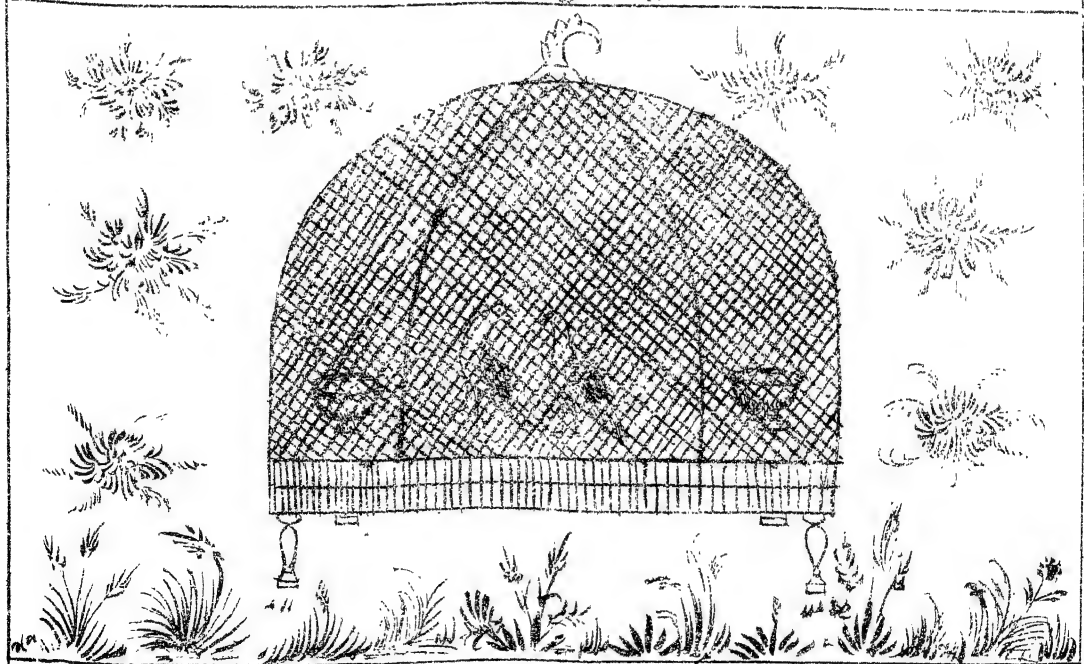
مجلس سلیمان ابن عبد الملک



حکایت غریبه در تاریخ اتم ششم کوفی مسطورست که هشام بن عبد الملک وزی بشکار رفته در آن شهر
 نظرش بر غباری افتاد که شایع طریق تمام ظاهر گشت ملازمان را توقیف نموده خود بایک غلام رهنمای
 بدان صوب توجه نمود آن خود قافله بود که از ولایت شام بکوفه میرفت هشام را در آن میان نظری بر پیر
 افتاد روی بدو آورده پرسید که از کجائی و از کدام قبیله پیر گفت که از کوفه ام و اما از دین من حجب و نسب من
 ترا چه فائده هشام گفت سبب آنرا معلوم شود چه شمرست می آید که از نسب پند خود را ما خبر دهی پیر گفت من
 مردی ام از قبایلم با قبیله عک قرابتی نسبتی نیز دارم هشام گفت الله چه شکریا و حسب است که بنوعی
 نسبت ندارید پیر گفت نسب با اگر چه خوبست و تو بد معلوم کردی باری شما از نسب عالی خود بیان فرمائید هشام
 گفت نسب از قریش است پیر گفت قریش طوائف بسیارند و بمقتضای وجعلنا شعوبا و قبائل لتعارفوا
 قبائل بسیار و شعب بسیار عالی و اسافل عالم و جاهل در ایشان هست تو از کدام شعبه هشام گفت از معاویه
 بنی اتمیه پیر خندان شد و گفت بعیت شراب عشق عجب شورشی بجان آوردی که آنچه در دل من بود بزربان آورد
 و گفت مر جابا بنی اتمیه نیک رفتی که مرا از حال خود آگاه گردانیدی و بر جلالت نسب طراوت حسب و ظاهر
 ساختی ترا با وجود این چشم شهلا و لطافت لسان و فصاحت بیان چه شود که مردم را طعنه زنی ای جوان
 ما ز ازل خلایق شما اید و شجر ملعونه که در کلام ملک علام واروده افمن کان مومنا کمین کان فاسقا عبارت
 از شماست و در شما مردان را خال نکال و وبال بر رخساره عارست و زمان شمار از غایت خبث طینت
 و غلبه شهوت سستی در بند ازار و از جمله عفان از صنایع شماست آشکارا دست از خوشی بازداشتی

ولوی خلافت خاتم الانبیا علیه التحیة والشاہد افراشته و سخن چرب که هر واقعا یکسند در جای
هم خار بود و هم بطیار و چون بظاہر سلام آورد منافعی بود بغایت نزار و مکار و عقبه بن ابی مقیط که خبر
صادق نبش از فریش نفی فرمود و شما و از فریش دانسته بخود منسوب گردانید و ولاد او و لیدر پیک که در
مستی فریضه بامداد را چهار رکعت گذارد و گفت چون مرا نشاطی و این شاطی هست اگر خواهم بدر کعتی چند
دیگر نیز بگذارم او را در کوفه بر نفوس سلیمان حاکم ساختند و حکم بن العاص و پسرش مروان که مطرود و مرد
حضرت رسول صلعم بودند شما ایشان را مطبوع و مقبول دانسته بخواختید سبحان الله از معاویه و بچه اش
و چه گویم مصراع ای سراپا چه خوبی زد که دست گویم بن النوا و صاحب حبیب السیر گوید که در بعضی تواریخ
مستورست یکی از سلاطین در روم عجبی بصورت قمری جبت سلطان محمود غزنوی فرستاد و خواص آن جانب
آن بود که هرگاه مجموعی در مجلس حاضر شدی اشک از چشم آن رخ رفتی و از غراب آنکه قطره اشک سبک
منقذ گشتی و مناصحت شک مذکور آن بود که چون آنرا مشاهده بچراحتما نمائید و التیام پائنته

تصویر آن بدین صورت است



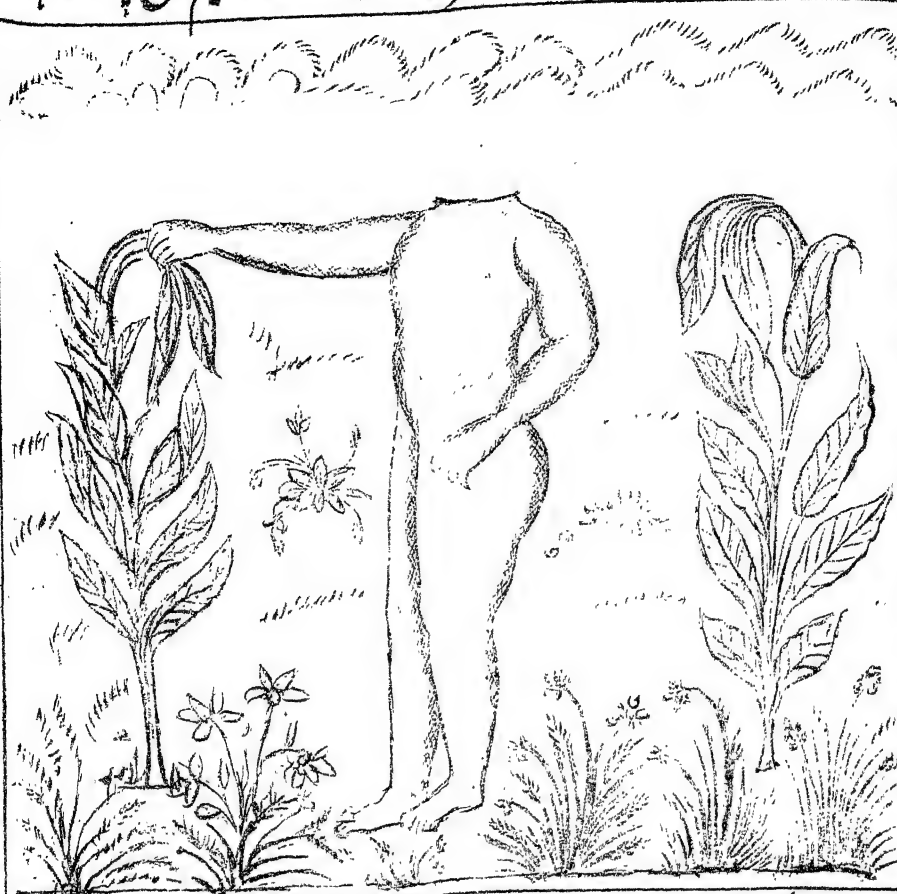
من البیدائع و طبری مستورست که در عهد مهدی در ماه ذی حجه سنه اربع و ستین بایه صبا
فی آنکه بود عیاری باشد چنان تاریک شد که یک ذره پر تو آفتاب نماند بلکه شب بچوبی که ابر بطن
داشته باشد میناید و این حالت ناظم و کشید و این آیه در بزرگی بود که هیچ آفریده ندیده بود بلکه
من البیدائع آورده اند که در سال دوم از سلطنت برطانیس که او را فیض ثالث گفتند و ملوف

سال میلاد کثیر الاسعاد پیغمبر مصلی الله علیه و آله و سلم آتش مشتعل بر خاک در حوالی قطب شمالی ظاهر
 شده تا آخر سال باقی ماند و در آن ایام چون یک ساعت از روز ماند تا شب چنان ظلمت و تیرگی دست
 که هیچ چیز مرئی نمیشد و از جوت هوا چیزهای ریزه ریزه و خاکستر میبارید و این حکایت بعضی حکما
 در کتب حکمت در تحت ذکر کائنات ذکر کرده اند بدین معنی سلیمان از جعفر پرسید که هیچ چیز ازین طرفه تر
 دیده جعفر گفت آری روزی دلی نخب در کنار چون شسته انگشترش که در آن یاقوتی بود آید و از او
 در آب افتاد حاضران بر فویش اظهار ندیدند که درند او گفت باکی نیست و در ساعت خازن را طلبید گفت
 فلان صندوقچه را بیا خازن چون صندوقچه را حاضر کرد وی از آنجا ماهی بیرون آورد و در آب انداخت
 و بعد از آن ماهی آن دانه نفیس را بدین کرده بیرون آورد سلیمان از استماع این حکایت تعجب نمود و قاصد
 نزد حاکم نخب رسال دشته آنرا استماع نمود چون قاصد نمود و نمود ماهی را همراه آورد و صدق کلام
 بوضوح پیوست تصویر آن نیست



قصاست که خسرو پسر زراگان شتری یاقوتی در دجله افتاده وی بدین تدبیر وی را بیرون آورد و اعلم الله
 در بیان بعضی از بدائع و قرائع که در عهد اعلی حضرت حضرت خلد کانی و قوام
 یافته بدین معنی در سنه هزار و شصت و دوم جلوس پسر من علی حضرت رسیده که در موضع هلاکون
 ریگنه گوا لیا در مرض شخصی طویل جسمی کشته افتاده و سرش را بریده اند آن پادشاه نعمتی خراش

آن لاش را بنظر احتیاط دیده بیاید فرستاده آمد بعرض رسانید که شش نیم ذراع پادشاهی را



یک نیم ذراع
عرض یکی از ذراع
شسته اند و شش
پد نیست و زنی
که آن لاش افتاد
نریب یک بیک
شیب فراز شده
نویا و و فیل
جنگ کرده اند
نصویر آن بدن
صورت است

بدیعه در نواحی کشمیر زمانی که حسین بیک خان خویش علی مردان خان حکومت استخدا داشت قطعه
برف که طول و عرضش بیت ذراع و از کف آن چهار گز بود از هوا افتاد بدیعه در بر گشته اما و
رخت نیم خشک شده بود مردم هر چند قصد بریدن آن کردند بتیر و دیگر آلات قطع میسر نیامد و مردم بسیار
برای تماشای آمدن و هر روز بهجوم طرفه میشد جمعی از غایت جهالت و ضلالت کمر بستش بسته اند چون بعرض



قدس علی رسید
رزدار تعیین نمودند
بر آنجا رفته و خشت
دکور را آتش در داد
نصویر آن بدن
صورت است

بدلیجه در سنه نهم جلوس وقتی که فردوس آشیانی از دولت آباد بدار الخلافت می آمدند معتمد خان مولف
اقبال نامه جهانگیر می که در عهد آن پادشاه خدمت بخشگیری داشت نه ساله و قتر زیبا منتظر با سپهر عجب
از نظر گذرانیده بعرض رسانید که این اعجوبه در دو نیم سالگی پستان آورده و در هفت سالگی بی آنکه با مرد
مقارنت حبه باشد حامله گردید و در هشت سالگی پسر زانید حاضران را ازین خبر تعجب بجمال قدرت انبوی
ایمان تازه گردانید آمد تصویر آن نیت

بدلیجه در سنه

بیت و چهارم

جلوس علی خضر

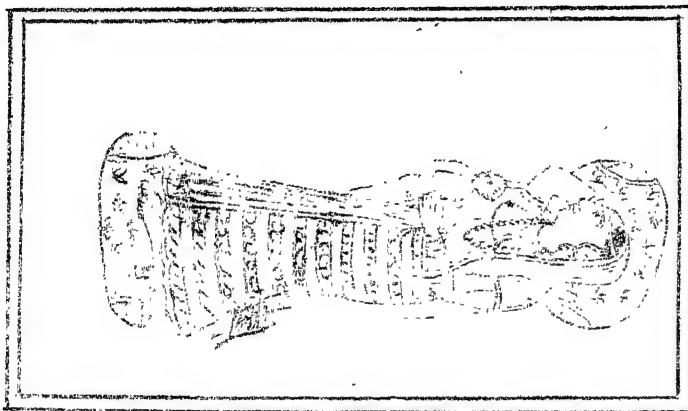
در یکی از مواضع

بهار چهار روز مانده

باوتند و زیدین کرد

و در بهجیان گردید

غبار مهوار پرده طلک



بر روکشید روز روشن شب تاریک گردید از آن عدد در خروشن آمد و باران بشدت تمام باریدن گرفت و قطره
که طول مقدار هشت بیگه و عرض دو بیگه داشت پاره چاهی گوشت بوزن دو دایم و یک نیم دایم بارید و بعضی از

سکنه آنجا از آن

گوشت قدری

بچشیدند و خوردند

بدلیجه در عهد

فردوس آشیانی

در دارالخیراجه زنی

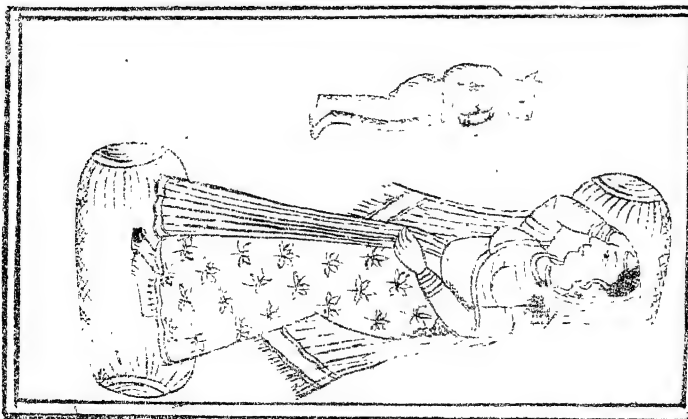
از اقوام یافتند

و قتر می زانید که

وسر و چشم و بینی نه

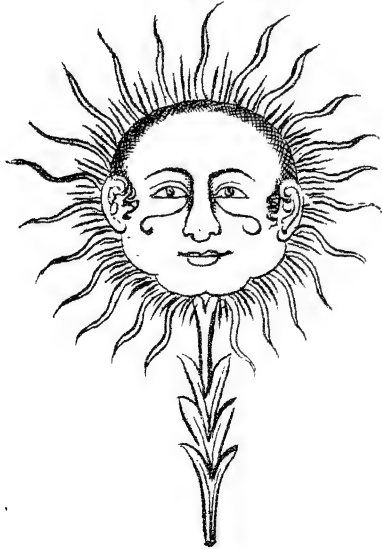
شیر داشت و

باقی اعضا بصورت
آدمی تصویر آن نیست



بدیعه در نواحی اوزنک آباد زنی از قوم چین مسلمان شده در سلک ازدواج سید نظام یافت پس از
چندی حامله شد وقت وضع حمل در عرض یک پسر و چهار دختر زایید و یک دختر از آن زنی ماند
بدیعه در نواحی کشمیر مقامی ست شکر و وجایت حیرت افزا که در کوه والا نی کنده اند و صنفه مطبوع
در ایام متوز و شدت حرارت از سقف سنگین آن صنفه طلسم آئین قطره قطره آب در رنگ عرق میچکد و مجرد
رسیدن آن قطره بخ می بندد و صورت عضوی اعضایی انسان از آن مرتب میشود و در عرض هفت ده روز
زنان قطرات بخ بسته شکل انسان مرتب میشود و تمام و کمال بوجود میآید و دست و پا و رو چشم و
بینی و گوش و سر و موی و انگشت ناخن در آن صورت آبی نموده میشود آن شکل بعد از تمامی اندک اندک
آب میشود و در عرض هفده و هجده روز اثری از آن تمثال نمینماید و دیگر از غرائب در شهر مبارک رمضان
سنه هفتم حضرت خاقانی ظل سبحانی خلد مکانی در تالابی که متصل قلعه کلیانی واقع صوبه دکن جنوب
ستاره کلان در رنگ شعله آتش در افتاد و مجرد افتادش آب تالاب بیرون رفت و آب آن تا دو پیر
در جوشش بود و در روشن میزد و دیگر از غرائب بعرض حضرت خلد مکانی رسید که در ملک فرنگ و یک
بریکال چند روز متصل و متوالی ستاره دم دار هوا نمودار شده بر زمین افتاد و آن ناحیه بسبب سقوط
ستاره تاریک گشت و هوا را ظلمت فرو گرفت و در شب و در فرق محسوس نمیشد و تا سه روز حال بنمیداد

ستاره دنباله دار

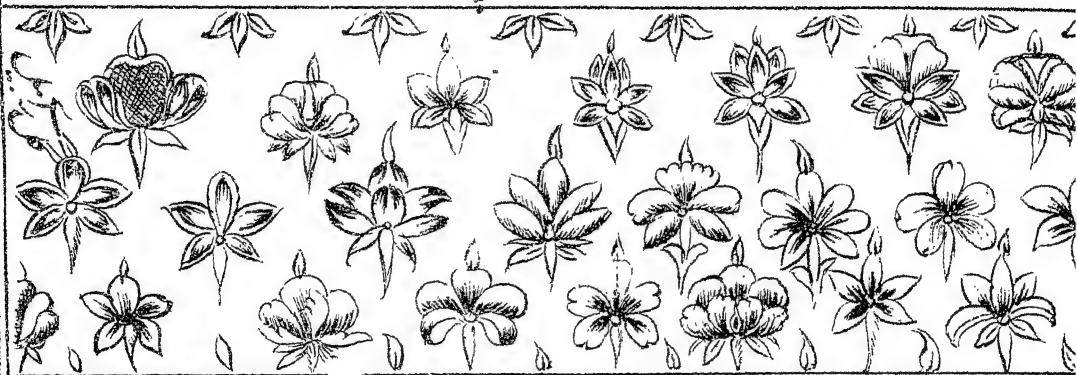


بود و غریب از اینها و خلافت برآمد و مردم در ظلمت حیرت فرو
شدند پس از سه روز که آفتاب طلوع نموده پرتوه ظلمانی
از میان آن رفت تصویر آن ستاره بدین صورت است
بدیعه شخصی غریب خلقت عجیب بهیئت که دست و پا
و روی مانند آدمی و گردن و ایال و گوش همچو پست داشت
ظاهر شد طول قامتش شش ذراع و عرض سه ذراع بود و
هزار سخی در بر و ترش کی برکتف و دیگر بر روی سینه
و کمان در دست داشت و هر تیره که از پشت او جسته از
سه چهار آدمی پران گدشتی روزی قتل مردم پر دختی و شب
در کوه رفته ناپیداشدی تیر و تفنگ و سایر اسلحه بر او کار گذاشتی و در یازده روز سه هزار و هفتاد و دو نفر

فرنگی را کشته شهر ایران ساخته چون عاجز شدند از جادوگری چاره جو گشتند و خدائی ترتیب داده برزور منجول آن فرنگی
 در آن خدائی انداخته و ارمقیده ساخته بچیکما بسیار اسلحایش را دارند خندند و حاکم فرنگ شیمه آن بپو صورت بجنوز فرستاد
 و مردم شهر آن را بدین حق او خیره گرفته بعضی عفت از نوع را که گمان بر نود که بایکاه و پلنگاه سکونت دارند و بعضی این بونهار
 از قوم حرم شکرین شکل تصور کردند و جمعی نقل کرده اند که دیکى از جزائر آرمیسان باین هیئت ترکیب از قیامت نتوانند
 سکونتی دارند و صفات حیوانی بر آنها نمایان است این بایم سباعیست از آنها بوده است تصویر است

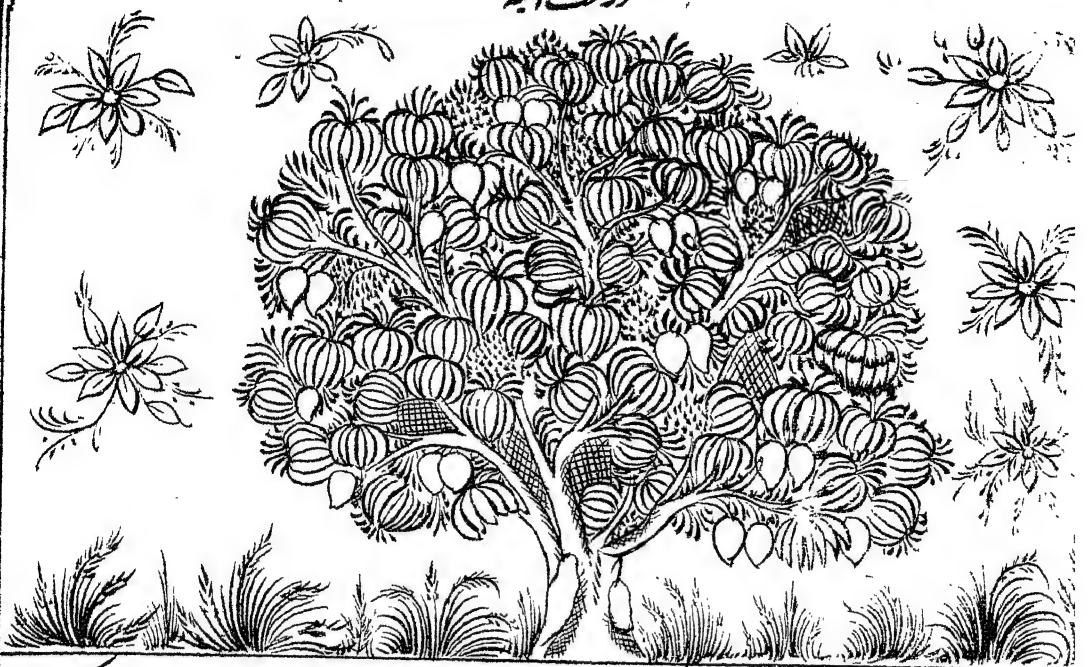


پدریچہ سنہ نہم جلوس حضرت خلد مکانی در پرگنہ ملکی تعلقہ صوبہ بہار شعلہ آتش کہ طول و عرض شش گز
پاوشاہی بود ظاہر شدہ مانند گرد باد با ہتر از آمدہ شش گز و را حرکت کرد و درین مسافت انچہ درخت
و غیرہ بود ہمہ سوخت و محترق گردید پدریچہ در بیان سنج شدت زلزله و شگافتن زمین
پہار دہم محرم سنہ دوازدم جلوس حضرت خلد مکان در نواحی مندران بشدت زلزله در قطعہ زمینگان
کہ پنجاہ ذرع طول و دو گز عرض پیدا آمد و ہر چند سکنہ آنجا رسیان ہا دراز پا پند گز اسنگ بستہ دران انداختند
سنگ بزمین نشست و عمیق آن معلوم نشد پس از چہار روز بی سبب ہر آن شگاف فراہم آمدہ زمین
ایک بخت برابر گردید پدریچہ سنہ ہزار و ہشتاد و ہجری در موضع اولی پور تعلقہ سرکار جوہر مہنگام شام بی آنکہ
ابر و سحاب ظاہر شود صدای رعید پیداشد تا دو صاعقہ پیدا آمد و از جوف ہوا شور و غرغری بگوش
سکنہ آنجا رسیدن گرفت پس از ساعتی گلمار ر ہیل با آنکہ موسم آن نبود در موضع مذکور در رنگ باران بارید
و تودہ گلمار بزمین ریخت و روز دیگر اعیان و حاکم آن نواحی کہ آن گلمار مشاہدہ کردند بسیار خوشبو بودند
و از گل ر ہیل در رنگ و مشابہت بیچ تفاوت نہشت تصویر است



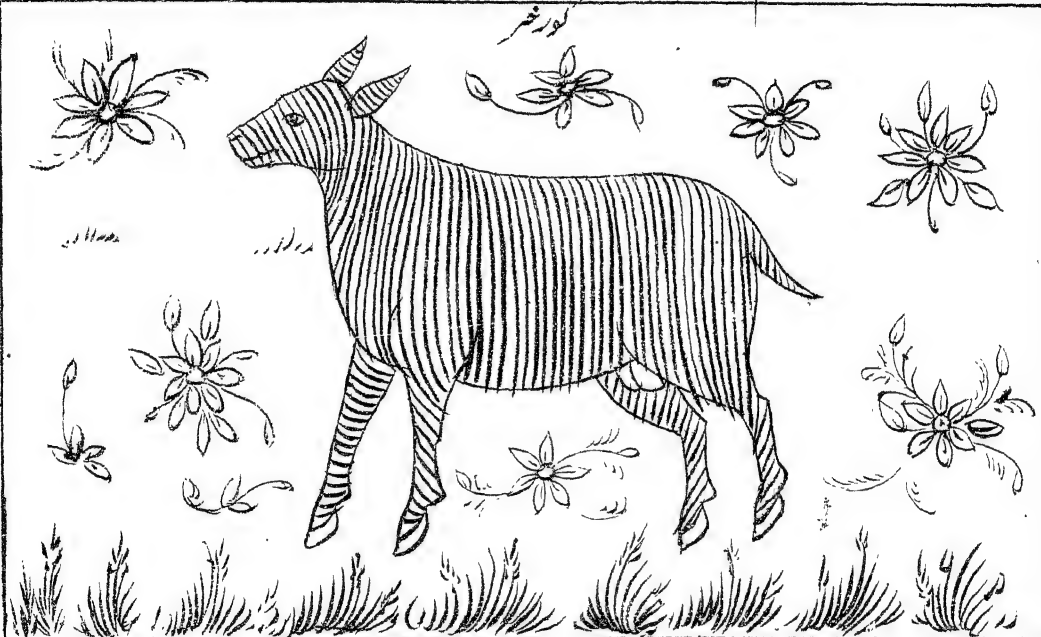
پدریچہ از واقعہ و اسططنت لاہور بعرض حضرت خلد مکانی رسید کہ یار محمد کوکب پسر محمد شفیق ساکن
موضع شفیق پور سہارن علیہ پرگنہ تپالہ بکرم اللہ تعالیٰ ہمین کہ از مادر تولد شد کلمہ طیبہ را بزبان را ندہ تا چہا
ماہ بعد از ان حق اللہ تعالیٰ و روزیان داشت و الحال کہ عمرش ہشتاد و یک سال میگزد و اسم اللہ ذکر است
پدریچہ بعرض حضرت خلد مکانی رسید مضمحلوس الا کہ ولایت چین فی تاج العالم حکومت ارکوش در
کمال نفاذ و دوران ملک تمام سال باران می بارد و ہمیشہ درخت انہ بار می دہد و برہم درخت انہ یکشاخ
پختہ و شاخ میوہ خام و شاخ می کل کردہ و شاخ
شروع میار نمودہ تصویر آن درخت انہ بد تصویر است

درخت انبه

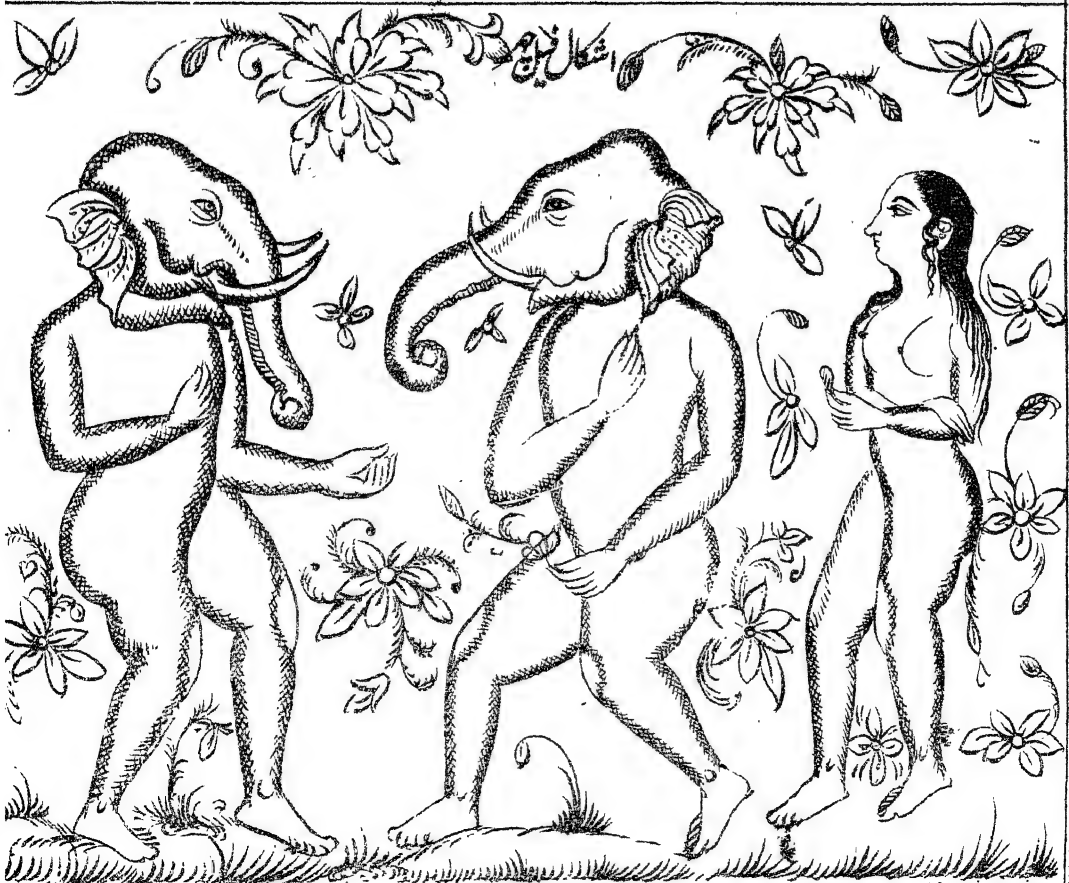
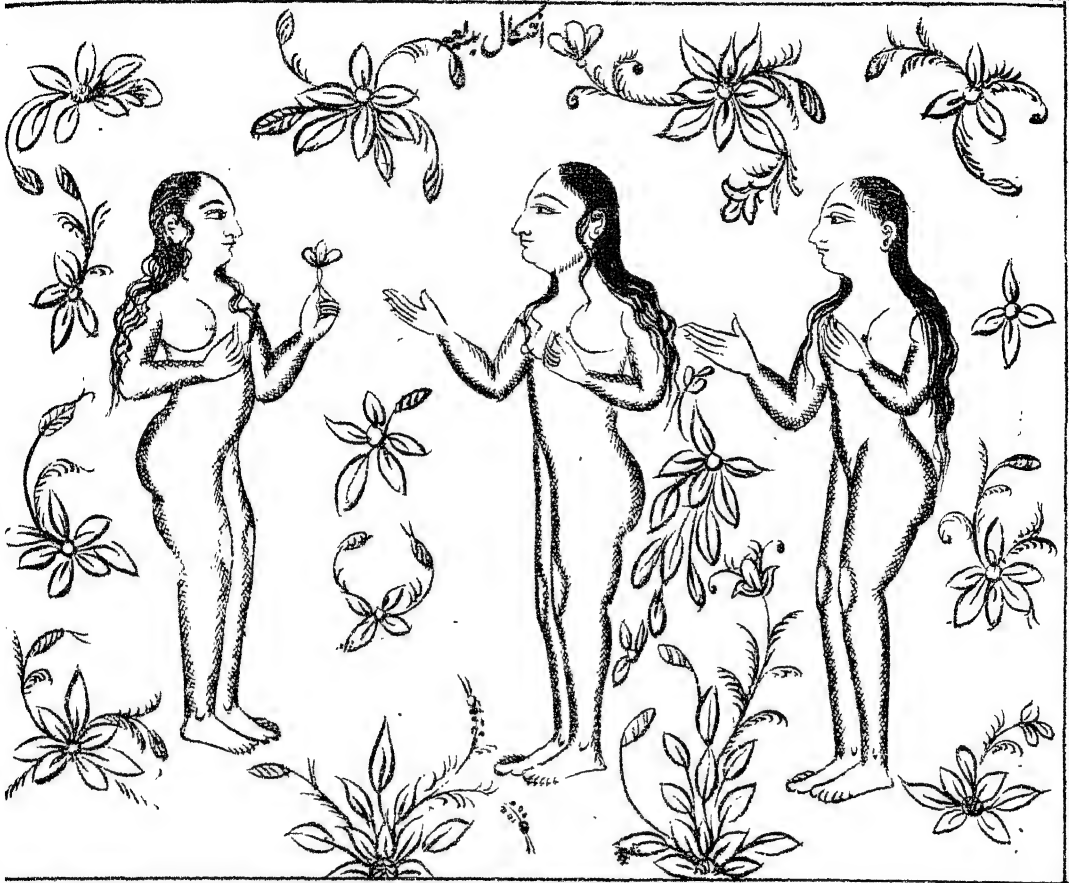


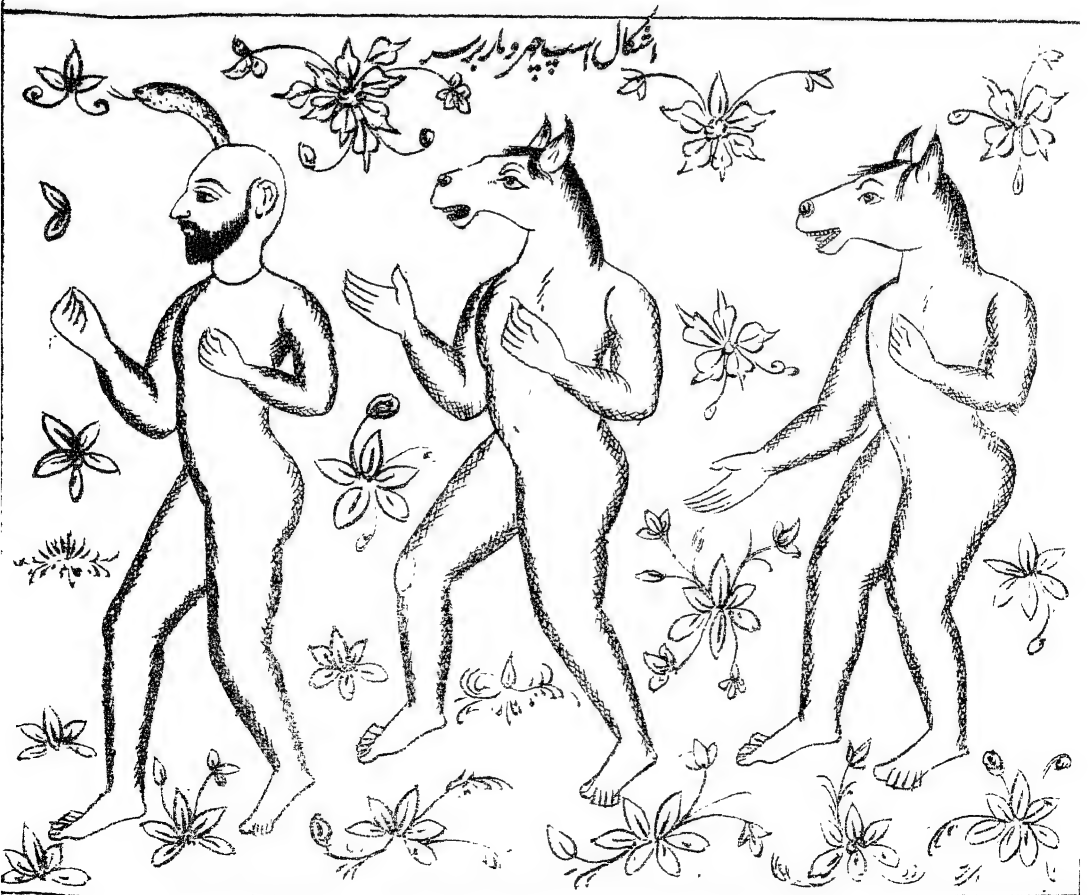
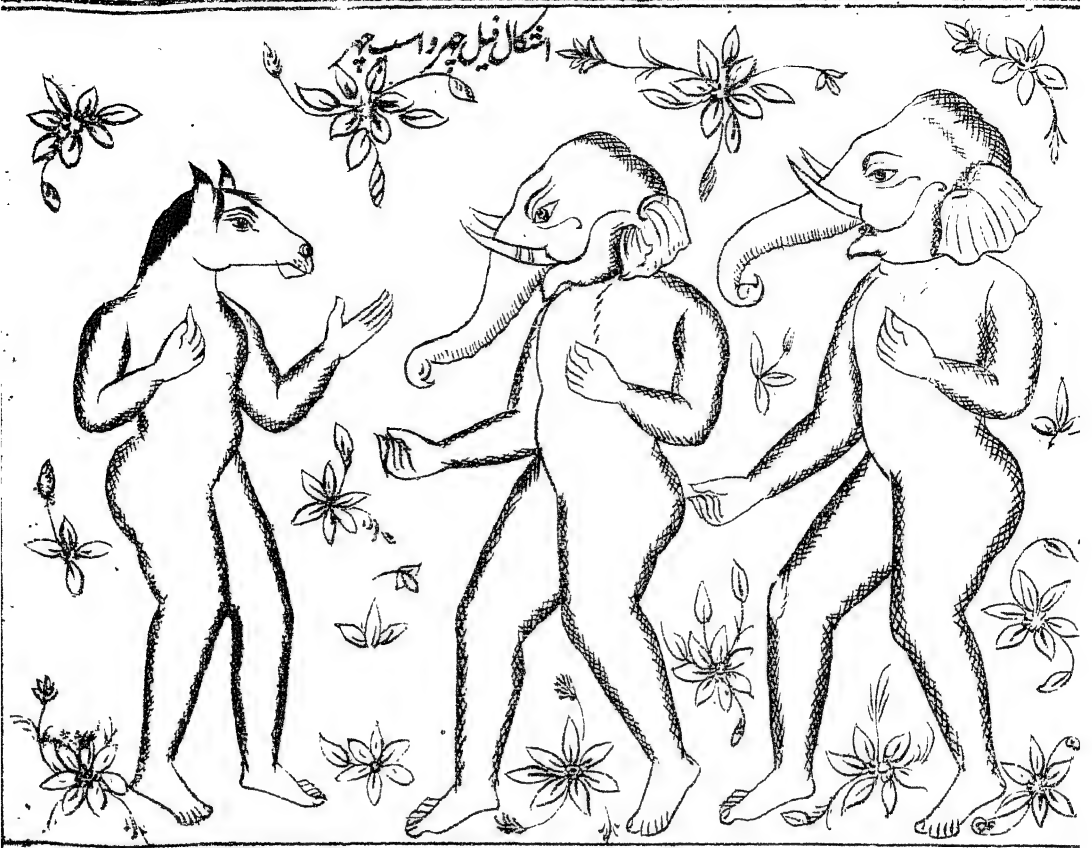
و نزدیک بندر چین کوهیست چون چهارمیرسد آواز میبازان مانند صدای توب برنجیز و سکته
 آن دیار سبب اعتدال هوا بیاورن میشوند و محتاج به اعلاج طبیب استعمال دوا نمیکردند و اگر اعیاناً احدی
 از قمار آزار شود در حوالی شهر نرسیت از آن غسل میکنند و همه آزار میرود و هر سال طلای بسیار از آن آب
 بر می آید و اصلاً انجا گس و سگ و زراغ و زغن و گنجشک نیست بدلیجه سید پریشان حال که کثیر العیال
 در یکی از مواضع پانی پت توفیق از نوایافت و راه ترو و سخی بر خود مسدود ساخته اهل و عیال در گنج قنات
 بسر می برد در اوائل محرم سنه هشتم جلوس حضرت خلد مکافی سه چهار روز از قسم ماکولات و خانه سید
 موجود نشد با عیال و اطفال بفاقه گذرانید سید مذکور آتش جوع مضطرب شده بقبرات مصحف و سب
 مشغول بود و قشرش بادل بریان و چشم گریان از دست فاقه بی پاشده پیش پیر آذناگاه دید که از زیر
 طلیسان که سید بردوش داشت و دو بر می آید و بوی طعام مشام امید میرسد یعنی را بیدر ظاهر کرد سید
 متعجب شده ملاحظه نموده دید که چهار رکابی پلاگرمست و طبناخ قدرت برای تسکین جوع گرسنگان آماده
 نموده سید بدگاه کار ساز سجدهات نیاز بمقتدر رسانیده طعام غنی را با عیال تناول فرمود و از همان روز
 پنج و نیم آثار برنج و پنچ آثار گندم از جوف هوا در خانه اومی بارید چون بحلیه الملکی جعفر خان این حقیقت را
 بعرض پادشاه رسانید حکم شد که محمد اسحق حلیه در انجا رفته بارش گندم و برنج را برای العین مشاهده نموده
 بعضی والا رساند و حلیه مذکور مقصد شافیه و حقیقت را در یافته آنچه دیده بود معروض داشت خدیو خدای

تجب نموده و بر حال سیدند کور رحم فرموده نهادم مبلغی روزانه اورا خوشوقت نهند و غریب تر آنکه
روزے که روزانه مقرر شد و وظیفه غیبی انقطاع پذیرفت بدلیجه والی عدن تحفه آن سزین
بطریق پیشکش بدرگاه حضرت خلد مکانی فرستاد و از آنجمله کور خرے بود که تقاش از ل از سم
تا دم او بے تفاوت کم و بیش خطامی سیاه و سفید بطرز لهریه پوست آن کشیده کوئی استار
بقتلم پرکار هر خطے را پرکارے درست کرده صنعت دستی بر آن حیرت نظارگیان انهنو
از غایت غرابت و ندرت او بادی احال هیچ کدام را اعتماد آن نبود که خطوطش صلیست همه
گمان داشتند که علی خواهد بود آخبر با که مدتی ماند و صلافتور نقش و رنگ شد همه را بر صنعت صانع
قدیم یقینے جدید حاصل آمد تصویر آن اینست

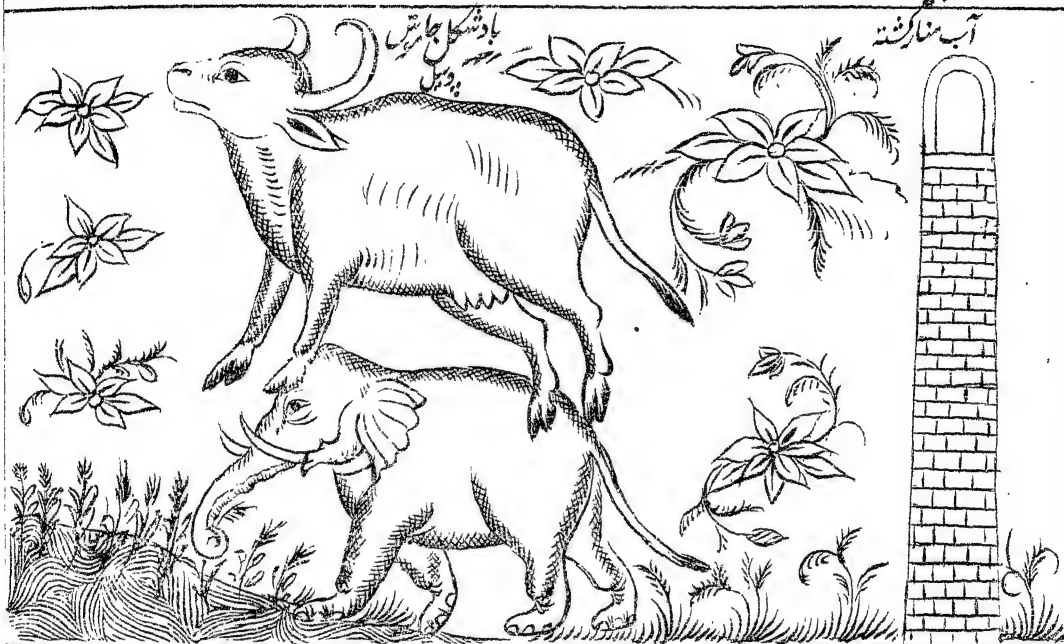


پدر سینه نهم جلوس والاد و از ده شخصے که هر یک چپا رده گز و پانزده گرفت
داشت و بعضے بصورت انسان بودند و بر نھے مانند فیل و چندے روے و گردن
مشال اسپ داشتند و بر پیشانی یکے از انسانا مارے کلان بچپیده بود از قلعہ کانج
بر امد بودند راه صحرا گرفتند و رعایا که
متابعه رانی میکردند آنها را
مشاھن نموده راه حیر
پیوند تصویر آنها است





پدلیچیم چهاردهم جلدی الثانی سنه دوازدهم جلوس حضرت خلدی مکانی در موضع میگون سرکارانگپور
صوبه الہ آبادی بہم رسیدہ سرنگک کشید و بجرکت درآمدہ باندک زمانے بشکل جابوش کلان
تمش گشت و پس از ساعتی بشبیہ فیل ظاہر شدہ قصد تالاب کلائی کہ وران جوار بود کرد و بیکدم
ہمہ آب تالاب در کشید بصورت منار بود و نمودار گشتہ قطع باغ چودہریان کہ در اینجا واقع شد و بود خراب
ساختہ و از بنخ و بن بر کشیدہ باز نہایت گرد و باد شدہ از نظر غائب گردید تصویر آن بدین صورت است

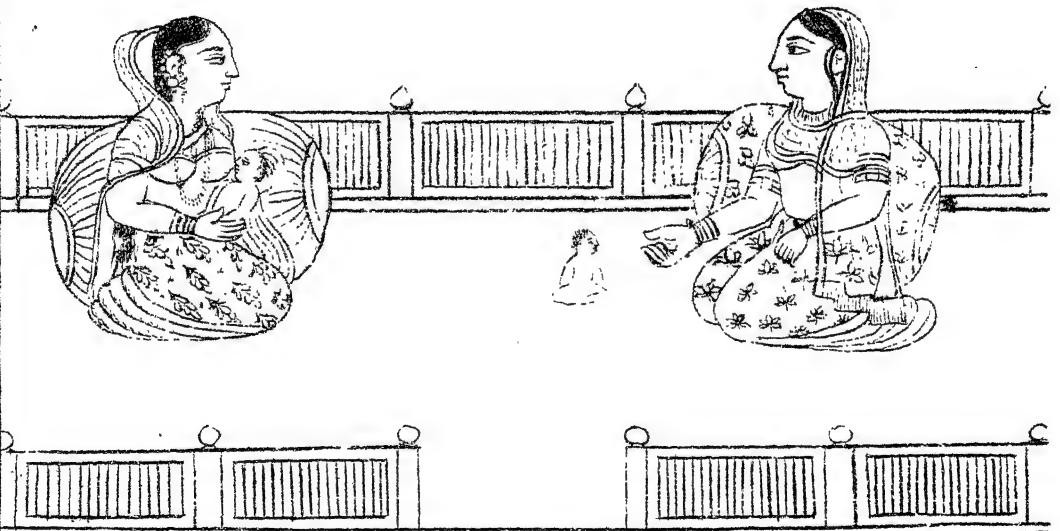


پدلیچیم در عہد عدالت حمد حضرت خلدی مکانی انارندہ برانہ کھالی ملتان در زمین قوم نامہان
کہ عن زمینہ اران سرزمین اند چاہے عمیق حضرت سیکر و مذاقاً و در موضع چاہہ نصرت تہ و در س گل
خون آکو و بنظر بیلدار آمد حیرت زدہ شخص کن حال گردید غلطی و بیخ از میان نگاہ ظاہر شد و خون
از زخم ترشح نمود و چند و انشوران و شخوار سنج عقل و در بین را بد ریافت ماہیت و حالت او کار فرود
در یافتند و نامی حقیقی جل شانہ کہ دنامی ہر زمانہ و آشکارا ہست کہ ان اللہ علیہم خیر ان کو دک را
از چاہہ بر آوردند در کنار ترحم بر جناح دایہ ہر درش داوند چون سیر غلامیہ رسید بکبر طیبہ قران مجید
گویا شد و بعبادت اسلام زیارت حرمین انشر یفین زاوہا اللہ شرفاً و طیباً سعادت مند گردید مولف انجرو
از مردم ثقہ شنیدہ سر بشکر سجدات حمد و تعالی و تقدس بر خاک نیاز نہاد و بسپاس ستایش پرخت
تا الیوم کہ در قید حیات پدلیچیم در عہدہ و آخر حضرت خلدی مکان نور مرقدہ در مضاف صوبہ شہ
موضع است بر کولاب نیلوفری از پرگنہ سلاواقی دران موضع اکثر جنوب بہارت و برہمنان جاجکان

میباشند از زن چاکلی شش ماه گوشت پاره که هیچ عضوی از اعضای آدمی در آن ظاهر نمیشود و متولد شد
مصنعه متحرک بود و بر تافت و بدفن آن گوشت مصنعه پدران شفق و رحمت نداد و بیست زاده البر
توده خاکستر است و سرش چشم پدر و مادر است و کار بجاففت و نگاهبانی او نمودند چون چندی گذشت
از آن گوشت پاره علامات اعضای انسانی و حیات جسمانی با هر شد چنانچه نشانه سر و چشم و بینی و دهان
و بنان و دست و پای هر روزه روی در نمودار شد تا مدت دو ماهه کودک سالم الا اعضا شد حرکت داد و از
رضاع نمود شیر از پستان مادر بکیدن گرفت انیمینی بر حاضران موضع و غیر ذلک ابواب تعجب مفتوح
گردانید مادر و پدر آن کودک را با مروت پی برده پرورش کردند گویا و دانای پرورش شده بعد
پانزده سالگی بدار البوار جهنم رفت تصویر آن بدین صورت است

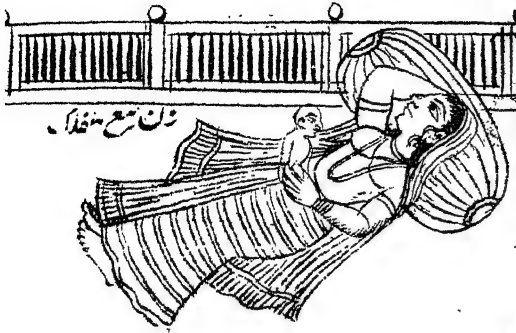


تصویر زن و طفل چاکلی



بدلیعه در اواخر عمر سعادت مهد حضرت خاتم کانی انار الله بر بانه در بلده شمه زنی حامله را در دوزخ ظاهر شد
تا شش روز بدین حالت گذشت هر چند دایه بعلج سقط حمل آن نموده بی قطع رحم فائده ندید و رحمت
قطع رحم خواست مادر و پدر او بیم ملاک زندگانی مشاهده کرده حواله سخاوی غراسمه نمودند تا قابله را جواب
داوند بعد چندین بصفت صنایع حقیقی جل شان از بن ران آبله نما ظاهر شده شکافت و قشر پدید
گروید و آن زن از دوزخ فارغ شده بمرسم پرداخت و آن جرح غمگین التیام یافت عالم و عالمیان
از مشاهده انیمینی حیرت افراشته تجدید ایمان بقدرت الهی زندگان و قشر به سالگی رسیده سفر آخرت

اختیار نمود تصویر آن بدین صورت

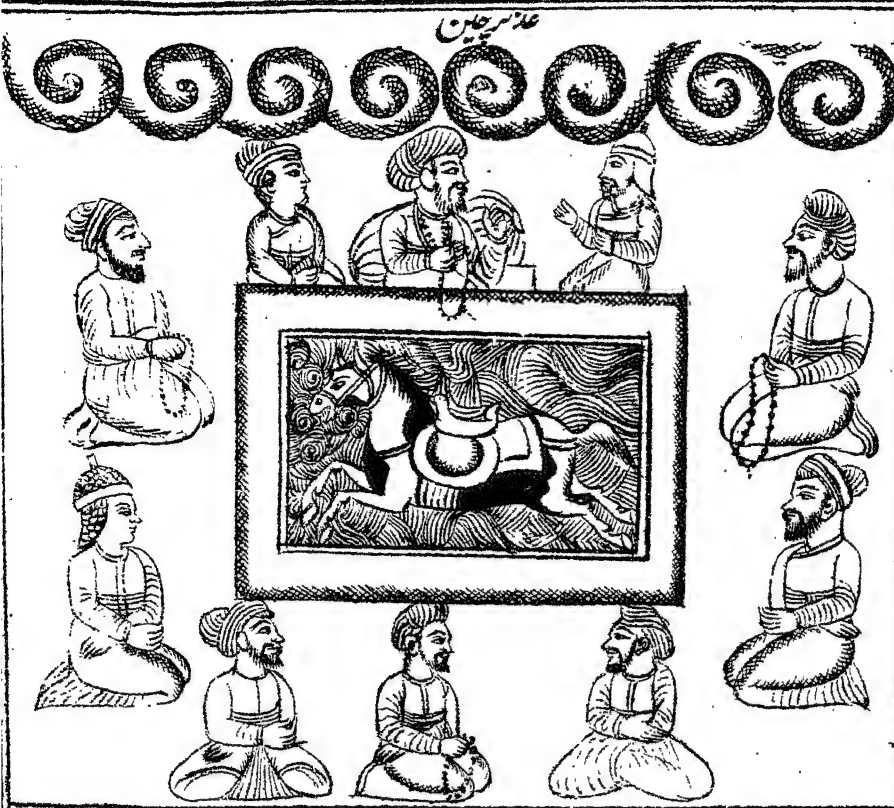


در بیان بعضی از غرایب که از
عجائب البلدان و غیره منقول است
ابرق موضعیت از بلا دروم و اشجک جمع از
مشقولان که جراحات سیف و رمح در اعضا
ایشان ظاهر است و جامهای ایشان بهیچ چینه
تغییر نیافته هر یک ایشان برپای ایستاده پشت
بدیوار است گویند جمع از صحابه و تابعین بودند که

در زمان جنگ افت ثانی یعنی حضرت عمر رضی الله تعالی عنه شهید شدند تصویر آنها بدین صورت است



آنچه متصل است با علی عیداب معدن زمره در کوچه های آنست و زمره و سبزه اعلی از آنجا بموضع دیگر
آنها بمجموع و بهند خلاصی شود و افعی چون در آن نظر کند صدقه چشم او از سر بیرون آید چنین ولایت
وسیع است یکی از آن بلا و غدیریت هر سال بر آن یک نوبت جمع شوند و آسپی در آن غدیر انداز
و نگذارند که بیرون آید و مادام که اسپ آن غدیر باشد باران آید و چون باران بقدر کفایت پسا
نمود را اسپ را بیرون آورند و هر سالی که این عمل نکند باران نیاید تصویر آن بدین صورت است



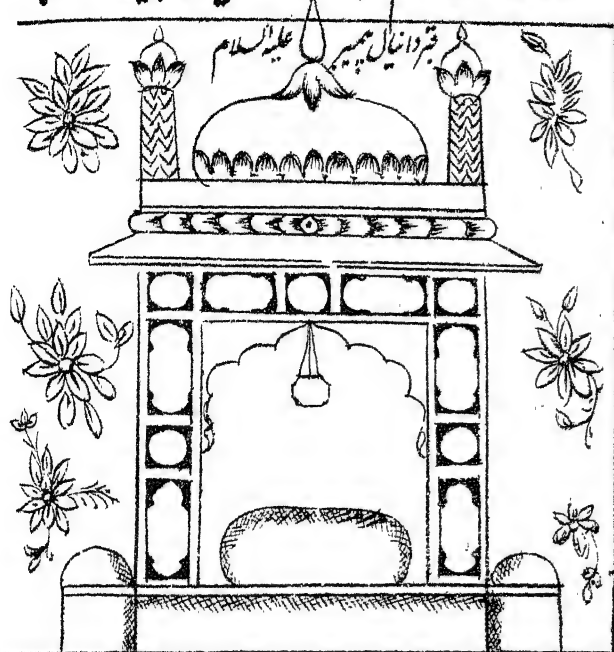
عبدان از بلاد
مین است بر اصل
بحر هندو آن
در نضایت
که از جمیع جوانب
کوه بان محیط
بوده است در پی
از کوه هار آه
برین اندو بان
راه دران موضع

و حبس نام آنجا است و چنین گویند که آنچه شرایط قیامت است ادا آنجا ظاهر خواهد شد و میسر



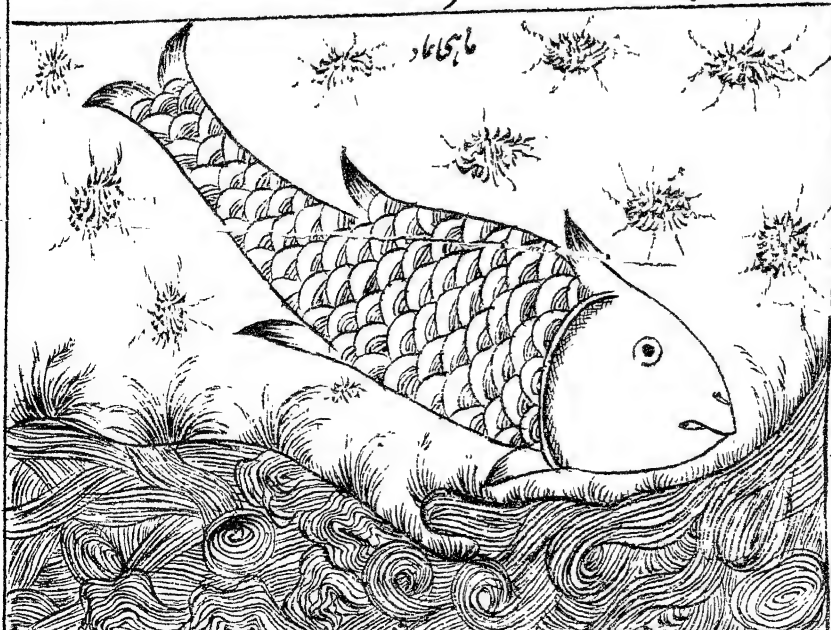
که در قرآن کورت
دران موضع است
و آن چاه بود
که سلیمان علی نبینا
و علی اسلام
شیاطین ادرن
مجموع ساخت اند
تصویر آن بدین
صورت
و ترکیب
است

شتر قبر دانیال پیغمبر علی نبینا و علی اسلام اسجاست تصویر آن بدین صورت است



در غراب شنیدنها اگر زن دینگار
وضع خل بدشواری زاید فقری بگر که منهام
او باشد باگت و شی مذگوید که ای فلان کن
دقتر بگر من زایده ام تو هنوز ز نایده فی الحال
آن بچه آواز بشنو و بفان خدای عز و جل بچه
از وی جدا شود و بگر اگر گشتی اگر دم گزید باشد
فی الحال بر خورشو زمانی تحمل کند اگر دراز شود
باگت کرد و در ساکن شود و اگر دراز گوش باگ

نکر و در گوش او بگوید که ترا کردم گزیده است همان عث به شود و بگر در اشای آنکه باران بار دسگان آواز کنند
باران ساکن شود و بگر شیر هر گاه آواز خروس بشود تو را کن نداشته باشد که توقف کند و بسته بگر بزد و زحرا
وید نه مانگست که آنرا حمر بچنین گویند اگر نظر زن بستان بران سنگ افتد فی الحال بچ از وی جدا شود و بگر
شیر باد و حوش باعث تهور یک دارد از خروس سپید گریزان شود امکان نباشد که چون نظر شیر بر خروس افتد تو
تواند کرد و بگر اگر بلنگ کاسه سر آدمی می بیند گریزان شود و بگر اگر تگرگ بار و غلات از این بوزن ما
برهنه گردد و موسی خود باز کند و بچید آن ابر که بالای سر وی بود از تگرگ افشاندن باز ماند و تگرگ نبارد



و بگر در ریای نیل مصر
نوعی از ماهی است که آنرا
ما گویند که آن ماهی
با خود دارد بهر کس که نماید
چند آنکه نظر بران اندازد
مهر بان شغیته وی گردد
خواه زن خواه مرد باشد
تصویر آن ماهی است

و پیکر اگر چشم آدمی بگرگ افتد گرگ سست و بی قوت گردد و اگر چشم گرگ اول بآدمی افتد با بگ
 بر گرگ نتواند زد و اگر هر دو یکدیگر را بینند این خاصیت ندهد و پیکر اگر در روز مصاف کعب گرگ بر نیزه
 او نزنند هر اسپ که نظر بر آن نیزه افکند گر نیز آن شود هر چند سوار خواهد که اسپ باز گردد بجای نرسد
 و پیکر اگر کسی پاره از موی شیر برد و در حجره آویزد و پیشه در آن حجره نتواند رفت چون بینند گر نیز آن شوند
 و پیکر اگر بینند که مورچه دانه های غله گندم پاره پاره از سوراخ بدر آورده است و با قتاب کرده بتخیل باز بسو
 می برد معلوم باید کرد که بارانی سخت خواهد بود از برای آنکه مورچه هر دانه که جهت ذخیره بسوراخ برده و دانه
 بدو سه پاره کند اگر نم باید نزد دید هر گاه که نم گیر و با قتاب رود و خشک کند و چنان خشی کند که وقت باران
 باران باریدن معلوم کند بدو ساعت پیش از آن بسوراخ کشیدن گیرد و پیکر اگر چشم زن حائض بر چیز
 حصول افتد مثل آئینه مکر و تیره شود و در عرائب بومید نیما هر گاه که خربق بکوبد و در آب آغازند
 و از آن آب در خانه اندازند موشان از بوی آن بگریزند و پیکر که در دم از فندق تر بگریزند و اگر پیرامون
 در دم از فندق تر دایره سازند که در دم بر جای نماند و هیچ سویی نتواند رفت تا بمیرد و پیکر از شاخ گوزن
 در خانه دود کنند از جنس گزنه هر چه اینجا باشد بمیرند تا بگریزند و پیکر موش و که در دم از بوی ششم شتر که
 دود کند جمله گر نیز آن شوند و پیکر اگر پوست کفتار در خانه نهند هر سنگ که بدر آن خانه رسد از بوی آن
 احتراز کند البته بدون خانه نرود و پیکر اگر کسی اول ترب خورد بعد از آن سیر خورد باز ترب خورد و بوی
 سیر از وی نیاید و پیکر اگر سداب در زیر رزن حائله دود کنند فی الحال بچه در شکم وی بمیرد و پیکر که بکف نشسته
 بوی خواب بر او غلبه کند و پیکر هر جا که پیه شیر نهند موش و مگس گردان نتواند گردید و پیکر اگر خواهند که یک
 از خانه کم شوند خون گو سفند آب آمیخته در جایی نهند تمام یک خانه در آنجا جمع شوند و پیکر اگر کسی
 پیه شیر در خود مالیده و در دوام نزدیک وی نتواند رفت از بوی آن و پیکر اگر ریش بز در دهن کسی که
 تباع دارد و دود کند تب از وی برود و در سر را نفع بود و پیکر اگر در درخت انار نتواند گردید اگر چوب
 پنج درخت انار دود کنند همین خاصیت دارد و پیکر اگر که در دم بگریزند و در تاشل نمانند از بوی آن هر چند
 که در دم که در آن نواحی باشد بگریزند و پیکر تلخ از دود سر گین گا و بگریزند و همچنین بمیرند و پیکر گرگ از بوی
 بیاز دشتی بگریزند و پیکر تراشه سم اسپ که نعل بندی کرده باشند در زیر زنی که مشیمه از وی جدا نشد
 دود کند مشیمه از وی جدا گردد و در بیان خواص خور و نهیها و غیره مردار سنگ اگر موش خور و پیکر

و دیگر اگر زنی دانه سیاه بلوط بگوید و با شراب عقیق عجین کند و شافه سازد هرگز خالص نشود و دیگر اگر کسی
 چرک گوش میل بخوردش و هفت شبانه روز در خواب نرود و دیگر اگر بادام تلخ بخورد و سنگ در دست
 آواز نتواند کرد و دیگر اگر پوست کفتار غرابی سازند هر تخمی که زرع میکنند بدان ببینند و بکارند بلخ زبان
 بان زراعت نتواند کرد و دیگر اگر دندان و باه بر کودک خرو بندند شب در خواب ترسد و دیگر اگر نیلوفر
 بسایند و خشک کنند و آبش افکنند نسوزد اگر بر خود اندازد آتش بر وی کار نکند و دیگر در هر شتی که رو
 زیت باشد مویج دریا چون نزدیک سد باز گردد و دیگر اگر یکدانه فندق در دست بی عیب در سبند
 تا آن فندق با وی باشد که دوم ویرانگردد و دیگر اگر کسی خاکستر در آب باران بجوشاند و نرم بآید
 و بر پارچه طلا کند بر سینه دختران بندد و سه روز بگذارد بعد از آن بر داور پستان شان بزرگ نشوند
 و دیگر اگر زنی بزرگتر بول کند هرگز نرزايد و بر بیان دانستن قیمت جواهر اینست با اتفاق مقولان
 و مبصران روزگار دانه که نیم دانگ باشد چون بی علت بود قیمت او چهار دینار بود چون سه طسوج بود
 قیمت او هشت دینار و هر جوهر سنگ که بیفزاید بهای آن دو باره باشد تا دودانگ همچنین باشد
 چون دودانگ بود بهای او دویست دینار بود و اگر قیمت یاده و کم باشد بار اوت باع و مشتری باشد
 و اگر دانه مر و اید پاکیزه و بی علت باشد و تمام اوصاف درو باشد از گروی و درستی اگر مثقال باشد
 هزار ارز و بیشتر نیز و اگر بدین صفت نبود پانصد دینار مر و اید از شکل و لون و هیات قیمت گیرد
 صفت مر و اید چند نوع بدین تفصیل خوشاب و تیز آب و شکرگون و آسمان گون و شاهوار نجی
 و ظننی و غنابی و یمنی و شعری و تبشی و عمانی و زجاجی و حصی و بهترین همه نجی باشد زیرا که او در کمال
 عزت بود مر و اید از گرمی تن مردم خراب شود و طراوت وی برود و بوی مشک و کافور و جانی منهای
 آب برود او را با جواهر دیگر نباید آمیخت و از سرگین گاو و نوشادر نگاه باید داشت خاصیت مر و اید
 آنست که در مفرحات و معاجین دل را قوت دهد و غم از دل برود و آمدن خون از گلو منع کند و او دانه
 چشم بکار دارند و روشنائی بیفزاید و چشم را از بخوری باز دارد و خون دل صاف کند و مالخواریا را زائل کند
 و اینست قیمت یا قوت بدانکه یا قوت منج برنگ معضفر باشد دیگر بهرانی و رمانی و قیمت آن
 مساوی باشد بعد از آن عنبس که در وی سبزی باشد بر مثال پرتاوس و آسمان گون و نیلگون و نرود
 با غولج باشد و بهترین او شمسی است و بعد از آن لرنجی است و بعد از آن تبتی بهرانی بی عیب بقول مقولان

و جوهر شناسان معتبر در روزگار ما اگر بوزن طسوجی باشد بی عیب و لب و دینار بود و اگر مجموع باشد
شش دینار از رو و دو دانگ صد دینار و نیم مثقال هزار دینار باشد و دوست دینار و چهار دانگ
شش دینار پنج دانگ خفصه دینار و یک مثقال هزار دینار باشد و نزد بطلمیوس ابو ریحان اگر یک مثقال
سرخ مموج بی عیب مربع است طویل است قیمت آن پنج هزار دینار باشد و هر چه ازین زیاده شود بدین ترتیب
رغبت بالغ و مشتری تعلق دارد و رنگهای دیگر بحسب مقومان وقت خاصیت و آنت که همه سنگها را
گیرد اما الماس و الماس را دیگر و دیگر شعله که او را بود هیچ جوهر را نبود و از همه جوهر گران تر بود و درش
پایدار تر بود هر که با خود دارد از طاعتون این باشد و اگر در دهن گیرند دل را قوت دهد و فرج انگیزد و از برون
و غم ببرد و تشنگی بنشاند و چشم خلق به شکوه بود و در معاجین نفرت سمومات باز دارد و خون احصا
قیمت زمر و بدانکه انواع زمر بسیار است و از همه بهتر است سبزی او سبز تر باشد و آبدار و شفاف
و مموج باشد و زو و شکسته شود و بسویان سوده شود و طاقت آتش ندارد و آنچه غیر رمانی باشد سهل بود
در قیمت زمر که زمانی باشد گفته اند که یکدایم پنجاه دینار و دوسه درم و دوست دینار و پنج درم هزار دینار
و زمر و با آمی تیره و مخلط نباشد بهای او درین مرتبه نبود خاصیت و آنت که هر که زمر و با خود دارد از بصر
ایمن باشد و در معاجین دل را فرحت دهد هر که زمر و بخورد زهر بروی کار نکند و موی روی او نختد
و در موضع محل زان بنایت خوب باشد و نوعی از زمر که اگر پیش و یا فنی بداند چشم او تیره
قیمت الماس بدانکه نوع الماس سفید و شفاف مانند آگینه فزنی باشد و نوعی دیگر بزرگی میل
دارد و از آبتنی خوانند و نوعی بسبزی میل دارد و گفته اند که بسبزی میل دارد و پاره بزرگ نا درشت
الماس اهلواست و او را جز در سرب نتوان شکست و الماس چون گرم کند در آب چسبند ان برود
ریزند اگر سفید بیرون آید نیکو باشد و بزرگ خاصیت الماس است که هر که با خود دارد از صاعقه امن
باشد و چشم زخم نرسد و در چشم مردم عزیز و مکرم باشد و از آتش ایمن باشد هر که الماس با خود دارد دفع سنگسار
کند بخاصیت قیمت لعل بدانکه لعل در روزگار پیشین نبوده است و معدن او در کوه بنشان است
ناگاه دران نواحی زلزله سخت شده بود و پارچه کوه بزرگ از جای خود رفت لعل پیدا شد اگر رمانی
یا آتشی باشد و آبدار و صاف و شفاف و مموج قیمت آن چون زمر و رمانی است و او را انواع است
قری و عنابی و زرد و حمیری خاصیت لعل است که هر که با خود دارد خوشخونی گردد و فحشاء نمیفستد

و خوابهای شوریده نه بیند و در مفرحات بیا میزند روی را بنایت سرخ نور با صره زیادت کست
 قیمت فیروزه بدانکه فیروزه در چند موضع می باشد نیشاپور و کرمان و خجند و یزد و بهترین هم
 نیشاپور است و آن مشهور است با بوا سحافی زیرا که پیدا کننده آن کان اوست و رنگ و بهترین نگار
 دیگر و رنگ و متغیر نشود و بعد از و سلیمانی بعد از و از هری این هر سه از دیگر با قیمت تر است اگر
 نیشاپوری صاف سرخ نیم مثقالی باشد و دینار از رویک مثقالی سی و دینار سه مثقالی صد و پنجاه و دینار صفت
 او است که دیدن او چشم را سود دهد و در او دوی بکار دارند و روشنائی زیاده کند و دارنده او دائم بر خصم
 مظفر باشد هر که از خواب برخیزد و فیروزه بیند آن روز بنکس نباشد بگذرد و قیمت بسیار و اگر چه بزرگ
 یا قوت باشد قیمت لعل رز و بسیار بود که بجا و در بایا قوت مشابهت باشد آنرا با تش فرق توان کرد
 و بعضی باشد که با تش نیز متغیر قیمت هر جان بدانکه معدن مرجان در دریای روم است و در میان
 دریا که هست مرجان در آن کوه همچنان نبات رسته است و چون او را بگیرند و از آب بیرون آورند
 هوا بیند سخت شود و در مفرحات کنند خون دل صاف کند و روح حیوانی را آمد و در او اگر صفا کرده
 بدندان ببالند بگری و ز روی دندان بیرون برون و دندان محکم کند و مسموم را و جانور گزیده را بخورد و سوده و
 زهر را بکشد عرق بیرون بر دوشش نشاند و عسل البول اسود دارد و بهترین او سرخ بود که در روی در
 نبود سفید و زرد و سرخ و خاک رنگ می باشد و معدن او در کوه غرسانست اگر او را بپزند و کسی که زهر
 خورده باشد بدیند بجا صفت دفع کند بسوزند و بر جراحت نهند سود دارد و سنگ مقناطیس
 بدانکه مقناطیس سنگیست که آهن را باید و هر چند که بزرگ تر باشد آهن بزرگتر بگیرد و معدن او در دیا
 قلزم است بجهت آن دیان دریا کشتی را آهن نزنند و بهترین مقناطیس محجوج را باید و او را آهن جامع
 کند و بیرون آورد و اگر زن حامله بر پای بندد و زود بار نهند و اگر کسی که نقرس داشته باشد بندد و روش
 برود و اگر صاحب مفاصل باخود دارد و سود دارد و اگر سوراخ مور بنگ مقناطیس بگیرند همه بگریزند اگر
 در زیر و ختری دو کنند و در از گریبان بر رود و دوشیره باشد و اگر از دهن بیرون آید و دوشیره نباشد
 و آنرا حجر الحدید نیز گویند قیمت و همته بدانکه دهنه دو نوع است ترش و شیرین و تولد و هینه شیرین
 در معدن زر باشد و تولد و هینه ترش در معدن مس باشد و هر دو بزرگ فولاد باشد و رنگ بعضی طاق
 باشد از جانب مغرب و معدن دهنه ترش در ترکستان و شهرهای که از آسیاب بنا کرده است صفت

آبست که اگر کسی را در چشمش یک مثل رگ ناخن باشد یا غباری که بدار و یا بر نخیزد و دهنه شیرین را بر سنگ
 بنالد و در چشمش کشد سود آورد و دهنه ترش زیر پست اگر در دهان گیرند زیان دارد و اگر کسی را که زخم زده باشد
 دهنه ترش را بسره که بساید و بنالد شفا یابد همیشه عقیق عقیق بر انواع است از همه بهتر زرد رنگ صافی
 و شفاف بود و از بسیاری که هست کسی التفات بوی نمیکند و دشتن عقیق بغایت مبارکست نبال
 حکما را تقدیم او را غرض داشته اند و در بیان علم طب علم طب بر دو قسم است نظری و عملی بدانکه طب
 عملی آنست که بدان احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا بدین علم حفظ صحت کنند
 حال الحصول و استراوان در حال و حال و این علم بر دو قسم است از برای آنکه اگر مفید اعتقاد است
 با موری مجوز از بیان کیفیت عمل آنرا فطری گویند چنانکه علم بارکان که چهارست و افرجه که نه است و
 اگر مفید اعتقاد است با موری چند چنانکه تصرف در او را مثلاً با اعتبار زمان و وقت از جهت دفع و
 چون حاصل عمل با علم است و بعلم همچون لاعلم است و مقصود بالذات ازین علم محافظت صحت حاصل و تندرست
 زانکه است و حفظ شی بعد از علم آن شی میسر بود بدانکه معرفت اسباب هر شی موجب تحقیق وجود آن
 شی است پس بدانکه سبب عرف عام آن چیز را گویند که بدان توسل کنند برای حصول امری دیگر و در
 عرف خاص که مطلق حکماست مایه توقف علیه شی بود و اعلم از آنکه توقف برای ماهیت بود و از برای
 وجود و این سبب چهار قسم است زیرا که سبب در سبب یا دخل بود یا خارج اگر دخل بود بالقوت است و از
 سبب مادی گویند مانند چوب نسبت با سریر و اگر دخل بود بالفعل آنرا موری گویند چون صورت
 سریر که مریع باشد یا مسدس و اگر خارج بود از سبب که موجود است آنرا سبب فاعلی گویند چون بخار
 و اگر ایجاد برای آنست آنرا سبب غائی گویند چون جلوس بر سریر بدانکه اسباب مادی صحت است
 که صحت در آن مقرر میشود و این مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است ارکان بود و اگر مرکب است با غلیظ بود
 و آن اعضاست یا لطیف و آن ارواح است یا متوسط و آن اخلاط است و سباب موری صحت است
 علاج بود و در بیان ارکان و عناصر و طبقات گویند و آن جسمی بسیط است که اجزای آن
 بدن انسان و غیر آن از آن مرکب شود و آن چهارست یا پنج است طبع او گرم و خشک است و جسم
 و طبع او گرم تر است سوم آب و طبع او سرد و تر است چهارم خال و طبع آن سرد و خشک است
 و در بیان ارواح در عرف اطباء روح جمعی است لطیف بخار که از لطافت اخلاط درون کسب میشود

مخصوص شگون شود و بواسطه شرائین در اعضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیات و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و آنرا روح حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قائم بود و این روح چون بعضی بدن را رسید کیفیت دیگری پذیرد و بواسطه محل او را مزاجی دیگر حاصل شود و آنرا روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو قائم بود و مراد بدین روح نفسانی طقه است این روح میضض حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر را بکشد او را کیفیت حاصل شود و آنرا روح طبعی گویند و قوت طبعی بدو قائم بود و ازو تغذیه و تولید حاصل گردد و در بیان اخلاط خلط جسمی است رطب سبیل که کیلین اولاد آن استجیل شود و آن چهارست صفرا و سودا و خون و بلغم و هر یکی از آن چهار طبعی بود و در بیان مزاج و آن کیفیت است بلغمی که از امتزاج ارکان حاصل شود بواسطه فعل و انفعالی که میان صورت و مواد متعادله ارکان واقع شود بحیثیتی که حدت و صولت یک از یک دیگر منکر شود و کیفیت متوسط حاصل شود که آنرا مزاج گویند آن کیفیت یا در حاق وسط افتاده باشد چنانچه هیچ طرف از کیفیات مائل نباشد و آنرا معتدل گویند معتدل با بفرض باشد برای آنکه وجود در خارج میاست یا آنکه مائل باشد بحیثیتی از کیفیات و این قسم خالی نیست که بیک طرف مائل بود و آنرا محال یعنی یا ابرد یا احمس یا رطب باشد و اگر یک طرف مائل نبود و این نیز بر چهار قسم است ابرد و احمس و ابر و رطب و ابرد و احمس و این چهار قسم را تخمین معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی است کیفیت موقوفه که بدین نه قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال اعتبار قسمت عقلی است اما اعتدالی که معیشت عده اطباست پیش ایشان معتبر آنست که هر مری از ارکان قسطنین کیفیات که نسبت با آن مرکب لی و الباقی بود متوفّر محصل گردد و بر اعدل قسمت و نسبت این اعتدال از تعادل و یکا و مشتق همچنانکه در قسمت عقلی از عدل در قسمت مشتق است و این اعتدال یا بحسب نوع بود مثل اعتدال انسان یا بحسب ضعف بود مثل ترکی و مندی یا بحسب عضو همچون اعتدال جلد و سر و یک ازین بقیاس یا داخل یا خارج پس اعتبار شمانیه متصور شود اما علمای اخلاط است که اعتدال اصناف کدامست شیخ الرئیس بر آنست که سکان خط استوا اعتدال اصناف اند زیرا که مشرب و زراعت یکسانست و صورت کیفیت هر یک از آن بیکدیگر منکر میشود پس اعتدال بقاع بود و نیز موازی معتدل النهارند و اما ازین بر آنست که سکان اقلیم رابع اعتدال اند برای آنکه وسط اقلیم است و قواله و قناسل آنجا میرسد و اعتدال بحسب شخصی اعتدال شخصی بود از اعتدال صنفی و بحسب ازو گفته میشود و در بیان استمان درجات سن چهارست

اول سن نمود آنرا حد است گویند ابتدا از آن سن طفولیت است و آنانی است که مولود است حد است
 نباشد بعد از آن **سن صبی** آن بعد از نوزاد و قبل بعد از شیر خوردن بعد از آن **سن عریض** و بعد از آن **سن غلامیه** و آنرا **بلوغ**
 گویند و این وقت بلوغ باشد و بعد از آن **سن فتنی** تا قریب سی سال که **سن شباب** است و دوم **سن وقوف**
 و آنرا **سن شباب** نیز گویند بعد از آن **سن منوره** باشد تا قریب چهل سال سوم **سن کهنیت** بود
 و آن از آنقضای سن و وقوف تا قریب شصت سال بود چهارم **سن شیخوخت** است و آن از آنقضای
 سن کهنیت بود تا آخر عمر و **ربیان سن ضروریه** و او را از آنجمله ضروری گویند که مادام که انسان
 در حیات باشد از آن گریز نبود و اسباب آن شش است یکی اعراض نفسانی است و دوم هوا سوم
 و مشروب چهارم استفراغ و هضم پنجم خواب و بیداری ششم حرکت و سکون و **ربیان حرکات**
 نفسانی که آنرا اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک روح و این حرکت یا بجهت خارج بود یا
 داخل اگر بجهت خارج دفعه حرکت کند غضب بود و اگر تدبیر بود لذت و فرح بود و اگر بجهت داخل
 بود اگر دفعه بود خوف و قهر بود و اگر تدبیر بود غم و حزن بود و آنچه بر وجهت بود اگر اول داخل حرکت
 کند پس بخارج خجالت بود و اگر بعکس این بود هم و **ربیان نبض** و آن حرکتی است از او عینه روح که عبارت
 از قلب شرطن باشد و هر نبضه مرکب است از انقباض و سکونی و انقباض و سکون و قبض و بسط
 و بجهت جذب نسیم و دفع و خان است تنبیه و معالجه کلیه یونان سور المزاج و قسمت یکی
 مادی و تدبیر آن استفراغ ماده و است از اخلاط اربعه و دوم سافج و تدبیر آن تبدیل مزاج است و علاج
 بصد چنانچه برودت برای حرارت و حرارت برای برودت و رطوبت بجهت یبوست و یبوست بجهت
 رطوبت و **ربیان بجران** بدانکه بجران عبارت است از قیغه عظیم که دفعه واقع شود از مقاومت طبیعت
 با مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را سلطان و مرض را دشمن باغی و بدن را مملکت و روبر بجران را
 بر روز قتال پس اگر درین روز سلطان که طبیعت دشمن را که مرض است بشکند و بر غالب آید مملکت
 برانداخته که آن تمام جدید گیند و این بجران موجب صحت شود و برودی و اگر سلطان غالب شود
 نه چنانکه دشمن را بجای دور کند بلکه محتاج باشد مقاومت دیگر از بجران ناقص جدید خوانند و دلیل
 طول مرض باشد و اگر دشمن غالب شود لیکن نعوذ بالله منها و سلطان را شکند و ممالک بدست
 فرگیرد و آنرا بجران تمام ردی گویند بغایت بد بود و اگر دشمن غالب شود اما محتاج باشد که بسکایا

و دیگر مقاومت کند تا مملکت را سحر کند آری بحران ناقص و گنجینه و گزینان سموم انواع
 زهر مریضات و زهر نباتات و زهر حیوانات و گزیدن حشرات و هروارم و گزیدن آدمی و چهارپایان
 و ربیان ادویه و اغذیه و اشربه و غیره با سمملات صغیر و سمملات سودا و مقویات و مقننات
 و ملطفات و مدرات و مقننات و ملطفات و مدرات و قابضات و مخلات و ملینات و منضجات و منشیات
 و مفرحات و ادویه که تسکین و جع کند و ادویه که سرگران کنند و ادویه که گرم شکم و گوش بکشد و ادویه که منع
 رعات کنند و نفث دم و اسهال دم کند و ادویه که قرح را منحل گرداند و ادویه که فرج و مسخه پاک کند
 و ادویه که فرج را خشک کند و ادویه قلبیه و ادویه که مقوی معدو باشد و مقویات کبد و ادویه با سیه در بیان
 حبوب و لحوم و البان و فواکه و حلویات و بقول و توایل و ریاض و طیوب و ربیان و متحان و پاپ
 و تریاقات و مفرحات و معاجین و اطریقیات و اشربه و لعوقات و مریات و ربوب و سنجینیات و
 جوارشات و قصرهای مسهل و غیره و حبوبات و آیارجات و سفوفات و مطبوعات و عطوسات و غرغره
 و سنونات و اطلیه و ضمادات و نظوفات و ادویه چشم و مراهیم و درورات و سمنات و مالیات اللهم
 صل علی محمد و علی آله بعد و کل دارد و در و در و شفا و دیار ک رسلم و ربیان ضوابط القاب مستطاب
 پادشاهی و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان
 نوی الاحترام هر یک زامری بلند مکان و راجها صاحب اقتدار و مکنات خطابی لائق فائق بقدر
 قدرت هر یک دارند حضرت پادشاهان و ملقب با القاب خدیو خدایگان و ظل سبحان
 و خلیفه الرحمان و جهان پناه و عالم پناه و کیتی پناه و پادشاه جهان و جهانیان و پیر و مرشد حقیقی در محاربات
 می آورند و در بار پادشاهی را درگاه خلایق پناه و بارگاه ملک جایگاه و بارگاه فلک و بارگاه
 فلک تبه و بارگاه سلیمان مرتب و درگاه آسمان جاه و درگاه عرش شهباه و بارگاه خلایق سجده گاه
 گویند القاب پادشاهان و صاحب ساله از انجمله ولی عهد را که صاحب ساله بود و در زمین
 مطاعه بر ساله نواب قدسی القاب پادشاه زاده کامکار نامد ارگرمی نسب عالی تبار نور حدقه خلافت
 و ابست نور حدقه سلطنت و دولت فروغ و در میان عز و اقبال چراغ خاندان جاه و جلال والا گو
 بلند مکان رفیع القدر بیغ الشان سوخته خضال خسته شیم پادشاهان و عالم و عالمیان می نویسند
 بکیان هر یک لقبی است که سر آمد آنها را پادشاه بکیم و نواب قدسی القاب و نواب ملکه خوانند

و از خدمت محل سراسری حرم حریم را خواص برپوده گویند در آن هر یک از اهل طرب و نغمه سازان
 و ترنمکاران و گاننان و کلانوت بچما و خواصان خاصه هر یک پیش از غلجیده دارند و هنگام نوبت چوکی
 هر یک سعادت اندوز در خدمت حضور مقدس معلی میشوند که هر یک از خطابی و نامی است چنانکه در گرامی
 نرت رای سوگهرای ترل ترنگ روپ رنگ پر رنگ نرت گویند با سوسن پر رنگ نرت سنجی
 راگ سنگار سوگیان چند کارنها اربسی کام کند لاگویند چویند حایم روپ اتم روپ سرس روپ
 در سن روپ سو در سن در سن سرسی کام سرس حجل چویند او تم در سن کیان متی روپ متی
 نامند و دیگر طوائف اهل طرب سر و و که هنرند آن فن موسیقی را باشد از فقرات و لغات متناسبه
 در ایقاع مهر و کوکب آهنگ و مقامات آنها و ماهران علم سست و کیت از تال و او و انتها و نامهای ال
 اهل هند که آن شش اند اول بهیر و دوم مالکوس سوم بهندول چهارم سری را پنج سیک ششم و سیم
 و هر وقتی از اوقات تناسبات نامطربان و قوالان و گویند با و کلانوتان و نامکان و در پادشاهان گنزدگان
 و متوهار و رقاصان و سازندگان و نوادندگان از موسیقار و آرمون و محمود و چنگ و رباب و تبلور و کچا و ج و تملک
 و بین و سرمدل و گنیر و سارنگی و تال و دوهولک و غیره با و ترنمکاران از گنجینان و گولیان و هر یک آن
 و غیره با حسن و جمال صاحب کمال در عهده عرش آشیانی و حضرت جنت مکانی و اعلی حضرت فردوس مکانی
 چه در دیوان عالم دخل چوکی حاضر خدمت بوده از او ابای لائق خود کلمه و لحظه غافل و زایل نمیدوند و سراسر اند
 آنها را بمنصب لائق سرافراز داشته ناظر کلانوتان میگفتند و در عهده دولت حضرت خلد مکان انار و گنبد
 این جمیع طوائف غیر شریعه احمد شد علی ذلک معطل و محل ماند مگر بعضی از آنها را منصبی و وزیرینه بود که اکثر دخل
 خواصان میفرموده اند و محل نمیداشتند متصدیان کرام در گاه والا که نظام الملک دیوان اعلی
 و خشیان عظام و خانسان و صدر الصدور و امرای و الامرتب هر یک صاحب ساله ملقب بین القاب
 چنانچه نظام الملک بر ساله اعتضاد خلافت و فرمانروائی اعتماد سلطنت کشور کشانی محمد قواعده ملت
 منظم امور سلطنت عقده کشای معاهدین و دولت سپه آراسی معارک فتح و نصرت گنجور پسر پادشاهی
 و نامی ضمیر ظل الهی انجن پیرای خلیفه سبحانی منتخب نسخه و دانش و بنیانی صاحب ای و سنور و وزیرای ممالک
 مدبر بر بان و کلامی ذوی الاقدار صاحب الشوکه و العظمت و الاحشام واجب العز و الشرف و الاحترام قدو
 خوانین بلند مکان عمده امرای عظیم الشان رکن السلطنة العلیه نظام الملک آصف الدوله می نویسند

دیوان اعلی که مخصوص به شجاعت و وفور دانست و راستی و دینش و تجربیه کار صاحب قوت جمیع
 صفات حسن متعلق باعلاق کرمیه و کامیاب فضائل حکمت و عدالت و شجاعت و عفت و کرامت بی جهان
 و جهانان موصوف باشد و در حمله الملک و مدار المہام و دیوان اعلی و وزیر عظم گویند چنانچه جمله الملک
 بر ساله موثر آنکه دولت علیہ محمد سلطنت البیہ عمدہ امرای رفیع الشان زبده خوانین بلند مکان ناظم منظم
 ملک مال ناچ مناج دولت و اقبال صاحب السیف و العظم رافع اللوای و العظم وزیر صاحب تدبیر کبرنگ
 و فادار نویسند و چون او را بمنصب وزارت سر فرار سازند تمام کارها با اختیار او دارند و جهت امتیاز مسند و
 قلند ان عطا نمایند و بر گرد کچہری دیوان کثره نقره و سایہ بان و شامیانہ بر سر دیوان جهت آنکہ از سائر
 بندگان در گاہ ممتاز باشد ترتیب دهند و او را پیش هر دو دست یکی را کہ دیوان خالصہ شریفہ گویند باشد
 و بر دست راست حمله الملک می نشینند و دوم دیوان متین کہ او جانب چپ می نشیند اہل دفاتر ہر یک
 بنوع علیحدہ دارند گرد و گرد کچہری دیوان جمعی از مستوفیان ہر یک اکاری و خدمتی است چنانچہ مستوفی البیہ
 و مستوفی نقد و مستوفی وام و مستوفی تقسیم مع ضمیمہ خدمت مہر و زنگ و غیر ہم ہر یک اکاری رجوعی است
 و اہل خدمات خالصہ شریفہ را ارباب التماسیلیل گویند و وارو غہ کچہری دیوان و واقعہ نگار کچہری ہر یک
 مرتبہ و کاریت بخشیان عظام کہ بخشی اول و می بخشی و بخشی الملک گویند ملقب بدین القاب
 بر سالہ کہ امارت و ایالت پناہ بسالت و شہامت و سگاہ عمدہ فدویان عقیدت نہاد زبده مخلصان
 با اعتقاد منظور نظر پادشاہی مورد الطاف و امتناہی مہبط اعطاف بیکر ان خان و ایشان شجاعت نشان
 صمصام الدولہ با فرہنگ بخشی الملک نویسند و دیگر ادوہ بخشی و تن بخشی و بخشی الملک نامند و گاہ بخشی سوز بخشی چارم
 منی من بخشی و دارو حادین شاگرد پشیہ وارو و داع و تصحیحہ مع این و مشرف بخشی فلق دارد وارو غہ گرد و
 کہ بخت سزاوالی مردم تبلیغ یریلغ و فراین مطاعہ و احکام قضاییم میفرستند نیز صاحب سالہ نوشتہ
 سبیلہ الارشہ صاحب لہ بدین عنوان بر سالہ عثمان و خلافت فرمانروائی اعتقاد و سلطنت کشر کشتائی رکن السلطنتہ القاہرہ عضد الدولہ
 استشاؤد لک الخاقانیہ تون بخشیمہ الرفیعہ السلطانیہ عقدہ کشتا معاقدین دولت سپاہ آرا مکر فتح و نصرت سیف سلولان زو شہنشاہ
 روح مصقل مکر کشتا فتحی رپرولان جالب پار خلاصہ کیمچنان و فادار کچہر سرار شاہی دانامی ضمیمہ خلیفہ الہی
 زبده پیش و تمان بزم کیتائی صاحب الشوکہ و الاحترام شاہنشاہی رموز سلطنتہ نگاہبان انین
 قدوہ خوانین بلند مکان عالمقدار عمدہ امرای سعادت نشان فیروزی آثار یار و فادار مبارز الہی

خانسانان ادیوان خانسانان گویند و بدین القاب برساله ذراست پناه عوالمی و مطالی و دستگاه
 سزاوار عوالمی و احسان مورد مرحم بیکران موصوف سازند بیوتات ادیوان بیوتات هم گویند
 جمیع کارخانجات از فرشتخانه که مشرف صاحب اعتبار و داروغه گنج مع امین مشرف و مقصدیان شترخان
 و گاوخانه و غیره با عمله و فعله کارخانجات که آنها را ارباب التماس گویند و خزاین پادشاهی هر یک داروغه
 و خزانه و تحویلدار و مشرف دار و خزانه عامه خزانه کل خزانه خرج خزانه جمیع خزانه بهیله خزانه حبیب خزانه خرید
 خزانه بیت المال خزانه پایا قی خزانه اموال خزانه راس المال خزانه شاگرد پیشه خزانه توپخانه نذر و پیشکش
 خزانه محل نذرین با خانسانان بعلق دار و صدر الصدور که اورا دیوان صدارت علیه العالمیه میگویند
 و او صاحب سالم است بدین القاب برساله سیادت و نقابت پناه شجاعت و شهادت و شگانه سزاوار
 عنایات پادشاهی قابل محرمات سبانی صدر رفیع القدر می نویسند و بلوازم سوزغالی و آتش داران
 و اهل مدد معاش تصدق خواران و ورزین داران و خدمه مساجد و طلبه اهل علم می پردازد و خدمات شریفه
 ارباب شریعت بدو تعلق دارد و منجمه منصب جلیل القدر قضاست که او را قاضی القضاات
 میگویند هرگاه قاضی نافذ الامر باشد در تمامی مهمات شرعی باو دیگر اشراف و سیمینان زند و لوازم امر
 خطیه قضا که قطع خصوصیات و رفع و عاوی و کتابت سجلات عقود و کنحه مع الولی و بلاولی و منع و جرمانه
 و منکرات و ضبط و ربط اموال غیب ایتام و مجانین مفوض بر برای صواب نمای او باشد منصب است
 نیز تعلق بقضا دارد و لوازم آن مجاری علم و فقه مناسجه و استخراج روایا منصب است که نام رتق و تق و قضا و ضبط
 و صل عقد امر معروف و نهی منکر در کفایت قبضه درایت و مفوض شهادت و فورانیت دینداری و کمال دیانت و پرینکار
 شعائر شرع اسلام بین الانام شایع سازد و دست اهل معاصی را از زوایا شتوت نفسانی کوتاه گرداند
 و خلایق را باقامت صلوة خمس و صلوة جمعه و جماعت ترغیب و تحریم نماید و در اجرای حدود و تعزیرات
 و اقامه محرمات و تعدیل زرع و یکمال و اوزان و منع و جرفسقه و فجوه و تبلیق او امر معروف و نهی منکر
 منکره و قیقه از دقایق محل نامری نگذارد و در وضع مکرر خدمت عمده است که یکی از مقربان درگاه والا
 تفویض می یابد آخرت پیکی داروغه مصطلب است و مشرف و امین باو متعلق است و در وضع توپخانه
 که اورا امیرالش گویند و صاحب ساله است توپخانه نقدی و حبشی تعلق باو دارد از معتقدان فدویان درگاه
 فلک رتبه همیشه اندرون قلعه مبارک می باشد صحبت بسیار و لایان و بسیاران طرفت رتبه و سپ

والا بارگاه در دیوان خاص و عام ایستاده باشند هنگام سواری پیش پای تخت روان اهتمام نمایند
 و اروغ عداالت که در دیوان عدالت مشای مستغنیان میگذازند و انتخاب القاس آنرا و بر بعض
 میرساند و اروغ عداالت دوم که لفاف حقیقت پانشینان بجنورا علی می فرستد و اروغ ذاک
 که سیور با مالک محروسه که چو کی بچو کی تلوه ذاک میرساند و و قلع و سوانخ نگار با و تعلق دارد و واقعه خوان
 از امرای و الا نشان مفوض بخدمت جلیل القدر مغز میشود و هر وقتی که از صو حیات میرسد بجنورا اقدس اربع
 میخواند و اروغ هر کار با هر چیزی و هر سازی که از اطراف و جوانب واقع شود بر کارهای جبردار و غه
 میرساند و او فی الفو بعض مقدس باند و اروغ چوپره کو تووالی کو تووال میگویند که بند و بست و حل عقد
 و اراخلاته و بازار بگاد و فوجداری کردن با و تعلق است و مشرف دایم همراه دارد و اروغ غما
 و اروغ دواب و اروغ جرمانه و اروغ کوشه پاره و اروغ دارا الشقار و اروغ خالصه و اروغ خلعت خانه
 و اروغ جواهر خانه و اروغ کتابخانه و اروغ عرائض خانه و اروغ کرکرا خانه و اروغ سیوه خانه و اروغ
 سوکج خانه و اروغ خوشبو خانه و اروغ گلابخانه و غیره اهل خدمات هر یک اخذ می و کار است که مشرف
 و امین و تحویلها نیز دارد هر یک مشغول کاری عمده کار خود میباشند نسجه اکسیر که شانزده دام حامل است
 دارد اگر دو نیم دام صندل و دو نیم دام بهار نارنج و دو نیم دام پوست نارنج سواد دام پنج بفته سواد دام غنبر لادن
 و دو نیم دام بنبل و دو نیم دام مشک و دو نیم دام کلاب و دو نیم شیشه نسجه کشته اگر غرق یک سیر صندل بوره
 پادیسیر اکسیر شش دام لبان شش دام نبات سه سیر غنبر لادن چهار دام کلاب یزدی شیشه کلا شش شهر را
 چو وهری دتیل ادر بند و شان فضی نشان چو وهری نامند و در ولایت دکن و پس بد گویند از سر کار
 و پرگنات مدینه جات و چکله جات اداکاری و رجوعیت قانونگومی که در مالک هند قانونگو
 و در مالک دکن دیس پاندهی گویند که از قوانین دیوانی واقف و از دستور و جمیع بندی ضوابط
 نمیم باشند و که خطا بها که متصدیان عمده و سپهسالاران جانشینا فی فیزی شعار و امرای عظام بدان
 اختصاص یافته اند آصف جاهی آصف خان آصف الدوله معتمد الدوله اعتماد الدوله نظام الملک
 خانشانان امیر الامرای ذوالفقار خان خان جهان خان دوران میر حله میر میران مهابت خان انیسر
 خان زمان علی مردان خان غازی الدین خان ظفر جنگ فتح جنگ نصرت جنگ فیروز جنگ دیگر خوانین
 بلند مکان همچنین صاحب اعتبار و که خطا بهای خواجه سربایان اکثر خدمت نظارت را

مقرر ميشد و گاهي داروغه خواصان هم شد در بارخان نجبا و رخا خد متكارخان محرم خان حسن خان
مسعود خان يا قوت خان معتبر خان اعتبار خان و كرم و دم درباري كه بوفور اعتماد در بار خلاق پناه
اعتبار تمام داشتند از جمله فرقه كلال كه سر آمد آنها اله مان و پيش خا خا مان و غير هم و فرقه ديگر خد متيه
كه سر آمد آنها كل چند و مير چند و پيش از خطاب خد متكارخان و خد مت داروغه دواب شتر خانه
و گاه خانه سر بلند داشت و كرم كه نصيت مساحت ممالك محروسه و بيان حال حاصل
و جمع و همي و شرح صوبجات و ما يتعلق بها طول مملكت و زرافرون ز لاهور و بندي
متعلقه صوبه كشمه تا تخانه بند اسال متعلقه بنگاله است كه نصد و نود و چهار كروه پادشاهي
و يك هزار و هفتصد و چهل كروه رسمي كه در اكثر ولايت هندوستان مشهور و معروف ميشود و هر كروه پادشاهي
پنج هزار ذراع و هر ذراع چهل و دو انگشت مقرر شد و دو كروه پادشاهي مطابق سه و هفت كروه رسمي است
و از دار الخلاف شاه جهان آباد تا لاهور و بندي چهار صد و سي و هفت كروه پادشاهي
و نصد و شصت و چهار كروه رسمي پيوده باشد و از دار الخلاف تا تخانه بند اسال پانصد و پنجاه
و هفت كروه پادشاهي و نصد و هفتاد و پنج كروه رسمي است بين طريق از لاهور و بندي تا بلده كشمه
بيست و پنج كروه پادشاهي و از كشمه تا بهكركيصد و سي كروه و از بهكركي تا ملتان نود و نه كروه و كشمه
و از ملتان تا دار السلطه لاهور و نصد و پنج كروه و عرض ممالك محروسه از حيدر
ولايت تبت اقصى صوبه و لپنيز كشمير تا قلعه شالا پورست كه در عهد دولت
روزافزون و زمان سعادت مقرون از عاقل خانيه تصرف اولياي دولت قاهره در آمده است شصت
و هفتاد و دو كروه پادشاهي و يك هزار و يكصد و هفتاد و شش كروه رسمي ميشود و از دار الخلاف شاه جهان
تا سر حد تبت سيصد و سي كروه پادشاهي و پانصد و هفتاد و هفت كروه رسمي است و از دار الخلاف
مسطوره تا شالا پور سيصد و چهل و دو كروه پادشاهي و پانصد و نود و هشت كروه رسمي و از سر
تبت تا خور و تبت شصت كروه پادشاهي و از تبت خرد تا كشمير شصت و چهار كروه پادشاهي
و از كشمير تا لاهور يكصد و يك كروه و از لاهور تا شاه جهان آباد يكصد و پنج كروه
و از شاه جهان آباد تا اكبر آباد و دار السور و برهان پور يكصد و هفتاد و هشت كروه
و از برهان پور تا اورنگ آباد و نجسته بنيا و چهل و دو كروه و از اورنگ آباد تا شولا پور

هفتاد و هشت گروه بجای که منزل دوازده گروه باشد و نود و هشت منزل بود که سه ماه و دوازده روز
 راه باشد و از میان تو جهات خدیو خداگاه که معارضه پیش تعمیر خرابهای جهان را تکفل است چهار
 هندوستان همه معمور و تمام آباد است و نوزده صوبه و چهار هزار و چهار صد و چهل برگنه است که جمع
 آن نه ارب و بیست و چهار کرد و هفتاد و یک و شانزده هزار و هشتاد و دو دواست از آن جمله خاصه
 شریفیک ارب و هفتاد و دو کرد و هفتاد و نه لک و هشتاد و یک هزار و دو صد و پنجاه و یک دواست
 و تنخواه جاگیر داران پایبانی هفت ارب و پنجاه و یک کرد و هفتاد و هفت لک و سی چهار
 هزار و هفتصد و سی و یک دواست بدین تفصیل صوبه شاہجهان ارب و هشت سرکار و دو صد و هشتاد و پنج
 برگنه دارد و جمع دواست و یک ارب و شانزده کرد و هشتاد و نه لک و نود و هشت هزار و دو صد و شصت
 و سه دواست صوبه اکبر ارب و چهار صد و سرکار و دو صد و چهل و سه برگنه دارد و جمع دواست و یک ارب و پنج کرد
 و هفتاد و یک و نه هزار و دو صد و هشتاد و سه دواست صوبه لاهور پنج سرکار و سیصد و سی و پنج برگنه دارد
 و جمع دواست و سه کرد و شصت و هشت لک و نود و چهار هزار و هشتصد و سه دواست صوبه احمد ارب
 نه سرکار و دو صد و یک برگنه دارد و جمع دواست و چهل و چهار کرد و هشتاد و سه لک و هشتاد و سه هزار و دو صد و
 دواست صوبه الہ آباد بیست و شش سرکار و دو صد و شصت و هشت برگنه دارد و جمع دواست و چهل و سه کرد
 و شصت لک و هشتاد و هشت هزار و هفتاد و دو دواست صوبه او و پنج سرکار یکصد و چهل و نه برگنه
 دارد و جمع دواست و دو کرد و هفتاد و دو هزار و یکصد و نود و سه دواست صوبه بنکالہ بیست و هفت سرکار
 یک هزار و دو صد و نوزده برگنه دارد و جمع دواست و پنجاه و دو کرد و سی و هفت لک و سی و نه هزار و یکصد
 دواست صوبه کشمیر پنجاه و یک برگنه دارد و جمع دواست و بیست و یک کرد و سی لک و هفتاد و چهار هزار و
 بیست و شش دواست صوبه مالوہ دو صد و پنجاه و هفت برگنه دارد و جمع دواست و چهل و دو کرد و پنجاه
 و چهار لک و هفتاد و شش هزار و ششصد و هفتاد و دواست صوبه ملتان هفت سرکار و نود و هشت برگنه
 دارد و جمع دواست و بیست و چهار کرد و پنجاه و سه لک و نوزده هزار و پانصد و هفتاد و پنجاه دواست صوبه کابل
 چهل برگنه دارد و جمع دواست و اوپانزده کرد و هفتاد و شش لک و بیست و پنجاه و سیصد و هشتاد و دو
 صوبه تخته چار سرکار پنجاه و هفت برگنه دارد و نه کرد و چهل و نه لک و هشتاد و شش هزار و هشتاد و
 جمع دواست و صوبیات و کمن پانصد و پنجاه و دو برگنه دارد و دو ارب و نود و شش کرد و پنجاه

و بنها دیک لک جمع هر چهار صوبه سوای دو صوبه دارد صوبه اوزنگ با دو صوبه خاندیس
 و صوبه برار و صوبه محمد آباد و عرف بدر سوای صوبجات قدیم غیر دمی دو صوبه اند صوبه
 و از نظر عرف بجا پور غیر دمی که شش کرور روپیه نقد نخواه جاگیر داران میشود صوب و از اجها
 عرف حیدر آباد غیر دمی بود که چهار کرور روپیه نقد نخواه جاگیر داران میشود و ستور العمل نخواه منصب
 ذات و غیره از بیست هزاری تا شش هزاری اول اعتبار نمایند و دوم سوم
 سواران هر قدر که باشد خواه برابر ذات خواه کم و زیاد بیست هزاری چهار کرور نخواه دارد
 و پانزده هزاری سه کرور و دوازده هزاری دو کرور و چهل لک نام و ده هزاری دو کرور
 نه هزاری یک کرور و هشتاد لک هشت هزاری یک کرور و شصت لک و هفت هزاری
 یک کرور و چهل لک و شش هزاری یک کرور و بیست لک و پنجاه هزاری تا یک و بیست
 اول ذات و سوار برابر و دوم تا نصف سواران سوم از نصف کم از پنجاه هزار تا هزار
 پانصدی از اول و دوم و سوم که لک دهم تفاوت اعتبار است پنجاه هزاری اول یک کرور
 و نیم خواه و دوم نو و هفت لک سوم نو و چهار لک و چهار هزاری تا پانصد
 اول نو لک و دوم هشتاد و هفت لک سوم نو و چهار لک و چهار هزاری اول
 هشتاد لک و دوم هشتاد و هفت لک سوم هشتاد و چهار لک سه هزاری تا پانصد
 اول هشتاد لک و دوم شصت و هفت لک سوم شصت و چهار لک و چهار هزاری اول چهار لک
 و دوم پنجاه و هفت لک سوم پنجاه و چهار لک هزار پانصدی اول سی لک و دوم بیست
 و هفت لک سوم بیست و چهار لک هزاری اول بیست لک و دوم نوزده سی و هفت لک
 سوم نوزده لک و در هزاری تفاوت اول و دوم و سوم یک لک نام است نهصدی تا
 پانصدی تفاوت اول و دوم و سوم پنجاه هزار دامت نهصدی اول پانزده لک
 و دوم چهارده لک و پنجاه هزار دامت سوم چهارده لک هشتصدی اول نوزده لک و پنجاه هزار دامت
 و دوم دوازده لک سوم یازده لک و پنجاه هزار دامت هفصدی اول یازده لک و دوم
 ده لک و پنجاه هزار دامت سوم ده لک ششصدی اول نه لک و پنجاه هزار دامت
 و دوم نه لک سوم هشت لک و پنجاه دامت پانصدی اول هشت لک و دوم هشت

پنجاه هزار سوم هفت ک چهار صدی اول پنج ک و م چهار ک و هشتاد هزار دهم
 سوم چهار ک و شصت هزار دهم سه صدی اول چهار ک و دوم سه ک و هشتاد هزار دهم
 سوم سه ک و شصت هزار دهم دو صد پنجاهی اول سه ک و پنجاه هزار دهم و دوم سه ک
 و هشتاد هزار دهم سوم سه ک و دو هزار دهم دو صدی اول سه ک و دوم دو ک و هشتاد هزار
 دهم سوم سه ک و شصت هزار دهم یک صد و پنجاهی اول دو ک و پنجاه هزار دهم و دوم
 دو ک و سی هزار دهم سوم دو ک و دو هزار دهم صدی اول دو ک و دوم یک ک و هشتاد
 هزار دهم سوم یک ک و شصت هزار دهم چهار بیستی اول یک ک و چهل هزار دهم و دوم
 یک ک و سی هزار دهم سوم یک ک و بیست هزار دهم سه بیستی اول یک ک و دوم
 نو و پنج هزار دهم سوم نو و هزار دهم پنجاهی اول هشتاد و پنجاه هزار دهم و دوم هشتاد و هزار دهم
 سوم هشتاد و پنجاه هزار دهم و بیستی اول هشتاد هزار دهم و دوم شصت و پنجاه هزار دهم سوم
 شصت هزار یک نیم بیستی اول پنجاه و پنجاه هزار دهم و دوم پنجاه هزار دهم سوم چهل و پنجاه هزار دهم
 یک بیستی اول چهل هزار دهم و دوم سی و پنجاه هزار دهم سوم سی هزار دهم و یک و سی و پنجاه هزار دهم
 که ده سوار در ماه هشت هزار دهم که فی سوار ده ماه هشت هزار دهم تنخواه میدهند که ده سوار
 را هشتاد هزار دهم تنخواه است و یکصد سوار را هشت ک دهم و یک هزار سوار را هشتاد ک دهم تنخواه است
 ضابطه سه سپه و دو سپه و یک سپه سه سپه فی نفر بیست و چهار هزار دهم
 سه نفر را هشتاد و دو هزار دهم تنخواه دوازده ماهه و دو نفر را یک ک و شصت هزار دهم فی هزار سوار
 یک ک و شصت هزار دهم و دو سپه فی نفر شانزده هزار دهم مقرر است که هر چهار نفر را شصت و چهار
 هزار دهم یک سپه فی نفر هشت هزار دهم که سه نفر را بیست و چهار دهم که بر آورد و هزار سوار را هشتاد ک دهم
 و اضافت دو سپه و سه سپه هشتاد هزار دهم و ضابطه داغ سه سپه و دو سپه
 و یک سپه چنین است که سوار دو سپه و سه سپه ده بیست ک و دو موافق صوبه سوم حصه بداغ رساند
 تا آخر سه سپه و دو سپه دو صد نفر سوم حصه بچین ضابطه پانصدی و هزاری و پنجاهی بداغ رساند
 حساب ماهوار از دوازده ماه تا یک ماه دوازده ماه فی ک و هزار و پانصد و سی و سه تنخواه
 یازده ماه فی ک و دو هزار و دو صد و نود و یک و پیه ده ماه فی ک و دو هزار و هشتاد و سه و پیه

و پنج آنه و پادانه ماه فی لک یکزار چهارصد و هشتاد و پنجره پیه هشت ماه فی لک یک هزار و شصت و شصت و شش روپیه هفت ماه فی لک یکزار و چهارصد و پنجاه و هشت روپیه و پنج آنه ششماه فی لک یکزار و دوصد و پنجاه روپیه پنج ماه فی لک یکزار و چهل و یک روپیه چهار ماه فی لک ششصد و بیست و پنجره پیه ستمه ماه فی لک چهارصد و شانزده روپیه دوه آنه دو ماه فی لک دوصد و هشت و پنج آنه و پادانه دستور تو شک خانه جابه ثوب پای جابه زوج و کمر بند و پیچی تھان زربفت و مجلس طاق دستور فرشتخانه قنات و سدر پرده در پرده شقه شامیان و اسپک سایبان ظل لاغورخی تبول منزل تکیه گاه و تکیه عدد و قالین و شطرنجی اگر کی باشد فرو اگر جوره باشد زوج سوزنی و چاندنی چادر تھان پاپوش و نموه و چرن زوج دستور سلمه خانه شمشیر و خنجر و کتار و دھوپ قبضه کمان حلقه سپر و نیزه و کار و دگرش عدد و دستور آهوانه و غیره آه و وورچیته و سگ غیر با قلاوه دستور خوشخانه بازو بجری و جره و شاهین شکار جره و غیره دست دستور فیلیخانه و غیره فیل زنجیر پ و گاو و اس شتر و استر نقره و دستور بالکی خانه پالکی و ناکی و دولی و رتقه و بیل سواری و ربیان اعدا و از احاد و عثمات و مات و الوف ایکن دهن سین سمن ده سمن گھن ده گھن کورن ده کورن ارین ده ارین کھنجر ده کھنجر نیلین ده نیلین پدین ده پدین سکن ده سکن محاسنک و اوزان چهار رانی را یک پنج و شش را یک سنج و هشت سنج را یک ماشه و دوازده ماشه را یک تو کجه و چهار ماشه را یک ٹانگ و پنج ٹانگ را یک دام و چهل دام را یک سیر و چهل سیر را یک من و ربیان گز گت کزمره از پارچه و عین شانه بھرین را یک بھر و شانزده بھر را یک گره و شانزده گره را یک ورعه که آن گز شاهجهانی باشد و ربیان گز و آنکه هشت جور ایک گشت و بیست و چهار انگشت را یک دست و چهار دست را یک و نذر و دهنر و دندر ایک گز و چهار گز و ده را یک جوجن

تتم الكلام والصلوة والسلام على محمد خاتم الانبياء والمرسلين وآله خير الانام حسب الارشاد
واجب الانتباه وينبغي ان يكون على مرتبة فيجوز فخرت امير الامم اعظم سيرة الكبر البرهان
صاحب الحق في الشريعة قبول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صاحب نواب مستطاب صاحب محمد مظفر خان ادام الله تعالى دولته
وحكمه وبقائه الى يوم الايام

حاشیه طبع مطبوع هر طبع ریخته خامه بلاغت شمامه خاتم النادرین نامی گرامی
متاخرین باعجاز طرازی فص خاتم سلیمانی منشی محمد انوار حسین سلیم سوسا

منت مرخداي را که خالق همه عالم است هر چند زیاده از زیاده بجدش گویم کم از کم است و این سخن
وزمانه دلکش که دل را با سخن سر و کار است و سخن را در هر کوه گرم بازار آتیس شب انتظار جلیس و
بیتقاری رافع غم و هم دافع رنج و الم آرمش که باشد کان صحرائی بازرگانه جانوران دریائی یعنی کتاب
افادت انتساب متنوع اجواب مقبول طبائع برنا و میر معلومات الافاق نام مع تصاویر اگر عطر مجموعه خوش
بجاست و اگر گلدسته بهار دانش بیاست بلکه جام جمشید یا آینه اسکندر است یا عینک تماشای عالم هر چه
نیکی هر درخشش مرقع صنعت خدا و هر صفا و نمونه قدرت خدا تصنیف علامه روزگار نقر بیان فصیح گفتار
امین الدین خان بن سید ابوالکلام امیر خان حسنی الهروی در مطبع فیض مطلع والا جناب معالی القاب
در یاد دل ابر دست و انامی رمز بلند و پست استار عیب کاشف صواب دشمن عذاب دوست ثواب
حاتم کرم من نوان سنجی شیم المختصر یاد کار ارباب هم عقل و فهم و فرزانه مدوح اصاغر و اکابر زمانه رتبه سنج
مردان بلاد و مصارف منشی نول کشور صاحب مطبع اوده اخبار با اهتمام کار پردازان تصحیح محی مراسم
توضیح و تفسیر که هر واحد سرآمد علمای متقدمین است و سرخیل کلمات متاخرین حلیه طبع پوشیده
است شمامه مطابق جادی الاول ششمه هجری در ضمن مطبع خراسان

قطعه تاریخ

محبوبت معلومات افاق و بیرون سال طبع و منو که محبوبت معلومات افاق
۱۳۸۶

قطعه تاریخ از منشی گویند پرشاد فضا



زهی منشی نول کشور سنج	قدرا فرازی بی منگ	طبع فرمود منشی چهره عیب	باعث فرج دل بصیرت
چه کتاب نگار خانه چین	شهره شمس صمدی از منگ	حال آفاق شد از ان معلوم	جام کنجی و خطا هر سنگ

سال بیست و شش خنین نوشت فضا
نقش بیای چهره از منگ

